

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مهارت معلّمی

محسن قرائتی

مہارت معلمے

مؤلف: محسن قرائتی

ویراستار:

طراح جلد و صفحہ آرا: مسعود سلیمانی

ناشر:

تیراژ:

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۴۲۱-۵۵-۲

قیمت:

فهرست مطالب:

مقدمه	۱۳
-------------	----

فصل اول: ارزش و امتیاز کار معلمی

۱. معلمی شغل نیست؛ عبادت است	۱۶
۲. معلمی یک انتخاب صحیح است	۱۷
۳. معلمی در نگاه معصومین علیهم السلام جایگاه رفیع دارد	۱۸
۴. تربیت کار خداست	۱۹
۵. معلم کار پنج گروه از مهندسان را می کند	۲۰
۶. معلم با گران ترین گوهر هستی سروکار دارد	۲۱
۷. کار روی فکر افراد، ماندگار است	۲۲
۸. کلاس داری را ساده ننگیریم	۲۳
۹. معلم ربّانی، هادی و ناجی بشر است	۲۴
۱۰. کار خود را مقدس بدانیم	۲۵
۱۱. تعلیم و تربیت باعث حیات معنوی مخاطب می شود	۲۷
۱۲. ارزش علم بیش از هر چیزی است	۲۸

فصل دوم: صفات معلم

۱. سوز و حرص داشته باشد	۳۲
۲. سعه صدر داشته باشد	۳۳
۳. بی تکلف باشد	۳۴
۴. مخلص باشد	۳۵
۵. خود را فارغ التحصیل نداند	۳۷
۶. توفیقاتش را از خدا بداند	۳۹
۷. باشهامت باشد	۴۱
۸. اعتماد به نفس داشته باشد	۴۳

۹. مردمی باشد ۴۴
۱۰. صراحت لهجه داشته باشد ۴۶
۱۱. منصف باشد ۴۷
۱۲. صمیمی و بامحبت باشد ۴۹
۱۳. اهل هدایت و عمل باشد ۵۱
۱۴. آراسته باشد ۵۲
۱۵. اخلاق خوب داشته باشد ۵۳
۱۶. متواضع باشد ۵۵
۱۷. سابقه نیک داشته باشد ۵۶
۱۸. به پست و مقام دل بسته نباشد ۵۷
۱۹. آماده پاسخگویی باشد ۵۷
۲۰. بصیرت و شناخت عمیق داشته باشد ۵۸
۲۱. دلسوز شاگردان باشد ۵۹
۲۲. واقع‌گرا باشد ۶۰
۲۳. صبور باشد ۶۱
۲۴. درد آشنا باشد ۶۲
۲۵. تکلیف‌گرا باشد ۶۳
۲۶. باظرفیت باشد ۶۴
۲۷. منضبط باشد ۶۵
۲۸. عزم قوی داشته باشد ۶۶
۲۹. به هدف ایمان داشته باشد ۶۷
۳۰. عادل باشد ۶۸
۳۱. حامی محرومان باشد ۶۹
۳۲. توکل داشته باشد ۷۱
۳۳. بانشاط باشد ۷۱

فصل سوم: وظایف معلم

۱. آغاز کار با نام خدای متعال ۷۶
۲. عملی بودن درس‌ها ۷۷
۳. شهادت در گفتن «نمی‌دانم» ۷۹
۴. سنت‌پذیر و نوپذیر بودن ۸۰
۵. توجه به راه‌های دعوت ۸۱
۶. توجه به رشد جامع ۸۲
۷. پاسخ به شبهات ۸۳
۸. ایجاد انگیزه ۸۴
۹. هجرت ۸۵
۱۰. آموختن از هر شخص یا هر چیزی ۸۷
۱۱. تعلیم در هر زمان و مکان ۸۹
۱۲. جبران ضعف‌ها ۹۰
۱۳. همدردی ۹۱
۱۴. ارتباط‌های خصوصی و چهره‌به‌چهره ۹۲
۱۵. هدایت در گرایش و انتخاب رشته ۹۳
۱۶. احترام به همکاران و پیشکسوتان ۹۴
۱۷. نظرخواهی و مشورت ۹۶
۱۸. دادن فرصت تحقیق به مخالف ۹۸
۱۹. توجه به آثار جنبی رفتار ۹۸
۲۰. سفارش دلسوزانه و استقبال از پیشنهادها ۱۰۰
۲۱. انتقادپذیری ۱۰۱
۲۲. امیدوار و امیدبخش ۱۰۲
۲۳. قاطعیت در راه حق و نترسیدن از سرزنش‌ها ۱۰۳
۲۴. داشتن حکمت ۱۰۴

۲۵. اهل ذکر باشد! ۱۰۶
۲۶. توطئه شناسی ۱۰۷
۲۷. دشمن شناسی ۱۰۸
۲۸. جدی گرفتن هشدارها ۱۱۰
۲۹. سنجش مقدار تأثیر آموزش‌ها (خودآزمایی) ۱۱۱
۳۰. استفاده از همه فرصت‌ها و ظرفیت‌ها ۱۱۲
۳۱. رعایت استاندارد و تعلیم منطقی ۱۱۳
۳۲. قالب‌سازی، نه قالب‌پذیر ۱۱۳
۳۳. آشنایی با مشکلات دیگران ۱۱۴
۳۴. آشنایی با فرهنگ و گویش مخاطبان ۱۱۵

فصل چهارم: پرهیزها (نبایدهای معلمی)

۱. پرهیز از جناح‌بازی و گرایش قبیله‌ای ۱۱۸
۲. پرهیز از سوء ظن ۱۱۸
۳. پرهیز از تحریک احساسات دیگران ۱۲۰
۴. پرهیز از ایجاد حساسیت ۱۲۱
۵. پرهیز از مسائل فرعی ۱۲۱
۶. پرهیز از بحث‌های جنجالی ۱۲۴
۷. پرهیز از تبعیض ۱۲۴
۸. پرهیز از بیان مسائل بدیهی و روشن ۱۲۵
۹. پرهیز از زور، تحمیل عقیده و استبداد ۱۲۶
۱۰. پرهیز از کتمان علم ۱۲۷
۱۱. پرهیز از علوم غیرضروری و غیرکاربردی ۱۲۷
۱۲. پرهیز از طرح و برنامه‌های پیچیده دشمن ۱۲۹
۱۳. پرهیز از زرق و برق‌ها و تطمیع مستکبران ۱۳۰
۱۴. پرهیز از وابستگی فکری و فرهنگی ۱۳۱

۱۵.	پرهیز از انحراف‌ها و بدعت‌ها	۱۳۳
۱۶.	پرهیز از تملُّق	۱۳۴
۱۷.	پرهیز از کم‌کاری	۱۳۸
۱۸.	پرهیز از عَجَب و غرور	۱۴۰
۱۹.	پرهیز از علم‌فروشی نابجا	۱۴۰
۲۰.	پرهیز از مواضع تهمت	۱۴۱
۲۱.	پرهیز از گفتار و رفتار غیرعالمانه و تحلیل‌های غلط	۱۴۳
۲۲.	پرهیز از گفتگوهای بی‌نتیجه	۱۴۵
۲۳.	پرهیز از سخنان شعاری و بی‌پایه	۱۴۶
۲۴.	پرهیز از تکذیب و انکار بدون علم	۱۴۷
۲۵.	پرهیز از غلو	۱۴۸
۲۶.	پرهیزهای دیگر	۱۵۰

فصل پنجم: مهارت‌ها و شیوه‌ها

۱.	بهره‌گیری از تمثیل	۱۵۴
۲.	کوتاه‌گویی	۱۵۶
۳.	متنوع‌گویی	۱۵۷
۴.	دسته‌بندی مطالب	۱۵۹
۵.	طرفینی کردن کلاس	۱۶۰
۶.	پرسش و پاسخ	۱۶۱
۷.	ارائه الگوها	۱۶۲
۸.	فیش‌برداری و ارائه نکات ناب	۱۶۵
۹.	داشتن طرح درس و ارائه از روی یادداشت	۱۶۷
۱۰.	تناسب محتوا با قالب‌ها و حرکات	۱۶۸
۱۱.	تناسب جمله‌ها و ریتم واژه‌ها	۱۶۹
۱۲.	رعایت تناسب مکان‌ها و زمان‌ها	۱۶۹

۱۳.	مستندسازی محتوای دروس	۱۷۱
۱۴.	معرفی منابع	۱۷۲
۱۵.	تغافل	۱۷۳
۱۶.	استفاده از احساسات و عواطف	۱۷۴
۱۷.	تشویق و توبیخ	۱۷۵
۱۸.	دقت در عناوین و تیترها	۱۷۷
۱۹.	آسان گویی	۱۷۸
۲۰.	توجه به شادی	۱۷۹
۲۱.	ارائه متوازن مباحث	۱۸۰
۲۲.	بهره‌گیری از داستان	۱۸۲
۲۳.	خواندن از روی نوشته	۱۸۴
۲۴.	آموزش غیرمستقیم	۱۸۴
۲۵.	آموزش تدریجی (اصل تدریج)	۱۸۶
۲۶.	آموزش مستمر (اصل استمرار)	۱۸۷
۲۷.	بهره‌گیری از هنر نمایش	۱۸۸
۲۸.	بیان شیوا و رسا	۱۹۰
۲۹.	رعایت اختصار	۱۹۲
۳۰.	تن صدای مناسب	۱۹۳
۳۱.	هیجان بجا	۱۹۴
۳۲.	تلقین	۱۹۵
۳۳.	بیان نعمتها و بیان فرض مخالف	۱۹۶
۳۴.	بهره‌گیری از بیان جامع و مطلوب	۱۹۹
۳۵.	توجه به عواطف	۲۰۰

فصل ششم: محتوا

۱.	ارائه علوم مفید	۲۰۵
----	-----------------	-----

۲۰۶.....	۲. بهره‌گیری از قرآن کریم
۲۰۸.....	۳. بهره‌گیری از روایات
۲۰۹.....	۴. تکیه بر علوم قطعی، نه حدس و گمان
۲۱۰.....	۵. تسلط بر محتوا
۲۱۱.....	۶. بهره‌گیری از استدلال
۲۱۲.....	۷. بالا بردن قدرت تشخیص و بیان معیارها
۲۱۴.....	۸. بیان سخن پاک و طیب
۲۱۶.....	۹. سنجیده‌گویی
۲۱۷.....	۱۰. محوریت‌بخشی به نماز
۲۱۹.....	۱۱. تعلیم قانون‌گرایی و رعایت مقررات
۲۲۱.....	۱۲. توجه به شبهات
۲۲۱.....	۱۳. تناسب محتوا با نیازها
۲۲۲.....	۱۴. بهره‌گیری از تاریخ

فصل هفتم: مخاطب

۲۲۶.....	۱. شناخت مخاطب
۲۲۷.....	۲. توجه به سطح فکر و اندیشه مخاطب
۲۲۸.....	۳. توجه به آمادگی روحی مخاطب
۲۲۹.....	۴. بررسی ذائقه مخاطب
۲۲۹.....	۵. تکریم مخاطب
۲۳۰.....	۶. نظرخواهی از مخاطب
۲۳۱.....	۷. تفکیک مخاطبین
۲۳۱.....	۸. به دنبال مخاطب رفتن
۲۳۲.....	۹. گوش دادن به حرف‌های مخاطب
۲۳۴.....	۱۰. کم کردن فاصله خود با مخاطب
۲۳۴.....	۱۱. توجه دادن به مقام انسانیت

۱۲. صبوری در برخوردهای غلط ۲۳۶

فصل هشتم: سایر نکات

۱. اصولی در مورد تشویق و توبیخ.....	۲۴۰
۲. نکاتی در خصوص سؤال کننده و سؤال شونده	۲۴۴
۳. بسیج عمومی برای دعوت به مشترکات.....	۲۴۶
۴. بیان خاطرات ناب و تجلیل از پیشکسوتان	۲۴۷
۵. چند سفارش به محققین و نویسندگان	۲۴۹
۶. استقبال از مشارکت در کار.....	۲۵۰
۷. اصالت دادن به تعلیم و تربیت	۲۵۱
۸. نگاه معلمی به همه چیز و در همه جا	۲۵۳
۹. کارهای ویژه در زمان و مکان ویژه	۲۵۳
۱۰. توجه به مسائل جانبی تحصیل.....	۲۵۵
۱۱. فراهم کردن آرامش برای تحصیل.....	۲۵۶
۱۲. توجه به هزینه های آموزشی و فرهنگی.....	۲۵۷
۱۳. استفاده از تعطیلات.....	۲۵۷
۱۴. امید همیشگی به تحول و اصلاح.....	۲۵۸
۱۵. ارائه مطالعات و پژوهش ها	۲۵۹
۱۶. بیان تجارب خود و دیگران.....	۲۶۱
۱۷. آزادمنشی و آزاداندیشی.....	۲۶۲
۱۸. سنجش خود با ترازوی قرآن کریم.....	۲۶۴
۱۹. توجه به آفات علم و پرهیز از آن.....	۲۶۴
۲۰. برخی دیگر از آفات علم.....	۲۷۶
۲۱. برخی از تذکرات و نکات کوتاه.....	۲۷۷

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم
اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين.

مقدمه

ارزش هر کار وابسته به انگیزه انجام آن است. جراح و چاقوکش، هر دو، شکم را پاره می‌کنند؛ اما چون انگیزه‌شان متفاوت است، ارزش کارشان نیز متفاوت می‌شود. مسأله انگیزه مخصوص امور فرهنگی یا تبلیغ و تدریس نیست؛ بلکه داشتن انگیزه یا بی‌انگیزگی، نقش مهمی در انجام امور مختلف دارد.^۱ از جمله مواردی که در صحنه‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی به انسان انگیزه می‌دهند و نبود آنها انسان را دچار بی‌انگیزگی می‌کند، عبارت است از:

ایمان به خدا، باور به حساب و کتاب و ثبت و ضبط اعمال، اعتقاد به امدادهای الهی در دنیا و پاداش‌های الهی در آخرت، توجه به زندگی‌نامه ایثارگران، ایجاد رقابت بین دوستان با انگیزه یا بی‌انگیزه، بهره‌مندی از تشویقات اجتماعی، آشنایی با زندگی افراد موفق، توجه به نتایج کار و تلقین برکات کار، داشتن همکاران باوفا و پایبندی به نظم و برنامه‌ریزی، توجه به افکار نیک، نظارت بر امور و کنترل آنها، اهتمام به تفریح و ورزش بهنگام، تلاش برای دسترسی به امکانات و سود بیشتر، توجه به آراستگی و زیبایی، انتخاب حرفه‌های نیاکان، همنشینی با دوستان هم‌سلیقه و علاقه‌مند، و بهره‌مندی از محبوبیت و امنیت شغلی.

همچنین می‌توان به این موارد اشاره کرد: درک فضای عاطفی، دیدن آثار عدالت، رعایت تناسب کار با استعدادهای درونی، توجه به توصیه‌های مفید، دریافت جوایز بجا، داشتن الگوهای

۱. این جانب کتابی به نام *راهکارهای تقویت انگیزه و نشاط نوشته و در آن به ۱۱۰ عامل ایجاد انگیزه اشاره کرده‌ام.*

موفق، بهره‌گیری از مشورت‌های مفید، قائل شدن قداست برای کار، استفاده از هنر و ادبیات، اهتمام به کار گروهی و جمعی، استفاده از آموزش‌های ضمن خدمت، تأمین نیازهای طبیعی، تمرین و کسب تجربه، پرهیز از حرکت در مسیر آرزوها و خیال‌های خام، رعایت انصاف از سوی مدیران و مسئولان و اساتید، پذیرفتن پیشنهادات، پیشگام بودن مسئولین، استقبال مردم، داشتن حسن ظن و امیدواری، آینده‌نگری و

اگر استاد و مربی بدانند که زحماتشان در سرنوشت ابدی و اخروی انسان‌ها اثر دارد، نگاه لحظه‌ای به کار خود نخواهند داشت؛ بلکه آن را سرمایه‌گذاری در تاریخ خواهند پنداشت. این نگاه به انسان انگیزه می‌دهد.

اگر استاد و شاگرد بدانند که افراد بسیاری با تحمل هجرت‌ها، زحمات و ندراری‌ها به دنبال علم رفته‌اند، انگیزه پیدا می‌کنند.^۱ اینکه قرآن کریم قصه‌های گوناگونی از تاریخ بزرگان را نقل کرده، برای آن است که انگیزه تلاش را در افراد زیاد کند.

افراد بی‌انگیزه دلالی برای کم‌کاری خود می‌آورند و هر بار بهانه‌ای می‌تراشند؛ مثلاً می‌گویند: مزدمان کم است، با ما مشورت نمی‌کنند، مدیرمان بی‌نظم است و خودش کار نمی‌کند، ابزار مناسب نداریم، اختیاراتمان محدود است، از ما نامی برده نمی‌شود، نظارتی بر کارهایمان نیست، مهارتی به ما نیاموخته‌اند، فلان شخص یا فلان چیز مانع است، این کار با روحیه‌مان سازگار نیست، به پیشنهادات و انتقاداتمان توجهی نمی‌شود، ما را تحقیر می‌کنند، گرفتاری خانوادگی داریم، و امثال این‌گونه حرف‌ها و دلیل‌ها.

ولی آنچه همه این نواقص را جبران می‌کند، ایمان و توکل به خداست. انسان مؤمن با خود می‌گوید: «اگرچه امروز مردم و مسئولین قدر مرا نمی‌شناسند، اما خداوند نخواهد گذاشت که کار من ضایع شود.» او با توکل و قناعت و صبر و یاد خدا، دل خود را در مقابل انواع بی‌مهری‌هایی که سبب بی‌انگیزگی می‌شود، تسلی می‌دهد.

۱. علامه امینی رحمته‌الله صاحب کتاب *الغدیر* برای پیدا کردن بعضی کتاب‌های موردنیازش به کشورهای متعددی سفر کرد. در سفری که به هندوستان داشت، چون اجازه استفاده از کتاب موردنظرش را جز در صورت نسخه‌برداری پیدا نکرد، مجبور شد شش ماه در آنجا بماند و کتاب را استنساخ کند. همین‌که برگشت، از او پرسیدند: «هوای هند گرم بود یا سرد؟» گفت: «نفهمیدم!» او به قدری در تألیف و تحصیل و علم غرق می‌شد که تغییرات اطراف را درک نمی‌کرد.

فصل اول:

**ارزش و امتیاز
کار معلمی**

در گام اول، نوع نگاه ما به شغل معلمی است که می‌تواند در تعلیم و تربیت و انجام این مسئولیت بزرگ تأثیرگذار باشد. با قاطعیت می‌توان گفت که معلمی فراتر از همه کارها و سرآمد همه شغل‌هاست. معلم نیاز به حقوق و تأمین نیازهای زندگی دارد؛ اما هیچ‌گاه به کار مهمش از دریچه مادیات نمی‌نگرد.

کار معلم، تعلیم و تربیت است؛ تعلیم و تربیتی که کار خدای تعالی و پیامبران اوست. اساساً عالم با همه پیچیدگی‌ها، تنوعات، زیبایی‌ها، نعمت‌ها و ابتلائاتش برای تربیت «انسان» خلق شده است. آری! زمین، مرکز آموزش و پرورش خداست؛ با پیامبرانی که معلمان آسمانی‌اند و مسئولیت تربیت انسان را بر دوش دارند.

در این فصل، برخی از امتیازات و ارزش‌های معلمی را مرور می‌کنیم.

۱. معلمی شغل نیست؛ عبادت است

بعضی از کارها از چنان قداستی برخوردارند که وصف «شغل» برای آنها سبک می‌نماید. مادری شغل نیست، بلکه یک وظیفه الهی و جلوه‌ای از عبادت است. معلمی هم یک کار مقدس محسوب می‌شود؛ زیرا عبادتی چندمنظوره است.

معلمی، انتقال علم و تجربه، انقاذ غریق و کلید عزت، بصیرت و مصونیت است. معلمی، شغل خدا و جبرئیل است؛ چنانکه در سوره الرحمن می‌خوانیم: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾؛ «خداوند رحمان، قرآن را تعلیم فرمود.»

در قرآن برای توصیف انبیاء (علیهم‌السلام) عبارات متعددی به کار رفته؛ ولی آنچه بیش از همه استفاده

شده، تعبیر ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾^۱ است که نشان می‌دهد کار پیامبران، تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه بوده است.^۲

سیزده آیه در قرآن به سؤال‌های مردم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اختصاص یافته که با کلمه «يَسْأَلُونَكَ» همراه است. این نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله معلم مردم بوده است.

«معلم» واژه‌ای است که بار معنایی خاصی دارد و نباید به آن نگاه عادی نمود. این واژه، همانند برخی از واژه‌های مقدس، حامل معانی بلندی است؛ مثلاً «کربلا» نام منطقه‌ای از زمین است، ولی به جای هویت جغرافیایی، هویت تاریخی و بار معنایی بالایی دارد. کسی نمی‌گوید کربلا در شمال شرقی یا جنوب غربی فلان جا واقع شده و مساحت آن فلان مقدار است؛ بلکه با ذکر اسم کربلا، مفاهیم امامت، شهامت، شهادت، عصمت، ایثار، مقاومت، اخلاص، عبادت، ظلم‌ستیزی و امثال آن به ذهن افراد می‌آید.

کلمه معلم نیز چنین حالتی دارد. تقلیل مفهوم معلمی به یک شغل ساده، کوتاه‌بینی است؛ نظیر اینکه کسی به مرجع تقلید بگوید: «ایشان آدم خوبی است.» تعبیر «آدم خوب» در وصف یک مرجع تقلید کفایت نمی‌کند.

۲. معلمی یک انتخاب صحیح است

هر انسانی یک شغل را انتخاب می‌کند؛ ولی مهم آن است که در آن شغل با چه چیزی سروکار دارد و تأثیر کارش تا کجاست.

اگر مهندس و صنعتگر روی جمادات کار می‌کنند و برج و ماشین و امثال آنها را می‌سازند، معلم روی انسان‌ها کار می‌کند؛ اگر پزشک روی جسم انسان‌ها کار می‌کند، معلم با روح و قلب و جان انسان سروکار دارد؛ اگر تاجر مشغول توزیع کالا است، معلم مشغول توزیع علم است؛ اگر ساخته‌های انسانی تا مدت کمی منشأ اثر هستند، اثری که استاد و معلم روی شاگرد می‌گذارند،

۱. بقره: ۱۲۹.

۲. اگرچه تعبیراتی چون «داعی»، «هادی»، «بشیر»، «سراج منیر» و امثال آن نیز درباره پیامبران به کار رفته، ولی به مسئولیت «تزکیه» و «تعلیم» که بر دوش آنان بوده، به صورت خاص اشاره شده است.

گاهی تا قیامت ادامه پیدا می‌کند.

تعلیم و تربیت مبارک‌ترین کاری است که خداوند آن را بر دوش انبیا و اوصیا علیهم‌السلام گذاشته است. در زمان طاغوت، به سراغ برخی از مبلغین - که تعدادشان بسیار اندک بود - رفتند و با پرداخت مبالغی آنان را جذب نظام شاهنشاهی کردند. آنها از زیر بار شغل شریف معلمی، شانه خالی کردند و با حضور در دستگاه فاسد، به دنیا روی آوردند. در آن روز، آیت‌الله العظمی گلپایگانی رحمه‌الله فرمود: «اگر طلبه‌ای به جای تبلیغ و تحصیل دین، سراغ دربار رفت و بازوی آنان شد، نگوید: رفتم؛ بلکه بگوید: لیاقت نداشتم و امام زمان علیه‌السلام مرا از حوزه بیرون انداخت.» این سخن در آن زمان بسیار مهم بود و سبب بیمه شدن دیگر مبلغان در برابر توطئه درباریان شد. آری! اگر کسی بتواند با تولید و توزیع و مصرف علم به انسان‌ها خدمت کند و به دل‌ها و جان‌ها حیات ببخشد و در مسیر انبیای الهی علیهم‌السلام گام بردارد، اما به سراغ تولید و توزیع و مصرف اجناس دیگر برود، برنده نیست و خسارت کرده است. این خسارت به فراخور شغلی که جای شغل معلمی انتخاب می‌شود، مراتبی دارد؛ چراکه خسارت دارای مراحل و تفاوت‌هایی است.^۱

۳. معلمی در نگاه معصومین علیهم‌السلام جایگاه رفیع دارد

اهل بیت علیهم‌السلام از مقام معلمی و ارزش آن، تجلیل فراوانی کرده‌اند. در فرهنگ اسلامی از رهبر آسمانی با تعبیراتی چون معلم، مربی یا پدر یاد شده است. در خصوص جایگاه ممتاز معلمان و ارزش آنان نزد معصومین علیهم‌السلام روایات فراوانی موجود است. از جمله رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «بالاترین صدقات آن است که انسان چیزی را یاد بگیرد و به دیگران بیاموزد.»^۲ و فرمودند:

۱. قرآن کریم درباره اعمال زیان‌بخش انسان چنین تعبیراتی دارد:

- گاهی معامله بدی است: ﴿بِئْسَمَا اشْتَرَوْا﴾. (بقره: ۹۰)

- گاهی سودی ندارد: ﴿فَمَا رِبْحَتْ تِجَارَتُهُمْ﴾. (بقره: ۱۶)

- گاهی خسارت است: ﴿اشْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهَدَى﴾. (بقره: ۱۷۵)

- گاهی غرق در زیان است: ﴿لَقِيَ خُسْرًا﴾. (عصر: ۲)

- گاهی خسارت بزرگ و آشکار است: ﴿خُسْرَانًا مُّبِينًا﴾. (نساء: ۱۱۹)

- گاهی خسارت در تمام ابعاد است: ﴿بِأَلَّا خُسْرَيْنِ أَعْمَالًا﴾. (کهف: ۱۰۳)

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ أَنْ يُعَلَّمَ الْفَرُّءُ عِلْمًا ثُمَّ يُعَلِّمَهُ أَخَاهُ.» (بحار/الأنوار) (ط بیروت)، ج ۲، ص ۲۵

«راهنمایی کننده به راه خیر، مانند انجام‌دهنده آن است.»^۱

همچنین امام باقر علیه السلام فرمود: «تمام جنبندگان زمین و ماهیان دریا و هر موجود کوچک و بزرگی که در زمین و آسمان خداست، برای تعلیم‌دهنده امور نیک استغفار می‌کنند.»^۲

امامان ما نسبت به معلمان فرزندان‌شان بسیار لطف داشتند و آنها را تشویق می‌کردند. امام حسین علیه السلام به معلم فرزندش صدقینار هدیه داد و در پاسخ به اعتراض مردم فرمود: «أَيْنَ يَقَعُ هَذَا مِنْ عَطَائِهِ يَعْني تَعْلِيمُهُ؟^۳ این مبلغ، در قبال تعلیمات او چه ارزشی دارد؟» (کنایه از اینکه ارزش هدیه مادی به پای ارزش تعلیم قرآن نمی‌رسد).

۴. تربیت کار خداست

در قرآن کریم، بعد از نام مبارک «الله»، بیشترین نامی که برای خدا به کار رفته، «رب» است. ناگفته پیداست که «ربوبیت» زمانی کامل است که بر اساس علم، حکمت، مصلحت و رحمت باشد، که خداوند همه را دارد.

معلم، تنها علم خود را منتقل نمی‌کند؛ بلکه می‌تواند همه کمالات را با رفتار و گفتار و اخلاق خود به دیگران منتقل کند؛ آن زمان که شاگرد به یأس گرایش پیدا می‌کند، روح امید را در او بدمد و آن هنگام که شاگرد به غرور گرایش پیدا می‌کند، او را هشدار دهد.

همان‌گونه که خداوند متعال در مسیر تربیت مردم، با منطق و برهان، احساس و عاطفه، مثال و تشبیه، تاریخ و داستان، بیان الگوهای مثبت و منفی، هنر و اخلاق و نیز وعده و تهدید، مردم را تربیت می‌کند، معلم و استاد نیز باید از همه این ابزارها بهره‌مند باشند. هرچه بهره آنها از این ابزار بیشتر باشد، توفیقات آنها نیز بیشتر خواهد شد.

اتصال معلم و استاد و مربی به خداوند متعال، نقش مهمی در انجام مسئولیت آنها - که همانا ارشاد و هدایت مردم است - دارد؛ لذا از عالم دینی به «عالم ربانی» تعبیر می‌شود؛ یعنی عالمی که

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلُهُ.» (کافی، ج ۴، ص ۲۷)

۲. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: «مُعَلِّمُ الْخَيْرِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ دَوَابُّ الْأَرْضِ وَحَيَاتَانِ الْبُحُورِ وَكُلُّ صَغِيرَةٍ وَكَبِيرَةٍ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَسَمَائِهِ.» (نواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۳۱)

۳. المناقب، ج ۴، ص ۶۶.

سر و کارش با پروردگار است، در راه خدا و برای خدا و با اسلوب و اخلاق خداپسندانه تعلیم می‌دهد، از خداوند متعال صفت ربوبیت را می‌گیرد و به دیگران منتقل می‌کند.^۱

امام سجاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق از خداوند می‌خواهد: «الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی؛ خدایا زبانم را به هدایت باز کن و تقوا را به من الهام کن.» انسانی که به این مقام برسد، خدایی می‌شود و همین که خدایی شد، می‌تواند همه امکانات و ابزارها را در مسیر رضای خدا به کار گیرد و انسان‌های خدایی تربیت کند.

۵. معلم کار پنج‌گروه از مهندسان را می‌کند

ماشینی که سوارش می‌شویم، نتیجه کار پنج گروه از مهندسان است:

- مهندسانی که مسئول کشف معدن هستند؛
- مهندسانی که مسئول استخراج مواد هستند؛
- مهندسانی که مسئول ذوب مواد هستند؛
- مهندسانی که مسئول قطعه‌سازی و طراحی قطعات ماشین هستند؛
- مهندسانی که مسئول مونتاژ قطعات و نظارت بر آن هستند.

اما یک معلم باید به تنهایی، کار این پنج‌گروه را روی انسان‌ها انجام دهد:

- استعدادهای شاگردش را کشف کند؛
- شاگرد را از انحراف‌هایی که به آن گرفتار شده است، خارج کند؛
- با اخلاق و رفتار و محبت، شاگرد را به درس علاقه‌مند کند؛
- با تدریس و تعلیم و تربیت، شاگرد را بسازد؛
- با سعه صدر، تربیت‌شدگان را به هم متصل کند و جامعه را تشکیل دهد.

بنابراین، معلم یک تنه باید کار پنج گروه مهندس را انجام دهد؛ آن هم نه بر روی جمادات،

۲. برکات کار آموزشی و فرهنگی منحصر به زمان خاصی نیست. اگر هر کالا و محصولی برای صادرات نیاز به وسیله حمل و نقل و صرف هزینه و وقت دارد، معارف و فرهنگ نیز، کالایی است که می‌توان با زبان و قلم به همه عصرها و نسل‌ها صادر کرد. اگر این عمل برای کسب رضای خدا باشد، ماندگار و ابدی خواهد شد.

بلکه بر روی «انسان» که صاحب روح است و کار با او، ظرافت و دقت خاصی را می‌طلبد. این، بیانگر ذره‌ای از کار مهم و پیچیده معلمی است.

۶. معلم با گران‌ترین گوهر هستی سروکار دارد

موجودات به چهار دسته تقسیم می‌شوند: جمادات، نباتات، حیوانات و انسان‌ها. اگر انسان روی آهن و چوب کار کند و از آنها در و پنجره بسازد یا در زمین خالی ساختمان بسازد یا از پشم و نخ پارچه تولید کند، با کار و صنعت خود، ارزش این اجناس را بالا می‌برد؛ اما استاد و معلم روی نسل نو کار می‌کنند. روشن است که زحمت تربیت انسانی که قابلیت رشد بی‌نهایت دارد، با زحمت و تلاش برای ارتقای وسیله‌ای که رشد محدودی می‌کند، قابل قیاس نیست.

اگر دیگران روی جمادات کار می‌کنند و ماشین و هواپیما و ساختمان می‌سازند، یا عده‌ای به سراغ پرورش حیوانات یا گل و گیاه می‌روند، کار معلم و استاد و مربی، پرورش انسان‌هاست. رشد همه چیز محدود است؛ جز انسان. ارزش هر چیزی محدود است؛ جز انسان.

یک جوان هفده ساله که در جبهه شهید شده، در وصیت‌نامه خود نوشته است: «جسمم را به خاک، روحم را به خدا و راهم را به شما می‌سپارم.» این کلام را چگونه می‌شود قیمت‌گذاری کرد؟ آیا سنگ‌های قیمتی همه معادن به ارزش این کلمات هستند؟ تفکر این نوجوان، اثر تربیت معلم و مربی، و پرورشگاه این تفکر، مسجد است.

اگر انسان درست تربیت شود، از فرشته برتر می‌شود و اگر منحرف گردد، از هر حیوانی پست‌تر خواهد شد. معلم نمی‌گذارد که گوهر انسانیت، نابود و مغفول شود. قرآن کریم درباره بعضی از انسان‌ها می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»؛ «آنها مثل حیوانات هستند، بلکه پست‌تر.» سپس دلیل انحراف آنها را این‌گونه بیان می‌کند: «أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ».

غفلت انواعی دارد:

- عده‌ای، از خدا غافل‌اند: ﴿نَسُوا اللَّهَ﴾^۱.
- عده‌ای، از قیامت غافل‌اند: ﴿نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾^۲.
- عده‌ای، از وظیفه خود غافل‌اند: ﴿كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا﴾^۳؛ «همان گونه که آیات ما به تو رسید و تو آنها را فراموش کردی».
- عده‌ای، از محرومان غافل‌اند: ﴿وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ﴾^۴؛ «و افراد مسکین را اطعام نمی‌کردیم».
- عده‌ای، از توانمندی‌های خود غافل‌اند و نمی‌دانند که چه موجودی هستند.
- عده‌ای، از ارزش عمر خود غافل‌اند و عمر خود را صرف کارهای لغو می‌کنند.
- و کار معلم، زدودن غبار غفلت و بیدار کردن انسان خوابیده‌ای است که از گوهر عمر و زندگانی‌اش غافل است.

۷. کار روی فکر افراد، ماندگار است

- یکی از نشانه‌های برتری اعمال، ماندگاری آثار آن است؛ چنانکه حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا خواست که در تاریخ ماندگار باشد: ﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾^۵ «و در میان آیندگان، نام نیکی برای من قرار بده».
- خداوند نیز دعای او را این گونه پاسخ داد: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۶؛ «آن [کلمه توحید] را در میان نسلش کلمه ماندگار قرار داد، باشد که آنان (به توحید) بازگردند».
- آری! ایمان به تنهایی کافی نیست، بلکه هدایت الهی باید تداوم داشته باشد: «سَيَهْدِين» و

۱. توبه: ۶۷.

۲. ص: ۲۶.

۳. طه: ۱۲۶.

۴. مدثر: ۴۴.

۵. شعرا: ۸۴.

۶. زخرف: ۲۸. درباره فاعل «جعل» در ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً﴾ دو احتمال وجود دارد: خداوند و ابراهیم. به این معنا که هم می‌توان گفت خدا به پاس ایمان ابراهیم، توحید را در نسل او زنده نگاه داشت و هم می‌توان گفت ابراهیم فریاد توحید و برائت از شرک را در نسل خود به یادگار گذاشت.

فریاد توحید در تاریخ می‌ماند؛ گرچه مردم زمان به آن گوش نکنند: «كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» حضرت ابراهیم علیه السلام برای نسل خود نیز دعا می‌کرد و از خداوند می‌خواست: «خدایا! رهبری امت و اقامه نماز را در ذریه من قرار بده.»

معلم باید بداند که ماندگارترین کار، تعلیم و تربیت است؛ آن هم بر روی نسل جوان که تأثیرپذیری و ماندگاری آن بیشتر است.

۸. کلاس‌داری را ساده نگیریم

چه بسا برخی از افراد، کلاس‌داری را یک کار عادی تلقی کنند، به ویژه اگر مخاطبان از سنین پایین‌تر باشند؛ در حالی که هم کلاس‌داری مهم است و هم مخاطبانی که از نسل نو هستند.

آیت‌الله العظمی گلپایگانی رحمته الله، یکی از مراجع بزرگ تقلید، وقتی راجع به کلاس‌داری من مطالبی شنیدند، خواستند که کلاس مرا ببینند. تابلو و تخته سیاهی را به منزل ایشان بردم و برای ایشان نمونه‌هایی از درسی که برای نسل نو می‌گفتم، ارائه دادم. سپس به ایشان گفتم: «من امکان فقیه شدن دارم، ولی فعلاً معلم شده‌ام.» ایشان فرمود: «این راهی که شما پیش گرفته‌ای، الان بیشتر مورد نیاز است و امام زمان علیه السلام راضی است؛ ان شاءالله.»

مرحوم آیت‌الله مشکینی رحمته الله، یکی از اساتید بزرگ قم نیز مشابه این کلام را به من فرمود. شبی به کلاس آمد و تا پایان کلاس در کنار بچه‌ها نشست؛ سپس فرمود: «من حاضرم پاداش تدریس برای صدها طلبه فاضل را به تو بدهم تا در مقابل، پاداش این کلاس بیست نفری و تدریس برای بچه‌ها را به من بدهی.»

در کلاس، آینده یک انسان رقم می‌خورد. کلاس می‌تواند افراد را از پرتگاه‌های جهالت دور کند و مسیر زندگی یک فرد و نقشه راه او را تغییر دهد. مدرسه و دانشگاه، کارخانه انسان‌سازی است و کلاس‌داری، به ویژه اگر نسل نو مخاطب آن باشد، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است.

۹. معلم ربانی، هادی و ناجی بشر است

آموزش و تحصیلات، هم می‌تواند دامی برای تحصیل‌کردگان و ایجاد وابستگی آنها به ابرقدرت‌ها شود، هم وسیله نجات بشر از شرّ طاغوت‌ها.

بر اساس آیات قرآن کریم، یکی از شاخصه‌ها و اهداف بزرگ حضرت موسی علیه السلام نجات بنی‌اسرائیل از شرّ فرعون بود؛ چنانکه با صراحت به فرعون گفت: ﴿أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾^۱؛ «بنی‌اسرائیل را [آزاد کن و] همراه ما بفرست.»

نشانه فقیه آن است که مردم را از شرّ دشمنانشان آزاد سازد: ﴿وَأَنْقَذَهُمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ﴾^۲. قرآن کریم یکی از وظایف انبیاء را رهاسازی افکار جامعه از غل و زنجیرهایی برشمرده است که به آن گرفتار شده بودند: ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾^۳؛ «و از آنان بار گران (تکالیف سخت) و بندهایی را که بر آنان بوده است، برمی‌دارد [وآزادشان می‌کند].»

امروزه رشته‌های تحصیلی متنوعی ایجاد شده است که در بسیاری از امور، رفاه را برای بشر به ارمغان آورده‌اند؛ اما آیا توانسته‌اند بشر را آزاد کنند؟ در موارد زیادی علم هست؛ ولی ثمره‌اش نیست. مثلاً تلفن همراه - که یک وسیله ارتباطی است - نزد هر کس هست؛ اما آیا خود «ارتباط» هم هست؟ چه‌بسا وسیله ارتباطی باشد، اما خود انسان‌ها با هم قهر باشند. علم و ثمره آن نیز می‌تواند دچار این آسیب شود.

علم حقیقی، نگاه انسان را توحیدی می‌کند. در حدیث می‌خوانیم: «ثمره العلم معرفة الله؛^۴ ثمره علم، شناخت خداوند است.» و همچنین: «ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْعِبَادَةُ؛^۵ ثمره علم، بندگی خداست.» در قرآن کریم آمده است که گروهی جذب اموال قارون شده بودند و می‌گفتند: «ای کاش ما هم مثل قارون ثروتمند بودیم؛ ولی کسانی که اهل علم بودند به آنها چنین تذکر می‌دادند:

۱. شعراء: ۱۷.

۲. قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا علیه السلام: «أَنَّ الْفَقِيهَ مَنْ أَقَاضَ عَلَى النَّاسِ خَيْرَهُ، وَ أَنْقَذَهُمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ.» (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام، ص ۳۴۴)

۳. أعراف: ۱۵۷.

۴. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۲۶.

۵. همان.

﴿وَيُؤْتِكُمْ ثَوَابَ اللَّهِ خَيْرٌ﴾^۱: «وای بر شما! پاداش الهی بهتر است.» از این آیه استفاده می‌شود که اگر کسی علم واقعی داشته باشد، در تشخیص دنیا و آخرت اشتباه نمی‌کند.

نه دانشمندی که دنیا را بر آخرت برگزیند، عالم ربانی است و نه علم او، علم حقیقی؛ چنانکه گرفتن مدرک و عنوان، نشانه بلوغ عقل و کمال انسانیت نیست؛ زیرا تعلیمات عالم ربانی باید حیات‌آفرین و نجات‌بخش باشد.

مشکل بزرگ امروز جامعه بشری، جدا شدن «اقرأ» از «باسم ربک»، جدا شدن «یعلّمهم» از «یزکیهم»، جدا شدن مادیات از معنویات، جدا شدن دنیا از آخرت، و در یک کلام، جدا شدن علم از دین است.

هنر معلمی فقط به آموزش خواندن و نوشتن یا آموزش مسائل پیچیده و فرمول‌های سخت نیست؛ بلکه هنر معلم در آموزش مسائل علمی با نگاه توحیدی و تربیتی است. ثمره چنین آموزش و تعلیمی، شکوفایی علم، حلم، حیات قلب، استقامت، معرفت و انسانیت در متعلمین خواهد بود.

آری! معلم ربانی، هادی و ناجی است و ارزش کار او به حیات دل‌ها و نجات انسان‌هاست.

۱۰. کار خود را مقدس بدانیم

علم را مقدس بدانیم؛ زیرا خداوند هم به قلم قسم خورده است، هم به آنچه نوشته می‌شود: ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾^۲.

اسلام برای آموزش هیچ محدودیتی قائل نیست:

– نه محدودیت زمانی: «اطلبوا العلم من المهد إلى اللحد»^۳ از گهواره تا گور علم بیاموزید.

– نه محدودیت مکانی: «لَوْ كَانَ الْعِلْمُ مَوْطَأً بِالْثَّرْيَا لَتَنَاولَهُ رِجَالٌ مِنْ فَارِسٍ»^۴ اگر علم در ثریا باشد، مردانی از فارس به آن می‌رسند.

۱. قصص: ۸۰

۲. قلم: ۱

۳. نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ﷺ)، ص ۲۱۸.

۴. قرب الإسناد (ط الحدیث)، ص ۱۰۹.

- نه محدودیت جغرافیایی: «اطلبوا العلم ولو بالصَّيْن»^۱ دانش را بجوئید، اگرچه در چین باشد.»

- نه محدودیت مقداری: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾^۲؛ «چرا از هر گروهی از مردم، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین فقیه شوند؟»

- نه محدودیت جانی: «أَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ بِسَفْكِ الْمُهْجِ وَ خَوْضِ اللَّجَجِ»^۳؛ اگر مردم ارزش علم را می‌دانستند به سراغ آن می‌رفتند، گرچه به قیمت جان خود و فرورفتن در امواج دریا باشد.»

- نه محدودیت انسانی: ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوْأَةَ أَخِيهِ﴾^۴؛ «پس خداوند زاغی را فرستاد که زمین را می‌کاوید، تا به او نشان دهد که چگونه کشته برادرش را بیوشاند [و دفن کند].»

- نه محدودیت مکتبی: پیامبر اسلام ﷺ بهای آزادی کسانی را که در جنگ اسیر می‌شدند، آموزش خواندن و نوشتن به ده نفر از مسلمان قرار داد.^۵

اسلام به قدری برای آموزش ارزش قائل است که می‌فرماید: «اگر سگ آموزش دیده، برای شما شکاری بیاورد، آن شکار برای شما حلال است.»^۶

در قرآن می‌خوانیم: یکی از اولیای خدا - که در تفاسیر، عَزَّيْر معرفی شده است - از خرابه‌ای می‌گذشت. با دیدن آثار گذشتگان، به خدا گفت: «این مردگان را چگونه زنده می‌کنی؟» خداوند او را که بر الاغی سوار بود، میراند. پس از صد سال او را زنده کرد و از او پرسید: «چه مدت است

۱. نهج الفصاحه، ص: ۲۱۷. چین در آن زمان دورترین منطقه شناخته شده بود. در این حدیث، سفارش شده است که به دنبال علم بروید، گرچه مجبور باشید هزاران فرسخ را طی کنید.

۲. توبه: ۱۲۲.

۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۷.

۴. مائده: ۳۱. خدا با این روش به انسان اولیه آموخت که چگونه مرده خود را دفن کند.

۵. سیرت جاودانه، ج ۲، ص ۵۵۰.

۶. مائده: ۴. با توجه به این آیه، تنها صید سگ‌های آموزش دیده حلال است، نه صید حیوانات شکاری دیگر؛ آن هم شکاری که سگ در پی آن گسیل شده و آن را نگه داشته است، نه آنکه برای خودش شکار کرده باشد که خوردن آن حرام است.

که در اینجا آرمیده‌ای؟» گفت: «روزی یا نصف‌روزی!» خداوند به او فرمود: «صد سال پیش، در اینجا مُردی و اکنون تو را زنده کردم! به الاغ خود بنگر که چگونه او را دوباره زنده می‌کنم و به غذای خود بنگر که چگونه پس از صد سال هنوز فاسد نشده است.»^۱

خداوند با بیان داستان عزیر ثابت می‌کند که برای فراگیری یک نکته، مرگ صد ساله هم ارزشمند است.

۱۱. تعلیم و تربیت باعث حیات معنوی مخاطب می‌شود

خدای تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾؛^۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه خدا و رسول، شما را به چیزی که حیات‌بخش شماست دعوت می‌کنند، بپذیرید.»

حیات اقسام مختلفی دارد؛ گیاهی، حیوانی، فکری و ابدی.^۳ مقصود از حیاتی که با دعوت انبیا ﷺ فراهم می‌آید، حیات حیوانی نیست - چون این نوع حیات بدون دعوت انبیا نیز وجود دارد؛ بلکه مقصود، حیات فکری، عقلی، معنوی، اخلاقی، اجتماعی و در یک کلام، حیات انسان در تمام زمینه‌هاست.^۴

حیات انسان، در ایمان و عمل صالح است و خداوند متعال و انبیا ﷺ هم مردم را به همان دعوت کرده‌اند: ﴿دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾. اطاعت از فرامین آنان، رمز رسیدن به زندگی پاک و طیب

۱. بقره: ۲۵۹. بر اساس این آیه، غذایی که یک هفته‌ای فاسد می‌شود، صد سال سالم مانده است. هر سال ۵۲ هفته دارد و صد سال ۵۲۰۰ هفته می‌شود. یعنی خدا اگر بخواهد می‌تواند غذا را ۵۲۰۰ برابر عمر طبیعی‌اش سالم نگه دارد. اکنون می‌توانیم پاسخ این سؤال را بدهیم که چگونه امام زمان ﷺ ۱۲ قرن زنده مانده است. ۱۲ قرن حدود ۱۵ برابر عمر طبیعی است. ۱۵ برابر کجا و ۵۲۰۰ برابر کجا؟! ۲. انفال: ۲۴.

۳. حیات گیاهی: ﴿أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾؛ «خداوند زمین مرده را زنده می‌کند.» (حدید: ۱۷)

حیات حیوانی: ﴿لَمْحَى الْمَوْتِيِّ﴾؛ «خداوند مردگان را زنده می‌کند.» (فصلت: ۳۹)

حیات فکری: ﴿مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ﴾؛ «آنکه مرده بود و زنده‌اش کردیم.» (انعام: ۱۲۲)

حیات ابدی: ﴿قَدِّمْتُ لِحَيَاتِي﴾؛ «[مجرمین در قیامت می‌گویند:] ای کاش برای زندگی امروز چیزی از پیش فرستاده بودم.» (فجر: ۲۴)

۴. البته ممکن است مراد از دعوت به حیات در اینجا (به دلیل آنکه آیه مذکور در کنار آیات جنگ بدر آمده است) دعوت به جهاد باشد.

است؛ چنانکه در جای دیگری از قرآن می‌خوانیم: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾^۱ «هر کس کار شایسته‌ای کند، چه مرد یا زن، در حالی که مؤمن باشد، به زندگی پاک و پسندیده زنده‌اش می‌داریم.»

استاد و معلم، باید به پیروی از خدا و پیامبر ﷺ و با نفس مسیحایی خود، به مخاطب حیات ببخشد و جهل او را به علم، یأس او را به امید، غفلت او را به هوشیاری، ترس او را به شجاعت، إِعْرَاض او را به اقبال، تفرقه او را به وحدت، کینه او را به محبت، دنیاگرایی او را به ابدگرایی، اطاعت او از ناهلان را به اطاعت از اولیای معصوم و عادل، اسراف او را به صرفه‌جویی، کسالت او را به نشاط، اضطراب او را به آرامش، و سنگ‌دلی او را به نرم‌دلی تبدیل کند.

اگر به جای این آموزه‌ها، تنها به انتقال اطلاعات و علوم اکتفا کنیم، معلوم نیست بهره‌گیری از این علوم برای فرد و جامعه سود خواهد داشت یا ضرر؟ و فارغ‌التحصیلان ما عناصر مفیدی خواهند بود یا خطرناک؟

اگر استاد رسالت خود را رسالتی الهی، نبوی و علوی بداند و اتصال خود را با خدا و اولیای خدا مستحکم کند، واجد نفس مسیحایی می‌شود. در این صورت، کار معلم، کار انبیا خواهد بود؛ وگرنه انتقال علم بدون تزکیه، مثل جدا شدن سوزن از نخ است که به جای دوزندگی، سوراخ می‌کند و صدمه می‌زند.

۱۲. ارزش علم بیش از هر چیزی است

خداوند آنجا که سخن از آفرینش انسان است، خود را «کریم» معرفی می‌کند: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ * الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ﴾^۲ «ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور کرد و فریب داد؟ همانکه تو را آفرید و [اندام تو را] استوار ساخت و متعادل کرد.» ولی آنجا که سخن از علم و فرهنگ است، صفت «اکرم» را به کار می‌برد و

۱. نحل: ۹۷.

۲. انفطار: ۶-۷.

می‌فرماید: ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾^۱؛ «بخوان که پروردگار تو از همه گرامی‌تر است.»
در سوره الرحمن نیز ابتدا به تعلیم قرآن اشاره می‌کند، سپس آفرینش انسان: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾^۲؛ «خداوند قرآن را آموخت و انسان را آفرید.»
آری! باید قبل از ماشین، راه ساخته شود؛ اول راه هدایت (عَلَّمَ الْقُرْآنَ)، سپس آفرینش انسان.
این تعابیر، بیانگر ارزش علم و معلم و تعلیم است و نشان می‌دهد که علم و فرهنگ بالاترین ارزش را دارد.

۱. علق: ۳.

۲. الرحمن: ۱-۳.

فصل دوم:

صفات معلم

معلم باید دارای ویژگی‌ها و خصوصیتی باشد که او را در عرصهٔ تعلیم و تربیت موفق کند. هر شخصی می‌تواند با تلاش و استمداد از حضرت حق، ویژگی‌های مثبت خود را ارتقا دهد و اثرگذاری خویش را تقویت نماید. در این فصل برخی از ویژگی‌ها و صفات معلم را مرور می‌کنیم.

۱. سوز و حرص داشته باشد

قرآن کریم درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»؛ «همانا پیامبری از خودتان به سوی شما آمده که آنچه شما را برنجاند بر او سخت است، بر هدایت شما حریص و دلسوز، و با مؤمنان رئوف و مهربان است.»^۱ او برای هدایت و تبلیغ دین، شور و عشق فراوانی داشت؛ به گونه‌ای که خداوند متعال به وی خطاب کرد: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»؛^۲ «ما قرآن را نفرستادیم که تو خود را به مشقت بیندازی.»

اگر کسی برای اصلاح و تحول جامعه، از درون سوز نداشته باشد و مشتعل نباشد، محال است بتواند جامعه‌ای را مشتعل سازد. یکی از صفات برجسته انبیای الهی سوز و گداز آنها برای هدایت و سعادت انسان‌ها بود. داشتن سوز یک کمال است. یکی از ناسزاهایی که قدیمی‌ها به بعضی می‌گفتند، این بود: «ای بی‌درد!» پیداست که داشتن درد و سوز، کمال است و بی‌دردی، یک درد بزرگ!

خداوند تعالی خطاب به پیامبرش می‌فرماید: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»؛^۳ «شاید

۱. توبه: ۱۲۸.

۲. طه: ۲.

۳. شعراء: ۳.

خوشتن را هلاک کنی که چرا آنها ایمان نمی‌آورند.»

از صفاتی که می‌تواند در تعلیم و تربیت مؤثر باشد، داشتن سوز و حرص به اندازه است. معلم باید هر دانش‌آموز یا دانشجو را فرزند خود بداند، در تعلیم و تربیت او حریص باشد و برای سستی، بی‌توجهی و بی‌حالی او غصه بخورد.

۲. سعه صدر داشته باشد

استاد و معلم و مربی باید دارای روح بزرگی باشند که تحمل بی‌مهری‌ها، جسارت‌ها و سرسختی‌های دیگران را داشته باشد.

همین که خداوند متعال به موسی علیه السلام فرمود که تو از طرف من مأمور ارشاد و هدایت مردم هستی، اولین دعای او این بود: ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾ * وَاخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَقْفُو أَقْوَالِي﴾؛ «[موسی] گفت: پروردگارا! [اکنون که مرا به این کار بزرگ مأمور فرمودی] سینه‌ام را برایم گشاده گردان [و بر صبر و حوصله‌ام بیفزای] و کار مرا برایم آسان فرما و گره از زبانم باز نما تا [آنها] سخنان مرا [خوب] بفهمند.»^۱

از نعمت‌هایی که خداوند به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مرحمت فرمود، سعه صدر بود: ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾؛^۲ «[ای پیامبر!] آیا به تو شرح صدر عطا نکردیم؟»

گاه امت‌های پیشین به انبیاء علیهم السلام جسارت می‌کردند، ولی آن بزرگواران با آرامش و بدون هیجان، جواب نرم به آنان می‌دادند. قوم هود به او گفتند: ﴿إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ﴾؛ «همانا ما تو را در سفاهت و بی‌خردی می‌بینیم.» او فرمود: ﴿لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ﴾.^۳ به حضرت نوح گفتند: ﴿إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾؛ «ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.»، اما او فرمود: ﴿لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ﴾.^۴

برخورد نرم با افراد ناهل و داشتن سعه صدر در مقابل آنها برای همه لازم است. قرآن کریم در خصوص مؤمنین می‌فرماید که برخورد آنان با افراد جاهل، مسالمت‌آمیز است: ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمْ

۱. طه: ۲۵-۲۸.

۲. شرح: ۱.

۳. أعراف: ۶۶-۶۷.

۴. اعراف: ۶۰-۶۱.

الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۱: «و هرگاه جاهلان آنان را طرف خطاب قرار دهند [و سخنان نابخردانه گویند] با ملایمت [و سلامت نفس] پاسخ دهند.»

همچنین مؤمنان هنگام برخورد با لغو، با کرامت عبور می‌کنند: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»^۲: «و چون بر لغوی عبور کنند کریمانه بگذرند.»

سعه صدر برای هر مسئولی لازم است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «آلَةُ الرَّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ»^۳ ابزار ریاست، سعه صدر است.»

۳. بی‌تکلف باشد

تکلف این است که انسان کاری را با مشقت و تصنع انجام دهد؛ در زندگی، کار، پوشش، گفتار و رفتار به خود سخت بگیرد؛ مقید به پوشش خاص، مدرسه خاص، شاگردان ویژه و... باشد و در یک کلام، برای خود شایستگی ویژه قائل شود.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مردم می‌فرمود: ﴿وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ»^۴: «من اهل تکلف نیستم.»

به نمونه‌هایی از ساده‌زیستی آن حضرت توجه کنید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله همه نوع غذا را تناول می‌کرد و هرچه را خدا برایش حلال کرده بود، می‌خورد.^۵ هیچ‌گاه خود را از انسان‌های بی‌چیز و مستضعف جدا نمی‌کرد و از معاشرت با آنان اکراه نداشت. شوخی می‌کرد و در کنار همه غذا می‌خورد.

۱. فرقان: ۶۳.

۲. فرقان: ۷۲.

۳. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۰۱. سعه صدر در امور خانوادگی نیز به شدت نیاز است. یکی از فرزندان آدم علیه السلام به برادرش گفت: «من تو را می‌کشم.» او جواب داد: «تو اگر برای کشتنم دست دراز کنی، من [به سوی تو] دست دراز نمی‌کنم.» (مأئده: ۲۸)

درباره عموم مردم سفارش به عفو و صفح شده: (ولیعفو و لیصفحوا)، ولی در برخورد با همسر علاوه بر عفو و صفح، مغفرت نیز سفارش شده است. در آیه ۱۴ سوره تغابن می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برخی از همسران و فرزندان شما دشمنان شما هستند [که شما را از راه خدا باز می‌دارند]. پس از آنان بر حذر باشید و اگر [آزار و خطایشان را] عفو کنید و چشم ببوشید و درگذرید، پس [بدانید که] خداوند آمرزنده مهربان است.»

۴. ص: ۸۶.

۵. «کان رسول الله یأکل کل الاصناف من الطّعام و کان یأکل ما احلّ الله له». (بحار/الانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۱)

در مسابقات شتردوانی شرکت می‌کرد.^۱ بر الاغ سوار می‌شد، در حالی که پارچه‌ای به جای زین بر آن انداخته بود. غذا خوردن با غلامان را در مکان‌های پایین و بخشش به فقیران را با دست خویش دوست می‌داشت.^۲

به کسی که از هیبت حضرت لرزید، فرمود: «چرا از من می‌ترسی؟ من پادشاه نیستم.»^۳ در صورتی که به خانه شخصی دعوت می‌شد، میزبان را به زحمت نمی‌انداخت و می‌فرمود: «ما انا من المتکلفین».

نشانه بی‌تکلفی، سلام کردن به همه افراد، رفت و آمد با طبقه محروم، کمک کردن به همسر، توقع نداشتن از مردم، اقرار کردن به جهل (در جایی که ندانیم)، اقرار به برتری دیگران،^۴ و امثال آن است.

حضرت علی علیه السلام در پاسخ کسی که از ایشان پرسید: چرا پیراهنت را وصله می‌کنی، فرمود: «یخشع القلب و یقتدی به المؤمنون»؛^۵ قلب را خاشع می‌کند و مؤمنان از آن الگو می‌گیرند. معلم و مبلغ نباید با خواسته‌های غیرمعقول و خارج از عرف، مردم را دچار زحمت کند؛ همچنین هنگام خوردن غذا یا خوابیدن یا دیگر امور، آداب و رسوم مردم را به هم نریزد و با ایشان همراهی کند:

تکلف گر نباشد، خوش توان زیست تعلق گر نباشد، خوش توان مرد

۴. مخلص باشد

ما باید هم در تحصیل و هم در تعلیم و تبلیغ، نیت خالصانه داشته باشیم. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «کسی که طلب علم کند تا با آن به علما مباحثات کند یا با سفیهان مجادله نماید یا

۱. وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۴۷۲.

۲. «كان رسول الله يحب الركوب على الحمار مؤكفاً و الاكل على الحضيض مع العبيد و مناولة السائل يديه» (بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۸).

۳. منتهی الامال، در بیان اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۴. همان گونه که حضرت موسی علیه السلام گفت: «وَ أَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا»؛ «برادرم هارون در بیان از من شیواتر است.» (قصص: ۳۴).

۵. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۶۱.

اینکه مردم را متوجه خودش کند، پس منزلگاهش را آتش قرار داده است.^۱

معنای اخلاص آن است که از اول نیت اجر و پاداش نکنیم؛ همان طور که قرآن در وصف اهل بیت علیهم السلام می‌فرماید: آن هنگام که مسکین و یتیم و اسیر به در خانه‌شان آمد و آنها غذای افطار خود را به آنها دادند، گفتند: ﴿لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾^۲؛ «ما از شما هیچ پاداش و تشکری نمی‌خواهیم».

همچنین در گفت‌وگوها سخنی از مزد نگوییم؛ چرا که شعار همه معلمان الهی، یعنی انبیا، این بود که: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۳؛ «من برای این رسالت هیچ مزدی از شما درخواست نمی‌کنم، پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست».^۴

البته گرفتن هدیه یا مزد و پاداش مانع اخلاص نیست؛ به‌ویژه آنگاه که بودجه یا امکاناتی برای معلم و مبلغ از طرف مسئولین صلاحیت‌دار تعیین شده باشد.

قرآن درباره مدیریت اموال یتیمان می‌فرماید: ﴿وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾^۵؛ «هر [قییم و سرپرستی] که بی‌نیاز است، عفت به خرج دهد [و از گرفتن حق الزحمه امور یتیمان چشم‌پوشد] و آنکه نیازمند است می‌تواند به مقدار متعارف از آن ارتزاق کند».

گرچه این آیه درباره حق تولیت و نظارت بر اموال یتیم است، ولی این حکم اخلاقی و وجدانی در همه امور جاری است که افراد متمکن، خدمات اجتماعی را بدون چشم‌داشت انجام دهند و در صورت گرفتن حق الزحمه، حد متعارف را در نظر بگیرند.^۶

۱. «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُنَافِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وَجْهَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ الرِّئَاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا». (الکافی، ج ۱، ص ۴۷)

۲. انسان: ۹.

۳. شعراء: ۱۰۹.

۴. خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجَ رِبْكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾؛ «آیا تو از آنها [در برابر دعوت] مزدی خواسته‌ای؟ با اینکه پاداش دائمی پروردگارت بهتر است و او بهترین روزی‌دهندگان است». (مؤمنون: ۷۲)

۵. نساء: ۶.

۶. همان‌طور که وقتی مردم نیازمند از ذوالقرنین درخواست ساختن سد کردند و به او گفتند: ﴿هَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا؟﴾؛ «آیا ما برای تو خرج و هزینه‌ای قرار دهیم تا میان ما و آنان سدی ایجاد کنی [تا از شرشان ایمن شویم]؟» ذوالقرنین با بزرگواری فرمود: ﴿مَا مَكْنَى فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ﴾؛ «آنچه پروردگارم به من داده، [از کمک مالی شما] بهتر است». (کهف: ۹۵-۹۴)

دقت در سوره انسان که در آن، سخن از اطعام پی‌درپی و خالصانه اهل بیت علیهم‌السلام به یتیم و مسکین و اسیر است، ما را به عمل خالصانه تشویق می‌کند؛ چراکه خداوند در قبال اخلاصشان، بهشت برین با انواع نعمتها را به آنان وعده داده و فرموده است: ﴿إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيَكُمْ مَشْكُورًا﴾^۱ «این، جزای شماست و کار شما مورد تشکر خداست». در خصوص اخلاص، به سه نکته باید توجه کرد:

الف) اگر انسان به دست این و آن چشم بدوزد، گرفتار می‌شود. ستایشگر گروهی می‌شود که به او کمک می‌کنند و از گروهی انتقاد می‌کند که به او کمک نمی‌کنند. (صُنْ وَجْهَی بِالْیَسَارِ، فَأَقْتَنِ بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِی، وَ ابْتَلِ بِدَمِّ مَنْ مَنَعَنِ.) (صحیفه سجاده، ص ۹۸)

ب) اخلاص، دانشگاهی است که چهل‌روزه فارغ‌التحصیل بیرون می‌دهد. در روایات می‌خوانیم: «هر کس چهل روز کارهای خود را خالص قرار دهد، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلبش بر زبانش جاری می‌کند.» (بحار/الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹) یعنی ضمن پاداش فراوانی که اخلاص در پی دارد، اخلاص به رشد علمی انسان نیز کمک می‌نماید.

ج) اگر ایمان و توحید قوی باشد و بدانیم کمی و زیادی ما فقط به دست خداست (الهی بیدک لا بید غیرک زیادتی و نقصی) به آرامش و اخلاص می‌رسیم. اگر بدانیم روزی به داشتن ثروت نیست، بلکه روزی حقیقی در کامیابی است، به اخلاص می‌رسیم. چه بسیارند افرادی که برای دنیا دائماً تلاش می‌کنند؛ جمعی به آن نمی‌رسند و گروهی هم که به دنیا می‌رسند از آن کامیاب نمی‌شوند. به تعبیر قرآن به جایی می‌رسند که با سوز دل می‌گویند: ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيهِ * هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ﴾؛ «مال مرا بی‌نیاز نکرد و قدرتم محو شد».^۲

۵. خود را فارغ‌التحصیل نداد

در اسلام فارغ‌التحصیل نداریم؛ زیرا خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۳ «بگو: پروردگارا! علم مرا زیاد کن.» و در حدیث می‌خوانیم که آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمود:

۱. انسان: ۲۲.

۲. حاقه: ۲۸-۲۹.

۳. طه: ۱۱۴.

«اذا اتى على يوم لا ازيد فيه علماً يقرّبنى الى الله تعالى فلا بورك لى فى طلوع الشمس ذلك اليوم؛^۱ اگر روزی فرا رسد و در آن روز دانشی که مرا به خدا نزدیک کند بر من افزوده نشود، طلوع آفتاب آن روز بر من مبارک میباد.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «علوم ما در هر شب و روز زیاد می شود و اگر اضافه نشود، ذخیره های علمی ما از بین می رود.»^۲

خداوند متعال به پیامبر اولوالعزمی همچون موسی علیه السلام فرمان می دهد که خضر را پیدا کن و با او به سفر دریایی و صحرایی برو تا از علوم او بهره مند شوی. موسی علیه السلام و همراهش نیز در مسیر پیدا کردن این معلم به زحمت افتادند: ﴿لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا﴾^۳؛ «به راستی که از این سفر رنج بسیار دیده ایم.»

از این ماجرا می فهمیم که:

– همه باید در فکر تحصیل علم باشیم.

– به علوم ظاهری اکتفا نکنیم؛ زیرا حضرت خضر علیه السلام علوم غیرظاهری را به موسی علیه السلام یاد داد.

– باید به سراغ معلم برویم.

– تحصیل را وابسته به کلاس و درس ندانیم. برای کسب علم، حتی راهی دریا و صحرا شویم.

– تفاوت ظرفیت ها را جدی بگیریم. حضرت موسی علیه السلام اموری از خضر علیه السلام می دید که بسیار تعجب می کرد.

کسی موفق است که بتواند از هر ماجرا و از هر شخصی با هر سن و شرایطی که دارد کسب علم کند؛ آن گونه که سلیمان علیه السلام از هدهد آموخت.^۴

۱. نهج الفصاحه، ج ۱۲۶.

۲. ابی بصیر قال سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول: «إِنَّا لَنُرَادُّ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ لَوْ لَمْ نُزِدْ لَنَفَذْ مَا عِنْدَنَا.» (بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، ج ۱، ص ۳۹۵)

۳. کهف: ۶۲.

۴. در قرآن کریم آمده است که هدهد نزد حضرت سلیمان علیه السلام آمد و گفت: «من به چیزی احاطه پیدا کردم که تو به آن احاطه نداری. در مسیر پرواز به منطقه ای رسیدم که مردم خورشیدپرست بودند و پادشاه آنها زنی بود.» سپس

قرآن کریم گروهی را که به علم خود قانع بودند، توبیخ می‌کند و می‌فرماید: ﴿فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾^۱ یا ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾^۲. نیز در حدیث می‌خوانیم: «أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ»^۳ داناترین مردم کسی است که علم مردم را به علم خودش اضافه کند.»

۶. توفیقاتش را از خدا بداند

باید مراقب بود که سرگرم شدن به کتاب و درس و مقاله و پژوهش، ما را از خدا غافل نکند. قرآن کریم از قول شعیب علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ﴾^۴ «و جز به لطف خداوند، توفیقی برای من نیست.»

تصور نکنیم که رشد علمی و توفیقات ما تنها به خاطر مطالعه و تحصیل و تدریس است؛ زیرا این تصور باعث ایجاد غرور می‌شود. وقتی به قارون گفتند: «از نعمت‌هایی که خدا به تو داده است، به فقرا کمک کن»^۵، او گفت: «این ثروت را به خاطر علمی که مخصوص من است، به دست آوردم»^۶ و این‌گونه مغرورانه جواب داد.

چه بسا افرادی بیش از ما فکر می‌کنند، درس می‌خوانند، کلاس می‌روند، تدریس می‌کنند، ولی توفیقی ندارند. ذهن و فکر، تحلیل و مطالعه، تحقیق و تألیف، همه و همه از خدای تعالی است.^۷ گاهی به انسان، با اینکه هیچ مطالعه‌ای نکرده است، دفعه‌ای طرحی مفید القا و الهام

حضرت سلیمان علیه السلام از آن پرنده راجع به آن سرزمین کسب اطلاع کرد. (نمل: ۲۲-۲۴)

۱. ﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾؛ «پس چون پیامبران‌شان همراه با معجزات به سراغشان آمدند به آن مقدار علمی که نزدشان بود خوشحال شدند [و حاضر نشدند منطق انبیا را بپذیرند] و آنچه [از قهر الهی] که به تمسخر می‌گرفتند، آنان را فرا گرفت.» (غافر: ۸۳)

۲. نجم: ۳۰.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۹۵.

۴. هود: ۸۸.

۵. ﴿أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾. (قصص: ۷۷)

۶. ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي﴾. (قصص: ۷۸)

۷. امام خمینی رحمه الله، رهبر کبیر انقلاب، به آیت‌الله صدر رحمه الله فرموده بود: «یک‌بار خدا حافظه مرا برای لحظاتی گرفت؛ به گونه‌ای که نام خود را فراموش کردم و حدود یک ربع ساعت فکر کردم تا یادم آمد که نامم روح‌الله است.» یکی از علمای بزرگ مشهد، آیت‌الله میرزا جواد تهرانی رحمه الله نیز یک‌بار که برای تدریس روی منبر نشسته بود، آنچه در ذهن داشت، فراموش کرد. مدتی به شاگردان نگاه کرد و بعد از منبر پایین آمد!

می‌شود؛ همچون شاعری که یک‌باره شعری عالی می‌گوید، ولی همین شاعر گاهی مدت‌ها فکر می‌کند، اما یک بیت هم نمی‌تواند بگوید.

این جانب یک‌بار مطلبی گفتم که همه گریه کردند، و همین مطلب را در جای دیگر گفتم، همه خندیدند. گویا خدا می‌خواست به من بفهماند که اثر حرف از اوست؛ نه از من!

بعضی علوم را می‌توان با تعلیم، تحصیل، تدریس، مطالعه و گفتگو کسب کرد؛ اما تمام علوم اینها نیست. گاهی بعضی علوم و ادراکات ویژه، به افراد ویژه داده می‌شود. قرآن کریم درباره حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾؛^۱ «خدا تو را انتخاب کرد و علم ویژه به تو داد.» این عنایت تنها مخصوص علم نیست؛ بلکه گاهی بصیرت، حکمت و نور باطنی ویژه نیز به برخی افراد خاص داده می‌شود که بر اثر آن، با نگاه ساده می‌نگرند، ولی مسائل عمیقی را درک می‌کنند. کربلایی کاظم ساروقی رحمه الله - که در یک لحظه حافظ کل قرآن شد - نمونه‌ای از این افراد است.^۲ چه بسا انسان‌هایی که سواد خواندن و نوشتن ندارند، اما از فیوضات رحمانی بهره‌مند هستند.^۳

از این رو، معلمان و استادان محترم، نباید به خاطر مشغله تحصیل و تحقیق، از این منبع

۱. یوسف: ۶.

۲. در زمانی نزدیک به زمان ما، شخصی به نام کربلایی کاظم ساروقی که هیچ سواد نداشت، در یک لحظه حافظ کل قرآن شد. او را به قم آوردند و نزد مراجع تقلید بردند تا او را آزمایش کنند. او چنان بر قرآن مسلط شده بود که حتی اختلاف قرائات را نیز می‌دانست؛ مثلاً آیه ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ در سوره حمد را هم به صورت «مالک» می‌خواند، هم «ملک».

این مسئله نزد برخی از علما ثابت شد. آیت‌الله العظمی صافی - دام ظلّه - شخصاً ایشان را امتحان کرد. این عنایت ویژه و خاص خدا به کربلایی کاظم بود. در وصف ویژگی خاص این شخص می‌گویند که کشاورز بود و زکات مالش را هنگام برداشت گندم می‌پرداخت و از لقمه حرام پرهیز می‌نمود.

۳. هر بی‌سوادی بی‌فرهنگ نیست. یکی از دانشمندان می‌گفت: «کنار شخص بی‌سوادی نشسته بودم و شعری می‌خواندم.» آن شعر این بود:

الهی جسم و جانم خسته گشته در رحمت به رویم بسته گشته

شخص بی سواد رو به من کرد و گفت: «اگر جسم و جانتان خسته شده، دو ساعت بخوابید. در رحمت خدا هیچ وقت بسته نمی‌شود.» دانشمند می‌گفت: «خیلی از خواندن شعرم شرمند شدم و به این فکر فرو رفتم که این فرد سواد خواندن و نوشتن ندارد؛ ولی بسیار آدم بافرهنگی است. راه حل مشکل را می‌داند، به کمک‌های الهی ایمان دارد و نشاط و باور او را تر و تازه نگه داشته است؛ ولی من دانشمند به خاطر نداشتن ایمان و باور، گرفتار یأس و افسردگی شده‌ام.»

نورانی غافل شوند. به تصریح قرآن کریم، قلب پاک و با تقوا آینه علوم و حقایق می‌شود: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ﴾^۱ آری، قلب انسان همچون آینه‌ای است که اگر غبار آن را برطرف کنیم، نور خدا در آن جلوه می‌کند.

۷. باشهامت باشد

معلم و استاد باید شهامت داشته باشند؛ اگر چیزی را نمی‌دانند بگویند نمی‌دانم و خجالت نکشند، به برتری کسانی که باسوادتر هستند اقرار کنند،^۲ و اگر چیزی را از یاد بردند بگویند فراموش کردم.

داشتن شهامت فقط در جبهه و جنگ لازم نیست؛ بلکه در زندگی روزمره نیز به آن نیاز داریم. اقرار به ضعف و اشتباه، عذرخواهی و نقل شکست‌هایی که برای دیگران عبرت است، نیاز به شهامت دارد.

گاهی استاد باید برای آرام کردن هیجان‌ها از خود مثال بزند تا راه برای دیگران باز شود. مثلاً بگوید: «در کودکی میوه‌ای از درخت کندم و خوردم که بعداً در بزرگسالی فهمیدم حق الناس بوده است، رفتم پای آن درخت و صاحبش را راضی کردم.» با این روش به شاگردانش می‌فهماند که حق الناس، بلوغ و غیربلوغ، خواب و بیداری، یا مست و هوشیاری نمی‌شناسد. حتی اگر کسی در خواب با پای خود ظرفی را بشکند، در بیداری باید هزینه آن را بپردازد.

معلم باید در مواردی که اشتباه کرده است، از حرف خود برگردد^۳ و از زیردستان و شاگردان خود عذرخواهی کند. گاهی باید نماز را ترک کند؛ مثلاً اگر در نماز متوجه شد وضو نداشته یا وضویش باطل شده است، با کمال شهامت اقرار کند که من وضو ندارم و نماز را رها کند.

گاهی باید عنوان را ترک کند. اگر لقبی را مثل سردار، سرتیپ، دکتر، مهندس، آیت‌الله و

۱. بقره: ۲۸۲.

۲. نقل شده است که در زمانی آیت‌الله شهید سعیدی رحمته الله علیه روی منبر سخنرانی می‌کرد. در همان هنگام آیت‌الله خزعلی رحمته الله علیه وارد شد. آیت‌الله سعیدی رحمته الله علیه با شهامت گفت: «ای مردم! علم ایشان از من بیشتر است.» و فوری از منبر پایین آمد.

۳. از سخنان ناروا ولی مشهور این است که می‌گویند: «حرف مرد یکی است.» این حرف غلط است. حرف مرد باید حق باشد؛ اگر چند بار هم موضعی گرفت و حرفی زد، همین‌که فهمید اشتباه کرده است، باید با شهامت اقرار کند. بنده پای درس یکی از بزرگ‌ترین مراجع بودم؛ همین‌که به کرسی درس نشست، فرمود: «آنچه دیروز گفتم، اشتباه بود. بر اثر مطالعات دیشب نظرم برگشت.»

امثال آن به او دادند و او بداند که این عناوین برای او زیاد است، نباید سکوت کند و اگر به کار مردم راضی باشد، قطعاً مورد قهر خداست.

قرآن در این باره می‌فرماید: «گمان مبر کسانی که به آنچه کرده‌اند، شادمانی می‌کنند و دوست دارند برای آنچه نکرده‌اند ستایش شوند، مپندار که آنها از عذاب الهی رسته‌اند و برای آنها عذابی دردناک است.»^۱

استاد باید با شهادت بر موضع حق بایستد و بر آن پافشاری کند و نگذارد که تطمیع و تهدید و تبلیغ و جوسازی‌ها، او را از مسیر حق جدا سازند. مریبان بشر، یعنی انبیاء (علیهم‌السلام) برای دفاع از حق به استقبال همه رقم خطر می‌رفتند:

- گاهی شهید می‌شدند: ﴿يُقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ﴾^۲؛

- گاهی تحقیر می‌شدند: ﴿إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾^۳؛

- گاهی به تبعید تهدید می‌شدند: ﴿أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ﴾^۴؛

ولی آنچه برای آنان اهمیت داشت، مقاومت بر راه مستقیم بود.

باسوادان بی‌شهادت امروز، خودفروختگان فردا خواهند بود؛ لذا باید نسل نو را آن‌گونه تربیت کنیم که شجاع باشند، به ارزش‌ها ایمان داشته باشند، در راه حفظ ارزش‌ها ایثار کنند و از جان و مال خود مایه بگذارند.

ابن‌سکیت از یاران امام رضا، امام جواد و امام هادی (علیهم‌السلام) بود و در عین حال، فرزندان متوکل (خلیفه عباسی) را تعلیم می‌داد. روزی متوکل از او پرسید: «فرزندان من بهترند یا دو فرزند علی بن‌ابی‌طالب (علیهم‌السلام)؟» او سکوت چندین ساله‌اش را شکست و گفت: «قنبر، غلام علی (علیهم‌السلام)، از تو و فرزندان بهتر است، تا چه رسد به حسن و حسین (علیهم‌السلام)؟» متوکل که طاغوت و دیکتاتور زمان بود و هرگز توقع شنیدن چنین سخنی را نداشت، به شدت عصبانی شد و دستور قتل استاد را صادر کرد.^۵

۱. ﴿وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسِبْنَهُمْ بِمَقَارَةِ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾. (آل عمران: ۱۸۸)

۲. بقره: ۶۱.

۳. حجر: ۶.

۴. أعراف: ۸۲.

۵. مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۸۰.

۸. اعتماد به نفس داشته باشد

ما باید اهل منطق باشیم، به خدا اعتماد کنیم و در هیچ حادثه‌ای خود را نیازیم. برخی از افراد، بسیاری از سنت‌های صحیح و منطقی خود را تحقیر می‌کنند و بسیاری از آداب و رسوم بی‌منطق دیگران را دربست می‌پذیرند. این عده، وقتی چهار کلمه انگلیسی یاد می‌گیرند، مرتب از آن استفاده می‌کنند یا اینکه خیال می‌کنند جنس تولید خارج حتماً از تولیدات داخلی بهتر است. این نشان‌دهنده خودباختگی است.

روزی مأمون برای صید بیرون رفت. در میان راه به جمع کودکانی برخورد که مشغول بازی بودند و در میان آنها امام جواد علیه السلام - که حدود یازده سال داشت - نیز ایستاده بود. کودکان چون مأمون را دیدند، همگی فرار کردند؛ اما امام از جای خود تکان نخورد. مأمون از او پرسید: «تو چرا فرار نکردی؟» حضرت جواب داد: «راه تنگ نبود تا برایم راه بگشایم و گناهی نکرده بودم تا از جریمه‌اش بترسم و گمانم به تو نیک بود که بی‌گناهان را ضرر نمی‌رسانی.» مأمون از این جواب نگر تعجب کرد و اسم و نسب حضرت را پرسید و او را شناخت.^۱

زینب کبری علیها السلام بعد از شهادت امام حسین علیه السلام و در حالی که به اسارت رفته بود، سخنرانی کرد و به یزید گفت: «إِنِّي لَأَسْتَصِغِرُ قَدْرَكَ؛ من قدر تو را کوچک می‌پندارم.»^۲ آن حضرت با آن سخنرانی، رژیم بنی‌امیه را در مذاب سوزان سخنان خود از بین برد. امام کاظم علیه السلام در این رابطه به هشام فرموده‌اند:

«ای هشام! اگر در دست تو گردویی باشد، ولی مردم بگویند مروارید است، به حال تو سودی ندارد، در حالی که می‌دانی گردو است؛ و اگر در دست تو مرواریدی باشد و مردم بگویند گردو است، زبانی به تو نمی‌رسد، در حالی که می‌دانی مروارید است.»^۳

البته باید منشأ اعتماد به نفس، ایمان به خدا و راه او و داشتن هدف الهی و بصیرت کامل باشد: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾^۴؛ «ای پیامبر! بگو: این راه من

۱. کشف‌الغمة، ج ۲، ص ۳۴۳.

۲. بحار‌الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳۴.

۳. «يَا هِشَامُ لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ جَوْزَةٌ وَقَالَ النَّاسُ فِي يَدِكَ لَوْلَاةٌ مَا كَانَ يَنْفَعُكَ وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا جَوْزَةٌ وَلَوْ كَانَ فِي يَدِكَ لَوْلَاةٌ وَقَالَ النَّاسُ إِنَّهَا جَوْزَةٌ مَا ضُرَكَ وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا لَوْلَاةٌ». (تحف‌العقول، ص ۳۸۶)

۴. یوسف: ۱۰۸.

است. من و هر کس پیروی‌ام کرد، با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم.» در زمان ما، بهترین نمونه و مصداق ایمان به خدا و اعتماد به راه خود، وجود مبارک امام خمینی علیه السلام بود.^۱

۹. مردمی باشد

معلم و مربی، باید در جامعه حضور داشته باشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همواره در میان مردم بود؛ تا جایی که کفار می‌گفتند: ﴿وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا﴾^۲؛ «[کفار] گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده است تا همراه او بیم‌دهنده باشد [و ادعای او را تأیید کند]؟» رهبر نباید از جامعه جدا باشد و زندگی عادی و حضور در میان مردم، برای او کمال است. کسی که اهل رفت و آمد با مردم است، بهتر می‌تواند آنها را ارشاد کند. قرآن درباره انبیاء علیهم السلام می‌فرماید: ﴿وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ﴾^۳؛ «و در بازارها راه می‌رفتند.» یعنی آنان پیوسته در میان مردم رفت‌وآمد داشتند تا مسائل آنان را از نزدیک درک کنند.

در بعضی آیات، واژه «رسول» با «فیهم» و «منهم» آمده است؛ یعنی رسولی که از مردم و در بین آنهاست و با آنها زندگی می‌کند: ﴿فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾^۴. در بعضی آیات نیز با عبارت «و الذین معه» آمده است که همراهی رسول و مردم را می‌رساند. بنابراین، از مردم، در مردم و با مردم بودن ارزشمند است.

۱. آن بزرگ‌مرد هنگامی که با هواپیما به سوی ایران می‌آمد، در پاسخ به این سؤال که: «اکنون که بعد از چهارده سال تبعید به وطن بر می‌گردید، چه احساسی دارید؟» فرمود: «هیچ احساسی ندارم! طبق وظیفه عمل کردم؛ اگر وارد ایران شدم، به وظیفه‌ام عمل خواهم کرد و حکومت اسلامی تشکیل خواهم داد و اگر با هر نوع حادثه‌ای رفتم، باز به وظیفه‌ام عمل کرده‌ام.» ایشان خطاب به دولت طاغوت هم فرمود: «من دولت تعیین می‌کنم، من توی دهن این دولت می‌زنم، من به عنوان فرمانده کل قوا به ارتش دستور می‌دهم.» ایشان همچنین به رئیس‌جمهور نااهل (بنی صدر) فرمود: «من اگر حکمی به کسی دادم آن را پس می‌گیرم.» و در وصیتنامه تاریخی خود، اعتماد به اعمال خود و فضل خداوند را این‌گونه به تصویر کشید: «با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا، از خدمت خواهران و برادران مرخص، و به جایگاه ابدی‌ام سفر می‌کنم.»

۲. فرقان: ۷.

۳. فرقان: ۲۰.

۴. مؤمنون: ۳۲.

در حدیث می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ يَكْرِهُ مَنْ عَبَدَهُ أَنْ يَمْتَرِزَ بَيْنَ أَصْحَابِهِ»^۱ خداوند متعال زشت می‌دارد که بنده‌ای در بین دوستانش، برای خودش امتیازی قائل باشد. خداوند متعال در قرآن نیز امتیازطلبی را نهی فرموده و دستور داده است که در مراسم حج، همه مسلمانان در عرفات وقوف کنند و از آنجا به سوی مشعر بروند: ﴿ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾؛^۲ «سپس از همانجا که مردم کوچ می‌کنند، کوچ کنید.» قرآن کریم با این دستور، حق را که قریش برای خود قائل بود و در عرفات وقوف نمی‌کرد، از بین برد.

امام رضا علیه السلام در نامه‌ای به فرزندش امام جواد علیه السلام نوشت: «شنیدم شما را از در ویژه‌ای به جلسات می‌برند؛ ولی شما باید از همان دری بروید که همه می‌روند تا فقرا به شما دسترسی پیدا کنند.»

معلم و استادی موفق است که شاگردان او به راحتی بتوانند به او دسترسی پیدا کنند. در اولین آیه سوره مجادله می‌خوانیم: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا﴾^۳ این آیه دلالت دارد که یک زن عادی می‌توانست به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله دسترسی پیدا کند و مشکلاتی را که با همسرش داشت، مطرح نماید. این نشانه مردمی بودن آن حضرت است.

در احادیث آمده است افرادی که دست به کارهای غیرطبیعی می‌زنند، گرفتار نوعی بیماری هستند و چون درون خود احساس کمبود و ذلت می‌کنند، با دست زدن به یکسری کارها می‌خواهند آن کمبود را جبران کنند. در فقه نیز آمده است که لباس شهرت حرام است؛ زیرا در آن، نوعی امتیازطلبی به چشم می‌خورد.

حضرت امیر علیه السلام در نامه‌ای به یکی از نمایندگان خود نوشت: «شنیده‌ام در مجلسی رفتی که همه حاضرین از اشراف بودند و فقرا جایی در آن مجلس نداشتند. این کار سزاوار نیست.»

۱. داستان راستان، ج ۱، ص ۱۲؛ به نقل از کحل البصر، ص ۶۸.

۲. بقره: ۱۹۹.

۳. ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾؛ «همانا خداوند سخن آن زنی که درباره همسرش با تو مجادله کرده و به سوی خدا شکوه و گلایه می‌کرد، شنید و خداوند گفتگوی شما دو نفر را می‌شنود، همانا خداوند شنوای بیناست.» (مجادله: ۱)

۱۰. صراحت لهجه داشته باشد

از ویژگی‌های خوب یک معلم، داشتن کلام رسا و صراحت لهجه است. اسلام جز در موارد خاصی - که مربوط به آبروی افراد یا مسائل خانوادگی یا جنسی است - شفاف بودن سخن و کلام را رعایت کرده است و استاد و معلم نیز باید مراعات کنند.

در قرآن کریم تنها چند آیه متشابه وجود دارد که فهم آنها به دقت و تحقیق و استمداد از خدای تعالی و اشارات معصومین علیهم‌السلام نیازمند است؛ ولی ظاهر اکثر آیات را افراد معمولی درک می‌کنند. قرآن خودش را نور آشکار و مبین دانسته است. یکی از خصوصیات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز این بود که کلامش روشن بود؛ به طوری که هر شنونده‌ای آن را می‌فهمید.^۱

صراحت، شفافیت، صلابت، شهامت و پرهیز از ملاحظات قومی و نسبی در بیان حقایق و نفی باطل و مبارزه با آن، نشانه ایمان راسخ است. انبیای الهی علیهم‌السلام در تبلیغ دین صراحت لهجه داشتند.^۲ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هم با صراحت خانواده‌اش را انداز می‌کرد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۳ و در برابر کفار موضع خود را با صراحت اعلام می‌نمود:

﴿قُلِ اللَّهُ أَعْبَدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي* فَأَعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا

۱. سنن النبی، علامه طباطبائی رحمته‌الله.

۲. ابراهیم علیه‌السلام آئین قومش را به صراحت مذمت و محکوم می‌کرد: ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ* أَوْفَكَ آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ﴾؛ «آنگاه که به پدر (سرپرست) و قوم خویش گفت: این [بت‌ها] چیست که می‌پرستید؟ آیا به دروغ معبودهای دیگری غیر از خداوند می‌خواهید.» (صافات: ۸۵ - ۸۶) و نیز به همراه پیروانش به قوم مشرک خود گفت: ﴿إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ﴾؛ «همانا ما از شما و از آنچه جز خدا می‌پرستید، بیزاریم. ما به [آیین] شما کفر ورزیدیم و میان ما و شما کینه و دشمنی ابدی است، مگر آنکه به خدای یگانه ایمان بیاورید.» (ممتحنه: ۴)

همچنین خدای تعالی به موسی و برادرش هارون علیهم‌السلام فرموده است: ﴿وَلَا تَبِيا فِي ذِكْرِي﴾؛ «و در یاد [و رسالت] من سستی نکنید.» (طه: ۴۲) تا مبدا کاخ و قدرت و هیبت طاغوت، آنها را مرعوب کند و از یاد خدا غافل سازد. موسی علیه‌السلام در برابر فرعونی که ندای ﴿أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾ (نازعات: ۲۴) سر می‌داد، با شجاعت و صراحت، خود را فرستاده رب العالمین معرفی کرد تا بگوید حتی تو نیز تحت تربیت و سلطه پروردگار عالمیان هستی: ﴿إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ* حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ﴾؛ «بی‌تردید من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیان‌ام. سزاوار است که درباره خداوند جز سخن حق نگویم.» (أعراف: ۱۰۴ - ۱۰۵)

۳. شعراء: ۲۱۴.

أَنْفُسُهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»^۱ «بگو: من تنها خدا را می‌پرستم، در حالی که دینم را برای او خالص کرده‌ام* پس شما جز او هر چه را می‌خواهید بپرستید. بگو: همانا زیانکاران [واقعی] کسانی هستند که سرمایه وجودی خویش و بستگان‌شان را در قیامت از کف داده باشند. آگاه باش، این همان زیان آشکار است». همچنین در سایر موارد نیز پیامبر اکرم مأمور است تا با صراحت برخورد نماید.^۲

نمونه دیگر صراحت در بیان قرآن کریم، در ردّ ادعاهای دروغین و خیال‌پردازی‌های فراوان بنی‌اسرائیل است؛ چراکه به صورت علنی، بافته‌های خیالی و موهومات فکری آنها را ردّ کرده است.^۳

اگرچه در برخورد با افراد معاند یا از بین بردن اشتباه و خطاهای جدی و عمومی یا رفع سستی جامعه در قبال احکام و حدود الهی، بیان صریح حقایق و مبارزه با اوهام و اباطیل لازم است، اما معلمان و گویندگان محترم باید ظرفیت مخاطبان خود را نیز در نظر داشته باشند.

۱۱. منصف باشد

از اموری که عقل و دین و وجدان به آن سفارش کرده‌اند و رابطه استاد و شاگرد را نیز عمیق می‌کند، رعایت «انصاف» است. انصاف در تدریس، انتقاد، تشویق، توبیخ و برخورد با شاگرد از

۱. زمزم: ۱۴-۱۵.

۲. مثلاً مردم بی‌ایمان خیال می‌کردند کسی می‌تواند پیامبر باشد که خزائن الهی در اختیارش باشد، یا انتظار داشتند تمام کارهای خود را با نیروی غیب انجام دهد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این آیه مأمور می‌شود که با صراحت جلوی توقعات نابجا و پندارهای غلط آنان را بگیرد و محدوده وظایف خود را بیان کند و بگوید: «معجزات من نیز در چهارچوب وحی الهی است، نه تمایلات شما؛ و بدانید که هر کجا به من وحی شود، معجزه ارائه خواهم داد، نه هر کجا و برای هرچه که شما هوس کنید.» (قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ لَا تَتَفَكَّرُونَ. انعام: ۵۰)

۳. از جمله:

– یهودیان فرزندان و محبوبان خدا هستند: «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» (مائده: ۱۸)
 – کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر آنکه یهودی باشد: «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا» (بقره: ۱۱۱)
 – آتش دوزخ جز چند روزی به یهودیان اصابت نمی‌کند: «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً» (بقره: ۸۰)
 خداوند متعال همه این بافته‌های خیالی و موهومات فکری آنها را ردّ کرده و فرموده است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ أَلَا يُغْفِرُ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا ذَكِيمًا» (آل عمران: ۹۲)
 مخصوص شماست، نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید، اگر راست می‌گویید.» (بقره: ۹۴)

رموز موفقیت است. رعایت انصاف موجب می‌شود که اثرپذیری در طرف مقابل بیشتر شود. اگر انسان بداند که استاد و مربی‌اش هیچ‌گونه تعصب نابجا نسبت به خود یا طرف مقابل ندارد و فقط به دنبال حقیقت است، به جای آنکه به فرد بنگرد، به استدلال او می‌نگرد تا احسن را انتخاب کند. این باور در انسان ایجاد آرامش می‌کند.

قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَوْ يَتَاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾؛^۱ «ما و شما یا در مسیر هدایت هستیم یا انحراف [پس بیایید با گفتگو و منطق راه را پیدا کنیم].»

رعایت انصاف در نقد افراد، بسیار مهم است؛ یعنی اگر به فردی انتقاد داریم، نقاط قوت او را هم بگوییم. قرآن کریم با اینکه به برخی از یهودیان به خاطر رباخواری، تحریف تورات، ترس از دشمن و رفاه‌طلبی انتقادات متعددی دارد، اما بعضی از آنان را به خاطر امانتداری ستایش کرده و فرموده است: ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ﴾؛^۲ «بعضی از اهل کتاب تا به آن حد درستکارند که اگر مال بسیاری را به آنها امانت دهی آن را پس می‌دهند.»

همچنین قرآن کریم غالباً با کلمه «منهم» از بعضی افراد انتقاد می‌کند، نه همه آنها؛^۳ و اگر از گروهی انتقاد دارد، حساب خوبان را با کلمه «إِلَّا» جدا می‌کند.^۴ در مقابل نیز اگر از گروهی تجلیل می‌کند، همه آنها را مشمول تجلیل نمی‌داند؛ مثلاً در مورد زنان پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴾؛^۵ و این گونه تفهیم می‌کند که همه زنان پیامبر ﷺ محسن و نیکوکار نبودند.

۱. سبأ: ۲۴.

۲. آل عمران: ۷۵.

۳. مثلاً: ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾؛ «و بعضی از آنان (یهودیان)، افراد درس ناخوانده‌ای هستند که کتاب خدا را جز خیالات و آرزوهای خود نمی‌دانند، آنها تنها پایبند گمان خویش‌اند.» (بقره: ۷۸)

۴. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾؛ ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛ «کسانی که آنچه را از دلائل روشن و اسباب هدایت نازل کرده‌ایم، با آنکه برای مردم در کتاب بیان ساخته‌ایم، کتمان می‌کنند، خداوند آنها را لعنت می‌کند و همه لعنت‌کنندگان نیز آنان را لعن می‌نمایند، مگر آنها که توبه کردند و [اعمال بد خود را با اعمال نیک] اصلاح نمودند و [آنچه را کتمان کرده بودند] آشکار ساختند، که من [لطف خود را] به آنان بازمی‌گردانم، زیرا من توبه‌پذیرم.» (بقره: ۱۵۹-۱۶۰)

۵. احزاب: ۲۹.

قرآن حتی هنگام تحریم قمار و شراب نیز به منافع آنها اشاره کرده و فرموده است: «ضرر آنها بیش از منافعشان است.»^۱

انصاف آن است که انسان حرف حق دیگران را بپذیرد. در روایات آمده است: شخصی برای بحث و گفتگو خدمت امام صادق علیه السلام رسید. امام گفتگو را به شاگردانش واگذار کرد و خود به نظاره نشست. بعد از پایان گفتگو، امام صادق علیه السلام به یکی از شاگردانش فرمود: «اشکال تو در گفتگو و بحث این بود که گاهی به خاطر تعصب، حرف‌های حق طرف مقابل را نمی‌پذیرفتی.» از جمله موارد رعایت انصاف آن است که انسان مطالبی را که از دیگران فراگرفته است، به خودش نسبت ندهد، خود را در بالاترین درجات علمی نداند و از هر گونه افراط و تفریط بپرهیزد.^۲

۱۲. صمیمی و بامحبت باشد

در خصوص ویژگی «مردمی بودن» نکاتی بیان شد؛ علاوه بر آن، داشتن ارتباط صمیمی با شاگرد، از صفات خوب معلم و از رموز موفقیت اوست. بین استاد و شاگرد نباید هیچ دغدغه، دلهره و وحشتی وجود داشته باشد. برخورد خشک و رسمی و احياناً باخشونت، شاگرد و متربی را گریزان می‌کند. خدای تعالی به پیامبرش فرموده است: ﴿لَوْ كُنْتَ فِظًا غَلِظَ الْقَلْبُ لَا نَفُضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾^۳ «و اگر خشن و سنگدل بودی، [مردم] از دور تو پراکنده می‌شدند.»

گاهی افرادی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند که در محضر ایشان خود را می‌باختند؛ حضرت آنها را آرام می‌کرد و اضطرابشان را با برخورد صمیمانه می‌زدود. حضرت علی علیه السلام نیز در این باره می‌فرمود: «با من مثل جابره برخورد نکنید.» همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «أَحَبُّ إِخْوَانِي

۱. آری! از کشاورزی که انگور می‌کارد و کسی که انگور را می‌خرد تا صاحبان کارخانه شراب‌سازی، بطری‌سازی، کارتن‌سازی، ماشین‌های حمل و نقل، مراکز فروش شراب و امثال آن، همه، نوعی منفعت و درآمد به دست می‌آورند و باید در قضاوت صحیح به تمام منفعت‌ها و ضررها توجه کرد. اما با جمع و تفریق به همان نتیجه منصفانه‌ای می‌رسیم که قرآن فرموده است؛ یعنی با وجود منافع شراب و قمار برای بعضی‌ها، ضرر آن بیشتر است.

۲. متأسفانه امروزه به افراط و تفریط‌های نابجایی گرفتاریم؛ یکی توسل به اولیای خدا را شرک می‌داند و یکی به هر سنگ و چوبی متوسل می‌شود؛ در مقابل برخی کشورها چنان خود را می‌بازیم که بسیاری از حقایق تلخ آن را نمی‌بینیم؛ سگ را در خانه‌های غربی‌ها بهداشتی می‌پنداریم و گوسفند را در خانه خودمان، غیربهداشتی؛ و در این بین کسی نیست که فضولات و آلودگی‌های گوسفند و سگ را بررسی و آزمایش کند و این همه خودباختگی را نپذیرد!

۳. آل عمران: ۱۵۹.

إِلَى مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي^۱؛ بهترین دوست من کسی است که عیب مرا به من بگوید.» در حدیث دیگری می‌خوانیم: «لَيْتُوا لِمَنْ تَعْلَمُونَ^۲؛ با کسانی که به آنان دانش می‌آموزید، نرمی کنید.»

یکی از راه‌های ایجاد صمیمیت، محبت کردن است. محبت، قوی‌ترین یا یکی از قوی‌ترین ابزارهای تربیتی است. خداوند متعال در خصوص پیامبرش می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾^۳؛ «همانا پیامبری از خودتان به سوی شما آمده است که آنچه شما را برنجاند بر او سخت است، بر هدایت شما حریص و دلسوز، و به مؤمنان رئوف و مهربان است.»

خداوند، این دو نام از نام‌های خویش (رئوف و رحیم) را بر هیچ‌یک از پیامبران جز پیامبر اسلام ﷺ اطلاق نکرده است. همچنین آن حضرت را با جمله ﴿عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ﴾ غم‌خوار امت معرفی کرده است؛ به گونه‌ای که هرچه مردم را برنجاند، پیامبر را می‌رنجاند و این، بیانگر اوج محبت آن حضرت است که سبب جذب مردم می‌شد.

درس معلم ار بود زمزمه محبتی جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را
خداوند در قرآن کریم، از راه محبت دعوت کرده است؛ مثلاً چون خدا می‌خواهد که مردم را از ظلمات تفرقه، شرک، کفر، جهل، تعصب و خرافات به سوی نور دعوت کند و آنها را به دنیای توحید و اخلاص ببرد، بر مردم صلوات می‌فرستد و آنان را از این راه دعوت می‌کند: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۴؛ چرا که راه دعوت مردم به دین، درود و رحمت است. همچنین خداوند متعال برای مؤمنان اجر زیاد،^۵ بزرگ،^۶ بالارزش^۷ و دائمی^۱

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۳۹.

۲. بحارالانوار، ج ۲، ص ۶۲.

۳. توبه: ۱۲۸.

۴. احزاب: ۴۳.

۵. ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾؛ «آنان که دعوت خدا و رسول را [برای شرکت دوباره در جهاد علیه کفار] پذیرفتند، با آنکه جراحاتی به آنان رسیده بود، برای نیکوکاران و پرهیزکاران آنها، پاداش بزرگی است.» (ال عمران: ۱۷۲)

۶. ﴿إِنَّمَا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾؛ «مگر کسانی که [در سایه ایمان واقعی] اهل صبر و عمل صالح هستند، [نه با رفتن نعمت مایوس می‌شوند، نه با آمدن آن فخرفروشی می‌کنند]. برای آنان مغفرت و پاداشی بزرگ خواهد بود.» (هود: ۱۱)

۷. ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾؛ «تنها کسی را (می‌توانی) هشدار

قرار داده است.

در ادامه و در بحث تشویق، نکاتی تکمیلی بیان می‌گردد؛ ان شاء الله تعالی.

۱۳. اهل هدایت و عمل باشد

معلمی کردن به رشد است. یک معلم باید اول خودش رشد کند تا بتواند دیگران را رشد دهد؛ باید اول خودش هدایت شود تا بتواند دیگران هدایت بکند. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «هرکس علمش افزایش یابد، ولی هدایت بیشتری کسب نکند، جز دوری از خدا چیزی به او اضافه نشده است.»^۲

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام ثمره و نتیجه علم را عمل، حلم، تواضع، حیات، حسن خلق، آگاهی، بیداری، استقامت، عبادت، طلب نجات و اخلاص در عمل دانسته است.^۳ همچنین، در کلامی دیگر فرمودند: «میوه و ثمره علم، با زیبایی عمل چیده می‌شود؛ نه با زیبایی گفتار و سخن.»^۴ عمل نکردن به گفتار، گاهی به خاطر ناتوانی است و گاهی از روی بی‌اعتنایی؛ که در صورت اخیر، توبیخ دارد. عالم بی‌عمل، به درخت بی‌ثمر، ابر بی‌باران، نهر بی‌آب، زنبور بدون عسل، سوزن بدون نخ و الاغی که کتاب حمل می‌کند، تشبیه شده است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این باره فرمود: «علمی که به آن عمل نشود، مانند گنجی است که از آن انفاق و استفاده نشود؛ صاحبش در جمع‌آوری‌اش خود را به زحمت انداخته است، بدون آنکه بهره و نفعی از آن ببرد.»^۵

دهی که از ذکر (قرآن) پیروی کند و در درون و نهان از خدای رحمان بترسد، پس او را به آمرزش و پاداشی پرارزش بشارت ده.» (یس: ۱۱)

۱. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»؛ «همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام می‌دهند، برایشان پاداش دائمی [و بی‌منت] است.» (فصلت: ۸)

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ أَزَادَ عِلْمًا وَلَمْ يَزِدْ هَدًى لَمْ يَزِدْ مِنْ اللَّهِ إِلَّا بَعْدًا.» (مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۲۰)
 ۳. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْعَمَلُ بِهِ. الْحِلْمُ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ. التَّوَّاضُعُ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْحَيَاةُ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ حُسْنُ الْخُلُقِ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْعَمَلُ بِهِ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْإِسْتِقَامَةُ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْعِبَادَةُ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ طَلَبُ النَّجَاةِ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ. عِيُونُ الْحُكْمِ وَالْمَوَاعِظُ، لَيْثِي.

۴. قَالَ عَلِيُّ علیه السلام: «بِحُسْنِ الْعَمَلِ تُجَنَّى ثَمَرَةُ الْعِلْمِ لَا بِحُسْنِ الْقَوْلِ.» عِيُونُ الْحُكْمِ وَالْمَوَاعِظُ، ص ۱۸۹.
 ۵. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «الْعِلْمُ الَّذِي لَا يُعْمَلُ بِهِ كَالْكَنْزِ الَّذِي لَا يُنْفَقُ مِنْهُ أَتَعَبَ صَاحِبُهُ نَفْسَهُ فِي جَمْعِهِ وَلَمْ يَصِلْ إِلَى نَفْعِهِ.» بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۷.

از امیر المؤمنین علیه السلام نیز روایت شده است: «علم بدون عمل، حجتی علیه انسان است.»^۱ همچنین امام باقر علیه السلام فرمودند: «کسی که از عدالت سخن بگوید ولی عادل نباشد، سخت‌ترین حسرت را در قیامت خواهد داشت.»^۲

در این باره امام صادق علیه السلام نیز فرمودند: «کسی که کارهایش تأکیدکننده گفتارش نباشد، عالم نیست.»^۳ از حضرت عیسی علیه السلام نیز مروی است: «کسی که نزد مردم به علم معروف است، ولی به عمل معروف نیست، شقی‌ترین مردم است.»^۴

۱۴. آراسته باشد

انسان فطرتاً نظافت و پاکی را دوست دارد و اسلام نیز برای پاکی سفارش‌های بسیاری کرده است. البته اسلام پاکی و نظافت را مخصوص جسم نمی‌داند؛ بلکه به پاکی فطرت، پاکی فکر، پاکی لقمه، پاکی نسل، پاکی دل و پاکی جامعه نیز توجه دارد. هم پاکی جسم و هم پاکی روح و جان مهم است.^۵

شرط قبول عبادات در اسلام، طهارت است. پوشیدن پاکیزه‌ترین لباس‌ها در نماز و برای عبادت سفارش شده است؛ همچنین مسواک زدن، شانه کشیدن و استفاده از عطر نیز پاداش عبادت را بیشتر می‌کند.^۶ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾؛^۷ «ای فرزندان آدم! نزد هر مسجد [به هنگام نماز] زینت‌های خود را بگیرید.» نیز در اعمال روز

۱. «علم بلا عمل حجة الله على العبد.» غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۶۴.

۲. قال أبي جعفر علیه السلام: «إنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ وَصَفُوا الْعَدْلَ ثُمَّ خَالَفُوهُ.» المحاسن، ج ۱، ص ۱۲۰.

۳. «من لم يصدق فعله قوله فليس بعالم.» کافی، ج ۱، ص ۳۶.

۴. قَالَ عِيسَى علیه السلام: «أَشَقَى النَّاسِ مَنْ هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ النَّاسِ بِعِلْمِهِ، مَجْهُولٌ بِعَمَلِهِ.» عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۷۸.

۵. جهاد، پاک کردن جامعه از افراد مفسد است. امر به معروف و نهی از منکر، پاکی جامعه از خلافتکاری است. خمس و زکات، پاکی مال از اموال فقر است. حجاب و عفاف، پاکی جامعه از نگاه‌ها و اعمال خلاف عفت است. اجرای حدود و تنبیه مجرم، به خصوص با حضور مردم، برای پاکی اعمال است.

۶. امام مجتبی علیه السلام به هنگام نماز و حضور در مسجد، بهترین لباس خود را می‌پوشید و می‌فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ فَاتَجَمَّلُ لِرَبِّي؛ خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، و من لباس زیبای خود را برای پروردگارم می‌پوشم.» مجمع البیان.

۷. أعراف: ۳۱.

عید قربان و عید فطر و روزهای جمعه، نظافت و غسل وارد شده است. کسانی که با تدریس و تبلیغ، بنای اثرگذاری دارند، باید به ظاهر خود برسند. همچنین کلاس تمیز، هوای جاری، نور مناسب و استفاده از رنگ‌های روشن بر تأثیر تدریس می‌افزاید.^۱ البته معنای پاکی و نظافت، استفاده از لباس‌های گران‌قیمت با دوخت‌های استثنایی نیست؛ چون این رقم جاذبه‌ها، در تمرکز شاگرد برای فهمیدن مطلب خلل وارد می‌کند. بنابراین، پوشش استاد باید نظیف و تمیز باشد؛ اما خالی از هرگونه جلوه‌های زینتی که ذهن شاگرد را به خود مشغول کند.

۱۵. اخلاق خوب داشته باشد

معلم بد اخلاق، افراد را از دور خود پراکنده می‌کند. در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾^۲؛ «و اگر خشن و سنگدل بودی، [مردم] از دور تو پراکنده می‌شدند.» قرآن کریم، پیامبر را پیامبر رحمت نامیده^۳ و او را در مواجهه با مؤمنین، رئوف و مهربان توصیف کرده است: ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسوه اخلاق بودند؛^۵ تا جایی که خداوند متعال در میان صفات و ویژگی‌های

۱. در اسلام رنگ سرخ و سیاه برای لباس نهی شده است.

۲. آل عمران: ۱۵۹.

۳. ﴿رحمه للعالمین﴾. انبیاء: ۱۰۷.

۴. توبه: ۱۲۸.

۵. مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله در جلد شش تفسیر المیزان، حدود ۲۷ صفحه را به اخلاق و سنن و آداب زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص داده است که به برخی از آنها فهرست‌وار اشاره می‌کنیم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کفش خود را می‌دوخت؛ لباس خود را وصله می‌زد؛ گوسفند را خودش می‌دوشید؛ با بردگان هم‌غذا می‌شد؛ بر زمین می‌نشست؛ بر الاغ سوار می‌شد؛ حیا مانعش نمی‌شد که نیازهای خود را از بازار تهیه کند؛ به توانگران و فقرا دست می‌داد و دست خود را نمی‌کشید تا زمانی که طرف دست خود را بکشد؛ به هرکس می‌رسید، چه بزرگ و چه کوچک، سلام می‌کرد؛ اگر چیزی تعارفش می‌کردند، آن را تحقیر نمی‌کرد، اگرچه یک خرما یا پوسیده بود.

کم‌خرج، کریم‌الطبع و خوش‌معاشرت بود؛ بدون اینکه قهقهه کند، همیشه تبسمی بر لب داشت؛ بدون اینکه چهره درهم کشیده باشد، همیشه اندوهگین به نظر می‌رسید؛ بدون اینکه از خود ذلتی نشان دهد، همواره متواضع بود؛ بدون اینکه اسراف ورزد، سخی بود؛ بسیار دل‌نازک و مهربان بود؛ هرگز دست طمع به سوی چیزی دراز نمی‌کرد؛ هنگام بیرون رفتن از خانه، خود را در آینه می‌دید؛ موی خود را شانه می‌زد و چه بسا این کار را در برابر آب انجام می‌داد. هیچ‌گاه در مقابل دیگران پای خود را دراز نمی‌کرد؛ همواره بین دو کار، دشوارترین را انتخاب می‌کرد؛ هیچ‌وقت به

آن حضرت، بر خلق^۱ ایشان تأکید کرده و آن را عظیم خوانده است: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾؛^۲ «و حَقّاً که تو بر اخلاق بزرگی استواری.» این در حالی است که خداوند دنیا را، با همه عظمتش، اندک و قلیل شمرده است: ﴿مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾.^۳

عایشه درباره اخلاق پیامبر ﷺ گفته است: «کان خلقه القرآن»؛^۴ اخلاق پیامبر، تجسم قرآن بود. «این اخلاق نبوی بود که توانست در کنار کتاب الهی، انسان‌های بزرگی تربیت نماید. انسان‌های مؤمن و خدایی، تا امروز و علی‌رغم گذشت چند قرن، هنوز شیفته آن اخلاق الهی هستند.

گفتار معلم، سازندگی و تربیت نمی‌آورد؛ بلکه رفتار اوست که بر جان مخاطب اثر می‌گذارد. لذا حرکات و رفتار معلم باید طوری باشد که شاگرد را تربیت کند و بسازد. وقتی عده‌ای از شاگردان علامه طباطبایی^۵ از ایشان درخواست برگزاری کلاس اخلاق کردند، ایشان فرمودند: «اخلاق علم نیست؛ عمل است.»^۶

خاطر ظلمی که به او می‌شد در صدد انتقام بر نمی‌آمد، مگر آنکه محارم خدا را هتک کرده باشند که در آن صورت خشم می‌گرفت؛ هیچ وقت در حال تکیه کردن غذا میل نکرد؛ هیچ‌وقت در جواب درخواست کسی جواب «نه» نمی‌داد و حاجت حاجتمندان را رد نمی‌کرد؛ نمازش در عین تمامیت، سبک و خطبه‌اش کوتاه بود؛ مردم، آن حضرت را به بوی خوشی که از او به مشام می‌رسید، می‌شناختند.

وقتی در خانه مهمان داشت، اول کسی بود که شروع به غذا می‌کرد و آخرین کسی بود که از غذا دست می‌کشید تا مهمانان راحت غذا بخورند؛ بر سر سفره، همیشه از غذای جلوی خود میل می‌کرد؛ آب را با سه نفس می‌آشامید؛ جز با دست راست چیزی نمی‌داد و نمی‌گرفت و غذا نمی‌خورد؛ وقتی دعا می‌کرد، سه بار دعا می‌کرد و وقتی سخن می‌گفت در کلام خود تکرار نداشت؛ اگر برای دخول به خانه مردم اذن می‌گرفت، آن را سه بار تکرار می‌کرد؛ کلامش روشن بود، به طوری که هر شنونده‌ای آن را می‌فهمید؛ نگاه خود را بین افرادی که در محضرش بودند تقسیم می‌کرد؛ هرگاه با مردم سخن می‌گفت، در حرف زدن تبسم می‌کرد و...

۱. «خُلُق» به صفاتی گفته می‌شود که با سرشت و خوی انسان عجین شده باشد؛ بنابراین به رفتارهای موسمی و موقت، خلق گفته نمی‌شود.

۲. قلم: ۴.

۳. نساء: ۷۷.

۴. سنن النبی، علامه طباطبایی، ص ۵۶.

۵. معلمی داشتیم که آن‌قدر بد اخلاق بود که اگر یک روز لب‌خند می‌زد تعجب می‌کردیم! یادم نمی‌رود در کودکی وقتی معلم سرکلاس می‌آمد، مشق‌ها را چنان خط می‌زد که گاهی کاغذ پاره می‌شد و ما همین طور مات و مبهوت نگاه می‌کردیم و توی دلمان می‌گفتیم: «آقا! ما تا نصف شب مشق نوشته‌ایم و شما اصلاً نگاه نکردی که ما چه نوشته‌ایم!» وقتی مدرسه تعطیل می‌شد هم بچه‌ها با سیخی، میخی یا چوبی دیوارهای مردم را خط می‌کشیدند. چه بسا این کارشان اثر کار معلم بود. وقتی معلم مشق شاگرد را خط می‌کشد، آن هم طوری که گاهی ورقه پاره می‌شود، بچه هم

فراموش نکنیم که معلمی، به همان اندازه که جایگاه والایی دارد، مسئولیت و تکلیف سنگینی را نیز به دنبال می‌آورد. از آنجا که معلم سرمشق و الگوی متعلمین است، باید مراقب حرکات و رفتار و گفتارش باشد.

۱۶. متواضع باشد

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾؛^۱ «ای انسان! هرگز در زمین با کبر و غرور راه مرو که هر قدر پا را محکم به زمین بکوبی، نمی‌توانی آن را بشکافی و هر چه گردن برافرازی، به بلندی کوه‌ها نخواهی رسید.» قرآن همچنین به پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛^۲ «برای مؤمنانی که از تو پیروی کرده‌اند، بال خود را بگستر [و متواضع باش].»

در سیرهٔ پیامبر ﷺ می‌خوانیم که جلسات ایشان دایره‌وار بود؛ یعنی به گونه‌ای که در آن، بالا و پایین مجلس معنا نداشت. گاهی که یک نفر وارد می‌شد و پیامبر را نمی‌شناخت، به افراد نگاه می‌کرد و سپس می‌پرسید: «إِيَّكُمْ رَسُولُ اللَّهِ؟»^۳ کدام‌یک از شما پیامبرید؟ این سؤال نشانگر آن است که پیامبر، نه در محل نشستن، نه در لباسی که می‌پوشید، و نه در چهره، هیچ نمادی که نشانهٔ امتیاز باشد نداشت و متواضعانه در جمع اصحاب می‌نشست.

در روایتی آمده است که عیسی بن مریم عليه السلام فرمود: «ای گروه حواریون! من از شما حاجت و خواسته‌ای دارم؛ آن را برآورده کنید!» گفتند: «ای روح‌الله! خواسته‌ات برآورده شده است.» پس آن حضرت بلند شد و پاهای آنها را شست. گفتند: «ای روح‌الله! ما به این کار سزاوارتر بودیم.» پس او فرمود: «سزاوارترین مردم به خدمت، عالم آنهاست؛ همانا این گونه تواضع نموده‌ام تا شما

خارج از مدرسه به دیوار مردم خط می‌اندازد.

۱. اِسراء: ۳۷.

۲. شعراء: ۲۱۵.

۳. بحار/الانوار، ج ۴۷، ص ۴۷.

۴. «حواریون» جمع «حواری» و به معنای تغییردهنده مسیر است. حواریون کسانی بودند که مسیر انحرافی مردم را رها و به راه حق پیوستند. (التحقیق فی کلمات القرآن) آنان دوازده نفر بودند و اسامی‌شان در انجیل متی و لوقا آمده است. امام رضا عليه السلام فرمود: «آنان افرادی بودند که هم خود را پاک و نورانی کردند و هم برای پاک کردن دیگران کوشیدند.» (تفسیر نمونه به نقل از عیون اخبار الرضا عليه السلام)

مانند من در میان مردم تواضع نمائید! به وسیله تواضع می‌توان حکمت را آباد کرد، نه با تکبر؛ همان‌طور که در زمین نرم می‌توان زراعت کرد؛ نه در کوه سخت.»^۱

۱۷. سابقه نیک داشته باشد

در موفقیت هر کاری، از جمله تبلیغ و تدریس و تربیت، داشتن سابقه نیک و محبوبیت نقش مهمی دارد. چه بسا کلامی از زبان یک فرد خوش‌نام مؤثر باشد، اما همان کلام از زبان فردی ناشناس نتواند اثر بگذارد.

در قرآن می‌خوانیم که حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا نام نیک خواست: ﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾.^۲ همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم می‌فرمود که من قبل از آوردن قرآن، عمری بین شما بودم و در عین حال، هیچ خلائی از من سراغ ندارید: ﴿فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا﴾.^۳ در آیه دیگری خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾؛ «من نام تو را به نیکی بلند کردم.»

در صورتی که معلم و استاد شناخته‌شده باشند، کمتر مورد انکار قرار می‌گیرند: ﴿أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾؛^۴ «یا اینکه پیامبرشان را نشناختند [و از سوابق او آگاه نیستند]، پس برای همین او را انکار می‌کنند؟»

شاید دلیل آنکه قرآن دستور می‌دهد افرادی که برای تحصیل هجرت کرده‌اند، بعد از کسب تفقه به منطقه قبلی خود مراجعت کنند، این باشد که مردم منطقه‌شان از آنها شناخت دارند و می‌دانند که آنها از چه خانواده‌ای هستند و حالا که پس از هجرت و تفقه به سوی آنها برگشته‌اند برای انذار و هشدار و نجات آنهاست؛ نه اهداف سیاسی و اقتصادی و امثال آن.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۷.

۲. شعراء: ۸۴.

۳. یونس: ۱۶.

۴. شرح: ۴.

۵. مؤمنون: ۶۹.

۱۸. به پست و مقام دل بسته نباشد

ما باید در همه مدیریت‌ها، از جمله مدیریت آموزشی و فرهنگی - تبلیغی، آمادگی جابه‌جا شدن را داشته باشیم.

قرآن در آیه ۸۱ سوره آل عمران می‌فرماید که خداوند از همه انبیا علیهم‌السلام میثاق گرفت، مبنی بر اینکه علی‌رغم داشتن کتاب آسمانی و حکمت، آمادگی جابه‌جایی داشته باشند و اگر بعد از آنها پیامبری آمد، به راحتی مسئولیت را به او واگذار کنند و بدون اخم و قهر به او ایمان بیاورند و او را یاری کنند. سپس به انبیا فرمود: «آیا اقرار می‌کنید و قول می‌دهید که مسئولیت را با محبت به دیگری تحویل دهید؟» انبیا علیهم‌السلام گفتند: «بله! ما همه اقرار می‌کنیم.» و خداوند فرمود: «پس شاهد باشید و من هم با شما شاهدم.»^۱

آری! در تعلیم و تربیت، نباید به مسئولیت‌ها نگاه مادی داشت. افرادی که کنار می‌روند باید به افرادی که تازه روی کار می‌آیند، کمک کنند؛ کمکی بر اساس ایمان، نه بر اساس رودربایستی و نفاق و تظاهر.

این نحو از مدیریت، از اصول منحصر به فرد اسلام است که هر کس، حتی انبیا علیهم‌السلام آمادگی تفویض مسئولیت را به دیگری داشته باشند و از همان روز نصب، عزل خود را پیش‌بینی کنند. معلم موفق و خدامحور، نه به کلاس، نه به شاگردان، نه به مدرسه، نه به محله و منطقه، و نه به مدیریت دل نمی‌بندد؛ بلکه از سر تکلیف تدریس می‌کند، از سر وظیفه مسئولیت می‌پذیرد و در هر زمانی آمادگی جابه‌جایی و تفویض امور را دارد.

۱۹. آماده پاسخگویی باشد

از ویژگی‌های خوب معلم، حاضر جوابی است. یک معلم باید سؤالاتی را که ممکن است از او

۱. «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»؛ «و [به یاد آور] هنگامی که خداوند از پیامبران پیشین پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کرد، باید به او ایمان آورید و او را یاری کنید. [سپس خداوند] فرمود: آیا به این پیمان اقرار دارید و بار سنگین پیمان مرا [به دوش] می‌گیرید؟ [انبیا در جواب] گفتند: [بلی] اقرار داریم، [خداوند] فرمود: خودتان شاهد باشید و من هم با شما از جمله گواهان‌ام.» آل عمران: ۸۱.

بپرسند، پیش‌بینی کند و جواب آنها را از قبل آماده داشته باشد.

خداوند در قرآن به پیامبرش می‌فرماید: «افراد بی‌خرد در آینده، سؤالاتی درباره قبله از تو خواهند کرد و خواهند پرسید که چرا شما سال‌ها رو به بیت‌المقدس نماز خواندید و حال قبله را از بیت‌المقدس به کعبه تغییر دادید؟ اگر قبله قبلی درست بود، چرا از کار درست دست برداشتید و اگر سال‌ها رو به قبله باطل نماز می‌خواندید، پس اسلام دین کاملی نیست؛ زیرا سال‌ها مردم را در باطل رها کرده بود! قبل از آنکه آنها سؤال کنند، تو جوابش را آماده داشته باش و به آنها بگو مشرق و مغرب برای خداست و او مکان خاصی ندارد.»^۱ لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمادگی پاسخگویی داشت.^۲

در جای دیگری نیز خدای تعالی می‌فرماید: ﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا...﴾؛^۳ «مشرکین در آینده از تو سؤالاتی خواهند داشت [که تو باید آماده جواب باشی].»
بنابراین، استاد و مربی باید سؤالاتی را پیش‌بینی کنند و پاسخ آنها را از قبل آماده داشته باشند. امروز آن مسئول و استادی ارزش بیشتری دارد که بتواند پاسخگوی سؤالات و نیازها باشد.

۲۰. بصیرت و شناخت عمیق داشته باشد

قرآن کریم بارها فرموده است که مشرکان برای عبادت بت‌های خود، هیچ علم و منطق و استدلالی ندارند؛ به همین دلیل، کار آنها باطل است.

۱. ﴿سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمْ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ «به زودی بی‌خردان از مردم خواهند گفت: چه چیزی آنها (مسلمانان) را از قبله‌ای که بر آن بودند برگردانید؟ بگو: مشرق و مغرب از آن خداست، هرکه را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.» (بقره: ۱۴۲)
۲. اینکه در ابتدا بیت‌المقدس قبله مسلمانان بود و بعد تغییر یافت، بر اساس دلایلی بود؛ از جمله: وجود بت‌ها داخل کعبه و لزوم تفکیک خط خداپرستان از بت‌پرستان؛ تخصیص پیامبر و امت اسلام به این نشانه که رو به دو قبله نماز بخوانند؛ و آزمایش مردم و روشن شدن اینکه تا چه اندازه تسلیم هستند.
- ولی بعد از هجرت مسلمانان به مدینه، چون فاصله آن شهر با کعبه (که در آن هنوز بت‌ها وجود داشتند) هشتاد فرسخ بود و دیگر رو به کعبه ایستادن، نشانه احترام به بت محسوب نمی‌شد و به دلیل آنکه یهودیان مدینه بر پیامبر منت می‌گذاشتند و می‌گفتند: «قبله تو همان قبله ماست و معلوم می‌شود که اصل ما هستیم و شما دنباله‌رو ما هستید» و نماز به سوی بیت‌المقدس سبب تحقیر پیامبر شده بود، قبله به دستور خدا عوض شد. ماجرای تغییر قبله در چند آیه ابتدایی جزء دوم مطرح شده است. بر اساس آن آیات، علت این تغییر، استقلال مسلمانان بوده است تا یهودیان نگویند مسلمانان دنباله‌رو ما هستند: ﴿لَوْلَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ﴾. (بقره: ۱۵۰)

استادی موفق است که بصیرت جامع داشته باشد؛ یعنی هم نیاز جامعه را خوب بشناسد، هم ظرفیت‌ها و استعدادهای مخاطب را بداند، و هم بر آنچه تدریس می‌کند تسلط و بصیرت کامل داشته باشد و تبلیغات او را به پوچی نکشاند.^۱

آری! گاهی به نام کارشناس و متخصص و طرح‌های بین‌المللی، جلوی فطرت‌ها و وجدان‌های بیدار و بصیرت‌ها را می‌گیرند. اکنون که این سطرها را می‌نویسم، ماهی است که زائران خانه خدا در مکه هستند و سال قبل (۱۳۹۴ش) هفت‌هزار نفر در سرزمین منی و در کنار کعبه بر اثر بی‌تدبیری حکام حجاز در فاصله چند ساعت جان باختند. یک سال از جان دادن آنها گذشته است؛ اما گویا همه حقوقدانان و مدعیان حقوق بشر مرده‌اند. حال اگر دُم سگی آمریکایی لای در گیر کند، همه حقوقدانان بشر زنده و بیدار می‌شوند و از حقوق حیوانات دم می‌زنند!

در هیچ زمانی این قدر حقوقدان زیاد نبوده و دانشکده‌های حقوق توسعه نداشته؛ اما در هیچ زمانی مثل الان، حقوق بشر تا این اندازه ضایع نشده است. این بدان خاطر است که علم حقوق وجود دارد، ولی وجدان و بصیرت و شهامت وجود ندارد. همین که رئیس سازمان ملل خواست علیه جنایت‌های سعودی‌ها حرفی بزند، او را با پول خریدند. خود او اقرار کرد که به خاطر پول زبان ما بسته است و این سخن از تلویزیون‌های دنیا پخش شد.

بنابراین وجود علم و اطلاعات به تنهایی کافی نیست. همان‌گونه که وجود آب، به تنهایی رفع عطش نمی‌کند؛ بلکه باید آبی سالم باشد، در ظرفی بهداشتی باشد، و هم انسان اراده نوشیدن آن را داشته باشد.

۲۱. دلسوز شاگردان باشد

میان استاد و شاگرد، به غیر از رابطه علمی باید رابطه عاطفی نیز وجود داشته باشد. یکی از مصادیق ارتباط عاطفی آن است که از حال هم باخبر باشند. اگر پیامبر ﷺ مسلمانی را مدتی نمی‌دید، حال او را از دیگران می‌پرسید. اگر می‌شنید بیمار است، به عیادتش می‌رفت و اگر

۱. شخصی از کفاشی یک جفت کفش درخواست کرد. کفاش آن را دوخت و تحویل داد. خریدار همین‌که کفش را به پا کرد گفت: «کفش برای من تنگ است.» کفاش عصبانی شد و گفت: «من سی سال است کفاش‌ام؛ این کفش تنگ نیست.» خریدار گفت: «من نیز چهل سال است کفش می‌پوشم، نمی‌توانم وجدان خود را به خاطر صنعت کفاشی و تخصص تو نادیده بگیرم!»

می‌شنید مسافر است، در حق او دعا می‌کرد.

در قرآن می‌خوانیم که روزی حضرت سلیمان علیه السلام فرمود: «من هدهد را نمی‌بینم؛ آیا برای غیبت او دلیلی است یا خودسرانه حضور ندارد؟» پس از لحظاتی هدهد آمد و عذر موجه خود را به حضرت سلیمان علیه السلام گفت و آن حضرت نیز پذیرفت.

شخصی مثل سلیمان که هم مشغله نبوت داشت و هم حکومتی بی‌نظیر را اداره می‌کرد، حتی از یک پرنده کوچک، آن هم در میان هزاران موجود دیگر غافل نمی‌شد. رسالت و سلطنت از مسائل مهم و کلی است؛ اما باعث نمی‌شود که حضرت سلیمان علیه السلام از موجودات کوچک سراغ نگیرد. مسائل مهم نباید انسان را از مسائل جزئی بازدارد.

تفقد از زیردستان، بازدید از آنان و پرس‌وجوی احوالشان، از اصول اسلامی، اخلاقی، اجتماعی، تربیتی و مدیریتی است.^۱

۲۲. واقع‌گرا باشد

از وظایف هر مربی و استاد آن است که واقع‌گرا باشد و نسل نو را نیز واقع‌گرا تربیت کند؛ نه خیال‌گرا، نه غرب‌گرا، نه شرق‌گرا، نه درون‌گرا، نه برون‌گرا، نه فردگرا و نه جمع‌گرا. اشکال دیروز و امروز و فردای بشر، دوری از واقع‌گرایی و تکیه بر موهومات، خیالات، تبلیغات، عناوین، آمار و زرق و برق‌هاست. قرآن کریم که بهترین کتاب تعلیم و تربیت است، در آیات متعددی انسان را به واقع‌گرایی دعوت کرده و فرموده است که قهر و مهر خدای تعالی بر اساس واقعیات است؛ نه آرزوها.

در آیه ۱۲۳ سوره نساء می‌خوانیم: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾؛ «[پاداش و عقاب] به آرزوهای شما و آرزوهای اهل

۱. تفقد از زیردستان و محرومین از ویژگی‌های علمای بزرگ ماست. یکی از روحانیون در منطقه تبلیغی مریض شد. پزشکی که درمان او به دستش بود، گفت: «به خاطر خاطره خوشی که از یک روحانی دارم به ایشان کمک می‌کنم. من در کودکی در حالی که فقیر و بی‌سرپرست بودم، دچار بیماری لوزیتین شدم و بستری‌ام کردند. نیمه‌های شب، در آن حالت درد و ناامیدی، یک روحانی به نام آیت‌الله فیروزآبادی که مؤسس آن بیمارستان بود، به دیدنم آمد. دستی بر سرم کشید و یک دو ریالی به من داد. اکنون سالیان سال از آن واقعه می‌گذرد؛ اما هنوز طعم شیرین آن خاطره را از یاد نبرده‌ام.» آری! محبت در زمان فقر و بی‌کسی، سال‌ها انسان را اسیر خود می‌کند.

کتاب نیست! هر که بدی کند، بدان کیفر داده می‌شود و جز خدا، برای خویش سرپرست و یآوری نیابد.»^۱

عده‌ای که تن به کار نمی‌دهند و زیر بار مسئولیت نمی‌روند و پیشرفت‌های کشور خود را نمی‌بینند، اما فقط زبان به مدح کشورهای غربی می‌گشایند و کشور پیشرفته‌ای را بدون کار و وجدان کاری انتظار می‌کشند، خیال‌گرا هستند.

معلمی که غیرت دینی و ملی دارد، حقایق را تبیین می‌کند؛ هم مشکلات را می‌گوید و هم امتیازات را برمی‌شمرد؛ نقدش نه برای تخریب، بلکه برای سازندگی است؛ فریب تبلیغات دروغین غرب را نمی‌خورد و به آن اوهام و خیالات دل نمی‌سپارد.

۲۳. صبور باشد

داشتن صبر و پایداری، رمز موفقیت هر کاری است؛ به ویژه در تعلیم و تربیت و مسائل فرهنگی. خداوند تعالی به پیامبرش دستور صبر می‌دهد: ﴿وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾.^۲ همچنین برای مسائل فرهنگی و تربیتی، مثل نماز، به صورت ویژه به صبر سفارش می‌کند: ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾؛^۳ «اهل خود را به نماز فرمان ده و بر آن پایداری کن.»

نتیجه کار فرهنگی و تربیتی فوری نیست و اگر انسان صبور نباشد، موفق نمی‌شود. صبر و پایداری معلم، ضمن تضمین موفقیت او در عرصه تعلیم و تربیت، به دانش‌پژوهانش نیز درس صبوری و استقامت می‌دهد. رفتار صبورانه استاد درس‌آموز است.

به یکی از مدرسین برجسته قم - که بنده نیز افتخار شاگردی‌اش را داشتم- خبر می‌دهند که همسرش از دنیا رفته است؛ اما ایشان علی‌رغم ناراحتی شدید، حاضر نشد درس را تعطیل کند. بعد از درس، به شاگردان گفت: «جنازه همسرم در خانه است؛ ولی چون درس را مهم می‌دانستم، برای ساعتی جنازه را رها کردم تا پس از درس به امور کفن و دفنش بپردازم.» بسیاری از افرادی

۱. اسلام بر واقعیات استوار است، نه بر خیالات یا تمایلات افراد؛ زیرا در هر گروه و قشری افرادی پرتوقع و امتیازطلب پیدا می‌شوند. رهبران آسمانی باید با قاطعیت در برابر این توقعات بایستند و اعلام کنند که همه مردم در برابر قانون برابرند و اصل عمل است، نه شعار؛ ضابطه است نه رابطه!

۲. مدثر: ۷.

۳. طه: ۳۲.

که در راه تحصیل، تحقیق و تعلیم، صبوری و فداکاری بسیاری کرده‌اند که باید از این الگوهای برجسته تجلیل شود. در این خصوص، نمونه‌های فراوانی وجود دارد.^۱

ناگفته نماند که صبر و تلاش، بستری برای رشد و توفیق است؛ اما همه انسان‌ها و از جمله معلمان و استادان، باید توفیقات خود را از خدا بدانند تا مبادا پیشرفت‌های خود را در اثر زحمت و تلاش خود بپندارند و از خداوندی که فکر و مغز و سلامتی و علم و توفیق به آنها داده است غافل شوند؛ زیرا چه بسیارند افرادی که تحصیل و تدریس بیشتری دارند، ولی به توفیقات لازم دست پیدا نمی‌کنند.

۲۴. درد آشنا باشد

استادی که درد آشنا باشد، موفق‌تر است. برخورد کسی که درد یتیمی و فقر را چشیده باشد، با برخورد کسی که این درد را حس نکرده باشد، فرق دارد. خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: «آیا خداوند تو را یتیم و فقیر نیافت و به تو ثروت و ماوا نداد؟ پس اکنون که طعم یتیمی و فقر را چشیده‌ای و درد آشنایی، یتیم و فقیر را از خود طرد نکن.»^۲

اینکه قرآن کریم در مورد انبیاء علیهم‌السلام می‌فرماید: ﴿وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ﴾^۳، یعنی آنها با جامعه از نزدیک برخورد داشتند. یکی از دلائل سفارش‌های بسیار اسلام در مورد مسجد، ارتباط داشتن مستمر مسلمان با هم و باخبر بودن از مشکلات یک‌دیگر است؛ چون مسجد، تنها جایی است که همه مردم از کوچک و بزرگ، زن و مرد، مشهور و گمنام، همیشه و در هر شرایطی، بدون اجبار و فقط برای خدا در آن جمع می‌شوند و هیچ فرد و صنفی در مسجد امتیازی ندارد. هرچه این حضور بهتر و بیشتر باشد، کارایی‌اش بیشتر است. در مسجد، مردم با مشکلات افراد و جامعه آشنا

۱. مثلاً آیت‌الله مرعشی نجفی رحمته‌الله به کتابی علاقه‌مند بود و آن را در یک کتاب‌فروشی یافت. از کتاب‌فروش درخواست

کرد آن را برای او نگه دارد تا پول آن را تهیه کند. سپس لباس خود را فروخت و با پول لباس آن کتاب را خرید.
۲. ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ ۖ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ۖ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ۖ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾؛ «آیا تو را یتیم نیافت، پس پناه داد و سامانت بخشید؟ و تو را سرگشته یافت، پس هدایت کرد؟ و تو را تهی‌دست یافت و بی‌نیاز کرد؟ [حال که چنین است] پس بر یتیم قهر و تندی مکن؟ و سائل را از خود مران.» (ضحی: ۱۱-۶)

۳. فرقان: ۲۰.

می‌شوند و به فکر حل آن می‌افتند.

معلم موفق، ارتباط مناسب و مستمری با شاگردان خود دارد تا بیشتر با مسائل و مشکلات آنان آشنا شود و حتی اگر نتواند مشکل و دردشان را درمان کند، لااقل با همدردی و برخورد مناسب، تسکینی بر درد آنها باشد.

۲۵. تکلیف‌گرا باشد

تکلیف‌گرایی یکی از رموز توفیق و تأثیر است. معلم باید همیشه به فکر وظیفه خود باشد و ببیند که در شرایط و محیط فعلی، با وجود همه نارسایی‌ها و مشکلات، چه کاری می‌تواند انجام دهد.

یک معلم وظیفه‌گرا باید بداند که همراهی نکردن دیگران، تکلیف او را ساقط نمی‌کند؛ زیرا قرآن می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْفَةٍ﴾^۱؛ «بگو: من شما را به یک سخن پند می‌دهم. برای خدا قیام کنید؛ دو نفر، دو نفر و یک نفر، یک نفر».

گاهی انسان به وظیفه‌اش چنان یقین دارد که حجت بر او تمام می‌شود. در این صورت، حتی اگر هیچ همراهی نباشد، باید به تنهایی اقدام کند. مثلاً اگر کسی در شب عید فطر ماه را ببیند، روز بعد برای او عید فطر است؛ اگرچه تمام مراجع عظام بگویند که برای ما ثابت نشده است.

آیت‌الله شهید سعیدی رحمته‌الله در یکی از سال‌های حیات خود، در شب جمعه اول ماه رجب - که «لیله الرغائب» نام دارد- برای زیارت امام رضا علیه‌السلام از تهران به مشهد آمد؛ اما هنوز به سمت حرم نرفته بود که یکی از دوستانش را دید و او به ایشان گفت: «ما شب‌های جمعه، روحانیون را برای اقامه نماز جماعت و تبلیغ به روستاهای اطراف مشهد می‌فرستیم؛ اما برای یکی از روستاها روحانی پیدا نکردیم.» ایشان با خود گفت: «ثواب آموزش دین به روستاییان بیش از زیارت امام رضا علیه‌السلام در این شب جمعه است.» و با اینکه از تهران به قصد زیارت آمده بود، به جای حرم، به سمت روستا حرکت کرد و به تکلیف معلمی‌اش عمل نمود.

ظرفیت انسان باید با زیاد شدن علم بیشتر شود. افرادی که روح کوچکی دارند، با کسب کم‌ترین تحصیلات برای خود و دیگران دردرس ایجاد می‌کنند. قرآن کریم به پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۱ «بگو: پروردگارا! علم مرا زیاد کن» و نمی‌فرماید: «رب زد علمی». در جمله «زدنی علماً» توسعه روح نهفته شده؛ یعنی زیاد شدن خود من از طریق تحصیل؛ ولی در «زد علمی» سخن از زیادی علم است؛ بدون توسعه روح.

نه تنها علم، بلکه هر نعمتی نیاز به ظرفیت دارد؛ چراکه اگر آن نعمت را بدون ظرفیت لازم به ما بدهند، اسباب دردسر می‌شود. مثلاً اگر کسی به پول زیادی برسد، در حالی که ظرفیت آن را ندارد، از پول خود مغرور می‌شود؛ به گونه‌ای که امام صادق ﷺ به داود رقی فرمودند: «ای داود! اگر دست خود را تا مرفق، در دهان افعی (اژدها) بگذاری، بهتر از حاجت خواستن از نداری است که دارنده شده است.»^۲ حضرت علی ﷺ نیز می‌فرماید: «سزاوار است که عاقل از مستی پول و قدرت و علم و مدح و جوانی بپرهیزد که هر کدام از این مستی‌ها بوی ناخوشی دارد؛ عقل را می‌رباید و وقار را سبک می‌کند.»^۳

آری! هرچه معلومات و جایگاه علمی و مدرک انسان بالا می‌رود، باید ظرفیت روحی و درونی او هم توسعه پیدا کند. اگر انسان ظرفیت نداشته باشد، یا ثروت او را مغرور می‌کند،^۴ یا قدرت او را مغرور می‌کند،^۵ یا علم؛^۶ ولی اگر ظرفیت باشد، حتی اگر هر سه نعمت در یک نفر جمع شود، به آن مغرور نمی‌شود؛ چون همه را از خداوند می‌داند، نه خود.^۷

۱. طه: ۱۱۴.

۲. اَبی عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَا دَاوُدُ تُدْخِلُ يَدَكَ فِي فَمِ التَّنِّينِ إِلَى الْمَرْفَقِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ طَلَبِ الْخَوَائِجِ إِلَى مَنْ لَمْ يَكُنْ فَكَانَ.» (تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۳۲۹)

۳. قَالَ عَلِيُّ ﷺ: «يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يُخْتَرَسَ مِنْ سُكْرِ الْمَالِ وَ سُكْرِ الْقُدْرَةِ وَ سُكْرِ الْعِلْمِ وَ سُكْرِ الْمَدْحِ وَ سُكْرِ الشَّبَابِ فَإِنَّ لِكُلِّ ذَلِكَ رِيحًا خَبِيثَةً تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَ تَسْخِفُ الْوَقَارَ.» (غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۷۹۷)

۴. چنانکه قارون می‌گفت: ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي﴾. (قصص: ۷۸).

۵. چنانکه فرعون می‌گفت: ﴿أَلَيْسَ لِي مُلْكٌ مِصْرَ﴾. (زخرف: ۵۱).

۶. چنانکه بلعم باعورا به آن گرفتار شد: ﴿آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا﴾. (اعراف: ۱۷۵)

۷. چنانکه حضرت سلیمان می‌فرمود: ﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾ (نمل: ۴۰) و حضرت یوسف می‌فرمود: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي

۲۷. منضبط باشد

سراسر جهان خلقت بر محور نظم است. همه چیز در نظام هستی، منظم، قانون مند و تفکیک شده است و در همه ارکان آن هماهنگی کامل به چشم می خورد. بهترین و ساده ترین دلیل بر توحید، نظم و هماهنگی عجیبی است که بر موجودات جهان حاکم است؛ به عبارت دیگر، مهم ترین راه خداشناسی، مشاهده نظم موجود در عالم است.^۱

در عبادات نیز جلوه هایی از نظم به چشم می آید. در حج نظم عجیبی وجود دارد؛ مدار معین، تعداد معین، وقت معین، جهت معین و هدف معین. در نماز، زمان بندی اوقات منظم است. صف های نماز جماعت، با هم سجده رفتن، با هم نشستن، با هم قیام کردن، با هم سکوت کردن، با هم دعا کردن، جلو و عقب نیفتادن در نماز، قبل از وقت نماز نخواندن و نماز را به خارج از وقت نسپردن و...، همه، جلوه ای از نظم هستند.

واژه «صف» که به معنای نظم و انضباط است، هفت بار در قرآن آمده است. یکی از وصیت های حضرت علی علیه السلام سفارش به نظم در کارهاست: «اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم؛^۲ شما دو فرزندم و همه فرزندان و خانواده ام و تمام کسانی که در طول تاریخ، نامه من به آنها می رسد را به تقوا و نظم در کارها سفارش می نمایم.» یکی از رموز موفقیت بزرگان ما نظم است. امام خمینی رحمه الله به قدری منظم بودند که برای خوابیدن، غذا خوردن، مطالعه کردن، شنیدن اخبار، مناجات کردن و هر کار دیگری وقت مشخص داشتند؛ به طوری که اهل منزل، وقت و ساعت را از روی کارهای ایشان متوجه می شدند!^۳ مقام معظم رهبری - دام ظلّه - می فرمودند: «یک بار جلسه ای که خدمت امام رحمه الله داشتیم، طول کشید.

مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ. (یوسف: ۱۰۱)

۱. این دلیل، در علم عقاید «برهان نظم» نامیده می شود. وجود هماهنگی میان اجزای یک ساختمان، مقاله های یک کتاب و سطرهای یک نامه بهترین دلیل بر یکی بودن سازنده و نویسنده آنهاست. اگر سه نقاش در کنار هم مشغول کشیدن تصویر یک خروس شوند، یکی سر خروس، دیگری شکم آن و سومی پایش را بکشد، سپس سه برگه را از سه نقاش بگیریم و به هم پیوند دهیم، هرگز نقش سر و شکم و پا با یکدیگر هماهنگ نخواهد بود. آری! وجود هماهنگی، توازن، تناسب و زمان بندی بسیار دقیق در آفرینش، بهترین و ساده ترین دلیل بر یکتایی خالق آن است.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۳. سرگذشت های ویژه، ج ۲، ص ۶۱.

امام نگاهی به ساعت کرد و فرمود: وقت قدم زدن است. سپس فرمود: اگر به زندگی و رفتارمان نظم بدهیم، فکرمات هم طبعاً منظم می‌شود.^۱

همچنین روزی حضرت امام علیه السلام در مسجد سلماسی به شاگردان فرمودند: «اگر می‌خواهید به درس من بیایید، باید منظم باشید و همگی جلوی در مسجد به هم برسید؛ حتی فاصله منزل تا مسجد را باید حساب کنید.»

معلم با نظم خود به دیگران نیز درس نظم می‌دهد. حضور به موقع در کلاس یا جلسه، اتمام به موقع درس یا سخنرانی، رعایت سیر بحث و عدم تشتت در ارائه مباحث، سبب جلب توجه مخاطبان و ایجاد جاذبه برای آنها می‌شود.

۲۸. عزم قوی داشته باشد

داشتن عزم در سه آیه از قرآن کریم، کلید موفقیت معرفی شده و در هر سه آیه، صبر، نشانه عزم دانسته شده است.^۲

از آیه دوازده سوره فاطر به دست می‌آید که بعضی دریاها شور و بعضی شیرین هستند؛ اما اگر انسان ماهیگیر باشد، می‌تواند از هر دو دریا صید کند؛ اگر ناخدا باشد، می‌تواند در هر دو دریا کشتی‌رانی کند و اگر غواص باشد، می‌تواند از هر دو دریا، لؤلؤ و مرجان به دست آورد.^۳ آری! شرایط مختلف در افراد ماهر، جوهردار، مصمم و باعزم و اراده، خیلی تأثیر ندارد.

۱. مجله نور علم، ص ۳۱.

۲. الف: ﴿وَأِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾؛ «و اگر صبری و پرهیزکاری پیشه کنید، پس قطعاً آن [صبر، نشانه‌ای بر] عزم استوار شما در کارهاست.» (آل عمران: ۱۸۶)

ب: ﴿وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾؛ «و بر آنچه از سختی‌ها به تو می‌رسد مقاومت کن که این [صبر] از امور واجب و مهم است.» (لقمان: ۱۷)

ج: ﴿وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾؛ «و البته کسی که صبر نماید [و مجرم را ببخشد] همانا این از کارهای استوار است.» (شوری: ۴۳)

۳. ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ مِنْ كُلِّ تَاكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حُلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرُ لِيَتَنَبَّهُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛ «دو دریا یکسان نیستند، این یکی شیرین، لطیف و نوشیدنش گواراست، و آن یکی، شور و تلخ است، ولی شما از هر دو، گوشت تازه می‌خورید و زیور [و مروارید] بیرون می‌آورید و می‌پوشید. کشتی‌ها را در آن می‌بینی که امواج را می‌شکافند تا از فضل او [روزی] طلبید و شاید شکرگزار باشید.» (فاطر: ۱۲)

بسیاری با وجود امکانات، مانند استاد، کتابخانه، کامپیوتر، اینترنت و امثال آن، به خاطر نداشتن اراده و جرأت موفق نیستند و در مقابل، افراد زیادی به خاطر عزم قوی در هر شرایطی به رشد خود ادامه می‌دهند.

چه بسیار کسانی که با اقل امکانات، ده‌ها و صدها کتاب علمی نوشتند یا کویری را به مزرعه پر محصول تبدیل کردند و افرادی که با همه امکانات، نه صفحه‌ای نوشتند و نه از باغچه خانه خود، محصولی برداشتند. چه بسا افرادی که با قرض گرفتن کتاب از این و آن، دانشمند شدند و افرادی که در کنار مجهزترین کتابخانه‌ها به جایی نرسیدند. بنابراین، امکانات و تسهیلات در پیشرفت‌ها اثر دارد، ولی آنچه مهم‌تر از امکانات است، عزم و اراده انسان‌هاست.^۱

نباید بگذاریم که شکست‌ها در عزم و صبر ما خللی وارد کنند؛ چراکه شکست لحظه‌ای نشانه شکست ابدی نیست. اگر شما تبری را روی چوبی زدید و نشکست، نه چوب را دور می‌اندازید، نه تبر را؛ بلکه آنقدر می‌زنید تا چوب ترک بردارد. همچنین اگر دری باز نشود، کلیدهای مختلف را امتحان می‌کنید تا باز شود.

از مسائل مهم در تدریس و تربیت، عزم و اراده استاد و تلقین آن به شاگرد و تمرین دادن شاگردان به کارهای پرحوصله است. وقتی در هندوستان بودم، وزیر آموزش و پرورش آنجا می‌گفت: «ما هفتاد هزار مدرسه داریم که نیمکت و حصیر ندارند و بچه‌ها روی خاک درس می‌خوانند، ولی به دنیا دکتر صادر می‌کنیم!»

۳۹. به هدف ایمان داشته باشد

معلم و مربی، باید به هدف خود ایمان داشته باشند. ایمان به هدف و یقین به درستی راه، دلیل اصلی مقاومت انبیاء علیهم‌السلام و مبارزه طلبی آنان بود.^۲ ایمان داشتن به هدف، انسان را قدرتمند

۱. حکیمی می‌گفت اگر انسان بخواهد کاری را بکند، راهش را پیدا می‌کند و اگر نخواهد، بهانه‌اش را!
 ۲. «وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّ كَيْدَ عَالِيكُمْ مَقَامِي وَ تَذَكُّرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تَنْظُرُونِ»؛ «و بر آنان سرگذشت نوح را بخوان، آنگاه که به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر ماندن و موقعیت من [در میان شما] و یادآوری‌ام نسبت به آیات خداوند بر شما سنگین و تحمل‌ناپذیر است، پس [بدانید که] من تنها بر خداوند توکل کرده‌ام [و از چیزی هراس ندارم]. پس

می‌کند.^۱

قرآن در ستایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾؛^۲ «پیامبر به وحی‌ای که به او می‌شد ایمان داشت.» لذا وقتی مشرکین مکه به آن حضرت پیام دادند که «اگر همسر یا ثروت می‌خواهی، ما به تو می‌دهیم؛ به شرط آنکه دست از ادعای خود برداری»، ایشان فرمود: «اگر خورشید را در دست راستم بگذارند و ماه را در دست چپم، دست از هدفم برنمی‌دارم.»^۳

حضرت علی علیه السلام چنان ایمان محکمی داشت که می‌فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْغَطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا»^۴ اگر پرده‌ها برداشته شود و کنار رود، چیزی بر یقین من اضافه نمی‌شود.» هیچ چیز نمی‌تواند انسانی را که به هدف و راه خود مؤمن و علاقه‌مند است، دلسرد کند. ممکن است یک معلم یا استاد یا مربی در تنگنای زندگی مادی قرار بگیرند و احساس کنند که دیگران در رفاه بیشتری هستند، ولی ایمان و علاقه به کار، آنها را دلسرد نخواهد کرد. همان‌گونه که والدین به خاطر علاقه به فرزند، هرگز نسبت به او کوتاهی نمی‌کنند؛ خواه فرزندشان پسر باشد یا دختر، زشت باشد یا زیبا، کوچک باشد یا بزرگ، فقیر باشد یا غنی، مشهور باشد یا گمنام، در شرایط سخت باشد یا رفاه!

۳۰. عادل باشد

استادی موفق است که مخاطبین او را عادل بدانند و ضوابط را فدای روابط و دوستی‌ها نکند. دقت در آیات قرآن کریم این نکته را برای ما روشن می‌کند؛ مثلاً خدای تعالی به نوح علیه السلام

شما و شریکانتان فکرتان را جمع کنید تا چیزی از کارتان بر شما پوشیده نماند، سپس در باره من تصمیم بگیرید و مهلت من ندهید!» (یونس: ۷۱) نقل شده است که امام حسین علیه السلام نیز قبل از ظهر عاشورا این آیه را بر سپاه کوفه خواند. (موسوعة کلمات الامام)

۱. حضرت ابراهیم علیه السلام فرمودند: ﴿وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ﴾؛ «و به خداوند سوگند که در غیاب شما، نقشه‌ای برای [تابودی] بت‌هایتان خواهم کشید.» (انبیاء: ۵۷)

۲. بقره: ۲۸۵.

۳. فَقَالَ: «لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسُ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرُ فِي يَسَارِي مَا أَرَدْتُهُ...» (بحار/الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۸۲)

۴. بحار/الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳.

فرمود: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾^۱: «پسر تو به خاطر اعمال غیر صالحش از تو نیست.» و به حضرت لوط علیه السلام فرمود: ﴿إِلَّا أَمْرًا تَكُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾^۲: «ما همسر تو را از قهر خود نجات نمی‌دهیم.» همچنین خدای تعالی در قرآن با تندترین کلمات از عموی پیامبر یاد کرده است: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾^۳: «بریده باد دو دست ابولهب و نابود باد.»

پیامبر رحمت که تجسم آیات الهی و معلم بزرگ زندگی بود نیز دلها را با گفتار و رفتار عادلانه‌اش جذب می‌نمود. امام صادق علیه السلام فرمودند: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْسِمُ لِحَفَظَتِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَيَنْظُرُ إِلَى ذَا وَ يَنْظُرُ إِلَى ذَا بِالسَّوِيَّةِ؛ رسول خدا نگاهشان را به طور مساوی بین اصحاب خود تقسیم می‌کردند و گاهی به این نگاه می‌کردند و گاهی به آن.»^۴

استاد و معلم باید در خواندن نام افراد و نحوه ارتباط با آنان عادلانه رفتار کنند و کلمات یکسانی را در خطاب با همه به کار ببرند. اگر پلیس راهنمایی به ماشین‌های شیک و گران قیمت بگوید: «بفرمایید کنار»، به ماشین‌های متوسط بگوید: «برو کنار» و به ماشین‌های ارزان قیمت یا مدل پایین بگوید: «بکش کنار»، در این فضای بی‌عدالتی، افراد نمی‌توانند رشد صحیحی داشته باشند.

۳۱. حامی محرومان باشد

یکی از کمالات مربی و معلم و استاد، حمایت از محرومان است. بیشترین یاران و پیروان

۱. «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَخْذُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛ «[خداوند در پاسخ] فرمود: ای نوح! او [در واقع] از خاندان تو [و نبوت] نیست، او [دارای] عمل ناشایستی است، پس چیزی را که به آن علم نداری از من نخواه، همانا من تو را موعظه می‌کنم که [مبادا] از جاهلان باشی.» (هود: ۴۶)

۲. «وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا أَمْرًا تَكُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ»؛ «و هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند، از آمدنشان بدحال شد و دستش [از حمایت آنان در برابر بدکاران] کوتاه گردید. [فرشتگان] گفتند: ترس و غمگین مباش، ما تو و خانواده‌ات را نجات می‌دهیم، مگر همسرت که از باقی ماندگان [در عذاب] است.» (عنکبوت: ۳۳)

۳. مسد: ۱. در ادامه آیه آمده است: «نه دارائی‌اش و نه آنچه به دست آورد، به حالش سودی نکرد* به زودی به آتشی شعله‌ور درآید* [همراه] زنش، آن هیزم‌کش [و آتش‌افروز]* [در حالی که] در گردنش ریشمانی از لیف خرماسست.» (مسد: ۵-۲)

۴. الکافی، ج ۲، ص ۶۷۱.

رسولان الهی در طول تاریخ، مستضعفان و محرومان بوده‌اند و بیشترین سختی رسالت انبیاء علیهم‌السلام نیز بر دوش آنان بوده است.

بنابراین مبلغ و مربی و معلم باید از آنان حمایت کنند و از طرد آنان بپرهیزند: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۱؛ «و کسانی را که بامداد و شامگاه پروردگارشان را می‌خوانند، در حالی که رضای او را می‌طلبند، از خود مران. چیزی از حساب آنان بر عهده تو نیست و از حساب تو نیز چیزی بر عهده آنان نیست که طردشان کنی و در نتیجه از ستمگران شوی.»

کافران همیشه سعی کرده‌اند که پیروان مستضعف رسولان را انسان‌های بی‌مقدار معرفی کنند: ﴿وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا﴾^۲؛ «و ما تنها اشخاص پست و بی‌مقدار را می‌بینیم که از تو پیروی می‌کنند.» و همیشه انتظار داشته‌اند که رسولان آنان را از خود طرد کنند؛ ولی فرستادگان خدا می‌گفتند: ﴿وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۳؛ «و من هرگز آن مردم باایمان را [هر چند به نظر شما فقیر و بی‌چیز باشند] از خود دور نمی‌کنم.»

اگر استاد در دانشا باشد، به محرومین توجه خواهد داشت. مبلغ و معلم باید بدانند که بی‌توجهی به محرومان و روی گرداندن از ایشان، توبیخ خداوند بزرگ را به دنبال دارد: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى * أُنْجَاءُ الْأَعْمَى﴾^۴؛ «چرا عبوس و ترش‌رو گشت * از اینکه آن نابینا به حضورش آمد؟»

۱. أنعام: ۵۲.

۲. هود: ۲۷.

۳. هود: ۲۹.

۴. عبس: ۲-۱. بر اساس روایات اهل سنت، شخصی به نام عبدالله بن ام‌مکتوم که فردی نابینا بود، به مجلس پیامبر وارد شد؛ در حالی که آن حضرت با بزرگان قریش همچون ابوجهل و عتبه جلسه داشت و آنان را به اسلام دعوت می‌کرد. او که نابینا بود و حاضران را نمی‌دید، مکرر از پیامبر می‌خواست که قرآن بخواند تا او حفظ کند. لذا نوعی کراهت و ناراحتی در چهره آن حضرت ظاهر شد. در اینجا بود که آیات اولیه سوره عبس نازل شد و آن حضرت را مورد عتاب و سرزنش قرار داد. البته در آیات مورد بحث، دلالت روشنی بر اینکه آن شخص عبوس پیامبر بوده است وجود ندارد و فقط در روایات اهل سنت وارد شده است. اما بر اساس روایتی که از امام صادق علیه‌السلام رسیده، این آیات در شأن مردی از بنی‌امیه نازل شده که در محضر پیامبر بوده است و به هنگام ورود ابن‌مکتوم، چهره درهم کشید و روی گرداند. (تفسیر المیزان)

۳۲. توکل داشته باشد

استاد و مربی هم باید مثل دیگران تلاش کنند و از ابزار و تخصص بهره گیرند، اما در عین حال، راهی را برای امور پیش‌بینی نشده باز کنند.

خداوند به پیامبرش می‌فرماید اگرچه تو تبلیغ دین می‌کنی، اما هدایت به دست ماست: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾؛^۱ «[ای پیامبر!] همانا تو نمی‌توانی هر که را دوست داری هدایت کنی [و به مقصد برسانی]، بلکه این خداوند است که هر کس را بخواهد هدایت می‌کند و او به ره‌یافتگان آگاه‌تر است.»

در جای دیگری نیز به پیامبر عزیزش می‌فرماید که در جبهه تیراندازی از توست؛ ولی اثرگذاری از ماست.^۲ درست مثل کسی که تحت تعلیم رانندگی است؛ گاز و ترمز را در اختیار دارد، ولی همه کاره نیست. ممکن است گاز بدهد، ولی مربی او ترمز می‌کند و بالعکس.

چه بسا استاد و شاگرد نهایت کوشش خود را می‌کنند؛ اما در جلسه درس یا امتحان آموخته‌هایشان از ذهنشان می‌رود یا بالعکس؛ نکاتی به ذهن معلم می‌رسد که اصلاً به آنها فکر نکرده بود و دانش‌آموز مسئله مهمی را در جلسه امتحان حل می‌کند که از حل آن عاجز بوده است.

آری! توجه به اسباب و تلاش کردن لازم است؛ اما انسان نباید با استاد، کتاب، آزمایشگاه، ابزار کمک‌آموزشی، حافظه و توانایی‌های دیگر، مغرور و از خدا غافل شود. ما باید با هر مقدار تلاش و سرمایه ذهنی، مالی، طبقاتی، اجتماعی و... که داریم، پیوسته به خدای تعالی توکل کنیم.

۳۳. بانشاط باشد

داشتن نشاط هم در روح انسان اثر دارد، هم در تولیدات او و هم در پاداش معنوی‌اش. قرآن

۱. قصص: ۵۶.

۲. ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلَئِذَا لَمْ يَأْتِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛ «شما [با نیروی خود]، آنان [کفار] را نکشتید، بلکه خداوند [با امدادهای غیبی] آنها را به قتل رساند. [ای پیامبر!] آنگاه که تیر افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند [تا کافران را مرعوب کند] و تا مؤمنان را از سوی خویش به آزمونی نیکو بیازماید، زیرا خداوند بسیار شنوا و داناست.» (أنفال: ۱۷)

کریم از نمازِ باکسالت و زکاتِ باکراحت انتقاد کرده است: ﴿وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ﴾^۱ «و نماز را جز از روی کسالت و بی‌حالی به جا نمی‌آورند و جز از روی کراحت و بی‌میلی انفاق نمی‌کنند».

نداشتن نشاط یک آفت است و معصومان از آن به خدا پناه می‌بردند؛ چنانکه امام صادق علیه السلام عرضه می‌داشت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ»^۲.

پژوهشگران بر اساس تحقیقات به این نکته پی برده‌اند که نگاه کردن به کسی که بانشاط غذا می‌خورد، اشتهاآور است؛ اما نگاه به کسی که برای نمایش غذا می‌خورد، در اشتها تأثیری ندارد.

اگر ایمان و نشاط باشد، انسان در کار خود نه تأخیر دارد، نه به مزد و پاداش فکر می‌کند، نه کم‌کاری می‌کند، نه از کار خود گلایه می‌کند، نه کار خود را با دیگران مقایسه می‌کند، نه منتظر ساعت اتمام کار است، نه از تعطیلات لذت می‌برد، نه در تعلیم کار خود به دیگران بخل می‌ورزد، نه مسئله‌ای را کتمان می‌کند، نه برای بازنشستگی روزشماری می‌کند و نه نیاز به بازرس و تشویق دارد؛ اما اگر نشاط نباشد، با وجود انواع دوربین‌های پیدا و مخفی، بازرسان شناخته‌شده و شناخته‌نشده، تشویق‌ها و توبیخ‌ها، و رقابت‌ها و حسادت‌ها، خود را نشان خواهد داد.

اسلام حتی در عبادات و مناجات هم بر مسئله نشاط تأکید کرده است. امام سجاد علیه السلام در سحرهای ماه رمضان و در دعای ابوحزمه ثمالی از بی‌نشاطی در عبادت گلایه‌ها کرده، سپس انواع احتمالات را برای علت بی‌نشاطی در عبادت و دعا مطرح و با سوز و گداز، بی‌نشاطی خود را تحلیل کرده است.^۳

۱. توبه: ۵۴.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۵۸۵.

۳. «لَعَلَّكَ عَنْ بَابِكَ طَرَدْتَنِي وَ عَنْ خِدْمَتِكَ نَحَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَحْفَافًا بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُعْرِضًا عَنْكَ فَقَلَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَاذِبِينَ فَرَفَضْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَائِكَ فَحَرَمْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ فَقَدَرْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَاوِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي أَلْفَ مَجَالِسِ الْبَطَالِينِ فَبَيَّنْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ لَمْ تُحِبَّ أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِي فَبَاعَدْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ بَجَرُمِي وَ جَرِيرَتِي كَافَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ بَقِيَّةَ حَيَاتِي مِنْكَ جَارَيْتَنِي؛ شاید مرا از در خانه‌ات طرد می‌کنی، و شاید مرا از خدمت به خودت دور می‌کنی، شاید می‌بینی که من حق تو را سبک شمرده‌ام پس من را از درگاه خود دور می‌کنی، شاید می‌بینی که من از یاد تو

به هر حال، نشاط و انگیزه، مسبب موفقیت در دنیا و تقرب در آخرت خواهد شد.^۱ تدریس بانشاط، هم درس را شیرین می‌کند و هم به دانش‌آموزان و دانشجویان نشاط می‌بخشد.

اعراض می‌کنم پس با من قهر می‌کنی، شاید مرا دروغگو می‌بینی و مرا از کار برکنار می‌کنی، شاید مرا ناسپاس می‌بینی و مرا از لذت مناجات محروم می‌کنی، شاید به خاطر اینکه من در میان علمای ربانی حضور ندارم مرا ذلیل می‌کنی، یا شاید مرا می‌بینی که جزء غافلین‌ام پس مرا از رحمت خودت مأیوس می‌کنی، یا شاید می‌بینی که من با افرادی یاهوه‌گو الفت و انس می‌گیرم پس مرا به آنها وا می‌گذاری، شاید دوست نداری صدای مرا بشنوی و مرا از درگاه خودت دور می‌کنی، یا به خاطر گناهانم مرا مکافات می‌کنی، یا به خاطر نداشتن حیا مرا مجازات می‌کنی.»

۱. این جانب کتابی در مورد انگیزه و نشاط نوشته‌ام و به ۱۱۰ عامل آن اشاره کرده‌ام.

فصل سوم:

وظایف معلم

برای موفقیت در عرصهٔ تعلیم و تربیت باید نکات و مطالبی را مدنظر قرار داد تا بتوان بهره بیشتری از آموزش‌ها گرفت. ما در این فصل، به برخی از «بایدهای معلمی» اشاره می‌نماییم.

۱. آغاز کار با نام خدای متعال

استمداد از خداوند تعالی و شروع کار با نام حضرت حق - عزّ اسمّه - سبب برکت و موفقیت است. ذکر «بسم الله» در آغاز کار و تدریس، بیانگر حقایقی خواهد بود؛ از جمله آنکه:

- «بسم الله» نشانگر رنگ و صبغه الهی کار ما و بیانگر جهت‌گیری توحیدی ماست.
- «بسم الله» رمز توحید است و ذکر نام دیگران به جای آن، رمز کفر، و قرین کردن نام خدا با نام دیگران، نشانه شرک خواهد بود. نه در کنار نام خدا، نام دیگری را ببریم و نه به جای نام او.^۱

- «بسم الله» رمز بقا و دوام است؛ زیرا هر چه رنگ خدایی نداشته باشد، فانی است.^۲
- «بسم الله» رمز عشق به خدا و توکل به اوست. به کسی که رحمان و رحیم است عشق می‌ورزیم و کارمان را با توکل به او آغاز می‌کنیم؛ چراکه بردن نام او سبب جلب رحمت است.
- «بسم الله» رمز خروج از تکبر و اظهار عجز به درگاه الهی است.
- «بسم الله» گام اول در مسیر بندگی و عبودیت است.
- «بسم الله» موجب فرار شیطان است. کسی که خدا را به همراه داشته باشد، شیطان در او تأثیر نخواهد گذاشت.

۱. نه فقط ذات او، بلکه نام او نیز از هر شریکی منزّه است؛ «سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (اعلی: ۱). حتی آوردن نام حضرت محمد ﷺ در کنار نام خدا برای حسن مطلع کارها ممنوع است. (اثبات/الهدایة، ج ۷، ص ۴۸۲)

۲. «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص: ۸۸)

- «بسم الله» عامل قداست یافتن کارها و بیمه شدن آنهاست.
- «بسم الله» ذکر خداست؛ یعنی خدایا من تو را فراموش نکرده‌ام.
- «بسم الله» بیانگر انگیزه ماست؛ یعنی خدایا هدف من تنها تو هستی، نه مردم، نه طاغوت‌ها، نه جلوه‌ها و نه هوس‌ها.
- امام رضا علیه السلام فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ» به اسم اعظم الهی از سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیک‌تر است.^۱

۲. عملی بودن درس‌ها

درس عملی عمیق‌تر از درس غیرعملی است. متأسفانه ما از زبان خود و گوش مردم خیلی انتظار داریم و این غلط است. به قول شاعر، «دو صد گفته، چون نیم‌کردار نیست». امام صادق علیه السلام فرمودند: «با غیر زبان خود مردم را دعوت نمایند.»^۲

شاگردان و اطرافیان ما قبل از آنکه به حرف‌های ما توجه کنند، به رفتار ما توجه، و از آن تأسی می‌کنند. لذا دعوت معلم باید عملی باشد؛ یعنی قبل از اینکه مردم را به انجام کارهای خوب دستور دهد، خودش آن اعمال را انجام دهد و قبل از نهی مردم از اعمال زشت و ناروا، خودش آن اعمال را ترک کند. چنانکه رسولان الهی نیز چنین می‌کردند: ﴿قَالَ يَا قَوْمِ... وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَأُكُمْ عَنْهُ...﴾^۳؛ «[شعیب] گفت: ای قوم من!... و من نمی‌خواهم با آنچه شما را از آن نهی می‌کنم، مخالفت کنم [و آن را مرتکب شوم].»

خداوند متعال هنگامی که می‌خواهد فرمان صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله را صادر کند، می‌فرماید: «من و ملائکه‌ام دائماً بر پیغمبر درود می‌فرستیم»، سپس دستور می‌دهد: «ای اهل ایمان! شما هم بر او صلوات بفرستید.»^۴ یعنی کسی که می‌خواهد دستوری بدهد، باید خودش قبلاً به آن عمل کرده باشد.

۱. تفسیر راهنما.

۲. قال الصادق علیه السلام: «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السِّتِيكُم». (کافی، ج ۲، ص ۷۸)

۳. هود: ۸۸.

۴. ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾. (أحزاب: ۵۶)

در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾؛^۱ «چرا چیزی می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟» و در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾؛^۲ «آیا مردم را به نیکی سفارش می‌کنید، در حالی که خودتان را فراموش کرده‌اید؟»
در تاریخ می‌خوانیم که تعداد کسانی که با عمل پیامبر ﷺ به اسلام گرویدند، بیش از کسانی بود که با سخنرانی به اسلام گرویدند.

البته شرط امر به معروف و نهی از منکر، عمل خود انسان نیست. یعنی اگر منکری را دیدیم، باید از آن نهی کنیم؛ گرچه خودمان آن منکر را انجام دهیم. ولی شرط اثر سریع و عمیق، عمل خودمان است. یعنی زمانی نهی از منکر ما اثر دارد که خودمان اهل آن منکر نباشیم؛ البته امر به معروف و نهی از منکر در همه حال برکاتی دارد.^۳

معلم موفق، امام و رهبر و الگوی دیگران است؛ لذا اعمال او بسیار تأثیرگذار است^۴ و باید در همه کارها پیشگام باشد و قبل از تعلیم دیگران به تعلیم خود بپردازد. چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا چیزی می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟ نزد خدا بسیار مورد غضب است که چیزی را بگویید که عمل نمی‌کنید.» (صف: ۲-۳)

۲. بقره: ۴۴.

۳. برخی از برکات آن چنین است:

اول؛ نهی از منکر از سوی افرادی که خودشان اهل منکرند، نوعی تلقین به خود آنهاست و موجب می‌شود که آن منکر را انجام ندهند.

دوم؛ هر کس می‌خواهد که امر و نهی او مؤثر باشد، از درون احساس می‌کند که خودش باید به آن عامل باشد تا دیگران هم به آن عمل کنند، و شاید برای عمل دیگران، خود دست از منکر بکشد.

سوم؛ فضای جامعه باید مملو از آزادی بیان باشد، نه ترس و خفقان و سکوت. اینکه در اسلام، نهی از منکر از کسی که خودش منکرانی دارد ساقط نیست، برای آن است که فضای آزادی بیان، احساس مسئولیت، غیرت دینی، اصلاح جامعه، دلسوزی برای معروف و تنفر از منکر، فضای جامعه را فضایی مذهبی کند؛ همانگونه که صدای اذان در شهر و روستا نشانه فضای اسلامی است، گرچه بسیاری با صدای اذان به مسجد نمی‌آیند و به نماز نمی‌ایستند.

۴. برای مثال اگر معلم در کوچه پوست موزی ببیند و با نوک پا آن را کنار بزند تا کسی زمین نخورد، شاگردان با دیدن این حرکت، دیگر پوست موز در کوچه و خیابان نمی‌اندازند. یا اگر مدیر اداره چراغ‌های اضافی را خاموش کند، سایر کارمندان تکلیف خود را می‌فهمند. همچنین اگر مسئولان مملکتی در صف اول نماز جمعه و جماعات باشند، نمازخانه‌ها و مساجد پر می‌شود. و بر عکس؛ اگر چهره‌های سرشناس خلافی انجام دهند، راه گناه را برای دیگران باز می‌کنند. در حدیث می‌خوانیم: «هفتاد گناه از جاهل بخشیده می‌شود، قبل از آنکه یک گناه از عالم بخشیده شود؛ چون عالم با گناه خود، راه خلاف را برای دیگران آسان می‌کند.»

فرمودند: «بر هر کس که خود را امام و پیشوا قرار داده، لازم است که قبل از تعلیم دیگران، خود را آموزش بدهد و تأدیب او به رفتارش باشد؛ قبل از آنکه به زبانش باشد.»^۱

در تاریخ می‌خوانیم: حضرت علی علیه السلام با یک مسیحی هم‌سفر شدند. در جایی از مسیر به یک دوراهی رسیدند که راهشان را از هم جدا می‌کرد؛ اما حضرت علی علیه السلام در مسیری که آن فرد مسیحی باید می‌رفت حرکت کرد. مسیحی به ایشان گفت: «راه شما از آن جاده است.» امام فرمود: «می‌دانم! لکن اسلام سفارش کرده است که هرگاه دو نفر هم‌سفر شدند، نسبت به یک‌دیگر حقی پیدا می‌کنند و من خواستم به خاطر حقی که بر گردنم دارید، تا جایی شما را بدرقه کنم.» مسیحی به خاطر این برخورد حضرت، مسلمان شد.^۲

تقیّد به احکام الهی و مسائل معنوی، پیش‌دستی در سلام کردن، رعایت نظم، تواضع، احترام به پیشکسوتان تعلیم و تربیت، پرهیز از خودستایی و... بر دانشجو و متعلّم تأثیر می‌گذارد؛ آن‌گونه که رفتار و گفتار منفی معلم، تأثیر سوء خواهد گذشت.

هرچه جایگاه اجتماعی معلم بالاتر باشد، تأثیرگذاری‌اش بیشتر خواهد بود؛ لذا قرآن کریم به زنان پیامبر اکرم صلوات الله علیهم - که از موقعیت اجتماعی و مذهبی بالایی برخوردار بودند - می‌فرماید: «ای زنان پیامبر! حساب شما از سایر زنان جداست. اگر هریک از شما خلافی انجام دهد، دو برابر دیگران کیفر خواهد دید؛ همان‌گونه که هریک از شما که در برابر خداوند تعالی و پیامبرش فروتنی کند و عمل صالح انجام دهد، از پادش دو برابر برخوردار خواهد بود.»^۳

۳. شهادت در گفتن «نمی‌دانم»

یکی از کارهای خوب معلم و مربی، بلکه هر انسانی، آن است که اگر چیزی را نمی‌داند، با کمال صراحت و صداقت بگوید: «نمی‌دانم»؛ همان‌گونه که فرشتگان به خدا گفتند: ﴿لَا عِلْمَ لَنَا

۱. وَ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا - [فَعَلَيْهِ أَنْ يُبَدَأَ] فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لَيْكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ.» (نهج البلاغه، ص ۴۸۰)

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۵۷.

۳. ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾ وَ مَنْ يَقْتُلْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا. (احزاب: ۳۰-۳۱)

إِلَّا مَا عَلَّمْنَا»؛^۱ «ما چیزی جز آنچه تو به ما آموخته‌ای نمی‌دانیم.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز مأمور بود که اگر چیزی را نمی‌داند، به آن اذعان کند: ﴿قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا﴾؛^۲ «بگو: من نمی‌دانم که آیا آنچه وعده داده می‌شوید نزدیک است، یا پروردگارم برای تحقق آن مدتی [طولانی] قرار می‌دهد.» آن حضرت گاهی در پاسخ سؤالات مردم می‌فرمود: «در این باره به من وحی نشده است، صبر کنید تا حکم خدا ابلاغ شود.»

معلم صداقت خود را با «نمی‌دانم» به رخ می‌کشد و همین کار، ضمن جلب اعتماد مخاطبان، او را در نگاه آنها محبوب می‌کند؛ چراکه با جواب بی‌اساس و حرف بی‌دلیل، ذهن آنها را آشفته نمی‌کند و سلامت محیط آموزشی را بالا می‌برد.

این روحیه در هر شعلی برکات فراوانی به همراه خواهد داشت؛ اگر پزشکی که یک بیماری را تشخیص نمی‌دهد بگوید: «نمی‌دانم»، با جان و مال مردم بازی نمی‌شود و اگر کسانی که مسئولیت می‌پذیرند، صادقانه بگویند: «من توان این مسئولیت را ندارم» بسیاری از مشکلات پیش نخواهد آمد. همان گونه که حضرت موسی علیه السلام اذعان کرد به تنهایی توان هدایت فرعون را ندارد: ﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي﴾؛^۳ «و از خاندانم [یاور و] وزیری برایم قرار بده* برادرم هارون را* [و این گونه] پشت مرا با او استوار ساز* و او را در کارم شریک گردان.»

اینکه کسی ندانسته جواب بدهد، نشانه جهالت اوست؛ اما اینکه به راحتی و راستی بگوید: «نمی‌دانم»، نشانه برخورداری او از نصف علم است؛ چراکه علی علیه السلام فرمود: «قَوْلُ لَا أَعْلَمُ نَصْفُ الْعِلْمِ»؛^۴ گفتنِ نمی‌دانم نصف علم است.

۴. سنت‌پذیر و نوپذیر بودن

علم زمانی کامل است که هم وصل به تاریخ کهن باشد و هم پویا و به‌روز؛ بنابراین معلم باید

۱. بقره: ۳۲.

۲. جن: ۲۵.

۳. طه: ۳۲-۲۹.

۴. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۹۹.

هم از آداب به خوبی پیروی کند و هم تجددپذیر باشد.

قرآن کریم از سویی خودش را «حدیث» یعنی «سخن جدید» می‌خواند و از سوی دیگر، خود را وصل به تاریخ کهن می‌داند و می‌فرماید که آنچه در آیاتش آمده است، در کتب انبیای دیگر هم آمده بود.^۱ خداوند در قرآن کریم گاهی به پیامبرش می‌فرماید: ﴿فَبَهِّدْهُمْ أَقْتَدِهٖ﴾؛^۲ «راه خوب انبیای پیشین را ادامه بده و سنت آنان را بپذیر.» و گاهی به آن حضرت می‌فرماید: «با همسر پسرخوانده خودت، بعد از طلاق، ازدواج کن تا سنت غلط جاهلی را - مبنی بر اینکه انسان مجاز نیست با زن پسرخوانده‌اش ازدواج کند - در عمل بشکنی.»^۳

بنابراین نه سنت‌گرایی اصل است، نه سنت‌شکنی؛ بلکه باید هر کار خیری را از نیاکان دنبال کرد و هر کار غلطی را - گرچه سنت نیاکان باشد - کنار گذاشت. باید علاوه بر بهره‌گیری از تجارب علمی گذشتگان، نوگرایی داشت. گاهی پس از تأمل و تحقیق و مشورت با صاحبان تجربه، برداشت‌های نو و تازه‌ای در عرصه علم پدید آورد و گاهی علوم گذشته را - که با زحمت فراوان گذشتگان به دست آمده است - به پیش هدایت کرد.

واضح است که نوگرایی به معنای تزریق مفاهیم و برداشت‌های تازه و تأییدشده توسط صاحبان تجربه و علم است؛ وگرنه صرف نوگرایی، بدون پشتوانه تحقیق و تأیید علما و دانشمندان، ارزشی ندارد. مهم این است که فرد عالم، بر دیدگاه گذشتگان غیرمعصوم تعصب نداشته باشد و راه اندیشه‌های تازه و نو را مسدود نداند؛ بلکه در کنار بهره‌گیری از سفره گسترده علوم گذشتگان، کشف‌ها و برداشت‌های جدید علمی و مجرب را هم بپذیرد و خودش نیز از پدیدآوردگان نظریات نو و ناب باشد.

۵. توجه به راه‌های دعوت

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾؛^۴ «[ای پیامبر! مردم را] با

۱. شورا: ۱۳.

۲. انعام: ۹۰.

۳. احزاب: ۳۷.

۴. نحل: ۱۲۵.

حکمت [و گفتار استوار و منطقی] و پند نیکو، به راه پروردگارت بخوان و [با مخالفان] به شیوه‌ای که نیکوتر است جدال و گفتگو کن. همانا پروردگارت به کسی که از راه او منحرف شده آگاه‌تر است و او هدایت‌یافتگان را بهتر می‌شناسد.» از این آیه تا آخر سوره نحل، ده دستور جالب اخلاقی برای برخورد مطرح شده است.

این آیه و آیات بعدش به همه مسئولین، مربیان، معلمان، اساتید و علما یک دستور جامع می‌دهد و آن اینکه باید خود را با شیوه‌های گوناگونی از برخورد با مخاطبان گوناگون مجهز کنند؛ چراکه نمی‌توان همه مردم را با یک شیوه به راه راست دعوت کرد. هر شخص یک روح و ظرفیتی دارد و باید با زبان خودش با او سخن گفت. باید خواص را با حکمت و استدلال، عوام را با موعظه نیکو، و مخالفان را با جدال نیکوتر ارشاد کنیم.

موعظه نیکو آن است که واعظ به آنچه می‌گوید عمل کند و جدال نیکو آن است که در آن، توهین یا تحریک غلط احساسات نباشد. از آنجا که ممکن است موعظه و جدال با شیوه خوب یا شیوه بد همراه باشند، موعظه با کلمه حسن و جدال با کلمه احسن آمده؛ و گرنه منطق و حکمت دو نوع نیست، بلکه یک نوع است و آن هم با نیکی است.

اسلام به طرفداران خود هم غذای فکری می‌دهد (حکمت)، هم غذای روح (موعظه حسنه)، و با مخالفان خود نیز برخوردی منطقی دارد (جدال احسن). معلم باید با توجه به ظرفیت و سطح مخاطب، روش دعوت را انتخاب نماید.

۶. توجه به رشد جامع

استاد و مربی، تنها مسئول توسعه و رشد علمی مخاطب یا رشد جسمی و تربیت بدنی او یا جمع‌آوری نظرات دانشمندان شرق و غرب در زمینه‌های مختلف نیستند؛ بلکه باید رشد جامع مخاطب را مدنظر داشته باشند. یعنی اگر به علم او می‌افزایند، بصیرت او را هم ارتقا دهند؛ اگر به مدرک و درس او فکر می‌کنند، به قدرت تشخیص و بینش و موضع‌گیری‌های سیاسی او نیز بیفزایند.

قرآن که ﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾^۱ است، به انسان رشد جامع می‌دهد؛ اگر به نماز دعوت می‌کند،

به برائت از مشرکین هم دعوت می‌کند؛ اگر به تقوی دعوت می‌کند، به رسیدگی به فقرا هم دعوت می‌کند و... استاد و معلم نیز باید به رشد جامع فکر کنند؛ اگر بچه‌ها را به آزمایشگاه می‌برند و آموزش می‌دهند، از بچه‌ها تقاضا کنند مبالغی را با اجازه والدین خود جمع‌آوری کنند و با طرحی آبرومند به دانش‌آموزان نیازمند بدهند.

استاد باید باور کند و به شاگردان خود بیاموزد که هم باید از پیشرفت‌های علمی و تجارب دیگر کشورها استفاده کرد و هم به صورت جدی مراقب بیگانگان بود و فریب آنان را نخورد؛ چراکه به تعبیر قرآن کریم تا پیرو دین و آئین دشمنان نشویم، از ما راضی نخواهند شد: ﴿وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾^۱. دشمن به کم راضی نیست و فقط با سقوط کامل و محو مکتب و متلاشی شدن اهداف ما راضی خواهد شد.^۲

۷. پاسخ به شبهات

یکی از وظایف استاد و معلم آن است که برای شبهات جدید، پاسخ منطقی داشته باشد. اساتید علوم دینی و معارف باید در کنار مباحث اصلی خود، نیم‌نگاهی به شبهات روز داشته باشند و نگذارند که شبهه‌ها چون موربانه‌ای، به پایه‌های فکری دانش‌پژوهان و مخاطبان آسیب بزند. البته باید به این نکته توجه داشت که تنها شبهات جدی و اساسی که عمومی و فراگیر شده‌اند نیاز به پاسخ دارند^۳ و نباید با طرح برخی شبهات بی‌اساس، به ترویج آنها کمک کرد و ذهن

۱. بقره: ۱۲۰.

۲. این آیه در عین این‌که خطاب به پیامبر اسلام ﷺ است، خطاب به همه مسلمانان طول تاریخ نیز هست و این پیام را می‌دهد که هرگز یهود و نصاری از شما راضی نخواهند شد، مگر آنکه بی‌چون و چرا تسلیم آنان شوید و از اصول و ارزش‌های الهی کناره بگیرید؛ ولی شما باید با قاطعیت دست رد به سینه آنها بزنید و بدانید که تنها راه سعادت، راه وحی است، نه پیروی از تمایلات این و آن. بعد از تغییر قبله، ناراحتی یهود از مسلمانان بیشتر شد و بعضی از مسلمانان نیز تمایل داشتند که قبله همان بیت المقدس باشد تا بتوانند با یهود در الفت و دوستی زندگی کنند؛ غافل از آنکه رضایت اهل کتاب با حفظ قبله حاصل نمی‌شد و انتظار آنان، پیروی مسلمانان از تمام آیین آنها بود.

۳. مثلاً گاهی می‌پرسند چرا باید تقلید کرد؟ پاسخ آن است که تقلید یعنی رجوع به کارشناس. رجوع به متخصص در تمام جهان امری عقلی است و حتی مراجع تقلید هم وقتی که بیمار می‌شوند به پزشک مراجعه، و به دستور او عمل می‌کنند و این هم نوعی تقلید است.

گاهی می‌پرسند ما که عقل داریم چرا تقلید کنیم؟ پاسخ آن است که عقل انسان کامل نیست و دلیل آن، پشیمانی است. هر انسانی ده‌ها و صدها بار پشیمان می‌شود و این علامت کامل نبودن عقل ماست. اگر عقل ما کامل بود دست به کاری نمی‌زد که بعداً پشیمان شود. پس چون عقل ناقص است، نیاز به امداد و وحی الهی دارد. عقل انسان مثل

دانش‌پژوهان را بی‌په‌وده با آنها درگیر نمود.

ضمن اینکه استاد و معلم باید به اصل شبهه احاطه داشته باشند و در پاسخگویی چنان دقیق عمل کنند که آن را از ذهن‌ها بزدايند؛ وگرنه به جای نفی شبهه، آن را در ذهن مخاطب تثبیت می‌کنند.

۸. ایجاد انگیزه

استاد و مربی باید قبل از تعلیم درس، نقش و اهمیت آن درس و آثار فردی و اجتماعی آن را بیان کنند و افرادی را که در آن رشته متخصص شده و بخشی از مشکلات جامعه را حل کرده‌اند، به عنوان نمونه مطرح کنند تا شاگرد به آن درس احساس نیاز کند.

قرآن کریم برخلاف کتب قوانین، به همراه بیان مقررات و دستورات شرعی، انگیزه و حساسیت نیز ایجاد می‌کند؛ مثلاً:

- گاهی با حروف مقطعه، به انسان تلنگر می‌زند؛
- برخی از آیات پاسخ سؤالاتی هستند که مردم از پیامبر ﷺ می‌پرسیدند؛
- گاهی ضمن طرح سؤال، مطلبی را بیان می‌کند؛
- گاهی لابه‌لای قصه‌ها مطالبی را می‌فرماید؛
- گاهی با قسم و گاهی با بیان شأن نزول، بحث را طرح می‌کند؛
- گاهی افراد را مخاطب قرار می‌دهد و گاهی مخاطبان خود را تغییر می‌دهد؛
- گاهی با مقایسه دو فرد یا دو مطلب، موضوعی را شفاف و برجسته می‌کند؛
- گاهی با بیان پاداش، ایجاد انگیزه می‌کند و تشویق‌ها و پاداش‌های بزرگ، بهترین انگیزه برای انجام کارهای سخت است؛^۱

ترازوی طلا فروشان است؛ ترازو هست، اما تنها برای سنجش وزن طلا و نقره، نه چیز دیگر! گاهی می‌پرسند مگر مراجع و ولی فقیه معصوم هستند که باید از آنان اطاعت صد در صد کنیم؟ پاسخ آن است که فرق است بین عصمت و حجت. بزرگان ما معصوم نیستند؛ ولی به خاطر عمری تحصیل و تقوا کارشان هستند و سخنانشان حجت است. نظیر یزشکانی که معصوم نیستند و ممکن است یک داروی اشتباهی بدهند؛ ولی به خاطر تخصصی که دارند، اگر دارویی را تجویز کنند حجت است.

۱. «وَمَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ «و هر کس از مرد یا زن که مؤمن باشد و کار شایسته‌ای انجام دهد، پس اینان‌اند که داخل بهشت می‌شوند و در آنجا بی‌حساب

- گاهی به منظور ایجاد انگیزه برای اتفاق، مسئله معاد و قیامت را مطرح می‌کند؛^۱
- گاهی برای بیان اهمیت دستور یا ایجاد انگیزه و عطش برای شنیدن مسائل مهم در سائرین، شخص اول را مورد خطاب قرار می‌دهد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ...﴾؛
- گاهی با تکرار کلمه‌ای در مخاطب ایجاد حساسیت می‌کند و... .
- اگر اساتید ضمن بیان مطلبی برای شاگردان توضیح دهند که چه دانشمندانی عمر خود را صرف کرده‌اند و چه بودجه‌هایی صرف تحصیل و تدریس شده است تا این مطلب اثبات شود یا این آموزش‌ها چه برکاتی دارد و ندانستن آنها چه ضررهایی خواهد داشت، عشق شاگردان را به تحصیل زیاد خواهند کرد و آنها را قدردان، بانگیزه و صرفه‌جو خواهند ساخت.

۹. هجرت

بخش بزرگی از معلومات، حاصل هجرت عده‌ای به مراکز علمی یا به سوی افراد دانشمند است. قرآن و روایات در این زمینه سفارش بسیاری کرده‌اند؛ تا آنجا که قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد کسانی را که ایمان دارند ولی هجرت نمی‌کنند، نه دوست بدارند و نه به آنان مسئولیت بدهند: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا﴾.^۲

بیشتر بلاهای ما از غرق شدن در رفاه و ترک هجرت‌های سازنده سرچشمه می‌گیرد. اگر همه مغزها و متخصصان و کارشناسان مسلمانی که در کشورهای غربی به سر می‌برند، به کشور خود هجرت کنند، هم ضربه‌ای به دشمن خواهند زد و هم اسلام و کشورهای اسلامی را تقویت خواهند کرد.

هجرت، اختصاص به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ندارد؛ بلکه هجرت از محیط شرک، کفر و گناه، برای حفظ دین و ایمان یا برای دوری از نافرمانی خداوند، بر هر مسلمانی لازم است؛ چنان که خداوند در پاسخ کسانی که زندگی در محیط ناسالم را عذر آلودگی خود و ارتکاب به گناه می‌خوانند و

روزی داده می‌شوند.» (غافر: ۴۰)

۱. از جمله در آیه ۲۵۴ سوره بقره می‌فرماید: ﴿اتَّقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ﴾؛ «از آنچه به شما داده‌ایم پیش از آنکه قیامت فرارسد - که در آن دوستی و داد و ستد و شفاعتی در کار نیست - اتفاق کنید.»

۲. انفال: ۷۲.

می گفتند: ﴿كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ﴾، فرموده است: ﴿أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا؟﴾^۱ «مگر زمین خدا واسع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟»

امام صادق (ع) نیز می فرماید: «اذا عصى الله فى ارض انت فيها فاخرج منها الى غيرها»^۲ اگر در محل و سرزمینی که در آن زندگی می کنی، نافرمانی و معصیت خدا می کنی، از آنجا به جایی دیگر هجرت کن.»

هجرت علاوه بر آموختن علم و دانش، برای بیان آموخته های خود به دیگران نیز لازم است: ﴿فَلَوْ لَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾^۳؛ «پس چرا از هر گروهی از ایشان دسته ای کوچ نمی کنند تا در دین فقیه شوند و هنگامی که به سوی قوم خویش بازگشتند، آنان را بیم دهند تا شاید آنان [از گناه و طغیان] حذر کنند.»

قرآن بارها به سفرهای علمی و تجربی با دستور «سیروا فی الارض» سفارش کرده و کسانی را که هجرت نمی کنند، با جمله «افلم یسیروا» توبیخ نموده است. اگر این فرمان خدا عملی شود، دیگر منطقه ای بدون استاد و روحانی نخواهیم داشت.

استدلال به اینکه «مراکز علمی قداست دارد» یا «من به اینجا عادت کرده ام» یا «نسل من در اینجا مستقر شده اند»، برای فرار از مسئولیت هجرت کافی نیست. همچنین استدلال به اینکه «اگر مرا دعوت کنند می روم» یا «گاهی رفته ام» نیز کافی نیست؛ زیرا همین که دستوری بر انسان واجب شد، باید آنقدر تلاش کند تا مطمئن شود که به آن دستور عمل کرده است و به اصطلاح علما، اشتغال یقینی، برائت یقینی لازم دارد.

ضمناً نباید فقط نیاز مادی، ما را به هجرت وا دارد؛ زیرا قرآن از ذوالقرنین به این دلیل ستایش کرده است که علی رغم داشتن امکانات و رفاه، به خاطر مردم سفرهای زیادی کرد و خدمات تاریخی بسیاری از خود به جای گذاشت.

قرآن در بی نیازی او می فرماید: ﴿إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا﴾^۴؛ «همانا ما

۱. نساء: ۹۷.

۲. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۵.

۳. توبه: ۱۲۲.

۴. کهف: ۸۴.

در زمین به او (ذوالقرنین) قدرت دادیم و از هر چیزی وسیله‌ای به او عطا کردیم.» در عین حال، قرآن کریم، سه مرتبه با عبارت «ثم اتبع سببا» به هجرت‌های او اشاره کرده است. هجرت او به منطقه خاصی نبود، هم به غرب رفت (مَغْرِبَ الشَّمْسِ)^۱ و هم به شرق (مَطْلِعَ الشَّمْسِ)^۲؛ او هم از خود کار می‌کشید و هم دیگران را به کار می‌گرفت؛ هم مشکلات مادی مردم را رفع می‌کرد (سدی در برابر مفسدین ساخت) و هم مردم را به مبدأ و معاد توجه می‌داد.

ارزش آن است که به مناطق محروم و مظلوم و بی‌سواد که از جهت فرهنگی ضعیف‌اند برویم؛ چنانکه قرآن می‌فرماید ذوالقرنین به مناطقی می‌رفت که مردم آن هیچ نمی‌دانستند: ﴿لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا﴾^۳. اگر مدیریت قوی باشد، حتی از مردم بی‌فرهنگ هم آثاری تاریخی و مفید و محکم و ماندگار به جای می‌ماند.

۱۰. آموختن از هر شخص یا هر چیزی

معلم واقعی، خود یک محصل و دانشجوی واقعی است و بدون اینکه برای او عار باشد، از هر شخص یا هر چیزی که بتواند نکته‌ای بیاموزد، استفاده می‌کند و هر روز بر معلومات خود می‌افزاید.

داستان حضرت سلیمان علیه السلام و آموختن او از یک پرنده به نام هدهد،^۴ این پیام را می‌دهد که ممکن است پرنده کوچکی در حال پرواز مطلبی را بفهمد که پیامبری مثل سلیمان علیه السلام آن را نفهمد. این داستان، درس بزرگی برای همه معلمان است و به آنها می‌آموزد که برای آموختن حتماً نباید به دنبال استاد مطرحی رفت.

۱. کهف: ۸۶.

۲. کهف: ۹۰.

۳. کهف: ۹۳.

۴. «وَتَقَفَّذَ الطَّيْرُ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ * لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي بَسُلْطَانٍ مُبِينٍ * فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بَنِي يَاقِينَ»؛ «و [سلیمان] جویای حال پرندگان شد و [هدهد را ندید]، گفت: مرا چه شده که هدهد را نمی‌بینم؟ [آیا حضور دارد و من نمی‌بینم] یا از غایبان است؟ قطعاً او را کیفری سخت خواهم داد یا او را ذبح می‌کنم، مگر آن که [برای غیبت خود] دلیل روشنی [و عذر موجهی] برای من بیاورد» پس دیری نپایید که [هدهد آمد و] گفت: از چیزی آگاهی یافتم که تو [با همه عزت و شوکتی که داری] از آن آگاه نشده‌ای و برای تو از [منطقه] سبا گزارشی مهم و درست آورده‌ام.» (نمل: ۲۰-۲۲)

یا اینکه حضرت موسی (ع) برای شاگردی نزد حضرت خضر (ع) رفت و با او هم‌سفر شد و از هر اتفاقی که در آن سفر زمینی و دریایی افتاد، درسی آموخت.^۱

البته، شاگردی کردن هم راه و روشی دارد؛ چنانکه حضرت موسی (ع) به حضرت خضر (ع) عرضه داشت: ﴿قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَ مِنَّمَا عَلَّمْتَ رُشْدًا؟﴾^۲ «موسی به او (خضر) گفت: آیا [اجازه می‌دهی] در پی تو بیایم تا از آنچه برای رشد و کمال به تو آموخته‌اند، به من بیاموزی؟»

در این جملات کوتاه و برخی مطالب که در آیات بعدی آمده است، جلوه‌های متعددی از ادب و تواضع در مقابل استاد دیده می‌شود.^۳

۱. مثلاً به او یاد داد که شرط خدمت به مردم، شناخت آنها یا دیدن مهربانی و قدردانی از سوی آنها نیست؛ زیرا این دو نفر وارد روستایی شدند و هر دو گرسنه بودند و از مردم تقاضای طعام کردند (استطعما اهل قرية)، اما مردم اعتنایی نکردند (فأبوا ان یضیفوهما). ولی همین که به دیواری رسیدند که در آستانه سقوط بود، خضر (ع) گفت: «باید این دیوار را بسازیم.» و شروع به تعمیر دیوار کرد، با اینکه نه مردم او را شناختند و نه نسبت به تغذیه او اقدامی کردند و نه برای ساختن دیوار از آنان تقاضایی داشتند و نه بعد از ساختن و تعمیر از او تشکر کردند. در این داستان معلم یاد داد که شرط خدمت به مردم، تقاضا و تشکر و احترام نیست؛ بلکه هرگاه کاری را لازم دانستید، ولو نسبت به افراد ناشناس، انجام دهید؛ گرچه رایگان باشد، گرچه قدردانی نکنند، گرچه تقاضایی نکنند، و در خدمت پیش‌شرطی قرار ندهید. (رک: کهف: ۶۵-۸۲)

۲. کهف: ۶۶.

۳. از جمله:

– موسی (ع) شاگردی خود را با اجازه آغاز کرد. کلمه ﴿هَلْ﴾ به معنای این است که آیا اجازه می‌دهید؟

– خود را تابع استاد معرفی کرد: ﴿أَتَّبِعُكَ﴾.

– خود را شاگرد بخشی از علوم استاد دانست، نه همه آن. کلمه ﴿مِمَّا﴾ یعنی بخشی از علومت را به من یاد بده.

– علم استاد را به غیب پیوند داد. ﴿عَلَّمْتَ﴾ یعنی آموزش‌های تو به اراده خداوند و غیرطبیعی است.

– تعلیم استاد را اثربخش دانست: ﴿رُشْدًا﴾.

– برای تشویق استاد گفت: به شکرانه آنکه خداوند به تو آموخت، تو نیز به من بیاموز: ﴿مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا﴾.

– قول داد که نافرمانی نکند: ﴿لَا أَغْصِي لَكَ أَمْرًا﴾.

– کارها و سخنان استاد را امر و فرمان دانست: ﴿لَا أَغْصِي لَكَ أَمْرًا﴾.

ضمناً باید بدانیم که پیامبران اولوالعزم، مثل حضرت موسی (ع) هم از فراگیری دانش دریغ نداشتند و حاضر بودند برای فراگیری به مسافرت بروند و سختی‌هایی را تحمل کنند. علم به تنهایی هدف نیست، بلکه باید مایه رشد باشد و انسان را به عمل صالح بکشاند و فروتنی آورد؛ نه غرور و مجادله. پیامبر (ص) می‌فرمودند: «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ» (بحار/الأنوار، ج ۲، ص ۳۲) همچنین در تعقیبات نماز وارد شده است: «أعوذ بك... من علم لا ينفع» (همان، ج ۸۳، ص ۹۴) ناگفته پیداست که رشد دارای ابعادی است؛ رشد عقلی و فکری، رشد علمی، رشد سیاسی و رشد جسمی.

۱۱. تعلیم در هر زمان و مکان

جای تعلیم و تربیت، فقط کلاس و جلسات رسمی نیست. اتفاقاً در سایر مواقع، به ویژه در مواقع حساس و خاطره‌انگیز، گفتن نکته و مطلبی می‌تواند اثر فوق‌العاده‌ای بر مخاطب بگذارد. اگر معلم قوی باشد، می‌تواند از هیچ، همه چیز بسازد.

در تاریخ آمده است که مسلمانان در بازگشت از یکی از جنگ‌هایی که در آن پیروز شده بودند، به بیابانی رسیدند. پیامبر ﷺ به مسلمانان دستور دادند که هیزم جمع کنند. اصحاب گفتند: «در این بیابان هیزمی نیست.» حضرت ﷺ فرمودند: «شما تفحص کنید و هرچه خار و خاشاک یافتید بیاورید.» دستور عملی شد و مسلمانان توانستند هیزم قابل توجهی جمع کنند. سپس پیامبر فرمودند: «هكذا تجتمع الذنوب، اياكم و المحقرات من الذنوب؛^۱ گناهان این گونه جمع می‌شوند، پس از گناهان کوچک پرهیز کنید.» گاهی انسان فکر می‌کند گناهی ندارد؛ اما اگر دقت کند به خلاف‌های زیادی می‌رسد.

در این ماجرا، این مربی اعظم، از «هیچ» نمایشی ساخت که با آن:

– ایام فراغت اصحاب را پر کرد؛

– صحنه‌ای به یادماندنی ایجاد کرد؛

– در صحرا کلاسی عمومی برپا کرد که در آن، نکات آموزشی و تربیتی تعلیم داد؛

– غرور پیروزی را در اصحاب خود کنترل کرد و این پیام را به آنان منتقل ساخت: پیروزی در

جنگ، به معنای بی‌عیب بودن و گناه نداشتن نیست؛

– به اصحاب فهماند که اگر متحد شوند، به چشم می‌آیند؛ ولی اگر متفرق شوند، به چشم

نمی‌آیند. آن هیزم‌ها تا وقتی که پراکنده بودند به چشم نمی‌آمدند، اما پس از جمع شدن، هویت پیدا کردند.

این رقم کلاس‌داری بدون هیچ‌گونه وسایل کمک‌آموزشی، در ذهن‌ها باقی می‌ماند؛ در

حالی که بسیاری از کلاس‌های پیچیده و فنی نمی‌توانند چنین تأثیری داشته باشند.^۲

۱. تفسیر المیزان.

۲. عالمی بود که هرگاه او را برای اقامه نماز میت دعوت می‌کردند، می‌پرسید: «میت زن است یا مرد؟» اگر مرد بود، دستور می‌داد کفن او را باز کنند و صورت او را نشان دهند و سپس بستگان و دوستان مرحوم را خطاب می‌کرد و

۱۲. جبران ضعف‌ها

در مبحث صفات معلم و ذیل عنوان «برخورد صمیمی و بامحبت» نکاتی را بیان نمودیم. در اینجا به یکی از بایدهای مهم معلمی اشاره خواهیم کرد. قرآن محبت را در مسائل تربیتی اصل می‌داند؛ لذا می‌گوید: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾^۱. نمی‌گوید: «الحی القیوم، عَلَّمَ الْقُرْآن» یا «القادر المتعال، عَلَّمَ الْقُرْآن»؛ یعنی نزدیک‌ترین صفت به معلمی، رحمت و محبت است.

گاهی در امور آموزشی و فرهنگی، ضعف‌ها و چالش‌ها و مناقشاتی پیدا می‌شود و چه بسا استادی، از محور عدالت و انصاف و محبت خارج شود و گفتار و رفتاری نامناسب با شاگردان و مخاطبانش داشته باشد. استاد و مربی خوب، آن است که سریع مشکل را برطرف کند و با محبت و ملاحظت، از شاگردانش دلجویی نماید.

در این خصوص، از معلمان بزرگ خاطراتی نقل شده که درس‌آموز است. مثلاً از آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله که استاد مراجع بود، نقل شده است که روزی طلبه‌ای در مسیر راه از ایشان کمکی خواست. ایشان فرمود: «صبر کن بروم درس و برگردم.» آن طلبه هم همراه ایشان رفت و پای درس ایشان نشست.

در حین درس، طلبه فقیر برای طرح سؤالی اجازه خواست. آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله خیال کرد که او باز می‌خواهد درخواست نیاز کند؛ لذا به او تند شد و گفت: «گفتم بعد از درس در خانه.»

آیت‌الله العظمی صافی - زید عزه - به آقای بروجردی رحمته‌الله گفت: «ایشان تقاضای کمک نکرد؛ بلکه در مورد بحث سؤالی داشت.» همین که ایشان فهمید تند بیجایی کرده است، در برابر همه شاگردان و علما و مراجع، دست آن طلبه را بوسید. در کجای دنیا استاد در برابر تندی نابجا، این‌گونه از شاگرد خود عذرخواهی می‌کند؟

می‌گفت: «ببینید این مرحوم دیگر توان دیدن ندارد؛ تا چشم شما کار می‌کند با آن گناه نکنید! زبان این مرحوم بسته شد؛ تا زبان شما باز است، حرف خلاف نزنید! پای او از کار افتاد؛ تا شما روی پا هستید، در راه خلاف نروید!» برای این چند دقیقه و چند جمله موعظه در آن زمان ویژه، آثاری است که در زمان‌های دیگر نیست.
۱. الرحمن: ۲-۱.

۱۳. همدردی

یکی از وظایف مهم اساتید و معلمان، همدردی با شاگردان و متعلمان است؛ همدردی معلم، سبب تسکین دردها و مصائب و مشکلات دانش‌پژوهان، و سبب جلب محبت آنها می‌شود. این همدردی، می‌تواند در موارد متعددی باشد. در ادامه به برخی از موارد و مصادیق آن اشاره می‌کنیم.

از آنجا که اسلام آیین فطرت است و انسان فطرتاً از زینت لذت می‌برد، لذا در احکام به استفاده معقول از زینت سفارش شده است. خداوند تعالی زیبایی و زینت را دوست دارد؛ چنانکه در روایتی آمده است: «ان الله جمیل يحب الجمال و يحب ان یری اثر النعمة علی عبده»^۱ خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، و دوست دارد که اثر نعمتش بر بنده‌اش آشکار باشد.

اگرچه استفاده از زینت و طعام، امری فطری و طبیعی است، ولی باید با نیازمندان و محرومان نیز همدردی کرد. امام علی علیه السلام در عصری زندگی می‌کردند که اکثر مردم فقیر و ندار بودند؛ اما مردم عصر امام صادق علیه السلام در رفاه نسبی به سر می‌بردند. لذا نوع لباس امام صادق علیه السلام با لباس امام علی علیه السلام متفاوت بود، چون شرایط اجتماعی هر کدام فرق داشت.^۲ همراهی و همدردی با مردم در سیره معصومین علیهم السلام جایگاه برجسته‌ای دارد.^۳

با نکته‌ای که بیان کردیم، این مطلب برای ما روشن می‌شود که اگرچه تمیزی و آراستگی امر مهمی است، اما توجه به مخاطبان و وضعیت اقتصادی آنان نیز اهمیت دارد و بهتر است که در مناطق محروم از پوشش متوسط استفاده کنیم.

در سیره علمای دینی نیز توجه به همدردی بسیار به چشم می‌خورد و آن بزرگواران از تأثیرگذاری این روحیه بر مخاطبان خود هم غافل نبودند. در این خصوص، چند نکته درس‌آموز از زندگی امام خمینی رحمه الله را مرور می‌کنیم:

– در پاریس، خبرنگارانی که برای مصاحبه با امام آمده بودند، زیر باران ایستاده بودند؛ امام رحمه الله

۱. فروع کافی، ج ۶، ص ۴۳۸.

۲. تفسیر اثنی عشری.

۳. به امام صادق علیه السلام گفتند: «گندم کم شده است»، فرمود: «اگر مردم گندم ندارند، پس چرا ما نان گندم بخوریم؟ جو و گندم را قاطی کنید و آرد جو و گندم درست کنید.» گفتند: «اگر وضع بدتر شد چه کنیم؟» فرمود: «نان جو خالی می‌خوریم.» گفتند: «اگر وضع بدتر شد؟» فرمود: «نان نمی‌خوریم.» آنها با مردم همدردی و محبت داشتند.

نیز از اتاق بیرون رفت و زیر باران با آنها سخن گفت. هرچه به ایشان گفتند شما در اتاق و از پشت پنجره صحبت کنید، قبول نفرمودند.^۱

- با وجود گرمای پنجاه درجه‌ای نجف، حاضر نشد حتی یک شب در کوفه - که در یک فرسخی نجف بود و هوای نسبتاً خنکی داشت - بخوابد.^۲

- به خاطر همدردی با مردم ایران، سرمای پاریس را تحمل می‌کرد و از نفت استفاده نمی‌کرد.

- یک شب به ایشان از فقر طلبه‌ای گزارش دادند. فرمود: «فردا ساعت نه صبح یادم بیاورید.» آن شب خبر شهادت سیدمصطفی را آوردند و همه عزادار شدند؛ اما امام رأس ساعت نه صبح به آن شخص فرمود: «چرا یادم نیاوردی؟» سپس پولی در پاکت گذاشت و فرمود: «همین الان برایش ببر.»^۳

- بارها می‌شد که ایشان با دیدن صحنه‌های فقر مردم که از تلویزیون پخش می‌شد، گریه می‌کرد.^۴

- آیت‌الله ابراهیم امینی می‌گوید: «زمانی که طلبه‌ای گمنام بودم، یک ماه بیمار شدم. امام تمام چهارشنبه‌ها به عیادت من می‌آمدند.»^۵

آری! هر معلمی به اندازه وضع خود می‌تواند با شاگردان و مخاطبان‌ش همدردی کند و با این خصلت زیبا، دل‌ها را رهبری نماید. چندی پیش، در یکی از مدارس مریوان، یکی از دانش‌آموزان که به خاطر شیمی‌درمانی موهایش را از دست داده بود، خجالت می‌کشید بین بچه‌ها حاضر شود؛ معلم بافضیلت مدرسه سر خود را تراشید تا آن بچه از تنهایی و خجالت بیرون بیاید.

۱۴. ارتباط‌های خصوصی و چهره‌به‌چهره

یکی از بایدهای معلمی این است که معلم علاوه بر طرح نکات و مباحث عمومی، ارتباط‌های

۱. سرگذشت‌های ویژه / از زندگی امام خمینی (ره) ج ۱، ص ۴۶.

۲. همان، ص ۱۱۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۶۲.

۴. همان، ص ۷۲.

۵. مجله نور علم، ش ۳۱.

دوبه‌دو داشته باشد و از تأثیر ارتباط چهره‌به‌چهره غافل نشود. کلاس‌های عمومی خوب است؛ ولی مهم‌تر از آن، ارتباط‌های خصوصی است که می‌تواند در تربیت مخاطبین تأثیر ویژه داشته باشد.

گاهی لازم است که معلم به‌صورت خصوصی شاگردی را به دفتر احضار و با او گفتگو کند؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ علاوه بر سخنرانی عمومی و دعوت جمعی که به آن مأمور بودند،^۱ با خانواده خود، خصوصی صحبت می‌کردند و موظف بودند که آنان را به نماز دعوت کنند^۲ و به سایر احکام الهی فراخوانند.^۳

من تأثیر ارتباط خصوصی و چهره‌به‌چهره را در دوران معلمی خود تجربه کرده‌ام و با اینکه به لطف خدای تعالی، در تلویزیون مخاطبان فراوانی دارم، اما از جلسات کوچک و محدود نیز غافل نشده‌ام و در کنار کلاس‌های عمومی، به ارتباط‌های خصوصی معتقدم.^۴

۱۵. هدایت در گرایش و انتخاب رشته

تدریس و تربیتی موفق است که نیاز فرد و جامعه را حل کند و خیر و برکات بیشتری داشته باشد. باید آموخته‌های فرد، قابل انتقال به دیگران و کمک‌های امدادی او در دسترس باشد. حضرت عیسی علیه السلام می‌فرمود: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ»؛^۵ «و هر جا که باشم، خداوند مرا مایهٔ برکت قرار داده است.» امام صادق علیه السلام «مبارکاً» را به «نَفَاعاً» تفسیر کرده‌اند؛^۶ یعنی مبارک بودن حضرت عیسی علیه السلام به پرفایده بودن اوست.

۱. «وكان رسولاً نبياً». (مریم: ۵۱)

۲. «وكان يأمر أهله بالصلاة». (مریم: ۵۵)

۳. «قُلْ لِّأَزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ»؛ «ای پیامبر! به همسران و دخترانت بگو...» (احزاب: ۵۹)

۴. در بازار کاشان دیوانه‌ای وقت نماز وارد مسجد شد و با صدای بلند به مردم گفت: «همه شما دیوانه هستید.» همه خندیدند! گفت: «همه شما چه و چه هستید.» باز همه خندیدند! رو کرد به پیش‌نماز و گفت: «آقا با تو بودم!» بعد از صف اول شروع کرد و یکی یکی به مردم گفت: «با تو بودم، با تو بودم...» این دفعه مردم عصبانی شدند، دیوانه را بغل کردند و از مسجد بیرون انداختند. از این دیوانه یاد گرفتم که گاهی باید خصوصی گفت: «با تو بودم» و سخنرانی عمومی تأثیر ندارد!

۵. مریم: ۳۱.

۶. عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» قَالَ: «نَفَاعاً». (الكافی، ج ۲، ص ۱۶۵).

با توجه به این اصل، مسئولین آموزشی و فرهنگی باید در سیاست‌گذاری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و مهندسی‌های علمی، به منطقه و جامعه و نیازهای آن و نیز مقاومت در برابر انواع تهدیدها توجه داشته باشند و معلمان و استادان نیز با همین نگاه، متعلمان را به رشته‌های مورد نیاز و گرایش‌های ضروری سوق بدهند و بدانند که از مسائلی که در تدریس و تربیت مهم است، حق‌گرایی است؛ زیرا چه بسیارند کسانی که نیاز جامعه را تشخیص می‌دهند، ولی رشته تحصیلی خود را به خاطر تبلیغات، استقبال دیگران، احتمال درآمد بیشتر یا جایگاه اجتماعی بالاتر، بر اساس نیاز جامعه انتخاب نمی‌کنند.

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْفَةٍ﴾؛^۱ «بگو: من شما را به یک سخن پند می‌دهم؛ برای خدا قیام کنید، دونفر دونفر و یک‌نفر یک‌نفر». حضرت علی (علیه السلام) نیز در این باره می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ؛^۲ ای مردم! در راه حق از کمی جمعیت نهراسید.»

چه بسیارند تحصیل‌کردگانی که زحمات‌های زیادی کشیده‌اند، ولی جامعه به تحصیلات آنان نیازی ندارد و با اینکه جوانی خود را صرف آن رشته‌ها کرده‌اند، نمی‌توانند کارایی لازم را داشته باشند.

البته در تعیین گرایش‌های تحصیلی، هم باید به استعدادها توجه کرد و هم به نیازها و ضرورت‌ها؛ و نباید در انتخاب‌ها، نگاه غیرتوحیدی داشت. معلمان محترم باید با تبیین علمی و دقیق خود و بیان ضرورت‌ها و نیازها و فوائد رشته‌های موردنیاز، مخاطبان خود را در خط صحیحی قرار دهند.

۱۶. احترام به همکاران و پیشکسوتان

بر اساس آیات قرآن کریم، در بهشت، همه به یک‌دیگر سلام می‌کنند: ﴿إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا﴾؛^۳ ولی دوزخیان یک‌دیگر را لعنت می‌کنند: ﴿كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا﴾.^۴

۱. سبأ: ۴۶.

۲. نهج البلاغه، ص ۳۱۹.

۳. واقعه: ۲۶.

۴. اعراف: ۳۸.

قرآن کریم به همه انبیاء علیهم السلام داده: ﴿وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ﴾^۱ و به بعضی سلام ویژه کرده است: ﴿سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾^۲ ﴿سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ﴾^۳.

همان گونه که قبلاً بیان کردیم، در قرآن آمده است که خداوند از همه انبیایی که دارای کتاب و حکمت بودند، پیمان گرفت که اگر بعد از شما پیامبری آمد، باید بدون ناراحتی و با عشق کامل به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید.

نماز به ما یاد داده است که روزی پنج مرتبه به همه افراد شایسته، خواه در گذشته و خواه در آینده، سلام کنیم: «السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين».

بنابراین احترام به سایرین و همکاران و همه امت، یک ارزش است و در فضای تعلیم و تربیت اهمیت بیشتری دارد. احترام به دیگران، احترام به مقام علم و احترام به خودمان است؛ دیگران را بزرگ بشماریم و زحمات آنان را ببینیم تا دیگران هم زحمات و تلاش‌های ما را ببینند.

قرآن کریم به مسلمانان دستور می‌دهد که هرگاه مؤمن یا استاد یا عالمی وارد جلسه شد، به احترام او به پاخیزند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَقَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه به شما گفته شود در مجالس [برای دیگران] جا باز کنید، پس جا باز کنید تا خدا نیز برای شما گشایش دهد و هرگاه گفته شود برخیزید، برخیزید. [بزرگی به نشستن در جای خاص نیست، بلکه] خدا از میان شما کسانی را که ایمان آورده و کسانی را که صاحب علم و دانش‌اند، به درجاتی رفعت و بزرگی می‌دهد و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، به خوبی آگاه است.»^۴

خداوند در قرآن برای چند گروه، جایگاه و درجات مخصوصی قرار داده است؛ انبیاء، مجاهدان، نمازگزاران، اهل انفاق، مؤمنانی که عمل صالح انجام می‌دهند و دانشمندان. شاید جمله ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ نشانه آن باشد که فرمان بلند شدن به خاطر

۱. صافات: ۱۸۱.

۲. صافات: ۷۹.

۳. صافات: ۱۲۰.

۴. مجادله: ۱۱. «تفسیح» به معنای وسعت دادن، گشایش و جا دادن، و «انشُرُوا» به معنای بلند شدن از جای برای احترام به دیگران است.

ورود مؤمنان و دانشمندان است، یعنی به احترام آنان قیام کنید.^۱

مرحوم طبرسی در کتاب/حتجاج نقل کرده است که در زمان امام هادی علیه السلام یکی از فقه‌های شیعه - که در بحث با یک ناصبی منحرف، او را روشن کرده و حقانیت خود را ثابت کرده بود - وارد مجلسی شد که در آن مجلس، علویون و بنی‌هاشم نیز حضور داشتند. امام هادی علیه السلام آن فقیه را در بهترین جای مجلس نشاند. این همه احترام، برای علویون و بنی‌هاشم گران آمد. بزرگ آنان زبان به اعتراض گشود که چرا چنین فردی را بر ما برتری دادی؟ امام فرمود: «آیا به داوری قرآن راضی هستید؟» گفتند: «بله». حضرت این آیه را تلاوت کرد: ﴿تَفْسَحُوا فِي الْمَجَالِسِ... وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَأَنْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ و فرمود: «این شخص به خاطر بحث علمی و شکستی که به آن ناصبی داد، از هر شرف و نسبی بیشتر ارزش دارد.»^۲

۱۷. نظرخواهی و مشورت

نظرخواهی و مشورت،^۳ فواید زیادی دارد که بر کسی پوشیده نیست. با مشورت علم انسان اضافه می‌شود و دوست و دشمن از هم تمایز پیدا می‌کنند. اگر موفق شویم، حسودان ما کم می‌شوند؛ زیرا توفیق ما را به برکت مشورت با خودشان می‌دانند و اگر شکست بخوریم، غمخوار پیدا می‌کنیم؛ چون شکست ما را به خاطر مشورت با خودشان می‌دانند.

با مشورت، کارها پخته، تجربه‌ها منتقل، و غرور افراد شکسته می‌شود. حتی اگر عاقل‌ترین و عادل‌ترین افراد باشیم، از مشورت بی‌نیاز نیستیم. در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام بارها بر مسئله مشورت تأکید شده است؛ لذا هیچ کس نباید خودش را بی‌نیاز از آن بداند.

وقتی خداوند به اشرف مخلوقات می‌گوید: «با مردم مشورت کن»، تکلیف باقی افراد معلوم است: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾؛^۴ «و در امور با آنان مشورت کن، پس هنگامی که تصمیم گرفتی، [قاطع باش و] بر خداوند توکل کن. به‌راستی

۱. تفسیر نمونه.

۲. تفسیر فرقان.

۳. کلمه «شَوْر» در اصل به معنی مکیدن شیره گل‌ها توسط زنبور است. در مشورت کردن نیز انسان بهترین نظریه‌ها را جذب می‌کند. مولوی می‌گوید: «کاین خرده چون مصایح انور است / بیست مصباح، از یکی روشن‌تر است»

۴. آل عمران: ۱۵۹.

که خداوند توکل کنندگان را دوست می‌دارد.»

جالب آن است که این دستور، بعد از شکست در جنگ احد صادر شده است و آن شکست هم به خاطر نظر صحابه بود که گفتند به جای سنگرگیری در مدینه، به استقبال دشمن برویم و به خاطر همین، به منطقه احد رفتند و در اثر نافرمانی و نزاع و سستی شکست خوردند. ولی قرآن با دستور به مشورت، این پیام را می‌دهد که نباید جامعه از برکات مشورت برای همیشه محروم بماند.

البته ناگفته پیداست که فرمان مشورت در مورد کارهای اجتماعی است، نه فرمان‌های صریح خدا و پیامبر ﷺ؛ لذا در قرآن کلمه مشورت با کلمه «امر» آمده است: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾^۱ یا ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾^۲. هرگز برای تعداد رکعات نماز، روزه ماه رمضان، سفر حج، مقدار خمس یا زکات مشورت نمی‌شود؛ چون برای هریک دستور صریحی در قرآن و حدیث آمده است. بنابراین همان‌گونه که نماز «عهد الله» است^۳ و ما حق مشورت در مورد نماز را نداریم، امامت نیز «عهد الله» است و درباره آن نمی‌توان مشورت کرد.^۴

با توجه به اهمیت مشورت و نظرخواهی، خوب است که معلم و استاد در خصوص برخی امور

۱. آل عمران: ۱۵۹.

۲. شوری: ۳۸.

۳. «الصلاة عهد الله». (کنز العمال، ج ۷، ص ۲۷۹).

۴. حضرت ابراهیم علیهِ السلام پس از رسیدن به مقام امامت از خدا خواست که این مقام را به نسل او نیز بدهد؛ اما خداوند فرمود: «امامت عهد الله است و به ستمگران نمی‌رسد.» (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) وقتی ابراهیم با آن مقامش نمی‌تواند در امامت دخالت کند، تکلیف سایرین روشن است.

آری! در مسئله جانشینی پیامبر ﷺ هم وقتی علی علیهِ السلام در غدیر خم با فرمان صریح خدا منصوب شد، نمی‌توان دخالت کرد. نباید بعد از رحلت با مشورت این و آن به سراغ دیگری برویم و کلمه اجماع را به کار ببریم؛ زیرا هر اجماعی مقدس نیست. چنانکه قرآن می‌فرماید: «برادران یوسف اجماع کردند که او را در چاه بیفکنند».

قرآن حتی اجتهاد مردم را بعد از قضاوت و فرمان صریح پیامبر ممنوع کرده است: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾؛ «و هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارند هنگامی که خدا و رسولش امری را مقرر کنند، از سوی خود امر دیگری را اختیار کنند و هرکس خدا و رسولش را نافرمانی نماید، پس بدون شک به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.» (احزاب: ۳۶)

اگر مسلمانان تسلیم این آیه بودند، پس از آنکه پیامبر اکرم ﷺ در غدیر خم و به فرمان خداوند، علی علیهِ السلام را به جانشینی خود و رهبری امت اسلام معرفی کرد و فرمود: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه»، دیگری را بر علی علیهِ السلام ترجیح نمی‌دادند.

درسی یا مسائل و طرح‌ها مشورت کند؛ هم با شاگردان خود و هم با سایر استادان باتجربه. اگر معلم و استاد طرحی دارد، قبلاً با اساتید مشورت کند و بعد به نسل نو منتقل نماید. این کار، سبب می‌شود که اگر طرح مشکلی دارد رفع بشود یا اگر برای رسیدن به کمال مطلوبش نیازمند نقد است، نقادی و پس از تکمیل و اطمینان عرضه شود.

در فصل هفتم - که درباره مخاطبین است - مطالبی در خصوص مشورت با مخاطبین بیان خواهیم کرد.

۱۸. دادن فرصت تحقیق به مخالف

به افرادی که در صدد تحقیق‌اند، فرصت تحقیق و مطالعه بدهیم و آنان را طرد نکنیم. در آیه شش سوره توبه می‌خوانیم: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ «و اگر یکی از مشرکان [برای تحقیق] از تو امان و پناه خواست، پس به او پناه بده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به مکان امنش برسان؛ چراکه آنان گروهی ناآگاه‌اند [و شاید با شنیدن آیات الهی، هدایت شوند].»

از این آیه شریفه می‌توان به این نکات پی برد:

- راه تفکر و تعقل، حتی برای مشرکان مه‌دورالدم باز است و باید احتمال هدایت یک نفر را هم جدی گرفت.

- حتی دشمن را نباید از رشد فکری بازداشت. در شرایط جنگی هم باید به رشد فکری افراد اهمیت داد.

- ایمان براساس فهم ارزش دارد؛ نه از روی ترس و اجبار.

- مکتبی که منطق دارد، عجله نمی‌کند.

- باید امنیت افراد محقق را تضمین کرد: ﴿أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ﴾

- کفر برخی از جهلشان سرچشمه می‌گیرد و اگر آگاه شوند، حق را می‌پذیرند: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾

۱۹. توجه به آثار جنبی رفتار

توجه به امور جنبی، یکی از نکات مهم در کارهای آموزشی است؛ هم اهمیت دادن به نکات

جنبی در آموزش که برکاتی دارد و هم توجه به رفتار و عمل که آثار و پیام‌های جنبی دارد. اگرچه برای آموزش برنامه‌های رسمی با متونی مشخص وجود دارد، ولی استادی موفق است که بتواند با مطالعات جانبی مرتبط و اطلاعات مناسب و بیان شیرین، کلاس خود را جذاب‌تر کند؛ چراکه گاهی بیان نکات جنبی و آثار گفتگوهای حاشیه‌ای از گفتگوهای رسمی بیشتر است؛ مثلاً گاهی گفتگوهای انسان با دوستانش، مهم‌تر از اصل مهمانی است.

همچنین گاهی آثار و برکات یا مشکلات جنبی یک عمل، مهم‌تر از خود آن است.^۱ بدگویی و غیبت، چند کلمه‌ای بیش نیست، ولی گاه باعث نابود شدن آبرویی می‌شود که شخصی در طول عمر به‌دست آورده، و این هشداری به همه، به ویژه به کسانی است که در عرصه تعلیم و تربیت تلاش می‌کنند.

در متون اسلامی به این آثار جنبی اشاراتی شده است؛ مثلاً در حدیث می‌خوانیم که انسان برای نماز به مسجد می‌رود، ولی هشت کمال جنبی در کنار ثواب نماز جماعت به دست می‌آورد. یا در قرآن کریم می‌خوانیم که کلام شما باید محکم و سدید باشد. ﴿قَوْلًا سَدِيدًا﴾ تا به برکات جنبی آن برسید که از جمله آن، اصلاح عمل: ﴿يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ﴾ و بخشش گناهان: ﴿وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ است.^۲

در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم که به جای انتقام، بدی‌های مردم را با عمل خوبی از خود دفع کنید: ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۳ که این کار برکاتی دارد؛ از جمله اینکه کینه و دشمنی بین شما و آن شخص را به دوستی گرمی تبدیل می‌کند: ﴿فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾.

۱. مثلاً گاهی انسان به قصد نظافت، لباس خود را می‌شوید، ولی به برکات دیگر هم می‌رسد؛ مثلاً ورزش کردن، پر کردن ایام فراغت، پاک شدن دست‌ها، خارج شدن عرق از بدن، خدمت به فرزند و همسر و توجه به خدمات کسانی که قبلاً آن لباس را شسته‌اند، هضم شدن غذا، خودکفایی و عدم وابستگی به ماشین‌های لباسشویی.

۲. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن [حق و] استوار گوید» تا خداوند کارهای شما را اصلاح کند و گناهانتان را ببامرزد؛ و هر کس خدا و رسولش را اطاعت کند، بدون شک به رستگاری بزرگی دست یافته است.» (احزاب: ۷۰-۷۱)

۳. ﴿وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾؛ «و نیکی با بدی یکسان نیست؛ [بدی دیگران را] با شیوه بهتر [که نیکی است] دفع کن، که این هنگام، آن کس که میان تو و او دشمنی است همچون دوست گرم می‌شود [و عداوتش نسبت به تو تمام می‌شود].» (فصلت: ۳۴)

در بعضی آیات می‌خوانیم که در قبال برخی کارهای خیر به برکاتی می‌رسید و آن اینکه خداوند بدی‌های شما را به خوبی تبدیل می‌کند. این نکته که هر کار و نیت ما برکات پیدا و پنهانی دارد^۱ و در آیات و روایات بدان اشاره شده است، نیاز به تألیف یک کتاب مستقل دارد.

۲۰. سفارش دلسوزانه و استقبال از پیشنهادها

هیچ کس نباید خودش را بی‌نیاز از تذکر و نصیحت بداند. کسی در مسائل تعلیم و تربیت موفق‌تر است که بر دلش قفلی نباشد؛ هم راحت بگوید، هم راحت بشنود و هم راحت بپذیرد. قرآن کریم بارها کلمه «تَوَاصَوْا» را به کار برده است؛ یعنی یک‌دیگر را سفارش کنید. کلمه «تَوَاصَوْا» در قالب باب تفاعل و به معنای آن است که سفارش به نیکی‌ها باید طرفینی و به صورت یک جریان عمومی باشد، نه یک طرفه. اما کلمه «اَوْصُوا» (سفارش کنید!) در قرآن نیامده است و این نشان می‌دهد که تذکر و توصیه مرز خاصی ندارد و همه به آن نیاز دارند و باید طرفین به هم‌دیگر تذکر بدهند.

در قرآن کریم سه نوع تواصی بیان شده است:

- «تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» که در آیه سه سوره عصر آمده است. در مسیر حق بودن کافی نیست، بلکه لازم است دیگران را نیز به مسیر حق دعوت کنیم. جامعه زمانی اصلاح می‌شود که همه مردم در امریه معروف و نهی از منکر مشارکت داشته باشند؛ هم پند دهند و هم پند بپذیرند.^۲
- «تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» که دو بار در قرآن کریم آمده است؛ یک‌بار در سوره عصر و بعد از آیه «تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» و یک‌بار در آیه ۱۷ سوره بلد.
- «وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» که در ادامه آیه ۱۷ سوره بلد آمده است.^۳

۱. بسیاری از کارها در ظاهر ساده است؛ مثل شیرخوردن نوزاد که ساده است اما برکات پنهانی دارد و آن اینکه تمام نیازها و ویتامین‌های بدن خود را خواسته یا ناخواسته، دانسته یا ندانسته با آن تأمین می‌کند.

۲. کلمه «تَوَاصَوْا» برای کار طرفینی است.

۳. «ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ». (بلد: ۱۷) تکرار کلمه «تَوَاصَوْا» در یک آیه، یا برای تأکید است یا برای آنکه هر یک از صبر و مرحمت، یک تکلیف مستقل هستند و با ترک یکی زمینه دیگری از بین نمی‌رود. (تفسیر راهنما)

با اینکه معمولاً در کنار «آمَنُوا»، «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» به کار می‌رود، ولی در اینجا «تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» آمده است؛ گویی این دو سفارش، خود عمل صالح است.

یکی از بایدهای معلمی این است که هم در سفارش و توصیه به دیگران احساس وظیفه کند و محترمانه نکاتی را به همکاران و دیگران سفارش نماید و هم از پیشنهادهای دیگران، چه همکاران و چه دانش پژوهان و مخاطبان بهره بگیرد و خود را بی نیاز نداند. در مکتب توحیدی، حتی پیغمبری مثل سلیمان علیه السلام از حیوان کوچکی مثل هدهد پیام می گیرد و ترتیب اثر می دهد.^۱

۲۱. انتقادپذیری

استادی موفق و محبوب است که انتقاد مصلحانه را بپذیرد؛ چنانکه در دعای مکارم الاخلاق می خوانیم: «اللَّهُمَّ وَفَّقْنِي لِعِطَاعَةِ مَنْ سَدَّدَنِي، وَتَتَابَعَةِ مَنْ أَرْشَدَنِي؛^۲ خدایا! مرا به اطاعت و پیروی کسی که مرا به راه سداد و صلاح خواند و هدایت نمود، موفق ساز.»

هیچ انسانی به دور از خطا و اشتباه نیست؛ زیرا نفس سرکش، انسان را به بدی امر می کند: ﴿وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾؛^۳ «من نفسم را تبرئه نمی کنم که همانا امرکننده به بدی است؛ مگر آنکه پروردگارم رحم کند.»

مبلغ و معلم باید به انتقادات گوش دهند؛ زیرا گوش ندادن به حقایق، صفت کافران کوردل است: ﴿وَلَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾؛^۴ «آنان گوش هایی دارند که با آن نمی شنوند.» و ﴿وَإِذَا دُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ﴾؛^۵ «و هنگامی که به آنها تذکر داده شود، پند نمی گیرند.»

انسان مسلمان به انتقادهای دیگران به دید هدایایی ارزشمند می نگرد. در چشم او، کسی که عیوبش را گوشزد می کند، در حقیقت به او هدیه می دهد؛ لذا او را محبوب ترین برادر خود می داند. چنانکه از امام صادق علیه السلام نقل است: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عَيْبِي.»^۶

۱. «پس دیری نپایید که [هدهد آمد و] گفت: از چیزی آگاهی یافتم که تو [با همه عزت و شوکتی که داری] از آن آگاه نشده ای و برای تو از [منطقه] سبأ گزارشی مهم و درست آورده ام» [هدهد توضیح داد: همانا من زنی را یافتم [به نام بلقیس] که بر مردم سلطنت می کرد و از همه چیز [دنیا] برخوردار بود و تخت بزرگی داشت* آن زن و قومش را چنین یافتم که به جای خدا برای خورشید سجده می کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان آراسته، پس آنان را از راه [حق] بازداشته و آنان هدایت نمی شوند.» (نمل: ۲۲-۲۴)

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۲۰.

۳. یوسف: ۵۳.

۴. اعراف: ۱۷۹.

۵. صافات: ۱۳.

۶. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۹.

۲۲. امیدوار و امیدبخش

از وظایف معلم مسلمان، دلگرم بودن و دمیدن روح امید در کالبد دانشجو است. معلمی موفق است که بر اثر امید به وعده‌های الهی، هم دلگرم باشد و هم امید را به مخاطب خود تزریق کند. خداوند تعالی به موسی و هارون علیهم‌السلام می‌فرماید حرکت کنید و دلگرم باشید و در رسالت من سستی نکنید: ﴿اَذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي﴾^۱.

یأس از رحمت خداوند رحیم جزو گناهان کبیره است و مأیوس کردن دیگران، به تعبیر قرآن کریم، کار شیطان و منافقان. در حدیث می‌خوانیم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «فقیه واقعی و اسلام‌شناس حقیقی کسی است که مردم را از رحمت الهی ناامید نکند و از گشایش و رَوْح الهی مأیوس ننماید و آنان را از مکر خداوند ایمن نسازد [و مغرورشان نکند]»^۲.

مبلغ و معلم امیدوار، با قدرت و قوت به راه تبلیغ و تعلیم ادامه می‌دهند، کار را جدی دنبال می‌کنند و از سستی پرهیز می‌کنند. همچنین استاد و معلم باید دانش‌پژوهان خود را به آینده‌ای روشن امید دهند. استادی که دائماً از پیشرفت‌های علمی دانشمندان غربی سخن می‌گوید و کشور خودش را تحقیر و دانشجویان را برای سفر به خارج تحریک می‌کند و به جای امید، روح یأس را در آنان می‌دمد، خیانت‌کار است. قرآن کریم بارها آینده را از آن مؤمنین دانسته است:

– ﴿وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۳: «و فرجام [نیک] از آن پرهیزکاران است.»

– ﴿وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾^۴: «و سرانجام [نیکو] برای [اهل] تقواست.»

– ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾^۵: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین قرار دهد، همان‌گونه که کسانی پیش از ایشان را جانشین کرد.»

۱. طه: ۴۲.

۲. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام: «الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقْطَرْ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْيِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ.» (نهج‌البلاغه، ح ۹۰)

۳. أعراف: ۱۲۸.

۴. طه: ۱۳۲.

۵. نور: ۵۵.

اگر غرب از جریان علمی و پیشرفت‌های ما که پس از انقلاب اسلامی به وجود آمده است، نمی‌هراسید باید ما را رها می‌کرد؛ در حالی که سراسیمگی غرب بیانگر رشد فزاینده ایران اسلامی است. ما نیز باید به این حقیقت توجه، و در تبلیغ آن تلاش کنیم.

۲۳. قاطعیت در راه حق و نترسیدن از سرزنش‌ها

قرآن کریم در توصیف انبیای الهی - که معلمان بشر هستند - می‌فرماید: ﴿وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾؛ «و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند».^۱

در حدیث می‌خوانیم که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هنگامی که بدعت‌ها در امت من ظاهر شود، بر شخص عالم است که علم خویش را ظاهر سازد و کسی که چنین نکند، لعنت خدا بر اوست».^۲

آیات قرآن، راه و روش مجرمین و توطئه‌های آنان را افشا می‌کند: ﴿وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَ لَتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ﴾؛^۳ «و ما بدین گونه آیات را [برای مردم] به روشنی بیان می‌کنیم، [تا حق، آشکار] و راه و رسم گناهکاران روشن شود».

پیامبران خدا نیز چنین می‌کردند؛ چنان که ابراهیم علیهِ السلام فرمود: ﴿وَتَاللَّهِ لَا كِيدَنَ أَصْنَامُكُمْ﴾؛^۴ «به خداوند سوگند که در غیاب شما، نقشه‌ای برای [نابودی] بت‌هایتان خواهم کشید» و حضرت موسی علیهِ السلام سامری را توبیخ نمود و فرمود: ﴿وَانْظُرْ إِلَى إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا﴾؛^۵ «و [اکنون] به سوی معبودت که پیوسته آن را پرستش می‌کردی نگاه کن، ما حتماً آن را می‌سوزانیم و خاکستر و ذرات آن را به دریا خواهیم پاشید».

مبلغ مؤمن و معلم معتقد نیز نباید در راه تبلیغ دین، هراسی از سرزنش‌کنندگان داشته باشند:

۱. ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾؛ «کسانی که پیام‌های الهی را ابلاغ می‌کنند و از خدا می‌ترسند، و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند، و خداوند برای حساب‌رسی کافی است».

(أحزاب: ۳۹)

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» (الکافی، ج ۱، ص ۵۴)

۳. أنعام: ۵۵.

۴. أنبياء: ۵۷.

۵. طه: ۹۷.

﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾^۱ «در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای نمی‌هراسند.»

رسول خدا ﷺ هنگامی که معاذ را برای تبلیغ به یمن فرستادند، به او فرمودند: «وَلَا تَخَفْ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ؛ ای معاذ! در راه خدا از سرزنش سرزنش‌کنندگان مترس.»^۲

معلم و مبلغ واقعی و شجاع، آنجا که لازم باشد با قاطعیت به کفار و معاندان پشت می‌کند و با صراحت موضع می‌گیرند. پیامبر اکرم ﷺ مأمور شد که در برابر پیشنهاد کفار- مبنی بر سکوت حضرت در مقابل کفر آنان و در عوض، احترام آنها به مسلمانان - با صراحت بگوید: ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾^۳ «دینتان برای خودتان و دین من برای من.»

چه بسا در محیط آموزشی یا کلاس مواردی پیش بیاید که نیاز به اعلام دیدگاه و نظر دیگران باشد و در این میان، افراد ضعیف و سست‌عقیده‌ای باشند که موضع بگیرند و حرف‌هایی بزنند؛ در این گونه موارد، معلم باید بدون ترس از نیشخند و تمسخر و ملامت دیگران، با قاطعیت و متانت و ادب، حرف حق را بگوید.

۲۴. داشتن حکمت

یکی از وظایف انبیا، آموزش کتاب و حکمت است: ﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۴. حکمت، همتای کتاب آسمانی است و به هر کس عطا شود، خیر کثیر را برای او به ارمغان خواهد داشت.

در قرآن کریم آمده است: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۵ «[خداوند] حکمت و بینش را به هر کس بخواهد [و شایسته ببیند] می‌دهد و به هر کس حکمت داده شود، همانا خیری فراوان به او داده شده است و جز خردمندان [از این نکته] متذکر نمی‌گردند.»

«حکمت» را به معنی معرفت و شناخت اسرار و آگاهی از حقایق و رسیدن به حق دانسته‌اند

۱. مائده: ۵۴.

۲. تحف العقول، ص ۲۶.

۳. کافرون: ۶.

۴. بقره: ۱۲۹؛ آل عمران: ۱۶۴ و جمعه: ۲.

۵. بقره: ۲۶۹.

که خداوند به بعضی از افراد پاک و باتقوا و پرتلاش عطا می‌کند تا آنان وسوسه‌های شیطانی را از الهامات الهی باز بشناسند و چاه را از راه، و شعار را از شعور تشخیص دهند و این خیر کثیر است.^۱ بر اساس روایات، حکمت همچون نوری است که در جان قرار می‌گیرد و آثار آن در گفتار و رفتار انسان پیدا می‌شود.^۲ حکمت، بینش و بصیرتی است که اگر در فقیر باشد، او را در جامعه از ثروتمند محبوب‌تر می‌کند و اگر در صغیر باشد، او را بر بزرگسالان برتری می‌بخشد.^۳

همچنین در روایات می‌خوانیم: حکمت، معرفت و تفقه در دین است. حکمت، اطاعت از خدا، شناخت امام و پرهیز از گناهان کبیره است.^۴ حکمت هدیه‌ای کلیدی و مادر همه خیرات است. هر که آن را داشته باشد، چیزهای زیادی خواهد داشت. گرچه مال و ثروت خیر است، ولی خیر کثیر، داشتن دید و قدرت تشخیص است.

فرد حکیم در مسائل سطحی و زودگذر توقف ندارد؛ توجه او به عاقبت و نتیجه امور است؛ نه نزاع بیهوده‌ای با بالادست خود دارد و نه زیردستان را تحقیر می‌کند؛ سخنی بدون علم و آگاهی نمی‌گوید و در گفتار و رفتارش تناقضی یافت نمی‌شود؛ نعمت‌های الهی را ضایع نمی‌کند و به سراغ بیهوده‌ها نمی‌رود؛ مردم را مثل خود دوست دارد؛ هرچه را برای خود بخواهد برای آنان می‌خواهد و هرگز با آنان حيله نمی‌کند. دنیاگرایان بر مال و آمار و محاسبات مادی تکیه می‌کنند و سود و زیان را بر اساس مادیات می‌سنجند، ولی دوراندیشان عاقل و راه‌شناسان اندیشمند، از بعد دیگری محاسبه می‌کنند.

من حدود نیم قرن است که معلم هستم؛ اما پدرم یک کاسب درس‌نخوانده، ولی حکیم بود. روزی در نوجوانی از او پرسیدم: «منزل ما گران‌تر است یا منزل فلانی؟» ایشان فرمود: «هر خانه‌ای که در آن عبادت خدا بیشتر باشد، گران‌تر است.» همچنین، روز دیگری از او پرسیدم:

۱. خداوند وقتی حکیمان را معرفی می‌کند، راه حکیم شدن را نیز به انسان‌ها نشان می‌دهد؛ لذا در سوره اسراء (آیات ۲۲الی ۳۹) بیست و پنج دستور اعتقادی، عملی و اخلاقی را ذکر می‌کند و در پایان به رسول خدا می‌فرماید: «تمام اینها حکمت است که خداوند به تو وحی نموده است.» و این دستورات اعتقادی و عملی و اخلاقی، «حکمت عملی و نظری» نام دارد.

۲. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۱۶.

۳. همان، ج ۶۷، ص ۴۵۸.

۴. تفسیر نورالتقلین، ج ۱، ص ۲۸۷.

«چرا درختان باغچه میوه نمی‌دهند؟» گفت: «چرا این همه آدم در این خانه می‌خوابند و نماز شب نمی‌خوانند؟!»

امام خمینی علیه السلام علاوه بر آنکه یک مرجع تقلید و سیاستمدار بود، مرد حکیمی نیز بود؛ لذا بعد از تسخیر لانه جاسوسی و گرفتن جاسوسان آمریکایی دستور داد تا یکی از آنان را که سیاهپوست بود آزاد کنند و فرمود: «به این نژاد در طول تاریخ ظلم شده است.» و با این کار حکیمانه، هم سیاه‌پوستان را شاد، و هم آمریکا را تحقیر کرد.

حکمت در امور آموزشی نقش فوق‌العاده‌ای دارد؛ چه مدیریت آموزشی، چه تدریس، چه نحوه ارتباط با دانش‌پژوهان و... یکی از معلمین فرهیخته که در جمهوری اسلامی وزیر شد،^۱ تصمیم گرفت تا برای استان کردستان مدیر کل تعیین کند. ایشان در اقدامی حکیمانه، اول به او حکم بازرسی ویژه داد که مدتی در کردستان بماند و در قالب بازرسی از تمام مسائل آموزش و پرورش و مسئولین آگاهی عمیق پیدا کند. همین که اطلاعاتش کامل شد، آن بازرس ویژه را به عنوان مدیر کل منصوب کرد که آن شخص منصوب نیز بعداً وزیر آموزش و پرورش شد.

در امور آموزشی نیز گفتار و رفتار و تصمیم حکیمانه ضروری است؛ مانند تنبیه و تشویق، تغافل و تحمل، نگاه تیز تا تبسم، سخت گرفتن و سهل گرفتن و...^۲

۲۵. اهل ذکر باشد!

از ویژگی‌های افراد نخبه و صاحب‌خرد این است که پیوسته به یاد خدای تعالی هستند و او را مراقب خود می‌دانند. از نگاه کتاب آسمانی، نشانه خرد، ذکر خدای تعالی در هر حال است. قرآن کریم درباره افراد نخبه و صاحب‌مغز می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾^۳ «[خردمندان] کسانی هستند که ایستاده و نشسته و [خوابیده] بر پهلو یاد خدا

۱. جناب آقای پرورش.

۲. حکمت اقتضا می‌کند که اساتید از مراحل ساده‌تر شروع کنند و به تدریج به درس‌های سنگین بپردازند و از جلسات کم‌جمعیت شروع کنند و به جلسات پرجمعیت برسند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز ابتدا نسبت به خود مأمور شد: ﴿وَيَايَاكَ فَطَهَّرْ﴾ (مدثر: ۴)؛ در مرحله بعد مسئول هشدار به فامیل شد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ (شعراء: ۲۱۴)؛ سپس اهل منطقه و شهرش: ﴿لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا﴾ (انعام: ۹۲) و سرانجام همه مردم دنیا: ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾. (مدثر: ۳۶)

۳. آل عمران: ۱۹۱.

می‌کنند.»

معلم و استادی که الگوست، باید چون معلمان الهی، اهل ذکر باشد و پیوسته خدای تعالی را در نظر داشته باشد و در زندگی روزمره‌اش برنامه‌های منظم معنوی داشته باشد. امکان ندارد که انسان بدون یاد خداوند تعالی موفق باشد و بتواند در متعلمان رشدی ایجاد نماید. علمای بزرگ ما ضمن سخت‌کوشی در علم‌آموزی و تعلیم و پژوهش، یک برنامه منظم عبادی داشتند و با منطق و منش توحیدی خود توانستند انسان‌های بزرگی را تربیت کنند.

بعضی انسان‌ها اهل علم هستند، ولی اهل ذکر نیستند و بعضی انسان‌ها اهل ذکر هستند، ولی تحصیلات عالی‌ه ندارند. روزی معماری را برای قیمت‌گذاری خانه‌ای می‌بردم. در بین راه به او گفتم: «یک طرف معامله، خانواده شهید است؛ جوری قیمت‌گذاری کن که به نفع آنها باشد.» او تعجب کرد و گفت: «شما که اهل علم هستید، چرا؟ توقع دارید من جوری قیمت کنم که به نفع شهید باشد و لقمه حرام به فرزندان شهید بدهم؟!» من در یک لحظه متوجه شدم که اهل علم هستم، اما اهل ذکر نیستم.

۲۶. توطئه شناسی

معلم و مربی باید هم از توطئه‌های بیگانگان آگاه باشند و هم به مخاطبان خود هشدار بدهند. در قرآن کریم آمده است که جمعی از سرشناسان یهود نقشه کشیدند که صبح به پیامبر ایمان بیاورند و غروب از دین او برگردند و بگویند: «ما محمد ﷺ و آیین او را دیدیم، ولی با آنچه در تورات و انجیل آمده است، مطابقت ندارد.» تا با این کار به دو نتیجه برسند:

اول اینکه سایر یهودیان به فکر مسلمان شدن نیفتند و بگویند آنان که صبح مسلمان شدند، شب از دین خود برگشتند؛ و دوم اینکه روحیه مسلمانان را تضعیف کنند تا با خود بگویند: نکند دین ما ارزشی نداشت و دانشمندان را جذب نکرد؟!

این طراحی و توطئه از طریق وحی به پیامبر اعلام شد و ایشان آن را برای مردم مطرح کرد تا آماده باشند.^۱

۱. «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارَ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ «وگروهی از اهل کتاب گفتند: به آنچه بر مؤمنان نازل شده است، در آغاز روز ایمان آورید و در پایان روز کافر

بنابراین دشمن حتی با ایمان تاکتیکی و لحظه‌ای در صدد ضربه زدن است. چه بسا به اسم سمپاشی، قصد تخریب باغ‌ها را داشته باشند؛ چه بسا به قصد تنظیم خانواده، مانع تولید نسل بشوند؛ چه بسا از تولید داروها، اهداف ناپاکی داشته باشند؛ چه بسا به اسم جهانگردی، مستشار یا مشاور نظامی، سفرهای تفریحی و علمی، بورسیه‌های خارجی، مهمانی‌ها، وام‌ها، قراردادهای و... اهداف شومی را دنبال کنند که باید مصلحین دل‌سوز و به خصوص اساتید، نسل نو را آگاه کنند. دشمن که در دل آرزوی کفر ما را دارد، در عمل از هیچ توطئه و نقشه‌ای خودداری نخواهد کرد که باید نسبت به آنها هشیار بود.

۲۷. دشمن‌شناسی

باید خود و شاگردان خود را با دشمن آشنا کنیم. قرآن کریم بارها به مسلمانان در خصوص تحذیر از دشمنان هشدار داده است. در آیه‌ای از قرآن کریم در تبیین ماهیت خطرناک دشمنان آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةَ مَنْ دُونَكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُوا مَا عَنْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۱ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از غیر خودتان هم‌راز نگیرید. آنان در تباهی شما کوتاهی نمی‌کنند، آنها رنج بردن شما را دوست دارند. همانا کینه و دشمنی از [گفتار و] دهانشان پیداست و آنچه دلشان در بردارد، بزرگتر است. به تحقیق ما آیات [روشنگر و افشاگر توطئه‌های دشمن] را برای شما بیان کردیم، اگر تعقل کنید.»

در این آیه بیان شده است که دشمنان خود را بشناسید و هشیار باشید، چراکه آنان ذره‌ای در توطئه و فتنه علیه شما کوتاهی نمی‌کنند؛ و با شگردهای گوناگون درصدد ضربه زدن به شما هستند؛ شگردهایی همچون:

(الف) فساد: ﴿لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا﴾

شوید، شاید [با این حيله، آنها از اسلام] باز گردند.» (آل عمران: ۷۲)

۱. آل عمران: ۱۱۸. «بطانة» به لباس زیر گفته می‌شود که به «بطن» و شکم می‌چسبد. این کلمه کنایه از محرم اسرار است. «خیال» به معنای نابودی فکر و عقل است. «عنت» به معنی سختی و رنج، و «یألون» به معنی کوتاهی کردن در انجام کار است.

(ب) فشار: ﴿وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ﴾

(ج) نفاق: ﴿مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ﴾

دشمن برای ما چه آرزو می‌کند؟ اگر واژه «وَدَّ» در قرآن را بررسی کنیم، به آرزوهای دشمنان

درباره خود پی می‌بریم:

(الف) غفلت از سلاح و سرمایه خود: ﴿وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ﴾^۱

(ب) ضعف و سستی و مدهانه و سازش کاری: ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾^۲

(ج) رنج و فشار و به زحمت افتادن: ﴿وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ﴾^۳

(د) ارتداد و بازگشت از دین: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا﴾^۴

این آیه در ادامه راه شناخت دوست و دشمن را بیان می‌کند و آن، توجه به روحیات و عکس‌العمل دیگران در مواقع کامیابی یا ناکامی مسلمانان است؛ ضمن آنکه متذکر می‌شود دوست گرفتن دشمنان ممکن است تاوان سختی داشته باشد و آن اینکه آنان علیه ما توطئه کنند؛ بنابراین شما باید اهل صبر و تقوا باشید، تا حیل‌های آنان ضربه‌ای به شما نزنند: ﴿إِنْ تَمَسَّسْكُمْ حَسَنَةً تَسْؤُهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾^۵ (آل عمران/۱۲۰)

علامت دشمن سفرها و لبخندها و قراردادهای و کنفرانس‌ها نیست؛ بلکه نشانه‌اش این است که

اگر خیری به ما برسد ناراحت می‌شود.

در همه دوره‌های زمانی و در همه دوره‌های تحصیلی، مباحث ما نباید از دشمن‌شناسی خالی

باشد. هر کسی که غیرت دینی و ملی دارد، باید در معرفی دشمنان و توطئه‌های آنان تلاش کند

و مخاطبان خود را از سوابق استعماری و استکباری دشمنان باخبر نماید.

۱. نساء: ۱۰۲.

۲. قلم: ۹.

۳. آل عمران: ۱۱۸.

۴. بقره: ۱۰۹.

۵. آل عمران: ۱۲۰. «اگر خوبی به شما رسد، آنان را غمگین سازد و اگر بدی به شما رسد، آنها بدان شادمان می‌شوند و اگر [در برابرشان] صبر کنید و پرهیزکار باشید، حیل بدخواهانه آنان هیچ‌گونه آسیبی به شما نرساند. همانا خداوند به آنچه انجام می‌دهند احاطه دارد.»

۲۸. جدی گرفتن هشدارها

استاد و مربی باید همیشه مخاطب خود را امیدوار کند و در کنار امید، خطرهای هشدارهای لازم را بدهد و توجه ویژه به «انذار» داشته باشد؛ چون معمولاً در انسان‌ها انگیزه دفع ضرر قوی‌تر از جلب منفعت است. لذا قرآن بر مسئله انذار تأکید کرده است.

قرآن کریم، پیامبر اکرم را بشیر و نذیر می‌خواند؛ در عین حال، مکرراً به انذار و اخطار و هشدار ایشان توجه خاص کرده و حتی فرموده است که او مسئولیتی جز هشدار و انذار ندارد: ﴿إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾^۱ یا ﴿لَا تُنذِرُكُمْ﴾^۲ و یا ﴿إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾^۳ این در حالی است که عبارت «ان انت الا بشیر» در قرآن نیامده است.

مسئولیت هشدار به قدری سنگین است که خداوند تعالی در قرآن کریم به جویندگان علوم اسلامی می‌فرماید که بعد از تفقه باید به سوی قوم و قبیله خود برگردند تا آنها را هشدار دهند: ﴿وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾^۴. لذا بر طلاب حوزه‌ها و همه آنان که در طلب معارف‌اند، دو هجرت لازم است: یکی به سوی حوزه‌ها و مراکز علوم دینی و دیگری از حوزه‌ها به سوی شهرها به قصد هشدار دادن به قوم و قبیله خود؛ هشدار از قهر خدا، هشدار از توطئه دشمن، از غفلت و ضعف‌های خود و در یک کلام، دشمن‌شناسی و خطرشناسی.

این رسالت خصوصاً در زمان ما اهمیت بیشتری دارد؛ چراکه جبهه کفر پشت به پشت یکدیگر داده‌اند و با بهره‌گیری از رسانه‌ها، فضای مجازی، بودجه‌ها، هنرها، مغزها، سفرها، بوق‌ها و تبلیغات، وعده و وعید و تهدید و تطمیع، هر کجا را بخواهند تصرف می‌کنند و به شرک، کفر، نفاق و رذائل اخلاقی دامن می‌زنند و در یک کلام، بشر را به غفلت از خود، خدا و جامعه تشویق

۱. فاطر/۲۳.

۲. ﴿...وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ...﴾ (انعام: ۱۹)؛ «و این قرآن به من وحی شده تا با آن شما و هر که را که این پیام به او برسد، هشدار دهم».

۳. عنکبوت/۵۰.

۴. ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (توبه: ۱۲۲)؛ «سزاوار نیست که همه مؤمنان [به جهاد] رهسپار شوند، پس چرا از هر گروهی از ایشان دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین فقیه شوند و هنگامی که به سوی قوم خویش باز گشتند، آنان را بیم دهند تا شاید آنان [از گناه و طغیان] حذر کنند». (توبه/۱۲۲)

و ترغیب می‌کنند.

۲۹. سنجش مقدار تأثیر آموزش‌ها (خودآزمایی)

یکی از کارهای لازم، سنجش و خودآزمایی در خصوص مقدار تأثیر علم و خروجی درس‌هاست. چه خوب است که معلم، هر از چند گاهی، هم خود را با معیارهای قرآنی و روایی بسنجد و هم دانش‌پژوهان خود را در ترازوی سنجش معارف الهی قرار بدهد.

قرآن کریم، نهج البلاغه و روایات بهترین معیار سنجش ما هستند تا بدانیم که نتیجه درس خواندن‌ها و درس دادن‌هایمان چیست؟ آیا ثمره علم ما بندگی خدای تعالی، استقامت، رشد روحی، خدمت به مردم و جامعه، حق‌گرایی و وظیفه‌محوری، عدالت‌خواهی، غیرت دینی، ظالم‌ستیزی و حمایت از مظلوم است؟ در یک کلام، آیا نتیجه تعلیم و تعلم «تربیت دینی» است یا یک‌سری محفوظات و مدارک؟

معلم موفق، هم خود را در ترازوی سنجش و نقد قرار می‌دهد و هم معیارها را به دانش‌پژوهان خود می‌آموزد. ما باید همان‌گونه که روزانه، هفتگی، ماهانه و فصلی، رشد تحصیلی خود را محاسبه می‌کنیم، رشد معنوی و اخلاقی خویش را بسنجیم و ببینیم که کارنامه آخر سال معنوی ما چگونه است:

دینی: نماز، روزه و باقی اعمالمان چگونه بوده است؟

زبان: چه گفتیم؟ چرا نگفتیم؟ چگونه گفتیم؟

جغرافیا: کجا رفته‌ایم؟ مدرسه فرزندانمان؟ منزل بستگانمان؟ یتیمان و ...؟

حساب: کم‌کاری، خمس، زکات، صدقات و داشته‌ایم یا خیر؟

هنر: چه هنری در جذب و رشد نسل جوان داشته‌ایم؟

اخلاق: با خانواده، همکار، همسایه، مردم، اقلیت‌های مذهبی و ... چگونه رفتار کرده‌ایم؟

نقاشی: در زندگی چه نقشی داشتیم؟ اگر نقشه حرکات ما را نشان دهند، چه تصویری خواهد

داشت؟

تاریخ: در چه تاریخی چه کردیم؟ در زمان‌های باارزش چه کردیم؟

اجتماعی و سیاسی: طرفدار چه کسی بودیم؟ به چه دلیل؟ وعده‌ها، شعارها، مقام و مدال‌ها؟

اقتصاد: کم‌فروشی، گران‌فروشی، از دست دادن سرمایه عمر و... داشته‌ایم یا خیر؟

و...

آری! استاد و معلم، هم خود را در ترازوی نقد و سنجش قرار می‌دهد و هم این کار را به مخاطبان خود می‌آموزد. ما همه در زندگی خود نیازمند چک‌لیستی معنوی هستیم تا رشد خود را پیوسته بسنجیم.

۳۰. استفاده از همه فرصت‌ها و ظرفیت‌ها

همان گونه که عبادت، منحصر به مکان و زمان خاصی نیست (اگرچه در مکان‌های مقدس و زمان‌های خاص افضل است) علم‌آموزی و تدریس و تبلیغ نیز نباید منحصر به محیط‌های علمی و آموزشی یا فقط در زمان حضور در مدرسه و دانشگاه باشد؛ چرا که تعلیم و تربیت، هیچ‌گاه تعطیل‌بردار نیست.

از کارهای شایسته‌ای که اساتید و معلمان محترم می‌توانند انجام دهند، توسعه ظرفیت‌های آموزشی و بهره‌گیری از همه ظرفیت‌هاست تا با توجه به برخی از تعطیلی‌ها بتوانند در هر زمان و مکانی که امکان مباحثه مسائل علمی و دینی باشد، از آن بهره ببرند و هر چه می‌توانند مانع‌شکنی کنند و به پیشرفت و رشد بیندیشند.

در زمان طاغوت از برگزاری کلاس‌های مذهبی جلوگیری می‌شد. دکتر بهشتی رحمته‌الله‌علیه افرادی را گزینش کرد و در اختیار من گذاشت تا یک‌دوره کلاس‌داری برای آنها بگذارم. آنها مأمور بودند تا در روزهای جمعه، در قالب دید و بازدید فامیلی و بعد از پذیرایی مختصر، کلاسی را که از من دیده‌اند، برای بستگان نقل کنند. بدین وسیله کلاس‌های متعددی ایجاد شد؛ بدون آنکه دولت طاغوت مطلع شود.

زندگی بزرگان مؤید این حقیقت است که آموزش و تحصیل در هر زمان و مکانی که کم‌ترین ظرفیتی وجود داشته باشد، لازم است؛ از باب نمونه، به این دو مطلب خواندنی توجه فرمایید:

(الف) مؤسس حوزه علمیه قم، آیت‌الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری رحمته‌الله‌علیه، در روزی که برف بسیار سنگینی آمده بود، برای تدریس حاضر شد. شاگردان تعجب کردند که استاد سالمند چگونه در این برف سنگین به درس آمده است. از او پرسیدند، فرمودند: «آیا بازار به خاطر برف تعطیل

است؟ آیا تحصیل ما به اندازه کسب و کار بازار ارزش ندارد؟!».

ب) آیت الله اعتمادی رحمته الله علیه که از استادان درجه یک حوزه علمیه قم بود، روزی در پایان درس به شاگردانش گفت: «مادرم از دنیا رفته است، ولی من درس شما را تعطیل نکردم تا بعد از درس برای تشییع جنازه به منزل بروم».

۳۱. رعایت استاندارد و تعلیم منطقی

باید آنگونه کلاسداری کنیم و مطالب را انتقال دهیم که دیگر معلمان بتوانند آن را تکمیل کنند؛ نه آنکه کلاسداری ما آنقدر ساده و سطحی و بدون عمق و استدلال و منطق باشد که استاد دیگر مجبور شود آن را تخریب کند و دوباره بسازد.

اگر حرف، منطقی باشد، نه گوینده پشیمان می شود، نه شنونده و نه استادان بعد؛ همان گونه که اگر ساختمان روی نقشه مهندسی و استاندارد ساخته شده باشد، مهندسین بعدی طبقات فوق آن را می سازند. اگر تعلیم و تربیت استاندارد و منطقی نباشد، استادان بعد باید آن اطلاعات را تخریب و فعالیت خود را از نو شروع کنند.

از چیزهایی که آموزش را مطمئن و هدفمند می کند، استفاده از متون آموزشی مطمئن است که توسط مراکز معتبر و بر اساس نظام آموزشی تهیه شده باشند. در این خصوص متولیان آموزش و مدیران متون آموزشی نقش برجسته ای دارند. آنها می توانند دوران آموزشی چند ساله را به صورت منظم و منسجم طراحی کنند و با آموزش پلکانی، دانش پژوهان را در سطح لازم آموزش و آگاهی قرار دهند. مسئولیت معلمان در کلاس های خصوصی معارف دینی دو چندان است؛ چون حتماً باید از متون محکم و قوی و از نویسندگان معتبر بهره ببرند تا استادان بعدی بتوانند آن آموزش ها را تکمیل کنند.

۳۲. قالب سازی، نه قالب پذیر

اگرچه نظرخواهی و مشورت، امر پسندیده ای است، اما هر نظر و مشورتی مورد پذیرش نیست. گاهی بنا به دلائلی نمی توان از جمع و محیط تبعیت کرد، بلکه لازم است با شهامت قدم برداشت و اقدامی نمود؛ لذا معلم با تجربه کسی است که قالب ساز باشد؛ نه قالب پذیر.

بسیارند کسانی که با شعار «خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو»، در طول عمرشان

قدمی یا کلامی خلاف مسیر عموم بر نمی دارند و در هیچ موردی خطاشکن و قالب ساز نیستند؛ بلکه همیشه قالب پذیرند و به اصطلاح، نان را به نرخ روز می خورند و به هر سمت و سویی که باد می آید، متمایل می شوند.

در مقابل این افراد، افرادی هستند قالب ساز و خطاشکن که هیچ نظام اقتضای، سیاسی، اجتماعی و خانوادگی، مانع تصمیم بر حق آنان نمی شود و به قول قرآن: ﴿لَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّانْم﴾^۱ انبیا و اولیای الهی از این گروه بودند؛ در مرکز بت پرستی، علیه بت قیام کردند، در برابر فرعون، می ایستادند و فضا و قالب حاکم بر جامعه را شکستند، در برابر رژیم بنی امیه تسلیم نمی شدند، نزد هرکس سر خم نمی کردند و زیر سم اسب می رفتند، ولی تن به ذلت نمی دادند. معلم باید در انتخاب موضوع و مخاطب قالب ساز باشد، نه قالب پذیر. در این خصوص به این خاطره توجه نمایید:

جمعی از سالمندان بازار از استادی خواستند که در جشنی به مناسبت تولد حضرت زهرا (ع) سخنرانی کند. استاد به آنان گفت: «به جای اینکه من برای پیرمردهای بازار راجع به حضرت زهرا (ع) صحبت کنم، شما بازاریان یک کتاب کوچک درباره زندگی آن حضرت تهیه و میان دختران پخش کنید و بر اساس آن، یک مسابقه کتابخوانی تشکیل دهید و جوایز آن را بپردازید که با این کار، دختران با زندگی حضرت زهرا (ع) آشنا می شوند و این کتاب در خانه آنان می ماند و شما هم با پرداخت هزینه خرید کتاب و جایزه، به پاداش نیکو می رسید. کوتاه سخن آنکه بازاریان خواستند او را در قالبی ببرند؛ ولی استاد با لطف خداوند قالب جدیدی ارائه داد.

۳۳. آشنایی با مشکلات دیگران

اگر انسان فقط به مشکلات خود توجه کند، ناراحت و گلایه مند و بی نشاط می شود؛ اما اگر نیم نگاهی به مشکلات دیگران داشته باشد، ظرفیت او بالا، روح او بزرگ و در برابر مشکلات مقاوم تر می شود.

قرآن به پیامبرش می گوید: مقاومت و صبر داشته باش، کما اینکه پیامبران اولوالعزم دیگر صبر کردند:

﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعُرْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ (احقاف/۳۵)

همچنین در این کتاب الهی می‌خوانیم که تمام انبیاء ﷺ از سوی برخی مردم تکذیب شدند: ﴿وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا﴾^۱ و همه آنها مورد استهزاء قرار گرفتند: ﴿إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۲.

آشنایی با مقاومت و صبر دیگران، برای انسان مایه تسلی و دلداری است، به ویژه در حوزه تعلیم و تربیت؛ چراکه علما و دانشمندان ما هم در تعلیم و تدریس و هم در پژوهش و تحقیق تلاش‌های کمر شکنی کرده‌اند و در زندگینامه و خاطرات آنان، بخش‌هایی از این تلاش‌ها و صبرها آمده است. برای همه معلمان محترم آشنایی با این اسوه‌های تعلیم و تربیت امری ضروری است.

۳۴. آشنایی با فرهنگ و گویش مخاطبان

آشنایی با فرهنگ و ادبیات و ضرب‌المثل‌های مخاطبان، یکی از کارهای شایسته برای برقراری ارتباط بهتر و انتقال آسان‌تر مفاهیم است. مثلاً قرآن کریم «زقوم» را پذیرایی و خوراک گناهکاران در جهنم معرفی کرده است.^۳ «زقوم» گیاه زهرداری است که در بادیه‌ها می‌روید و اگر برگش کنده شود از جای آن شیرهای بیرون می‌آید که به هر جای بدن برسد ورم می‌کند. قرآن در توصیف این درخت می‌فرماید: ﴿طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ؛ خوشه‌ها و شکوفه‌ی آن مانند سرهای شیاطین است﴾^۴ از آنجا که «شیطان» در فرهنگ مسلمانان به موجودی زشت و بدذات و خبیث گفته می‌شود، در این آیه می‌فرماید: شکوفه‌های درخت زقوم به جای آنکه زیبا و دلربا باشد، گویا سرهای شیطان است. همچنین در فرهنگ مردم «فرشته» مظهر خوبی و کرامت

۱. أنعام: ۳۴.

۲. یس: ۳۰.

۳. احقاف: ۳۵. ﴿أَذْلِكَ خَيْرٌ نَزَلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ﴾؛ آیا آن [نعمت‌های بهشتی] برای پذیرایی بهتر است یا درخت زقوم؟ (صافات: ۶۲). در سوره دخان، آیه ۴۳ نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعَامُ الْأُنِیمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلِي الْحَمِيمِ﴾؛ «همانا درخت زقوم، غذای گناهکاران است. همچون مس آب کرده در شکم آنها می‌جوشد، همچون جوشش آب داغ».

۴. صافات: ۶۵.

است؛ تا آن جا که زنان مصر در ستایش یوسف گفتند: ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾^۱
 قرآن کریم در جایی دیگر برای توصیف صحنه قیامت می فرماید: ﴿وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ﴾؛ و
 آنگاه که شتران باردار به حال خود رها شوند^۲. «عشار» جمع «عشراء» به معنای شتر حامله ده
 ماهه است که نزد عرب، با ارزش ترین اموال محسوب می شده است. همین شیء بالارزش، هنگام
 بروز علائم قیامت، بی صاحب می ماند و کسی به فکر آن نیست.

۱. یوسف: ۳۱.

۲. تکویر: ۴.

فصل چهارم:

پرهیزها
(نبایدهای معلمی)

از نکات مهمی که در تأثیرگذاری معلم نقش جدی دارد، توجه به «پرهیزها» و «نبایدها» است. در این فصل، به بخشی از «نبایدهای معلمی» اشاره می‌کنیم.

۱. پرهیز از جناح‌بازی و گرایش قبیله‌ای

روزی که پیامبر ﷺ وارد مدینه شد، مردم از قبائل مختلف به استقبال ایشان آمدند. هر قبیله‌ای علاقه داشت که پیامبر اکرم ﷺ هنگام ورود به خانه آنها وارد شود تا به آن افتخار کنند. افراد مختلف افسار شتر پیامبر ﷺ را گرفتند و کشمکش شد. حضرت که نمی‌خواست به هیچ قبیله و جناحی وابسته باشد، برای حل اختلاف فرمود: «افسار را رها کنید، هر کجا شتر خوابید، وارد همان خانه می‌شویم». در آن روز، شتر کنار خانه ابویوب انصاری خوابید که از افراد فقیر مدینه به حساب می‌آمد. پیامبر ﷺ با این طرح، نزاع را برطرف و به مردم اعلام کرد که من رنگ، قبیله، عشیره و گرایش خاصی ندارم.

آری! کسی که می‌خواهد روی فکر دیگران اثر بگذارد، نباید به گونه‌ای رفتار کند که دیگران به او نسبت وابستگی و تمایل به خط و قبیله و جناح خاصی بدهند. البته در مسائل سیاسی، فهم و تأمل و دانستن و دفاع از مبانی انقلاب اسلامی خوب است؛ اما گرایش حزبی و جناحی، خواه ناخواه، در ذهن دانش‌پژوهان تأثیر خود را می‌گذارد؛ لذا برای تأثیر و نفوذ کلام خود، همیشه مدافع اسلام و اصول انقلاب اسلامی باشید.

۲. پرهیز از سوء ظن

«سوء ظن» اقسامی دارد که بعضی پسندیده و برخی ناپسند است^۱ و «سوء ظن به مردم» از

۱. سوء ظن اقسامی دارد که بعضی پسندیده و برخی ناپسند است:

اقسام ناپسند آن است. اصل اولیه در عمل مسلمان، صحت است؛ مگر جرم او با دلیل ثابت شود. در جامعه اسلامی باید روحیه حسن ظن حاکم باشد. قرآن به حسن ظن سفارش کرده و از گمان بد نسبت به دیگران نهی نموده است.

در داستان افک که در آیه ۱۱ سوره نور^۱ بیان شده، خداوند بزرگ، مسلمانان را به خاطر بدگمانی به همسر پیامبر ﷺ و آسیب‌پذیری آنان در برابر شایعات توییح نموده و حسن ظن را یکی از آثار ایمان دانسته است.^۲

گاهی دانش‌پژوه در شرایطی قرار می‌گیرد که به خاطر مشکلاتی نمی‌تواند خوب درس بخواند یا تکلیف علمی خود را به خوبی انجام دهد یا اینکه گاهی با قدری تأخیر به جلسه می‌آید یا بنا به ضرورتی از جلسه سخنرانی خارج می‌شود و ... آنچه شایسته یک معلم و مبلغ خوب است،

الف) سوءظن به خدا؛ چنانکه در حدیث می‌خوانیم: «کسی که از ترس خرج و مخارج زندگی ازدواج نمی‌کند، در حقیقت به خدا سوءظن دارد؛ گویا خیال می‌کند اگر تنها باشد خدا قادر است رزق او را بدهد، ولی اگر همسر داشته باشد، خدا قدرت ندارد». این سوءظن مورد نهی است.

ب) سوء ظن به مردم، که در آیه دوازدهم حجرات از آن نهی شده است.
ج) سوء ظن به خود، که مورد ستایش است؛ زیرا انسان نباید به خود حسن ظن داشته باشد و همه کارهای خود را بی‌عیب بیندارد. حضرت علی علیه السلام در برشمردن صفات متقین در خطبه همام می‌فرماید: «یکی از کمالات افراد باتقوا آن است که نسبت به خودشان سوء ظن دارند».

۱. کلمه «افک» در لغت به معنای گرایش از حق به باطل است. تهمت زدن نیز نوعی پوشاندن حق و جلوه دادن باطل است. برخی مفسران درباره شأن نزول این آیه گفته‌اند: «پیامبر اکرم ﷺ در هر سفر یکی از همسرانش را همراه می‌برد. در جنگ «بنی‌مصطلق» عایشه را به همراه برد. وقتی که نبرد پایان یافت و مردم به مدینه بازگشتند، عایشه برای تطهیر یا یافتن دانه‌های گردنبند گمشده‌اش از قافله عقب ماند. یکی از اصحاب که او نیز از قافله دور مانده بود، عایشه را به لشکر رساند. بعضی افراد به عایشه و آن صحابی، تهمت ناروا زدند. این اتهام به گوش مردم رسید. پیامبر ناراحت شد و عایشه به خانه پدر رفت تا آن که این آیه نازل شد.» (تفسیر ابن‌کثیر) جمعی دیگر از مفسران و خصوصاً نویسندگان تفسیر طیب/البیان با استفاده از روایات متعدد و مستند نقل کرده‌اند که این آیه درباره «ماریه قبطیه» (یکی دیگر از همسران رسول خدا) است که خداوند به او فرزندی به نام «ابراهیم» داد که پس از ۱۸ ماه از دنیا رفت. پیامبر از مرگ او متأثر شد، عایشه و حفصه گفتند: «ای رسول خدا! چرا گریه می‌کنی؟ ابراهیم فرزند تو نبود، بلکه شخص دیگری غیر از تو با ماریه همبستر شده و ابراهیم متولد شده است». اینجا بود که این آیه نازل شد. علامه جعفر مرتضی در کتاب گرانقدر حدیث الافک نیز این بیان را تأیید می‌کند.

۲. ﴿لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ﴾ (نور: ۱۲)؛ «چرا زمانی که تهمت را شنیدید، مردان و زنان باایمان نسبت به خویش گمان خوب نکردند و نگفتند که این تهمتی بزرگ و آشکار است؟ چرا چهار شاهد بر صحت آن تهمت نیاوردند؟ پس چون گواهان لازم را نیاوردند، آنان نزد خدا همان دروغگویان‌اند».

داشتن نگاه مثبت و شنیدن عذر و پذیرش آن و پرهیز از سوء ظن است. امیرالمؤمنین (ع) در وصف برادر خدایی‌اش فرمود: «وَ كَانَ لَا يَلُومُ أَحَدًا عَلَيَّ مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِذَارَهُ»^۱ هیچ‌گاه کسی را در موردی که در مثل آن مورد، عذری پیدا می‌شد، سرزنش نمی‌کرد تا اعتذار او را بشنود».

بنابراین تا جایی که امکان دارد باید با حسن ظن رفتار نمود و با نگاه مثبت، مسائل را تجزیه و تحلیل کرد؛ مگر یقین به خلاف حاصل شود.

۳. پرهیز از تحریک احساسات دیگران

قرآن کریم می‌فرماید ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾^۲؛ «به معبود کسانی که که غیر خدا را می‌پرستند، ناسزا نگویند تا آنها نیز از روی جهل و دشمنی انتقام بگیرند و به خدا ناسزا گویند».

البته حساب لعن و نفرین و برائت، از حساب «دشنام» جداست؛ زیرا حساب «موضع‌گیری» از حساب «ناسزا» جداست.

گاهی استاد آگاهانه یا ناخودآگاه با گفتار یا رفتار خودش یا به نقل از دیگران، مطلبی می‌گوید و کاری می‌کند که فرد یا قبیله یا منطقه‌ای تحقیر و احساسات آنها تحریک شود و در مقام دفاع یا لجاجت، آرامش و محبت را به زنند.

احساس افراد باید نسبت به استاد خود این باشد که معلم ما شخصی خوش‌باطن، دلسوز، با انصاف، بی‌غرض و بی‌طرف است؛ چراکه اگر استاد را این‌گونه نیابند، گرچه پای درسش می‌نشینند، ولی هیچ وقت علاقه‌مند و ارادتمند او نخواهند شد.

پدر و مادر نیز نباید با گفتار و رفتار احساسات فرزندان خود را تحریک نمایند؛ بلکه باید با فرزندان خود آن‌گونه رفتار کنند که فرزندان، آنان را بی‌طرف بدانند.^۳

۱. نهج البلاغة (للصباحي صالح)، ص ۵۲۶.

۲. انعام: ۱۰۸.

۳. اگر احساس فرزندان این باشد که پدر، یکی از فرزندان را بیشتر دوست دارد، گرچه این احساس غلط باشد، ولی آثار بسیار بدی در روابط خانواده می‌گذارد. فرزندان بدبین به والدین در مقام کینه و حسادت نسبت به آن فرزند خاص بر می‌آیند.

چه بسا برای عدم تحریک و عدم جریحه‌دار شدن احساسات مخاطبین است که معلم باید با همه آنها، حتی در نگاه کردن، یکسان رفتار کند.^۱

۴. پرهیز از ایجاد حساسیت

از کارهای ضروری یک معلم خوب آن است که در گفتار و رفتار، نمره دادن، قضاوت کردن، ارتباط گرفتن، سخن گفتن با مخاطبان یا بیان برخی مطالب خصوصی به برخی شاگردان، به گونه‌ای عمل نماید که ایجاد حساسیت نکند. زمان جلسه، مکان جلسه، مخاطبان جلسه، رفتن به جلسه خاص یا نرفتن به برخی جلسات و... همه و همه در ایجاد «حساسیت» نقش دارند.

بنده چون در زمان طاغوت نگران فشار از ناحیه دولت بودم، در جلساتی که برای جوانان داشتم، چند کودک و چند پیرمرد را با خود می‌بردم که اگر سوء ظنی ایجاد شد و گزارشی درباره من دادند، با این اقدام پیشگیرانه، روی من حساس نشوند.

گاهی بعضی از اساتید و مربیان به گونه‌ای عمل می‌کنند که ایجاد حساسیت می‌کند؛ مثلاً با پذیرش تدریس یا سخنرانی در جاهای خاص، این حساسیت را ایجاد می‌کنند که کسانی بگویند که ایشان در فلان مدرسه یا دانشگاه یا مسجد یا فلان شهر و منطقه می‌رود، اما دعوت طبقات محروم و مناطق گمنام و بی‌بضاعت را نمی‌پذیرد.

۵. پرهیز از مسائل فرعی

سرگرم شدن به مسائل فرعی، انسان را از شناخت حق، شناخت نیازهای واقعی، شناخت نیاز مردم و شناخت توطئه‌های دشمن باز می‌دارد. یکی از نقشه‌های مهم استعمار امروز آن است که انسان‌ها را از هدف اصلی غافل کند. آنان جوانان را مشغول می‌کنند به اینکه توپ فوتبال کجا رفت تا نفهمند نفت ما کجا می‌رود!

خدای تعالی در قرآن کریم انسان‌ها را از توجه به امور فرعی – که آنان را از امور اصلی باز می‌دارد – پرهیز داده است.

۱. همان‌گونه که در بحث عدالت معلم بیان شد، امام صادق (ع) فرمودند: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْسِمُ لِحَظَاتِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَيَنْظُرُ إِلَى ذَا وَ يَنْظُرُ إِلَى ذَا بِالسَّوِيَّةِ؛ رسول خدا نگاهشان را بین اصحاب به طور مساوی تقسیم می‌کردند و گاهی به این نگاه می‌کردند و گاهی به آن.» (الکافی، ج ۲، ص ۶۷۱).

در جریان تغییر قبله، همین که قبله عوض شد، بازار شایعات و تحلیل‌ها داغ شد؛ تا آنکه آیه نازل شد که «بر و نیکی» تنها در قبله نیست، بلکه نیکی واقعی، ایمان و نماز و زکات و وفای به عهد و امثال آن است.^۱ یعنی شما به خاطر ماجرای قبله نباید از مسائل اصلی غافل شوید.

قرآن کریم سرگرم شدن به تعداد اصحاب کهف را نیز امری فرعی دانسته است که انسان را از هدف اصلی ماجرا باز می‌دارد.^۲ موارد دیگری نیز در قرآن کریم آمده است.^۳

در سیره معصومین (علیهم‌السلام) نیز این حساسیت و دقت مشاهده می‌شود؛ مثلاً امام زین العابدین (علیه‌السلام) در صحیفه سجاده دعایی برای مرزداران دارد و این در حالی است که مرزداران زمان حضرت، طرفداران حکومت بنی‌امیه بودند؛ رژیم‌ی که امام حسین (علیه‌السلام) را در کربلا با آن وضع دلخراش در برابر امام سجاد (علیه‌السلام) شهید کرد. اما امام (علیه‌السلام) چون می‌داند که شهادت حسین و اولاد و اصحابش (علیهم‌السلام) فقط و فقط برای دین بود، مرزداران را که حافظ مرز کشورهای اسلامی‌اند، دعا می‌کند و این پیام را می‌دهد که پس از واقعه عاشورا نباید از اصل اسلام و مرزهای اسلامی غافل شد. لذا علی‌رغم آنکه داغ‌دار شهادت پدر است، به لشکر بنی‌امیه دعا می‌کند؛ چون در حال مرزبانی از مرزهای اسلام می‌باشند و حادثه کربلا با آن اهمیتی که دارد، او را از اهمیت حفظ مرزهای اسلامی غافل نمی‌کند.

گاهی دشمن آگاه و خودی‌های ناآگاه، مسائلی را در مراکز فرهنگی مطرح می‌کنند که در

۱. بقره: ۱۷۷.

۲. چرا که هدف اصلی در ماجرای اصحاب کهف آن است که چند جوان مرد خداپرست، همین که دین خود را در فضای کفر در خطر دیدند، از خیر منطقه و شهر و رفاه آن گذشتند و حاضر شدند در غاری ساده‌ترین نوع زندگی را بپذیرند، اما در جامعه فاسد هضم نشوند.

۳. در قرآن کریم می‌خوانیم که حضرت موسی و خضر (علیهم‌السلام) وارد قریه‌ای شدند و از مردم طعمای خواستند؛ اما مردم از آن دو نفر پذیرایی نکردند. با این حال، حضرت خضر (علیه‌السلام) همین که دیواری را در معرض سقوط دید، بدون چشم‌داشت و توقع دیوار را تعمیر کرد و فرمود: «در تعمیر دیوار مصلحت مهم‌تری است که نباید یک بی‌مهری از مردمی ما را از آن مصلحت بازدارد. آن بی‌مهری در برابر مصلحت تعمیر دیوار یک مصلحت فرعی است و نباید آن مسأله فردی و شخصی ما را از انجام وظیفه بازدارد.» یا اینکه وقتی حضرت موسی (علیه‌السلام) از طور برگشت و دید هنرمندی مثل سامری با گوساله طلایی مردم را منحرف کرده است، از شدت عصبانیت تورات را رها کرد و دست به گریبان برادرش حضرت هارون برد و سر و موی او را گرفت و او را توبیخ کرد که چرا در برابر این انحراف سکوت کرده است. حضرت هارون گفت: «من نگران شدم که تو بیایی و بگویی برخورد انقلابی تو سبب تفرقه شده است؛ انی خشیت ان تقول فرقت بنی اسرائیل» و لذا تشخیص دادم که برای حفظ وحدت، جامعه به تفرقه کشیده نشود.

حقیقت، پرداختن به امور فرعی است؛ مثلاً آن گونه به صوت و تجوید بها می‌دهیم که از محتوای قرآن می‌مانیم، مناره‌ها را بلند می‌سازیم، اما از تربیت بالال‌ها غافل می‌شویم، علوم بی‌فایده را به نسل خود می‌آموزیم و تحصیل‌کردگان بی‌مهارت را به جامعه تحویل می‌دهیم، در کتاب عربی به جای آموزش نکات اصلی و اساسی آیات قرآن کریم و معارف اسلامی، به مفاهیمی ساده و عادی و فرعی می‌پردازیم،^۱ یا در مراکز آموزشی و فرهنگی، به‌خاطر نفوذ دشمن یا اقدام ناآگاهانه خودی‌ها، افراد را به گفتگو و استیضاح و چه بسا درگیری و تضاد بکشانیم و این در حالی است که در اسلام حتی اگر مسجدی مثل مسجد ضرار سبب تفرقه شود، باید تخریب گردد.^۲ قرآن کریم، در کنار عذاب آسمانی و عذاب زمینی، «تفرقه» را به عنوان عذاب سوم مطرح کرده است.^۳

۱. مثلاً به جای آموزش آیه قرآن که می‌فرماید: ﴿يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْإِنْفَالِ﴾ و «انفال» و ارزش آن و حفظ منابع طبیعی به نسل خود، مفاهیمی غیراساسی و عادی مانند «العصفور طار» یعنی گنجشک پرید را در کتاب می‌آوریم.
 ۲. ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ (توبه: ۱۰۷)؛ «[گروهی دیگر از منافقان] کسانی هستند که مسجدی برای ضربه زدن به اسلام و برای ترویج کفر و تفرقه‌افکنی میان مؤمنان و کمینگاهی برای [مساعدت] به دشمنان دیرینه خدا و پیامبرش ساختند، و همواره سوگند می‌خورند که جز خیر قصدی نداریم! [ولی] خداوند گواهی می‌دهد که آنان دروغ‌گویان‌اند.» آیه به داستان مسجد ضرار اشاره دارد که منافقان به بهانه افراد ناتوان و بیمار یا روزهای بارانی، در برابر مسجد قبا ساختند که در واقع پایگاه تجمع خودشان بود، و از پیامبر در آستانه عزیمت به جنگ تبوک خواستند که در آنجا نماز بخواند و آن را افتتاح کند. بعد از مراجعت پیامبر از تبوک، آیه نازل شد و نیت شومشان را برملا کرد. پیامبر فرمان داد مسجد را آتش بزنند و ویران کنند و محل آن را زباله‌دان کنند. (تفاسیر مجمع‌البیان، المنار و نورالتقلین) طبق بعضی روایات، ساخت مسجد ضرار در مدینه، به دستور ابوعامر بود. وی پدر حنظله غسیل الملائکه و از عابدان مسیحی بود و در قبیله خزرج نفوذ داشت. با هجرت پیامبر ﷺ و گسترش و نفوذ اسلام، او به مخالفت با پیامبر پرداخت و نقش منافقانه‌ای در جنگ احد داشت. سرانجام به مکّه گریخت و از آنجا به روم رفت و از پادشاه روم برای براندازی اسلام کمک خواست. شگفتا که او رهبر منافقان بود و پسرش حنظله، عاشق اسلام و پیامبر و شهید شد! (تفسیر نمونه) آنها هنگام دعوت پیامبر برای نماز در مسجد ضرار، سه مسأله را مطرح کردند: عشق به نماز جماعت، عشق به ناتوانان و عشق به رهبر و نماز او. و هر سه منافقانه بود. منافقان، همواره چنین بوده‌اند؛ در برابر موسی، سامری توطئه می‌کند، در برابر مسجد نبوی، مسجد اموی می‌سازند و در برابر علی ﷺ قرآن بر نیزه می‌کنند. همان‌گونه که گوساله سامری را سوزاندند، مسجد منافقان را نیز می‌سوزانند تا درسی برای تاریخ باشد. در کوفه و شام نیز به خاطر پیروزی یزید بر امام حسین ﷺ مساجدی ساخته شد که امامان ما آنها را مساجد ملعونه نامیدند!

۳. ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ مَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ كَيْفَ نَصَرَفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾ (انعام: ۶۵)؛ «بگو: او تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پایتان عذابی بر شما بفرستد یا شما را به صورت گروه‌های گوناگون با هم درگیر کند و طعم تلخ جنگ و خونریزی توسط یکدیگر را به شما بچشاند. بنگر که چگونه آیات را گونه‌گون بازگو می‌کنیم، باشد که بفهمند.»

۶. پرهیز از بحث‌های جنجالی

طرح مباحث اختلافی و جنجالی، یکی از دام‌های شیاطین و سیاسیون است که گاهی میان اقدشار جامعه و فرقه‌های مذهبی به آن دامن می‌زنند و از این طریق، اهداف شوم خود را دنبال می‌کنند. معلم هوشیار از طرح مباحث جنجالی استقبال نمی‌کند؛ بلکه در صورت مواجهه با آن، به گونه‌ای لطیف از آن عبور می‌کند.

فرعون از حضرت موسی (ع) پرسید: ﴿قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ﴾؛ «گفت: پس حال نسل‌های پیشین چگونه است؟!» او می‌خواست که حضرت موسی (ع) از سرنوشت شوم آنها سخنی بگوید و فرعون آن را دست‌مایه فتنه کرده، جنجالی راه بیندازد. حضرت موسی (ع) جواب داد: ﴿قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى﴾؛ «گفت: علم آن [احوال] در کتابی نزد پروردگار من است و پروردگار من نه [چیزی را] گم می‌کند و نه فراموش می‌نماید.» با اینکه می‌توانست از حال اقوام قبلی و مردگان به تفصیل جواب دهد، اما چون می‌دانست مردم نسبت به نیاکان خویش غیرت و حساسیت دارند، در جواب آنان کلی‌گویی کرد و علم آن را به خداوند احاله داد تا هم به «قَوْلًا لِّئَنَّا» عمل کرده باشد و هم وسیله‌ای برای بهانه و اشکال به دست آنان نداده باشد و با این جواب، جلو طرح یک مسأله جنجالی را گرفت.

در تاریخ آورده‌اند که در گرماگرم جنگ، شخصی از حضرت علی (ع) پرسید: «نظر شما راجع به خلیفه اول و دوم چیست؟» حضرت او را توبیخ کرد که الآن جای طرح این سؤال نیست.

۷. پرهیز از تبعیض

احساس تبعیض، اعتماد و علاقه شاگرد به استاد را کم می‌کند و حرف او را از اثر می‌اندازد. در حدیث می‌خوانیم که پیامبر (ص) حتی اصحاب را به‌طور مساوی نگاه می‌کرد^۳ و با فقیر و غنی

۱. طه: ۵۱.

۲. طه: ۵۲.

۳. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْمُ لِحَظَاتِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَيَنْظُرُ إِلَى ذَا وَ يَنْظُرُ إِلَى ذَا بِالسَّوِيَّةِ». (الکافی ط) - الإسلامية، ج ۲، ص ۶۷۱.

یک‌جور دست می‌داد.^۱

همچنین در روایتی آمده است که پیامبر ﷺ آبی نوشید و نوجوانی گفت: «یا رسول الله! باقی مانده آب را برای تبرک به من بده!» پس از این نوجوان، افراد بزرگ‌سالی نیز تقاضا کردند که پیامبر آب را به آنان بدهد. حضرت فرمود: «چون اول این نوجوان گفت باید آب را به او بدهم، اگر او حق خود را بخشید به شما می‌دهم.» از نوجوان سؤال کرد: «آیا حق خود را می‌بخشی؟» نوجوان گفت: «نه.» لذا آن حضرت آب را به نوجوان داد.

استادی پس از سفر زیارتی، وارد جلسه‌ای با جوانان شد. محصلین دور او را گرفتند و برای زیارت قبولی با او روبوسی کردند. دو نفر از شاگردان به پشت بام رفتند و از روزه‌ای مواظب بودند که آیا استاد با همه یکسان روبوسی می‌کند یا بین شاگردان فرق می‌گذارد. این حساسیت، در بسیاری از مردم، به خصوص نسل نو و به خصوص دختران وجود دارد که اگر معلم و استاد به آن دقت نداشته باشند، آتشی به انبار باروت است.

۸. پرهیز از بیان مسائل بدیهی و روشن

وظیفه معلم، آموزش مجهولات و تبیین مصادیق مبهم و بیان نکات تازه و مهم است. گاهی در آموزش به کلی‌گویی اکتفا می‌کنیم و در این حالی است که باید به جای آن، افراد و مصادیق را بیان نماییم. مثلاً اینکه ظلم بد است، عدالت خوب است، تقوا مهم و ضروری است و... . تمام این موارد و مانند آن، نکات کلی و بدیهی است که مخاطب هم آن را می‌داند؛ اما مصادیق و موارد ظلم، عدالت، تقوا و... با توجه به مسائل و مصادیق موجود در جامعه باید تبیین شود؛ چراکه آنچه کلاس را شیرین و مباحث را دلنشین می‌کند، تبیین دقیق مصادیق جزئی و پرده‌برداری از نکات مبهم و مجهول است.

همچنین گاهی برخی مطالب را بیان می‌کنیم که واضح و بدیهی هستند؛ مثلاً اگر کسی به شاگرد خود بگوید که مرجع تقلید باید حلال‌زاده و عاقل باشد، مطلبی بدیهی را گفته است. چون هیچ انسانی قبول نمی‌کند که رهبر فکری او، حرام‌زاده و دیوانه باشد و از بدیهیاتی است که هر وجدانی آن را می‌پذیرد و نیاز به گفتن نیست و گفتن این مسائل غیر از اتلاف وقت و کاغذ

۱. «كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَافِحُ الْغَنَىَّ وَالْفَقِيرَ وَالصَّغِيرَ وَالْكَبِيرَ». (إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، ج ۱، ص ۱۱۵).

۹. پرهیز از زور، تحمیل عقیده و استبداد

تعلیم و تربیت و تبلیغ با زور و تحکم سختی ندارد و در این روش موفقیتی نیست. تغییر فکر و فرهنگ باید با آزادی و انتخاب آگاهانه و عاشقانه باشد؛ نه با زور و تحمیل و استبداد. لذا خداوند متعال آیات متعددی، به پیامبرش ﷺ می‌فرماید:

- تو نه اهل سیطره هستی: ﴿لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ﴾^۱؛ و بر آنان سیطره و تسلطی نداری [که به ایمان آوردن مجبورشان کنی].»

- و نه جبار^۲: ﴿وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ﴾^۳؛ «و تو مأمور به اجبار مردم نیستی [تا آنان را با زور به راه راست درآوری].»

- و نه وکیل: ﴿قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ﴾^۴؛ «بگو: من وکیل و عهده‌دار ایمان آوردن شما نیستم.»

- و نه اجبار کننده و اکراه کننده: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾^۵؛ «واگر پروردگارت می‌خواست، [به اجبار] همه مردم روی زمین یکجا ایمان می‌آوردند. [اکنون که سنت خدا بر ایمان اختیاری مردم است] پس آیا تو مردم را مجبور می‌کنی تا ایمان آورند؟!»

- ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾^۶؛ «و بگو: حق از سوی پروردگار شما رسیده است، پس هر که خواست ایمان آورد و هر که خواست کافر شود.»

۱. غایشه: ۲۲.

۲. «جبار» هم به معنای جبران کننده است که یکی از صفات و نام‌های خداوند است، «الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ» (حشر/ ۲۳) و هم به معنای اجبار و سلطه بر دیگران از روی تجاوز است که صفتی زشت و مورد نهی است. «وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ».

۳. ق: ۴۵.

۴. أنعام: ۶۶.

۵. یونس: ۹۹.

۶. کهف: ۲۹.

تعبیر مشابه و متعدد دیگر^۱ نیز بیانگر این حقیقت است که اکراه، اجبار و زور در عرصه تعلیم و تربیت، ایمان و امور قلبی جایگاهی ندارد.

همچنین استبداد در رأی و بی‌توجهی به مردم و دانش‌پژوهان آثار سوئی دارد و نیاز است که در برخی از مسائل که امکان گرفتن نظر و مشورت وجود دارد، از دیدگاه دیگران نیز بهره برد. در فصل چهارم، به موضوع «نظرخواهی و مشورت» و اهمیت آن می‌پردازیم.

۱۰. پرهیز از کتمان علم

قرآن کریم درباره گناه کتمان جمله‌ای دارد که درباره هیچ گناهی ندارد و آن این است: ﴿يَلْعَنَهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾؛ خداوند آنها را لعنت می‌کند و همه لعنت‌کنندگان نیز آنان را لعن می‌نمایند.

اگر علمای یهود و نصاری که پیامبر اسلام ﷺ را همچون فرزند خود می‌شناختند، کتمان نمی‌کردند و اعلام می‌نمودند که پیامبر اسلام، همان کسی است که نشانه‌ها و بشارت‌های او در تورات و انجیل آمده است و یهودیان و مسیحیان به گواهی دانشمندان مسلمان می‌شدند، امروز بشریت به این روزگار نمی‌رسید.

کتمان علم نظیر کتمان کنز و ثروت از گناهان بزرگ تاریخی است. زشتی کتمان علم تا آنجاست که کيفرش دوزخ است. رسول گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «اگر از کسی دانشی را بطلبند که می‌داند ولی کتمان کند، در قیامت لجامی از آتش بر دهانش می‌بندند.»^۲

۱۱. پرهیز از علوم غیر ضروری و غیر کاربردی

آن علمی در اسلام ارزش دارد که در آن رشد باشد؛ رشد علمی، عاطفی، تربیتی، اجتماعی، اقتصادی، صنعتی، سیاسی و عقلی.... اسلام عزیز هر علمی را ارزش نمی‌داند و می‌فرماید:

۱. ﴿مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ﴾؛ (ق: ۴۵)؛ «و تو مأمور به اجبار مردم نیستی [تا آنان را با زور به راه راست درآوری]» ﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾؛ (مائدة: ۹۹)؛ «بر پیامبر، جز ابلاغ [احکام الهی] نیست.»، ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾؛ (بقره: ۲۶۵)؛ «در [پذیرش] دین، اکراهی نیست.»

۲. بقره: ۱۵۹.

۳. و روی عن النبی (ص) أنه قال من سئل عن علم يعلمه ثم كتمه ألجمه الله تعالى يوم القيامة بلجام من نار مجموعه ورام، ج ۲، ص ۷.

- بعضی علوم ضرر دارد: ﴿وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ﴾^۱.

- بعضی علوم بی فایده است؛ چنانکه امام کاظم (ع) می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ... مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ»^۲؛ خدایا از علم بی فایده به تو پناه می برم.

- بعضی علوم مفید و رشدآور است؛ چنانکه حضرت موسی (ع) از حضرت خضر (ع) خواست از علمی که در آن رشد است به او بیاموزد: ﴿هَلْ أَتَبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾؛ «آیا [اجازه می دهی] در پی تو بیایم تا از آنچه برای رشد و کمال به تو آموخته اند به من بیاموزی؟»^۳ اسلام هر پژوهشی را ارزش نمی داند. قرآن کریم، از برخی تحقیق های بی ثمر انتقاد کرده؛ مثلاً از گفتگو درباره تعداد اصحاب کهف انتقاد کرده است.^۴

علمی که ضرر دارند، به جای آنکه سبب صعود بشر باشند، وسیله سقوط آنان می شوند. این متولیان آموزش و معلمان و استادان هستند که باید مسیر تعلیم و تربیت و علم را آن گونه قرار دهند که باعث نجات بشر شود؛ وگرنه ساختن هواپیما برای بمباران مناطق مظلوم، رشد نیست، سقوط است.

اگر مسئولین و متولیان ما بخشی از علوم غیرمفید را از کتب درسی حذف، و به جای آن، اطلاعات مفید و کاربردی جایگزین کنند و از این راه، مهارتی به نسل نو بیاموزند، جوانان ما در آینده مشکل ازدواج و اشتغال و امثالهم را نخواهند داشت.

قانع شدن به محفوظات غیر لازم و داشتن مدرک غیر کاربردی، هم دولت ها را در استخدام نیروهای کارآمد فلج می کند و هم تحصیل کردگان را دلسرد، مأیوس، افسرده و گاهی سرگرم

۱. بقره: ۱۰۲.

۲ - امام کاظم - علیه السلام - در تعقیبات نماز عصر عرضه می داشت: «...اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ مِنْ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ...» مصباح المتعبد، ج ۱، ص: ۷۵. امام علی - علیه السلام - در خطبه متقین، یکی از ویژگی های متقین را این دانسته که گوشه ایانشان را فقط در راه شنیدن علم نافع گذاشته اند: «وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳».

۳. کهف: ۶۶.

۴. قرآن درباره اصحاب کهف می فرماید: «چند جوانمرد خداپرست برای آنکه در جامعه هضم نشوند، حاضر شدند هجرت کنند و از رفاه شهر بگذرند و در غار زندگی کنند؛ ولی فکرشان را حفظ کنند. ارزش با این تفکر است؛ خواه نفرات آنها پنج نفر باشد یا بیشتر یا کمتر.

کارهای لغو و فساد و انحراف می‌سازد.

۱۲. پرهیز از طرح و برنامه‌های پیچیده دشمن

گاهی دشمن در قالب مسائل فرهنگی و تعلیم و تربیت، مسأله‌ای را القا یا پیشنهاد می‌کند که اهداف خطرناک خود را در پس آن پنهان کرده است.

اگر متولیان فرهنگی یا آموزشی خام یا خائن باشند، فکر یک امت به سرقت می‌رود. قرآن کریم هشدار داده است که تمام برنامه‌ها باید به گونه‌ای طراحی و اجرا شوند که از سلطه کفار بر مؤمنین جلوگیری شود. ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۱؛ و خداوند هرگز راهی برای سلطه کفار بر مسلمانان قرار نداده است.

کفار برای جذب انبیا و رهبران نیز طرح و برنامه دارند و رهبران مذهبی باید در مقابل توطئه‌های دشمن که باعث ایجاد سستی و تغییر در مواضع مکتبی می‌شود، هوشیار باشند. همه باید بدانند که تا مسلمانان دست از مکتب و آیین خود بر ندارند، کفار و دشمنان، دوست واقعی آنان نخواهند شد. دشمن به کم قانع نیست؛ بلکه هدفش جدایی مؤمنین از مکتب است. قرآن در آیه ۷۳ سوره اسراء می‌فرماید:

﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَةً وَإِذًا لَا تَتَّخِذُكَ حَلِيلًا﴾؛ «و بسا نزدیک بود که تو را از آنچه به تو وحی کردیم غافل کنند تا چیز دیگری غیر از وحی را به ما نسبت دهی، و آن گاه تو را دوست خود گیرند.»

قرآن کریم از هرگونه تمایل و اعتماد به ستمگران داخلی و خارجی نهی کرده و تکیه بر ستمگران را گناه کبیره دانسته و به مرتکبان آن، وعده آتش داده است.^۲ تکیه و رکون به بیگانه، گاهی به خاطر احساس ضعف و گاهی به خاطر جذب دیگران است؛ ولی قرآن با صراحت رکون را به هر نیتی که باشد، ممنوع دانسته است، حتی رکون جزئی را!

خداوند متعال در چهار مورد به پیغمبر اولتیماتوم داده است که یک مورد آن، تکیه بر بیگانه

۱. نساء: ۱۴۱.

۲. ﴿وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾ (هود: ۱۱۳)؛ «و به ستمگران تمایل و تکیه نکنید که آتش [عذاب] شما را فرا می‌گیرد و [در این صورت] برای شما در برابر خداوند، هیچ دوست و سرپرستی نیست، پس [از هیچ ناحیه‌ای] مورد کمک قرار نخواهید گرفت.»

است؛^۱ چنانکه در آیه‌های ۷۴ و ۷۵ سوره اسراء می‌فرماید: «اگر اندکی به بیگانه تکیه کنی، دو برابر دیگران در زندگی و مرگ به تو عذاب می‌چشانیم؛ به نحوی که برای خویش هیچ یآوری پیدا نکنی». اهمیت این نکته آن است که مسئولین فرهنگی و برنامه‌ریزان نباید با طناب دشمن در چاه بروند و در قبال پیشنهادات و طرح‌های آنان به‌گونه‌ای عمل کنند که منجر به رکون و تکیه به دشمن نشود.^۲

امروز بعضی با القاب علمی و دهان پرکن، حرف‌های بی‌پایه خود را به دیگران القا می‌کنند. در بسیاری از مشاوره‌هایی که به افراد داده می‌شود، راه‌های انحرافی را در قالب اصطلاحات زیبای روانشناسی ارائه می‌کنند. وظیفه یک مربی و استاد آن است که حق را بگوید و در برابر این مفاهیم بزک کرده که به تزئین شیطانی زینت شده‌اند بایستد و با مطالعه مبانی دینی و تقویت اندیشه توحیدی و وحیانی، با این القانات شیطانی مقابله کند و از هر نوع خودباختگی در برابر هر اصطلاح و عنوان شرقی و غربی بپرهیزد.

در فصل ششم و در بحث محتوا، ذیل عنوان «دشمن‌شناسی» و «توطئه‌شناسی» نکاتی را بیان خواهیم کرد.

۱۳. پرهیز از زرق و برق‌ها و تطمیع مستکبران

از عوامل محبوبیت و حریت، قناعت، استغنا و چشم ندوختن به زرق و برق است. کسی که می‌خواهد در تربیت و تعلیم اثرگذار باشد، نباید خودش اثرپذیر و وابسته به چیزی باشد. وابستگی نوعی اسارت است؛ اگر کسی جیب خود را ندوزد و به فکر پر کردن آن باشد، باید

۱. سه مورد دیگر:

(الف) اگر مشرک شوی عمل تو محو می‌شود: ﴿لَنْ اَشْرَكَ لِحَبِطُنْ عَمَلُكَ﴾ (زمر: ۶۵).

(ب) تصرف در وحی: ﴿لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾ (حاقه: ۴۴ - ۴۶).

(ج) معرفی جانشین: ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ (مائده: ۶۷).

۲. ﴿وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا * إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضَعْفَ الْحَيَاةِ وَضَعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا﴾؛ «و اگر ما تو را استوار نکرده بودیم، هر آینه نزدیک بود که اندکی به آنان تمایل پیدا کنی * آنگاه دو برابر [کیفر مشرکان] در زندگی و دو برابر در مرگ، عذابت می‌چشانیم و برای خویش در برابر قهر ما یآوری نمی‌یافتی.»

لب خود را در بسیاری از برنامه‌ها و سخنان بدوزد و حرف‌هایی را نزد و بر عکس؛ اگر کسی بخواهد در گفتن آزاد و باشهامت باشد، باید جیب خود را بدوزد. (یا جیب باز و لب بسته یا لب باز و جیب بسته)

در همه امور این چنین است؛ ولی در کارهای علمی و معنوی بیشتر. امروز در دنیا دانشمندانی که جیب باز دارند، خود را به طاغوت‌ها می‌فروشند و تمام تخصص خودشان را در اختیار ابرقدرت‌ها می‌گذارند و حاضر نیستند که تخصص خود را از انحصار درآوردند و به سایر کشورها تعلیم دهند. حتی گروهی از آنان با اینکه می‌دانند طاغوت‌ها از تخصص آنها سوء استفاده می‌کنند، چون خودشان را فروخته‌اند، به هر قیمتی که هست، تخصص خود را به طاغوت‌ها می‌دهند.

در اسلام از علمایی ستایش شده است که درباری نباشند و سراغ ثروت‌اندوزی نروند.

۱۴. پرهیز از وابستگی فکری و فرهنگی

از تهدیدهای مهم عرصه آموزشی و فرهنگی، اعتماد به دشمنان و گرایش فکری به آنان و قبول درست تولیدات علمی آنان است. از ضروریاتی که معلمان محترم باید مدّ نظر قرار بدهند، این است که ما باید استقلال فرهنگی خود را حفظ کنیم و از هر کسی کمک نخواهیم: ﴿وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصَدًا﴾^۱؛ «ومن گمراه‌گندگان را دستیار خود نمی‌گیرم.» و هر کمکی را نپذیریم: ﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ﴾^۲؛ «مشرکان حق ندارند مساجد خدا را با آنکه به صراحت بر کفر خویش گواهی می‌دهند، تعمیر کنند.» ممکن است افرادی در قالب خدمت، حمایت یا کمک بخواهند در اساسی‌ترین موضوع - که فرهنگ نسل نو است - نفوذ کنند.

استفاده از هر تولید علمی و فرهنگی دیگران، بدون بررسی و کارشناسی ممنوع است؛ چراکه دشمنان معمولاً مفاهیم مسموم را با ظرافت لابه‌لای متون جاسازی و القا می‌کنند، ضمن اینکه اهل فتنه و وارونه نشان دادن حقایق هستند.^۳ ﴿لَقَدْ ابْتَغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ﴾^۴؛

۱. کُف: ۵۱.

۲. توبه: ۱۷.

۳. به خصوص امروزه که با امکانات جدید می‌توانند کلماتی را از جاهای مختلف بگیرند و در کنار هم بگذارند و همین کار را در مورد عکس، فیلم و صوت انجام دهند.

[منافقان] پیش از این دنبال فتنه‌گری بودند و کارها را برای تو واژگون جلو می‌دادند.» لذا هوشیاری در مقابل بیگانگان از وظایف ماست.

گاهی یک «جمله» دروغ و غیرواقعی، دیدگاه افراد را تغییر می‌دهد؛ همان‌گونه که در کتب درسی زمان طاغوت نوشته بودند: ایران در اثر هجوم اعراب اسلام را پذیرفت؛ در حالی که ایران بر اثر علاقه به اهل بیت پیغمبر (ﷺ) مکتب تشیع را پذیرفت، نه هجوم عرب‌ها!

و گاهی یک «کلمه» نگاه عموم مردم را تغییر می‌دهد؛ مثلاً اینکه بنویسیم: «اسرائیل به لبنان حمله کرد.» با اینکه بنویسیم: «اسرائیل، متقابلاً به لبنان حمله کرد.» متفاوت است. آوردن یک کلمه دروغین «متقابلاً» ظالم را مظلوم جلوه می‌دهد.

گاهی دشمنان بیدار و دوستان خواب یا خائن به گونه‌ای عمل می‌کنند که فرهنگ مستقل ما وابسته و نسل ما خودباخته و بی‌هویت و مطالب کتاب‌هایمان غیرواقعی و تحریف شده شود. متولیان فرهنگی و معلمان و مبلغان باید سخت‌تر از مرزبانان جغرافیایی از مرزهای فرهنگی و فکری حفاظت نمایند. امام صادق (ع) فرمودند: «خداوند به یکی از پیامبرانش وحی کرد که به مؤمنین بگو: لباس دشمنان من را نپوشند و غذای دشمنان من را نخورند و سبک زندگی دشمنان من را پیش نگیرند که اگر این کار را بکنند، آنها هم دشمنان من می‌شوند.»^۱ این حدیث به ما می‌فرماید که مواظب استقلال فرهنگی خود باشید و بدون منطق، تسلیم هیچ فرهنگی نشوید.

ما باید این حقیقت را باور کنیم و به مخاطبان خود نیز بفهمانیم که اگر مؤمن و اهل عمل باشیم، از همه برتریم: ﴿أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۲ «اگر مؤمن هستید، شما از همه برترید.» ضعف ما در علم و منابع آن نیست؛ چراکه منابع غنی علمی - که همان علوم و حیانی است - در اختیار ماست؛ بلکه ضعف ما عموماً در عملکردهاست که باید اصلاح شود و یکی از مهم‌ترین مکان‌های اصلاح ضعفِ عملکردها، محیط‌های آموزشی و معلمان دلسوز و اهل عمل می‌باشند.

۱. توبه: ۴۸.

۲. «أَوْحَى اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ- إِلَى نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ لَا تَلْبَسُوا لِبَاسَ أَغْدَائِي وَ لَا تَطْعَمُوا طَعَامَ أَغْدَائِي وَ لَا تَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَغْدَائِي فَتَكُونُوا أَغْدَائِي كَمَا هُمْ أَغْدَائِي» (علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۴۸).

۳. آل عمران: ۱۳۹.

۱۵. پرهیز از انحراف‌ها و بدعت‌ها

کلمه «ویل» در قرآن کریم یک‌بار برای انحراف اقتصادی به کار رفته است: ﴿وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ﴾^۱؛ «وای بر کم‌فروشان.» برای اخلاق اجتماعی به کار رفته است: ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾^۲؛ «وای بر هر عیب‌جوی طعنه‌زن.» ولی برای امور فرهنگی، در یک آیه سه بار کلمه ویل به کار رفته است:

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾^۳؛ «پس وای بر کسانی که مطالبی را با دست خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: این از طرف خداست، تا به آن بهای اندکی بستانند، پس وای بر آنها از آنچه دست‌هایشان نوشت و وای بر آنها از آنچه [از این راه] به دست می‌آورند!»

تنها آیه‌ای که در آن، سه بار کلمه «ویل» به کار رفته، همین آیه است که خطر علما و دانشمندان دنیاپرست را مطرح می‌کند. آنان به‌خاطر دنیا گرفتار بدعت و دین‌سازی می‌شوند؛ در حالی که بدترین درآمدها، درآمد دین‌فروشی است و با توجه به تکرار کلمه «ویل» شدیدترین عذاب‌ها متوجه کسانی است که به تفکر و اعتقاد مردم خیانت می‌کنند. گناه هر انحرافی که در طول تاریخ بر اثر بدعتی به‌وجود آمده است، به گردن بدعت‌گذار است.^۴

افرادی که در عرصه آموزش کار می‌کنند، باید مواظب خطرات و تهدیدها باشند و ضمن استفاده از متون قطعی دینی و کلام علماء توجه داشته باشند که چون مردم به صورت فطری به مذهب علاقمند هستند، بسیاری از شیادان، سخنان خود را به نام دین و مذهب به مردم تحویل می‌دهند؛ لذا مواظب قلم‌ها، کتاب‌ها و مقالات زهرآلود، تحریف‌گر و بدعت‌گذار باشند و به هر نوشته و هر عالمی اعتماد نکنند.

۱. مطففین: ۱.

۲. همزه: ۱.

۳. بقره: ۷۹.

۴. با توجه به فعل «يَكْسِبُونَ» در آیه شریفه که دلالت بر استمرار دارد.

۱۶. پرهیز از تملق

تملق به کسی می‌گویند که چیزی را به زبان بیاورد که در قلبش نیست.^۱ و امیرالمؤمنین (ع) در تعریفی دقیق از «تملق» فرمودند: «ستایش بیش از اندازه استحقاق، چاپلوسی و تملق است و کمتر از آن، حسادت!»^۲ تملق، یک رذیله اخلاقی است که می‌تواند در هر محیط جمعی شکل بگیرد.

با توجه به اهمیت این موضوع و آثار سوء آن^۳ و اینکه در عرصه آموزش و محیط‌های آموزشی، امکان جدی بروز رذیله «تملق» وجود دارد، باید در این خصوص نکاتی تبیین گردد. معلم و مبلغ باید در این خصوص چند نکته را مد نظر قرار دهند:

الف) در دعوت تملق نکنند: در شیوه دعوت، تملق ممنوع است. در تبلیغ و دعوت باید از تملق مردم پرهیز شود و کرامت احکام الهی حفظ گردد.^۴ انبیاء (ع) با محبت، دعوت به عبودیت می‌کردند؛ اما دعوتشان به تملق نمی‌انجامید؛ بلکه با قاطعیت، بی‌نیازی خداوند متعال از ایمان و عبادت و عمل مردم را به رخ می‌کشیدند:

﴿هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُتَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَخَلُ وَ مَنْ يَخَلُ فَإِنَّمَا يَخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾^۵: «آگاه باشید! این

۱. «و رجلٌ ملِّقٌ: يُعْطَى بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ.» (الصَّحاح، ج ۴، ص ۱۵۵۶).

۲. «الثناء بأكثر ملقٍ و باقل عی و حسد.» (نهج البلاغه، حکمت ۳۴۷).

۳. تملق آثار منفی متعددی دارد: الف) افراط در مدح، مداح را به دروغ می‌کشاند. ب) گاهی مداح قلباً مدح‌شونده را همان‌گونه که می‌گوید نمی‌داند؛ از این‌رو ریاکار و منافق می‌شود. ج) باعث تکبر و خود پسندی در مدح‌شونده می‌شود. د) تملق و چاپلوسی ممکن است مسئولین را به انحراف بکشاند.

۴. به عنوان نمونه: ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾؛ «و موسی [به بنی اسرائیل] گفت: اگر شما و ساکنان زمین همگی کفر ورزید [به خداوند زیانی نمی‌رسد] چرا که خداوند [ذاتاً] بی‌نیاز و شایسته ستایش است. [نه آنکه از طریق ایمان و شکر شما بخواهد برای خود بی‌نیازی و ستایش کسب کند].» (ابراهیم: ۸) ﴿وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾؛ «و هر کس شکر کند، قطعاً به سود خویش شکر ورزیده و هر کس کفران نماید [به ضرر خویش گام نهاده، زیرا] پروردگار من [از شکر مردم] بی‌نیاز و کریم است [بی‌نیازی و کرامت، برای خداوند ذاتی است و هرگز وابسته به شکر یا کفران کسی نیست].» (نمل: ۴۰)

۵. محمد: ۳۸. از این آیه شریفه استفاده می‌کنیم که در شیوه تربیت باید مراحل طی شود:

الف) هشدار به مخاطب: «هَا أَنْتُمْ»

ب) درخواست و دعوت: «تُدْعَوْنَ»

ج) توجیه و استدلال: «مَنْ يَخَلُ فَإِنَّمَا يَخَلُ عَنْ نَفْسِهِ»

شما باید که برای انفاق در راه خدا دعوت می‌شوید، پس بعضی از شما بخل می‌ورزند و هر کس بخل ورزد، فقط نسبت به خود بخل می‌ورزد و خداوند غنی و بی‌نیاز است و شما باید نیازمندان و اگر روی بگردانید، قومی غیر شما را جانشین شما می‌کند که آنان مثل شما [سست ایمان و بخیل] نباشند.»

(ب) نسبت به دیگران تملق نداشته باشند.

برای این که تمایل نابجا و ستایش بدون عمل از بین برود، هرگونه تملق و چاپلوسی در اسلام منع شده است. در نظام الهی حتی به کار بردن کلمات درود و تبریک نیز بر اساس یک مبنا و حکمت (ایمان و عمل) است؛ نه تملق و گزافه. ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ﴾؛^۱ «[فرشتگان هنگام دیدار بهشتیان به آنان می‌گویند] به خاطر استقامتی که کردید، بر شما درود باد.» و ستایشی ارزش دارد که صادقانه باشد، نه از روی تملق: ﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾؛^۲ «و در میان آیندگان نام نیکی برای من قرار بده.»

کسی که رفتار بد انسان را زیبا نشان می‌دهد و به جای انتقاد تملق می‌گوید، شیطان است؛ زیرا در آیه دیگر می‌خوانیم: ﴿زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ﴾؛^۳ افرادی که به دروغ، ستایش می‌کنند و اهل چاپلوسی و تملق هستند و از کاه کوه می‌سازند، فرومایگان هستند.^۴ در حدیث می‌خوانیم که اگر از افراد فاسق ستایش شود، عرش خدا به لرزه می‌افتد.^۵

البته از حضرت رسول اکرم ﷺ نقل شده است: «تملق از اخلاق مؤمن نیست؛ مگر در کسب دانش.»^۶

(ج) از دیگران توقع تملق نداشته باشد و در برابر متملقین هوشیار باشد:

(د) تکرار و قاطعیت: «وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ»

(ه) اتمام حجّت و تهدید: «وَأِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ»

۱. رعد: ۲۴.

۲. شعراء: ۸۴.

۳. انفال: ۴۸.

۴. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَكْذِبُ الْكَاذِبُ إِلَّا مِنْ مَهَانَةِ نَفْسِهِ؛ دروغگو دروغ نمی‌گوید؛ به جزء پستی نفسش (پستی‌اش سبب دروغگویی اوست).» (اختصاص مفید، ص ۲۳۲).

۵. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا مَدِحَ الْفَاجِرُ اهْتَزَّ الْعَرْشُ وَغَضِبَ الرَّبُّ» (تحف العقول، ص ۴۶).

۶. وَعَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «لَيْسَ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ الْمَلَقُ إِلَّا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ». (بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص ۴۵).

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسِبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۱؛ «گمان مبر کسانی که به آنچه کرده‌اند، شادمانی می‌کنند و دوست دارند برای آنچه نکرده‌اند ستایش شوند، از عذاب الهی رسته‌اند، [زیرا] برای آنها عذابی دردناک است.»

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در عهد نامه مالک اشتر چهار مرتبه او را از دوست داشتن مدح و ستایش نهی نموده: «إِيَّاكَ وَ... حُبَّ الْأَطْرَاءِ»^۲ و آن را از محکم‌ترین و بهترین فرصت‌های شیطان برای از بین بردن نیکی و احسان محسن دانسته است.

خدای تعالی تملق و ستایش دروغین را از نشانه‌های منافقان دانسته و به رسولش فرموده است: ﴿وَإِذَا جَاؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ﴾^۳؛ و «هنگامی که سوی تو می‌آیند، کلماتی برای تحیت و سلام (خوش آمد) به کار می‌برند که [حتی] خدا با آن تو را تحیت و سلام نگفته است.» منافقان آشکارا تجلیل بیش از حد دارند، ولی مخفیانه از نافرمانی پیامبر سخن می‌گویند. از این تعبیر قرآنی این نکته را هم استفاده می‌کنیم که حتی در تجلیل از اشرف مخلوقات، حدود را مراعات کنیم: «لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ»

کسانی علی (علیه السلام) را در مقابل او مدح نمودند، حضرت (علیه السلام) فرمودند: «خدایا تو به نفسم داناتری و من به نفسم از آنان آگاه‌ترم! خدایا! ما را بهتر از، آنچه گمان می‌کنند قرار ده و از آنچه از ما نمی‌دانند، در گذر و ببخش!»^۴ امام هادی (علیه السلام) به کسی که زیاد او را مدح می‌کرد فرمود: «این عمل، رمز سوء ظن است، شما تنها خوش‌بین باشید.»^۵ در حدیث می‌خوانیم: «بر دهان افراد چاپلوس، خاک بریزید!»^۶

این همه انتقاد، از ستایش و چاپلوسی در مقابل افراد عادی است؛ ولی اگر ستمگر ستایش

۱. آل عمران: ۱۸۸.

۲ - قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): إِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَالثَّقَّةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَحُبَّ الْأَطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْتَقِ فُرْصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيُحَقِّقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِ تَحْفَ الْعُقُولِ، النص، ص: ۱۴۷

۳. مجادله: ۸.

۴. وَ مَدَحَهُ قَوْمٌ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): «اللَّهُمَّ! إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي وَ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ اللَّهُمَّ! اجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا يَظُنُّونَ وَ اغْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ.» (نهج البلاغه، حکمت ۱۰۰).

۵. «أَقْبَلَ عَلَى شَايِكَ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَلَقِ يَهْجُمُ عَلَى الظَّنِّ وَ إِذَا حَلَّتْ مِنْ أَخِيكَ فِي مَحَلِّ الثَّقَةِ فَاعْدِلْ عَنِ الْمَلَقِ إِلَى حُسْنِ النِّيَّةِ» (بحار/الانوار، ج ۷۰، ص ۲۹۵).

۶. «اَحْثُوا فِي وَجْهِهِ الْمَدَاحِينَ التَّرَابَ». (بحار، ج ۷۳، ص ۲۹۴).

شود عرش خدا به لرزه در می‌آید.^۱

با توجه به مطالب بیان شده، انسانی که توحیدش نمی‌لنگد، نه تملق می‌کند و نه تملق می‌پذیرد. توحید و بندگی خالص خداوند، قلعه محکمی است که انسان را از به هر کس دل بستن، دور هر کس چرخیدن، به هر کس امید داشتن، تملق و ستایش از هر کس و ترسیدن از هر کس حفظ می‌کند. در حدیث می‌خوانیم: «کَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَصْنِي دَخَلَ حَصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»^۲ توحید قلعه و دژ محکمی است که هر کس در آن وارد شود، از عذاب خداوند در امان خواهد بود.

چه خوب است که انگیزه‌های تملق را در خود از بین ببریم.^۳ اگر کسی به دنبال صید دل‌هاست، راهش ایمان و عمل صالح است؛^۴ لذا نه از ستایش صادقانه دیگران - به ویژه همکاران خود در عرصه تعلیم و تربیت - هراسان باشیم و نه مدح خویش را دوست داشته باشیم و به کسانی که از ما تعریف می‌کنند، گرایش بهتر و بیشتر داشته باشیم و نه توقع مدح از دیگران داشته باشیم.

همچنین اگر کسی از جهت علمی و مدرک در جایگاهی نیست که دیگران می‌گویند و از او به عنوان دکتر یا مهندس یا آیت الله و... یاد می‌کنند، مانع این کار شود و بداند که حرف مردم نه گردویی را گوهر می‌کند و نه گوهری را گردو.^۵

۱. «إِذَا مُدِحُ الْفَاجِرِ اهْتَزَّ الْعَرْشُ وَ غَضِبَ الرَّبُّ.» (بحار، ج ۷۷، ص ۱۵۲).

۲. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۰۸.

۳. تملق انگیزه‌های فراوانی دارد که مهم‌ترین آن غفلت از قدرت و الطاف الهی است. کسی که از خالق و الطاف او غافل شود، به سراغ تملق مخلوق می‌رود: افرادی برای دریافت مال و مقام به تملق وادار می‌شوند؛ افرادی برای نجات از خطری یا حادثه و مشکلی به سراغ تملق می‌روند؛ افرادی در جامعه متملق پرورش یافته‌اند و از هر کس به ناحق ستایش می‌کنند؛ مثال این افراد مثال لنگی است که هر ساعتی دور پای شخصی عیب‌پوشان است.

۴. کسی که تنها به خدا دل ببندد، خداوند هم دل‌های مردم را به او متوجه می‌کند. این وعده خداوند متعال است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ (مریم: ۹۶)؛ «همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به زودی خدای رحمان برای آنان محبتی [در دلها] قرار می‌دهد.» (مریم/ ۹۶)

۵. در بحث «اعتماد به نفس» در همین کتاب این حدیث را نقل نموده‌ایم که امام کاظم (ع) به هشام می‌فرماید: «يَا هِشَامُ لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ جَوْزَةٌ وَقَالَ النَّاسُ فِي يَدِكَ لَوْلُؤَةٌ مَا كَانَ يَنْفَعُكَ وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا جَوْزَةٌ وَلَوْ كَانَ فِي يَدِكَ لَوْلُؤَةٌ وَقَالَ النَّاسُ إِنَّهَا جَوْزَةٌ مَا ضُرَكَ وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا لَوْلُؤَةٌ؛ ای هشام! اگر در دست تو گردویی باشد، ولی مردم بگویند مروارید است به حال تو سودی ندارد با اینکه می‌دانی گردو است، و اگر در دست تو مرواریدی باشد و مردم بگویند گردو است زیبایی به تو نمی‌رسد، با اینکه می‌دانی مروارید است.» (تحف العقول، النص، ص ۳۸۶).

۱۷. پرهیز از کم‌کاری

قرآن سفارش کرده است که حق مطلب را ادا کنید؛ مثلاً:

– در مورد تلاوت کتاب آسمانی فرموده است: ﴿حق تلاوته﴾^۱

– در مورد تقوا فرموده است: ﴿حق تقاته﴾^۲

– درباره جهاد فرموده است: ﴿حق جهاده﴾^۳

اما چون همه مردم نمی‌توانند حق کاری را به جای آورند، در آیاتی دیگر سفارش کرده است که اگر نمی‌توانید حق کاری را انجام دهید، لااقل تا آنجایی که می‌توانید و رمقی در بدن دارید، کوتاهی نکنید.^۴

نه استاد می‌تواند مدعی باشد که حق تدریس را انجام داده است و نه شاگرد می‌تواند ادعا کند که حق درس را ادا نموده است؛ ولی تا جایی که ممکن است نباید کج‌کاری، کم‌کاری، بدکاری، سستی و سهل‌انگاری در کار باشد. اسلام با سست‌کاری و سهل‌انگاری مخالف است و به محکم‌کاری و استحکام در امور فرمان داده است.^۵

بزرگ‌ترین مربیان بشر که انبیای الهی بودند، در ترویج دین و دفاع از آن تا پای جان ایستادند و اندکی سستی به خود راه ندادند؛ بلکه تا مرز شهادت پیش رفتند. قرآن کریم در خصوص شهادت انبیای الهی فرموده است:

۱. بقره: ۱۲۱.

۲. آل عمران: ۱۰۲.

۳. حج: ۷۸.

۴. مثلاً: در مورد تقوا می‌فرماید: ﴿ما استطعتم﴾ (تغابن: ۱۶)؛ در مورد جهاد می‌فرماید: ﴿واعدوا لهم ما استطعتم﴾ (انفال: ۶۰) و در مورد تلاوت قرآن می‌فرماید: ﴿فاقرءوا ما تیسر﴾ (مزل: ۲۰).

۵. لذا بسیار سفارش شده است که قضاوت قاضی باید بر اساس علم و گواهی افراد عادل باشد. انتخاب سخن باید بعد از شنیدن سخنان مختلف و انتخاب احسن باشد. در ساخت و ساز اگر کسی از مصالح سست استفاده کند، پاداشی نخواهد داشت. بزرگترین آیه قرآن مربوط به معاملات غیر نقدی است و درباره تنظیم سند، رهن گرفتن یا ضامن گرفتن سفارش‌هایی کرده است. در تقلید، از مجتهد اعلم سخن به میان آمده است. سفارش شده که بر اساس شایعات و وهم و خیال مسائل را پیگیری نکنید؛ بلکه از چیزی پیروی کنید که به آن علم دارید. به هر حال قرآنی که آیاتش محکم است ﴿احکمت آیاته﴾ و از جانب خدای حکیم نازل شده است، باید طرفدارانش نیز همیشه بهترین استدلال و عملکرد را از خود نشان دهند.

﴿وَيَقْتُلُونَ النَّسِيئَ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾^۱؛ «پیامبران را به ناحق می‌کشتند.» و ﴿وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ﴾^۲؛ و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. همچنین در خصوص پیروان عاشقی که کنار پیامبران الهی جانانه از دین دفاع کردند و اندکی سستی به خود راه ندادند، فرموده است: ﴿وَكَايُنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾^۳؛ «و چه بسیار پیامبرانی که همراه آنان خادپرستان بسیاری جنگیدند، پس برای آنچه در راه خدا به آنان رسید، نه سستی کردند و نه ناتوان شدند و تن به ذلت ندادند و خداوند صابران را دوست دارد.»

پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء و فرزندان گرامی‌اش علیهم‌السلام جلوه‌های زیبای فداکاری و خستگی‌ناپذیری در راه دین خدا هستند. و عاشورا نماد جان‌فشانی و فداکاری در راه عبودیت و بندگی و تربیت بندگان خداست.^۴

دانشمندانی داشته‌ایم که بدون امکانات امروز، سال‌ها در راه تحقیق و تعلیم و تربیت تلاش را کردند و اگر امروز ما با امکانات موجود، کم‌کاری و سستی کنیم، کفران نعمت است. مرحوم فیض کاشانی رحمته‌الله از بیست سالگی شروع به نوشتن کرد و تا ۸۳ سالگی به طور مرتب نوشت یا اینکه میرحامد حسین هندی، صاحب کتاب *عقبات الانوار* ۲۵۰۰۰ جلد کتاب مطالعه کرد و برای تدوین کتاب *ارزشمند عقبات*، رنج‌های فراوانی کشید. او آن قدر در تحقیق و تألیف تلاش می‌نمود که وقتی دست راستش خسته می‌شد، با دست چپ می‌نوشت یا إملا می‌کرد و کاتب می‌نوشت و در بستر هم کتاب را روی سینه می‌گذاشت و مطالعه می‌کرد؛ به‌گونه‌ای روی سینه او اثر فشار کتاب مانده بود. جالب اینکه او کتاب *عقبات* را تماماً رو به قبله نوشت و هرگز با قلم و کاغذ ساخت

۱. بقره: ۶۱.

۲. آل عمران: ۱۱۲.

۳. آل عمران: ۱۴۶.

۴. می‌گویند رزمنده‌ای موفق است که تا آخرین نفر و آخرین نفس و آخرین فشنگ بجنگد. امام حسین علیه‌السلام در کربلا این‌گونه بود؛ زیرا تا آخرین نفس جنگید و در گودی قتلگاه همین که دید لشکر عمر سعد به سوی خیمه‌ها می‌روند، فرمود: «اگر دین ندارید، در دنیا آزاد باشید. سر و کارتان با من است، به ناموس من چکار دارید؟» آخرین نفر و آخرین سرباز امام حسین علیه‌السلام طفل شش ماهه او بود و آخرین اسلحه امام این بود که دشمن سر وهب را برید و به سمت مادرش پرتاب کرد. این مادر شجاع سر فرزندش را به سوی دشمن انداخت و گفت: «چیزی را که در راه خدا داده‌ایم پس نمی‌گیریم». در هیچ کجای تاریخ این نمونه‌ها یافت نمی‌شود.

بیگانه و کفار مطلبی ننوشت.

۱۸. پرهیز از عجب و غرور

در قرآن کریم می‌خوانیم که بهشت برای کسانی است که هیچ اراده برتری و فساد نداشته باشند: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱ در حدیث می‌خوانیم که اگر کسی به واسطه بهتر بودن بند کفشش خود را از دیگری برتر ببیند، جزو کسانی است که اراده‌ی علو در زمین دارند.^۲ ممکن است استادی با مدرک خاص یا مدرسه و دانشگاه خاص یا پژوهش ویژه‌ای، گرفتار غرور و عجب و بلند پروازی‌هایی بشود که از بزرگ‌ترین آفات است.

اگر قلکی کنار مبالغ زیاد بانکی قرار گیرد، کمی مقدار خود را نشان می‌دهد. انسان با هر مدرک و معلوماتی، وقتی خود را با بزرگان عرصه علم و خدمات وافر آنان بسنجد، دچار عجب و غرور نمی‌شود. منشأ غرورهای علمی، احساس استغناء و بی‌نیازی است.

اگر انسان مواظب خود نباشد، با احساس بی‌نیازی، دست به طغیان می‌زند: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾^۳ این استغناء و بی‌نیازی ممکن است در ثروت، قدرت، علم و... باشد. خطری که اهل علم را بیشتر تهدید می‌کند، استغنا‌ی علمی است؛ اگر استاد و مدرس احساس استغنا‌ی علمی کند، برخوردش با دیگران تحقیرآمیز، طاغیانانه و جسورانه می‌شود.

۱۹. پرهیز از علم‌فروشی نابجا

استاد و معلمی که علمش را در اختیار دین و جامعه اسلامی قرار بدهد، تجارتی زوال‌ناپذیر با خداوند انجام داده و از مصادیق این کریمه قرآن است که فرمود: ﴿وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ﴾^۴؛ «و از آنچه ما روزیشان کرده‌ایم، پنهان و آشکار انفاق می‌کنند، به تجارتی دل بسته‌اند که هرگز زوال نمی‌پذیرد.»

۱. قصص: ۸۳.

۲. نور التقلین

۳. علق: ۶-۷.

۴. فاطر: ۲۹.

آنچه از سرمایه داریم، (سلامتی، علم، عمر، آبرو، مال و...) از اوست؛ پس به خود او بفروشیم. آری! اگر فرزندی زمین و مصالح و پولی از پدر گرفت و منزلی ساخت، بعد افرادی خریدار منزلش شدند که یکی از آنان همان پدر بود، عقل و وجدان می‌گوید که خانه را به پدر بفروشد؛ زیرا خود فرزند و تمام دارایی‌هایش از اوست و فروش به بیگانه جوانمردی نیست.

همچنین، خداوند به بهای بهشت ابدی می‌خرد، ولی دیگران هر چه بخرند، ضرر و خسارت است؛ چون ارزان می‌خرند و متاعشان زودگذر است. از وظایف اساتید و معلمان، توجه به این حقیقت و تعلیم آن به شاگردانشان است.

بسیارند افرادی که نخبه و نابغه و دانشمندند، ولی تمام تخصص خود را برای کسب ثروت در اختیار طاغوت‌ها و ستمگران قرار می‌دهند.

در قرآن کریم می‌خوانیم: «در کارهای نیک همدیگر را کمک کنید، ولی در گناه و تجاوز یکدیگر را کمک نکنید».^۱ در حدیث می‌خوانیم: «کسی که ظلم کند و کسی که به هر نحو او را یاری کند و کسی که از آن کار راضی باشد، در گناه شریک‌اند».^۲

امروزه بسیاری از دانشمندان، نتیجه تخصص خود را برای استحکام و پایداری تسلط طاغوت‌ها مصرف می‌کنند. رسول اکرم ﷺ فرمودند: «وای بر امت من از عالمان بد که علم را تجارت گرفته و آن را به حکام زمان خود می‌فروشند، خداوند تجارتشان را سود بخش نسازد».^۳

۲۰. پرهیز از مواضع تهمت

برخی از ارتباطات اقتصادی، تفریحی و اجتماعی یا همسفر شدن با بعضی یا رفتن به بعضی

۱. «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (مائده: ۲)؛ «و در انجام نیکی‌ها و دوری از ناپاکی‌ها یکدیگر را یاری دهید و هرگز در گناه و ستم به هم یاری نرسانید، و از خداوند پروا کنید که همانا خداوند سخت‌کیفر است.»

۲. صفوان جمال شترهایی داشت که به هارون الرشید اجاره داده بود. امام کاظم علیه السلام به او فرمود: «آدم خوبی هستی، ولی یک عیب داری و آن هم این است که شترت را به هارون اجاره می‌دهی.» گفت: «برای سفر مکه اجاره دادم. امام علیه السلام فرمود: «راضی هستی تا هارون زنده بماند و کرایه شما را بدهد؟» گفت: «بله.» گفت: «همین مقدار که راضی هستی که یک ستمگر زنده بماند، همین گناه است.»

۳. قال رسول الله ﷺ: «ويل لامتى من علماء السوء يتخذون هذا العلم تجارة يباعونها من امراء زمانهم لا اريح الله تجارتهم.» (کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۰۵).

مناطق یا حضور در جلسات با افراد مسئله‌دار یا تشکیل جلسات در مکان یا زمان‌های مسأله‌دار یا کمک گرفتن از افراد حاشیه‌دار یا نقل کلمات یا کتاب افرادی که مسئله دارند، سبب می‌شود که افراد نسبت به استاد و مربی سوء ظن پیدا کنند و آن سوء ظن افراد را به تجسس وادار می‌کند و در سایه شوم تجسس، به نقاط ضعفی می‌رسند که ارتباط انسانی و عاطفی و اخلاقی بین استاد و شاگرد را قطع یا کم‌رنگ می‌کند.

حضرت امیر علیه السلام در نامه ۲۵ نهج البلاغه به مسئول زکات می‌فرماید: « فَإِذَا قَدِمْتَ فَأَنْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أَيْبَاءَهُمْ؛ هر گاه بر قبیله‌ای وارد شدی، به منزل مردم نرو؛ بلکه کنار چشمه آبی فرود آی.» چه بسا یکی از دلایل این دستور، پرهیز دادن مأمور حکومت از مواضع تهمت است. مثلاً اگر منزل شخصی وارد شویم و بعد به دیگران بگوییم که زکات شما چقدر است و چگونه بدهید، ممکن است خیال شود آن میزبان، شب قبل ذهن شما را نسبت به فرد یا افرادی حساس کرده است یا نکات دیگری وجود دارد.^۱

معلم و مبلغ باید از انجام کارهایی که سبب می‌شود مورد تهمت قرار گیرند، پرهیز کنند؛ زیرا با توجه به روایت، کسی که خودش را در موضع تهمت قرار می‌دهد نباید کسی را که به او گمان بد می‌برد، سرزنش کند.^۲ لذا حتی المقدور باید جلساتشان علنی باشد. اگر منزل و ماشین آنها مال مردم است که به او داده‌اند، بگویند از مردم است. با هر کسی عکسی نگیرند و در هر مهمانی شرکت نکنند. در مغازه سرمایه‌داران بدنام یا گمنام ننشینند یا با آنها ارتباط نداشته باشند و اگر گاهی اظهار علاقه به شخصی می‌کنند، دلیلش را به مردم بگویند. به طور کلی معلم و مبلغ باید از هر گفتار و رفتاری که آنها را در معرض اتهام قرار می‌دهد و سبب سوء ظن مردم می‌شود، پرهیز کنند.

۱. مهمان شدن کارمندان آفاتی دارد، از جمله ممکن است به خاطر پذیرایی، قلب کارمند جذب صاحبخانه شود و در گرفتن حق خدا از او سهل‌انگاری کند و ممکن است مردم میزبان را واسطه قرار دهند تا کمتر بگیرد، یا ممکن است میزبان در قبیله خود افتخار و از میزبانی خود سوءاستفاده کند.

۲. وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: «مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التَّهْمَةِ فَلَا يُلْوَمَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ.» (نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، ص ۵۰۰).

۲۱. پرهیز از گفتار و رفتار غیر عالمانه و تحلیل‌های غلط

در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^۱؛ «و از آنچه به آن علم نداری پیروی مکن، چون گوش و چشم و دل، همه مورد بازخواست قرار خواهند گرفت.»

ذکر چشم و گوش و دل در آیه، شاید از باب نمونه باشد؛ زیرا با توجه به آیات قرآن کریم، در قیامت علاوه بر خود انسان، از دست و پا و اعضای دیگر هم سؤال می‌شود^۲ و آنها به سخن آمده، اعتراف می‌کنند. نیز ممکن است برای این باشد که انگیزه پیروی از دیگران از طریق دیدن یا شنیدن یا اندیشه و درک ایجاد می‌شود.

در طول تاریخ، بسیاری از فتنه‌ها و نزاع‌ها، از قضاوت‌های عجولانه یا حرف‌های بی‌مدرك و نظریه‌های بدون تحقیق و علم، نشأت گرفته است. عمل به این آیه، فرد و جامعه را در برابر بسیاری از فریب‌ها و خطاها بیمه می‌کند؛ چراکه خوش‌بینی بی‌جا، زودباوری و شایعه‌پذیری، جامعه را دست‌خوش ذلت و تسلیم دشمن می‌کند.

تقلید کورکورانه، پیروی از عادات و خیالات، تبعیت از نیاکان، باور کردن پیشگویی‌ها، خواب‌ها، حدس‌ها و گمان‌ها، قضاوت بدون علم، گواهی دادن بدون علم، موضع‌گیری یا ستایش یا انتقاد بدون علم، تفسیر و تحلیل و نوشتن و فتوا دادن بدون علم، نقل شنیده‌های بی‌اساس و شایعات، نسبت دادن چیزی به خدا و دین بدون علم، تصمیم در شرایط هیجانی و بحرانی و بدون دلیل و برهان، تکیه به سوگندها و اشک‌های دروغین دیگران، همه مصداق ﴿لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ بوده و ممنوع است.^۳ اگر کسی سخنی بدون آگاهی زد، باید بداند که این کار، نزد خدا گناه بزرگی است: ﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّئًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾^۴؛ «آنگاه که از زبان یکدیگر [تهمت را] می‌گرفتید و آنچه را به آن علم

۱. اسراء: ۳۶.

۲ - نور/ ۲۴؛ یس/ ۶۵؛ فصلت/ ۲۰.

۳. با توجه به این آیه شریفه بهره‌برداری صحیح نکردن از جسم و امکانات، مؤاخذه خواهد داشت: ﴿كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ همچنین کلمه «الفؤاد» در آیه شریفه می‌رساند که در قیامت، از باطن و نیت هم بازخواست می‌شود.

۴. نور: ۱۵.

نداشتید، دهان به دهان می‌گفتید و این را ساده و کوچک می‌پنداشتید، در حالی که آن نزد خدا بزرگ است.»

به مقتضای روایات متواتر و معتبر، پیروی از اصول قطعی شرعی (مانند فتوای مجتهد یا علمی که به اطمینان‌های نزدیک به یقین اطلاق می‌شود) پیروی از علم است. همچنان که مردم از نسخه پزشک متخصص و دلسوز علم پیدا می‌کنند، از فتوای مجتهد جامع‌الشرايط و متقی نیز علم به حکم خدا پیدا می‌کنند. لذا این مرحله از علم کافی است؛ هر چند علم درجاتی دارد و مراحل عمیق‌تر آن، علم الیقین، حق الیقین و عین الیقین می‌باشد.

پیش‌بینی‌ها و تحلیل‌های غلط به شخصیت مبلّغ، مربی و استاد لطمه می‌زند. تحلیل مسائل و پیش‌بینی حوادث آینده اگر با علم و آگاهی نباشد، اشتباه از آب در می‌آید؛ بنابراین تا روشن نشدن جوانب مختلف یک مسئله، نباید آن را تکذیب یا تصدیق نمود؛ چراکه خداوند به خاطر همین کار، منکران را سرزنش می‌کند و می‌فرماید:

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّابَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾^۱؛ «بلکه [حق آن است که] چیزی را که به شناخت آن احاطه نداشتند دروغ پنداشتند، در حالی که سرانجام و حقیقت و باطن آن هنوز بر ایشان روشن نشده است. کسانی که پیش از آنان بودند نیز همین گونه تکذیب کردند. پس بنگر که سرانجام ستمگران چگونه است.»

از دو آیه قرآن دو درس بزرگ می‌آموزیم:

الف) تا علم نداریم، حرفی نزنیم: ﴿أَلَمْ يُوْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾^۲

ب) تا علم نداریم، حرفی را رد نکنیم: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ﴾ (آیه‌ای که در بالا ذکر

شد)^۳

۱. یونس: ۳۹.

۲. اعراف: ۱۶۹.

۳. عبدالعظیم حسنی از امام جواد (ع) نقل می‌کند که حضرت علی (ع) فرمود: «چهار نکته گفتیم که خداوند آیات آن را نازل کرده است: الف) گفتیم: «المرء مخبوء تحت لسانه»، شخصیت انسان در زیر زبانش پنهان است؛ آیه نازل شد: ﴿وَلَنَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾ (محمّد: ۳۰) یعنی در گفتگو آنان را می‌شناسی. ب) گفتیم: «مَنْ جَهِلَ شَيْئًا عَادَاهُ»، هرکس چیزی را نداند، دشمنی با آن می‌کند؛ آیه نازل شد: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا﴾ (آیه‌ای که در متن بالا ذکر

۲۲. پرهیز از گفتگوهای بی نتیجه

استاد و معلم باید از وقت کلاس بهترین بهره را ببرند و خود را با هر بحثی درگیر نکنند. خداوند در مورد برخی از شعراء می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ﴾^۱؛ «آیا ندیدی که آنان در هر وادی سرگشته می‌روند؟» (شعراء/ ۲۲۵)

عمر انسان در هر چیزی، به خصوص در بحث‌های علمی، باید صرف چیزی بشود که یا واجب باشد، یا مستحب، یا نیاز فرد را حل کند، یا نیاز جامعه را! مدیریت عمر، از مهم ترین نوع مدیریت هاست. انسان باید به چند چیز توجه داشته باشد:

(الف) عمری که می‌رود، بر نمی‌گردد؛

(ب) عمر ما محدود است؛

(ج) پایان عمر ما مشخص نیست؛

(د) ما باید دربارهٔ عمر، به خصوص جوانی خود، در قیامت پاسخ بدهیم؛

(ه) بالاترین خسارت، خسارت در عمر است: ﴿قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ﴾^۲؛

(و) هر چه خود را با مباحث مختلف و بیهوده درگیر کنیم، از مباحث اصلی باز می‌مانیم؛

(ز) چه بسا در اثر گفتگوهای بیهوده، دوستان خود را به دشمن تبدیل کنیم.

باید مباحث علمی به نتیجه‌ای مفید برسد، وگرنه گفتگوهای بی نتیجه، اتلاف عمر است.^۳ حتی

شده. (ج) گفتیم: «قیمه کل امرء ما يحسنه»، ارزش هر کس به لیاقت و عملکرد اوست؛ آیه نازل شد: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ سَبْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾ (بقره: ۲۴۷) یعنی خداوند طالوت را به خاطر توانایی‌هایش برگزید. (ج) گفتیم: «القتل يقلل القتل»، کشتن ستمگر، جلوی زیاد شدن قتل را می‌گیرد؛ آیه نازل شد: ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ﴾ (بقره: ۱۷۹) (کافی، ج ۱، ص ۱۶۶).

۱. شعراء: ۲۲۵.

۲. زمر: ۱۵.

۳. در خصوص «عمر و ارزش آن» نکات فراوانی وجود دارد؛ از جمله اینکه: در مناجات‌ها می‌خوانیم که اولیاء خدا می‌گفتند: «افئیت فی الآمال عمری»، یعنی در آروضا عمرم را فنا کردم. حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «انسان در لحظه مرگ که زبانش بند می‌آید، ولی چشم و گوش او هنوز کار می‌کند، در فکر این است که در عرش چه کرده است: «بفکر فیما افنی عمره» امام سجاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق از خدا می‌خواهد: «اگر عمرم همچون لباس کار به من آمادگی خدمت می‌دهد، آن را طولانی کن، اما اگر عمرم چراگاه شیطان است، قبل از آنکه غضب تو بر من محکم شود، جان من را بگیر.» طول عمر مهم نیست، مدیریت زمان و بهره‌برداری از آن مهم است. قرآن می‌فرماید که ما به بعضی طول عمر می‌دهیم، ولی به ضررشان است: ﴿انما نملی لهم﴾ و آنها در راه معصیت پیمانه عمر خویش را پر می‌کنند.

در سؤال‌های مذهبی، نباید هر چیزی را پاسخ دهیم. نه هر سؤالی به جاست و نه هر جوابی واجب است. بعضی سؤالات برای این است که از جواب آن فتنه راه بیندازند؛ لذا باید به نحوی از آنها عبور کرد، مانند جوابی که موسی علیه السلام در خصوص وضعیت مردگان از نیاکان خود و قومش، به فرعون داد.^۱

وقتی از یک سو عمر کم است و از سوی دیگر نیازها زیاد است اگر مدیریت زمان نباشد، خسارت قطعی است. جالب این است که در خسارت قطعی، خداوند به زمان قسم خورده است: ﴿وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خَسْرٍ﴾^۲ تا به ما پیام دهد که بالاترین خسارت، خسارت زمانی است. اساتید و مربیان باید بدانند که هر چه علم مفید یاد بگیرند و یاد بدهند، ارزش آنان بیش‌تر می‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «ای مؤمن! این علم و ادب، ثمن و قیمت جان توست؛ پس در فرا گرفتن آن دو، کوشش کن که هر چه بر علم و ادب تو اضافه گردد، قیمت تو نیز افزایش پیدا می‌کند.»^۳

۲۳. پرهیز از سخنان شعاری و بی‌پایه

استادی موفق است که کلاسش غنی و بامحتوا و سخنانش اصولی باشد. بسط بیهوده مطالب و نقل جملات زیبا اما شعاری و بی‌محتوا، به جاذبه کلاس ضربه می‌زند. هم خوب حرف زدن و هم حرف خوب زدن، رمز توفیق است. سخت‌کوشی معلم و مطالعه و تحقیق مناسب او و چینش مباحث بر پایه اصولی اساسی، درس را غنی و قابل ارائه می‌کند و سبب شیرینی کلاس و رضایت مخاطبان می‌شود و معلم را گرفتار حرف‌های شعاری و تکرار مفاهیم نمی‌کند.

۱. در ذیل عنوان «پرهیز از بحث‌های جنجالی» مذاکره موسی علیه السلام و فرعون را بیان کردیم که وقتی فرعون از حضرت موسی علیه السلام پرسید: ﴿قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى﴾ (طه: ۵۲)، «فرعون» گفت: پس حال نسل‌های پیشین چگونه است؟! او می‌خواست که حضرت موسی علیه السلام از سرنوشت شوم آنها سخنی بگوید و فرعون آن را دست‌مایه فتنه کرده و جنجالی راه بیندازد. حضرت موسی علیه السلام جواب داد: ﴿قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى﴾ (طه: ۵۲)؛ «موسی» گفت: علم آن [احوال] در کتابی نزد پروردگار من است پروردگار من نه [خطا و چیزی را] گم می‌کند و نه فراموش می‌نماید.» و در جواب آنان کلی‌گویی کرد و به اجمال، علم آن را به خداوند محاله داد.

۲. عصر: ۱-۲.

۳. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَا مُؤْمِنُ! إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ وَالْأَدَبَ ثَمَنُ نَفْسِكَ فَاجْتَهِدْ فِي تَعْلَمِهِمَا فَمَا يَزِيدُ مِنْ عِلْمِكَ وَأَدَبِكَ يَزِيدُ فِي ثَمَنِكَ. مشکاه‌الانوار، ص ۱۳۵.

همچنین گاهی مطالب بی‌ریشه و انحرافی در قالب و بسته‌بندی زیبا ارائه می‌شود. دنیای امروز با امکانات مدرن و تبلیغات، به راحتی می‌تواند به جای تعلیم امور مهم و کلیدی، مردم را با شعارهای زیبا و بی‌اساس، سرگرم مسائل فرعی و انحرافی کند. ممکن است هر صنفی فریب این سخنان زیبا و بی‌محتوا را بخورد، اما از یک معلم فرهیخته، چنین اشتباهی پذیرفتنی نیست. قرآن کریم، نام این کلمات زیبا را «زخرف القول» گذاشته است؛ یعنی سخنان طلایی! در قرآن می‌خوانیم: ﴿شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَالْجِنَّ یُوحِیْ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾^۱؛ «برخی از آنان حرف‌های دلپسند و فریبنده را به برخی دیگر مرموزانه القا می‌کنند».

حرف‌های بی‌پایه و انحرافی معمولاً در زرورقی پیچیده و با ادبیات مناسبی القاء می‌شوند و غالباً دهن پرکن می‌باشد. تاریخ شاهد این گونه حرف‌های دهن پرکن و بی‌اساس و بی‌محتواست؛ مثلاً یهودیان دربارهٔ خود می‌گفتند: «ما فرزندان خدا و محبوبان خدا هستیم»، «خلود دوزخ برای ما نیست» و «به بهشت نمی‌رود جز کسی که یهودی یا مسیحی باشد».^۲

۲۴. پرهیز از تکذیب و انکار بدون علم

قرآن کریم در انتقاد از گروهی می‌فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ یَحِطُوا بِعِلْمِهِ﴾^۳ «آنان به‌خاطر آنکه چیزی را نمی‌دانند، آن را تکذیب می‌کنند».

این که انسان بگوید چون من چیزی را نمی‌بینم، پس نیست و ایمان باید تنها به دیدنی‌ها باشد، حرف غلطی است. شما از افتادن سیب می‌فهمید که زمین جاذبه دارد، ولی جاذبهٔ زمین به خودی خود قابل دیدن نیست.

در مسائل علمی نیز هر موضع‌گیری باید براساس علم و معرفت باشد. ندانستن نباید مساوی با نفی شود؛ که اگر این کار صورت بگیرد، نشانه جهالت است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

۱. انعام: ۱۱۲.

۲. در صدر اسلام افراد ترسویی که بنای فرار از جبهه داشتند، با جملاتی چون «خانه‌های ما بی‌حفاظ است و زن و بچه ما نیاز به حراست دارند» یا «ما طاقت مبارزه با دشمن را نداریم» یا «جنگ در تابستان مصلحت نیست» می‌آوردند یا بعضی به خیال آنکه از اهل مکه و قریش هستند، در مراسم حج برای خود خط ویژه‌ای قرار می‌دادند.

۳. یونس: ۳۹.

«النَّاسُ أَغْدَاءُ مَا جَهِلُوا!»^۱ مردم دشمنان چیزی هستند که نمی‌دانند.

در حالی که باید به سراغ فهمیدن و دانستن برویم؛ نه به سراغ انکار و دشمنی.

۲۵. پرهیز از غلو

میان‌روی و اعتدال در همه جا لازم است و عشق به اولیای خدا نباید سر از غلو درآورد. غلو سابقه طولانی دارد. در آیات و روایات مکرر می‌خوانیم که نسبت به دین و اولیای دین غلو نکنید؛ همان‌گونه که نصاری درباره حضرت عیسی علیه السلام غلو کردند. غلو کردن درباره انسان‌ها، حتی اگر پیامبر باشند، توهین به خداوند و نسبت ناروا دادن به اوست: ﴿لَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾^۲ قرآن کریم به ما یاد داده که «ژبندگی خدا» در رأس کمالات انبیاست و پیامبر صلی الله علیه و آله چون عبد بود، به معراج رفت و اولین سخن حضرت عیسی علیه السلام در گهواره: «انی عبد الله» بود.

یکی از آفات متدینین و محیط‌های تبلیغی و تعلیمی، غلو درباره رهبران دینی است. غلو انگیزه‌های متعدد دارد.^۳ و در آیات متعددی از قرآن کریم از آن نهی شده است:

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۴ «هیچ [پیامبر و] بشری که خداوند به او کتاب و حکم و نبوت داده است، حق ندارد به مردم بگوید: به جای خدا، بندگان من باشید.»

همچنین در جای دیگری آمده است: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَصْلَحُوا كَثِيراً وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾^۵ [ای پیامبر!] بگو: ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق غلو نکنید و از هوس‌های گروهی که پیش از این گمراه شدند و

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۸.

۲. ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ﴾ (نساء: ۱۷۱).

۳. برخی از انگیزه‌های غلو: الف) گاهی کسی را با غلو، بزرگ می‌کنند تا رقیب او را نابود کنند. ب) حب ذات، انسان را وادار می‌کند که رهبر خود را هم بیش از آنچه هست خیال کند تا قهراً خودش هم بزرگ شود. ج) خیال اینکه هر چه بیشتر غلو کند به مکتب و رهبر پایدارتر است انسان را وادار به غلو می‌کند. د) کسی که غذای عالی نخورده، غذای معمولی را خیلی ستایش می‌کند. آری کسی که خدا را نشناخته و قدرت خدا را باور نکرده، قدرت‌های دیگر را بزرگ می‌شمرد.

۴. آل عمران: ۹۷.

۵. مائده: ۷۷.

بسیاری را گمراه کردند و [اکنون نیز] از راه حق منحرفاند پیروی نکنید.»

شاید بتوان از این آیه چنین استفاده کرد که خدا دانستن مسیح، نوعی غلو برگرفته از افکار شرک‌آلود جمعیت‌های قبلی است. چنانکه در آیه ۳۰ سوره‌ی توبه می‌خوانیم: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزَّىٰرُ بْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ﴾؛ «یهود گفتند: عزیر فرزند خداست و نصارا گفتند: مسیح فرزند خداست. این غلو و سخنان بی‌اساس، شبیه سخنان کفار پیشین است.»

در روایات، غلوکنندگان نفرین شده و از بدترین اقسام کفار و مشرکان به شمار آمده‌اند.^۱ معصومین (ع) در برابر افراد که متملق و اهل غلو موضع می‌گرفتند و با آنها برخورد جدی می‌کردند.^۲ آنان در تعابیر متعدد، نسبت به این قضیه هشدار داده‌اند:

رسول خدا (ص): «مرا بالاتر از حقم بالا نبرید؛ چراکه خداوند- تبارک و تعالی- قبل از آنکه مرا به نبوت انتخاب نماید، به عنوان عبد انتخاب نموده است.»^۳

امیرالمؤمنین (ع): از غلو در باره ما پرهیز کنید! درباره ما بگویید که ما بندگان تربیت شده‌ایم؛ (بعد از اعتراف به بندگی ما) هر چه در فضیلت ما خواستید، بگویید!^۴

امیرالمؤمنین (ع): دو گروه درباره من به هلاکت می‌رسند؛ دوستداری که غلو می‌کند و کینه‌توزی که به شدت بغض می‌ورزد.^۵

حضرت رسول (ص) در روایات متعدّد به امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «تو مثل عیسی هستی که یهود او را واجب‌القتل دانستند و به مادرش تهمت زدند، ولی نصارا او را تا خدایی رساندند.»^۶ در بحث غلو، دو نکته باید مد نظر باشد:

۱. میزان الحکمة.

۲. شخصی به پیامبر اکرم (ص) گفت: «السلام علیک یا ربی» حضرت او را لعنت کرد و فرمود: «پروردگار من و تو الله است.» (بحار، ج ۲۵، ص ۲۹۷). همچنین گروهی نزد حضرت علی (ع) آمدند و گفتند: «ای پروردگار، سلام بر تو!» حضرت از آنان خواست که توبه کنند. (مالی طوسی، ص ۶۶۲، ح ۱۳۷۷).

۳. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «لَا تَرْفَعُونِي فَوْقَ حَقِّي فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اتَّخَذَنِي عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَنِي نَبِيًّا.» (عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰۰).

۴. امیرالمؤمنین (ع): «إِيَّاكُمْ وَ الْغُلُوَّ فِينَا قُولُوا إِنَّا عِبِيدُ مُرَبُّوْبُونَ وَ قُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ.» (الخصال، ج ۲، ص ۶۱۴).

۵. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): «هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُحِبٌّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالِ.» (نهج البلاغه، حکمت ۱۱۷).

۶. بحار، ج ۳۵، ص ۳۱۳.

یکی اینکه از آسیب‌های جدی برخی محافل مذهبی و آموزشی، غلو در خصوص برخی از بزرگان دین است. معصومین (علیهم‌السلام) از این گروه براءت بسته و آنان را از هلاک‌شدگان دانسته‌اند. معلمان و مبلغان باید مراقب غلوها باشند و ضمن پرهیز جدی از تعابیر غلوآمیز، بدون رودربایستی و با شهامت، با اهل غلو برخورد کنند.

دوم اینکه گاهی درباره برخی از افراد عادی غلو می‌شود؛ این غلو، اگرچه غلو در دین نیست، و در حقیقت، همان اغراق است، اما آن هم مذموم می‌باشد. در دنیای تعلیم و تربیت گاهی نسبت به استاد یا دانشمندی داخلی یا خارجی غلو و اغراق می‌شود؛ مثلاً نظریات و حدسیات آنها را مثل علم و وحی قطعی می‌پندارند و چون خود را پست و کوچک می‌بینند یا اطلاعاتی از جایی ندارند، نظریات و حدسیات آنها برایشان خیلی جلوه می‌کند.

گاهی معلمی درباره خود و اساتید و معلمان خود دچار غلو می‌شود؛ در حالی که باید بداند آنچه معلم را در چشم مخاطبانش بزرگ می‌کند، فضل، علم، ادب و تواضع اوست.

۲۶. پرهیزهای دیگر

به غیر از همه مواردی که گفتیم، موارد دیگری نیز وجود دارد که باید از آن پرهیز کرد که شاید در لابه‌لای مباحث گذشته، برخی از آنها را بیان کرده باشیم. استاد و مربی باید از اموری پرهیز کند؛ از جمله:

- بیکاری در ایام تعطیلات.
- اکتفاء کردن به ارتباط‌های کلاسی و نداشتن ارتباط در خارج از کلاس.
- امتیازطلبی.
- اشتغال به مسائل فرعی و غیرعلمی.
- بزرگ نشان دادن بیگانگان و ندیدن پیشرفت‌های کشورش.
- نادیده گرفتن ارزش معنوی خود و توجه به زرق و برق مادیات.
- پرهیز از هر کاری که بهانه به دست دشمن می‌دهد.
- سست‌گویی.
- پرهیز از رقابت‌های ناسالم؛ چه بین هم‌فکران، چه بین دانش‌پژوهان و چه بین دو محیط

آموزشی.

- انتقام‌جویی.

- حدسیات خود و دیگران را به صورت علم واقعی بیان کردن.

- به جای انتقاد از عمل، انتقاد از شخص نمودن.

- پرهیز از ظلم و اجحاف.

- پرهیز از ایجاد محیط‌های مختلط و بی‌تفاوتی نسبت به این‌گونه محیط‌ها.

- پرهیز از اختلاف و مباحث اختلاف‌انگیزی که فضایش در محیط‌های آموزشی نیست.

- پرهیز از تعصبات بی‌جا.

- پرهیز از هر سخنی که مخالف مصالح ملی باشد و هر کلامی که شعله امید را در دل نسل

نو خاموش کند.

- پرهیز از شوخی‌های نابجا و احياناً تحقیرکننده.

- و ...

فصل پنجم:

مهارت‌ها و شیوه‌ها

شیوه‌ها و مهارت‌های معلم می‌تواند بازدهی آموزش‌ها را بالا ببرد. بخش مهمی از موفقیت استاد و شیرینی کلاس به شیوه ارائه درس و مهارت‌های معلم مربوط است. در این فصل به برخی از شیوه‌ها و مهارت‌های مهم معلمین اشاره می‌کنیم.

۱. بهره‌گیری از تمثیل

از ساده‌ترین، فطری‌ترین و عمومی‌ترین شیوه‌های انتقال مطلب، استفاده از تمثیل و ضرب‌المثل است. بیان عوامل سعادت و شقاوت انسان در قالب تشبیه و تمثیل، شیوه‌ای قرآنی و از اصول تربیتی این کتاب آسمانی است و برای توجه، تفکر و تذکر مردم، مفید است.^۱ تمثیل، مسائل عقلی را محسوس و راه رسیدن به هدف را نزدیک کند، مطالب را همگانی و لجوجان را خاموش می‌سازد؛ لذا قرآن از این روش بسیار استفاده کرده و به این مسئله اهمیت داده است. قرآن کریم سرشار از مثال‌های مختلف و ساده‌ای است که مردم با تفکر و دقت در آنها می‌توانند متذکر یاد خدا شوند:

«وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لِّعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۲؛ «و این مثال‌ها را برای مردم می‌زنیم، امید است که تفکر کنند.»

۱. «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْتِي رَبُّهَا وَيُضْرَبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»؛ (ابراهیم: ۲۴-۲۵)؛ «آیا ندیدی که خداوند چگونه مثل زده؟ کلمه طیبیه (سخن و ایمان) همانند درختی پاک است که ریشه‌اش ثابت و شاخه‌اش در آسمان است.» شجره طیبیه و درخت پاک آناری دارد، مانند رشد داشتن، پرمیوه بودن، سایه داشتن، پایدار بودن و در همه وقت ثمر دادن. انسان موحد نیز هرگز راکد نیست و آثار ایمانش دائماً در گفتار و اعمالش آشکار است. اعتقادش دائمی است، نه موسمی و همواره دیگران را به ایمان و معروف دعوت می‌کند.

- ﴿و يضرب الله الامثال للناس لعلهم يتذكرون﴾^۱؛ و خداوند برای مردم مثال‌ها می‌زند، امید است که متذکر شوند.»

گاهی یک مثال کار چند صفحه کتاب و مدت‌ها زمان را می‌کند. به چند نمونه توجه کنید:

(الف) گاهی می‌پرسند: آیا خدا به نماز ما نیاز دارد؟

پاسخ: «اگر همه مردم رو به خورشید خانه بسازند، چیزی به خورشید اضافه نمی‌شود و اگر همه مردم پشت به خورشید خانه بسازند، چیزی از خورشید کم نمی‌شود.»

(ب) گاهی می‌پرسند: «چرا افرادی که گناه بیشتری دارند در رفاه‌اند؟»

پاسخ: «اگر قطره‌ای چای روی شیشه عینک شما بریزد، فوراً آن را پاک می‌کنید؛ اگر قطره‌ای چای روی لباس سفید شما بچکد، صبر می‌کنید تا به منزل بروید و لباس خود را عوض کنید و اگر قطره‌ای روی قالی زیر پای شما بچکد، آن را رها می‌کنید تا مثلاً شب عید به قالی شویی ببرید. خداوند نیز با هر کس به گونه‌ای رفتار می‌نماید و بر اساس شفافیت یا تیرگی روحش، کیفر او را به تأخیر می‌اندازد.»

(ج) گاهی می‌پرسند: «چگونه پاداش بعضی اعمال انسان، از حساب و شماره می‌گذرد؟»

پاسخ: «بر اساس روایات، هرچه تعداد نفرات در نماز جماعت بیشتر باشد، ثواب نماز بیشتر می‌شود؛ تا آنکه عدد افراد حاضر در نماز جماعت به ده نفر برسد که در آن صورت پاداش آن بی‌شمار می‌شود و مقدار آن را کسی جز خداوند نمی‌داند.

چنانکه انسان با یک انگشت می‌تواند شماره تلفن بگیرد، با دو انگشت می‌تواند سطل کوچکی را بلند کند، با سه انگشت کار بیشتری انجام می‌دهد، تا اینکه به ده انگشت برسد که در این صورت، دیگر کار انسان محدودیت ندارد و هرکاری بخواهد می‌تواند انجام دهد؛ به گونه‌ای که دیگر کارهایش قابل حساب و شماره نیست.»

در این خصوص، خوب است تا به کتاب‌هایی که در زمینه تمثیل نوشته شده، مراجعه کرد و از تجربیات دیگران بهره برد.

۲. کوتاه‌گویی

جمله معروفی است که می‌گوید: «خیر الکلام ما قَلَّ و دَلَّ؛ بهترین کلام آن است که کوتاه باشد و رسا.» شاعر نیز در این باره می‌گوید:

کم گوی و گزیده گوی چون دُر
تا زان‌دک تو جهان شود پر

کلمات کوتاه، هم زود به ذهن وارد می‌شوند و هم دیر خارج می‌شوند. به علاوه، با گفتن مطالب طولانی، هم وقت خود و دیگران را هدر می‌دهیم و با نوشته‌های طولانی علاوه بر وقت، کاغذ، کتاب و امثال آن را هم اتلاف می‌کنیم.

در نامه‌های پیامبر اسلام و سایر ائمه علیهم‌السلام فشرده‌گویی و کوتاه‌گویی کاملاً به چشم می‌خورد. خطبه‌های نماز جمعه‌ای که از پیشوایان معصومین علیهم‌السلام نقل شده است، بیش از دو، سه صفحه نیست.

اسلام حتی به امام جماعت سفارش می‌کند که مراعات افراد ضعیف را بنماید و در نماز از خواندن سوره‌های طولانی بعد از سوره حمد خودداری کند.

قرآن می‌فرماید: ﴿الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا﴾^۱؛ «چون خدا در شما ضعف دید، به شما تخفیف داد.»

گزیده‌گویی در همه زمان‌ها خوب است؛ به ویژه در زمان حاضر. امروز که مردم ساندویچ می‌خورند، نشان آن است که حوصله پختن ندارند یا آب‌میوه می‌خورند، زیرا حوصله جویدن هم ندارند! لذا در زمان ما که انتقال پیام‌های کوتاه از طریق شبکه‌ها و رسانه‌های مجازی با سرعت انجام می‌شود، متن‌های کوتاه، پرفرودارتر و متن‌های طولانی، ملال‌آورتر است.

البته کوتاه‌گویی حدی دارد و همان گونه که کلام نباید ملال‌آور باشد، نباید بسیار هم کوتاه باشد که در انتقال پیام، مشکل ایجاد کند. امام علی علیه‌السلام فرمودند: «خَيْرُ الْكَلَامِ مَا لَا يُمِلُّ وَلَا يَقِلُّ»^۲؛ «بهترین کلام، کلامی است هم ملال‌آور نباشد و هم، خیلی کوتاه نباشد.»

۱. انفال: ۶۶.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۵۵. آقا جمال خوانساری در ترجمه و شرح این حدیث بیان فرمودند: «بهترین سخن آن است که ملالت نیاورد و کم نباشد، یعنی پر زیاد نباشد که باعث ملالت نشونده شود، و پر کم نباشد که خوب وفا به ادای مطلب نکند. و ممکن است که «یقل» به صیغه مجهول از باب افعال خوانده شود و معنی این باشد که: کم شمرده نشود، یعنی مردم آن‌را کم بشمارند.» (شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، ج ۳،

۳. متنوع گویی

انسان موجودی متنوع طلب است؛ مهندسی عالم بر اساس تنوع است. در دنیا تنوع رنگ‌ها تنوع محصولات کشاورزی، تنوع نباتات و میوه‌ها با رنگ، مزه، بو و شکل‌های مختلف، تنوع غذاها و... جلوه‌هایی از قدرت و حکمت خدای تعالی است. همچنین در بهشت، باغ‌ها، چشمه‌ها، میوه‌ها، خوراکی‌ها و نهرها همه متنوع است. تنوع و تعدد در باغ‌ها و نهرها: ﴿جَنَّاتٌ، الْأَنْهَارُ﴾؛^۱ تنوع در میوه‌ها: ﴿فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ﴾؛^۲ و ﴿فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَسْتَهْجُونَ﴾؛^۳ همچنین تنوع در نهرها: ﴿فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى﴾^۴ و تنوع زمان (بامداد و غروب) که در بهشت وجود دارد: ﴿بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾ همه و همه حکایت از تنوع طلبی بشر دارد.

در حوزه تبلیغ و تعلیم و تربیت نیز باید از ابزار «تنوع» بهره‌جست. تنوع در شیوه بیان و استدلال و آموزش، یکی از شیوه‌های ضروری و مفید برای ارشاد و هدایت و تربیت مردم است و راه پذیرش را بازتر می‌کند. باید حقایق به زبان‌های گوناگون گفته شود و تکرار مطلب، متنوع و جذاب باشد و پیام‌ها در قالب‌های متنوع ارائه گردد؛ زیرا یکنواختی اغلب خستگی‌آور است. تنوع در بیان، از شیوه‌های جدی قرآن کریم و از ابعاد اعجاز این کتاب آسمانی است. قرآن کریم بر این شیوه اصرار دارد:

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾؛^۵ «و همانا در این

ص ۴۲۴.

۱. بقره: ۲۵.

۲. زخرف: ۷۳.

۳. مرسلات: ۴۱-۴۲.

۴. ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءُهُمْ﴾ (محمد: ۱۵)؛ «وصف بهشتی که اهل پروا به آن وعده داده شده‌اند، [چنین است] در آن نهرهایی است از آبی که بدبو شدنی نیست و نهرهایی از شیر که مزه آن دگرگونی ندارد و نهرهایی از شراب که برای نوشندگان لذت‌بخش است و نهرهایی از عسل مصفا و ناب. و برای آنان در آنجا هرگونه میوه‌ای موجود است و نیز آمزشی از طرف پروردگارشان. [آیا اینان] همانند کسانی هستند که در آتش جاودانه‌اند و آبی جوشان نوشانده می‌شوند که اندرونشان را متلاشی می‌کند.»

۵. اسراء: ۸۹.

قرآن، از هرگونه مثال برای مردم آوردیم، ولی بیشتر مردم سر باز زده و جز انکار کاری نکردند! ﴿وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ﴾^۱؛ «و بدین سان آیات را در شکل‌های گوناگون بیان می‌کنیم [تا وسیله هدایت شود، ولی کافران ایمان نمی‌آورند]. ﴿قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ﴾^۲؛ قطعاً ما آیات خود را برای قوم و گروهی که پند می‌پذیرند، به تفصیل بیان کرده‌ایم.»

در قرآن این تنوع بسیار به چشم می‌خورد؛ مثلاً:
در بحث خداشناسی، از شتر و آسمان سخن گفته است: ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ﴾^۳؛ آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟ * و به آسمان، که چگونه برافراشته شده؟»

در جای دیگر، توازن را مطرح کرده است؛ با این بیان که هم در آسمانها میزان هست و هم شما باید در داد و ستد خود میزان را مراعات کنید: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ * وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾^۴
گاهی خداوند به انجیر و زیتون کوچک قسم می‌خورد: ﴿وَالتِّينَ وَالزَّيْتُونَ﴾ و گاهی به خورشید بزرگ: ﴿وَالشَّمْسُ﴾^۵.

تنوع در کلمات، آیات، سوره‌ها، آهنگ و ریتم بیان، جاذبه خاص خودش را دارد. همچنین در احکام اسلام، عبادات انسان بر اساس ماه‌های قمری تنظیم شد است تا اگر مثلاً رمضان در سالی در فصل گرما واقع شد، در سالی هم در سرما باشد یا اگر مراسم حج در سالی به تابستان افتاد، در سال‌هایی هم به زمستان و پاییز منتقل شود.

در نماز ما قیام و قعود، آهسته و بلند خواندن اذکار، اقامه در ساعات مختلف، دعا‌های متنوع و

۱. انعام: ۱۰۵.

۲. انعام: ۱۲۶.

۳. غاشیه: ۱۷-۱۸.

۴. «و آسمان را بالا برد و قانون و میزان را مقرر کرد تا در سنجش و میزان تجاوز نکند. و وزن را بر اساس عدل بر پا دارید و در ترازو کم نگذارید.» (رحمن: ۹-۷).

۵. شاید حکمت این تنوع این باشد که برای خدا انجیر و خورشید یکسان است؛ همان گونه که برای چشم دیدن یک میخ و کوه یکسان است. آری، این گونه نیست که چشم برای دیدن میخ زحمت کمی بکشد، ولی برای دیدن کوه نیاز به زحمت بیشتری داشته باشد.

جملات گوناگون دیده می‌شود که همه نشانه حکمت خداوند است.

بنده از روزهای اولی که کلاس داشتم، دقایق کلاس را به چند قسمت تقسیم می‌کردم: چند دقیقه‌ای یک مسأله شرعی می‌گفتم؛ دقایقی یک آیه تفسیر می‌کردم و دقایقی یک شبهه اعتقادی را جواب می‌دادم تا هم به همه نیازها توجه کرده باشم و هم هر مخاطبی نکته مورد نیاز خودش را به دست آورد.^۱

۴. دسته‌بندی مطالب

از اموری که در تدریس و تبلیغ مؤثر است، دسته‌بندی مطالب است. دسته‌بندی مطالب، شبیه بسته‌بندی اجناس است که امروزه انجام آن در قالبی زیبا و کوتاه و قابل حمل، به عنوان یک صنعت شناخته می‌شود. با دسته‌بندی، هم استاد مطالب را راحت ارائه می‌کند و هم مخاطب، آن را راحت‌تر می‌فهمد و مطالب در ذهن او بهتر جا می‌گیرد. دسته‌بندی، نظم دادن به محتوا و مفاهیم است. به عنوان نمونه:

اگر بخواهیم درباره تقلید صحبت کنیم، مسئله تقلید را این گونه دسته‌بندی می‌کنیم:

چهار نوع تقلید داریم:

الف) عالم از عالم؛

ب) جاهل از جاهل؛

ج) عالم از جاهل؛

د) جاهل از عالم.

سپس با دلیل، توضیح می‌دهیم که سه نوع آن غلط و تنها نوع آخر صحیح است.^۲

۱. هنوز بعد از پنجاه سال، دفترهای حاوی که صورت‌جلساتم موجود است. و بسیاری از دوستان در آغاز کارشان از آن دفترچه‌ها استفاده کردند. امروز بسیاری از آنها در قالب نرم‌افزار «تبلیغ» یا نرم‌افزار «مجموعه آثار» در دسترس است.

۲. زیرا تقلید عالم از عالم نشانه پا گذاشتن روی فهم و علم و تحقیق خود، خودکم‌بینی، خودباختگی و بی‌هویتی است. تقلید جاهل از جاهل خلاف هر عقل و وجدانی است. تقلید عالم از جاهل عقلاً نارواست؛ زیرا کنار گذاشتن علم خود و پیروی از هوس‌ها و خیالات دیگران است؛ اما تقلید جاهل از عالم همان رجوع به کارشناس و یک اصل عقلی است. تمام مردم دنیا هر چه را نمی‌دانند از دانشمند آن رشته می‌پرسند. حتی مراجع تقلید همین که بیمار می‌شوند، به پزشک مراجعه و به نسخه او عمل می‌کنند. معنای تقلید، همین مراجعه به کارشناس و عمل و التزام به

ما چهار رقم، زن و شوهر داریم:

(الف) هم‌فکر و هم‌گام در کار خیر، مثل پیغمبر و خدیجه یا امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا (س)

(ب) هم‌فکر و هم‌گام در فساد، مثل ابولهب و همسرش که در سوره مسد به آنها اشاره شده

است؛

(ج) شوهر در راه حق است و زن در راه باطل، مثل حضرت نوح و لوط و همسرانشان؛

(د) زن در راه حق است و شوهر در راه باطل، مثل آسیه و فرعون.

نمونه سوم و چهارم را در سوره تحریم می‌توانیم پی‌گیری کنیم.

۵. طرفینی کردن کلاس

کلاس یک‌طرفه که در آن، استاد متکلم وحده باشد و دانشجو مستمع، کلاسی بی‌نشاط، خسته‌کننده و کم‌ثمر است. اگر تدریس و کلاس‌داری طرفینی باشد، ذهن مخاطب فعال، خستگی کمتر و نشاط بیشتر می‌شود.

منطق گفتگو، منطقی است که در آیات قرآن کریم، بارها به آن اشاره شده است. تمام کلمات «قالوا» به معنای آن است که: «آنان گفتند» و تمام کلمات «قل» به معنای آن است که: «تو بگو».

همچنین بسیاری از آیات با کلمه «یَسْئَلُونَكَ» رابطه پیغمبر با مردم را بیان می‌کنند که رابطه طرفینی، صمیمی، آزادانه و متنوع بوده است و حتی گاهی که مردم سؤال نداشتند، مریبان آسمانی به آنها دستور می‌دادند که سؤال کنند: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱؛ «اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید». یا در جمله‌ای از حضرت علی (ع) می‌خوانیم: «سلونی قبل ان تفقدونی»^۲ قبل از آن که مرا از دست بدهید، هر سؤالی دارید از من پرسید.

در گفت‌وگوی طرفینی علاوه بر تعلیم و تربیت، نوعی دوستی و ترغیب شهامت نیز نهفته است.

نسخه است. شاید در روی کره زمین کسی نباشد که لباس را به خیاط ندهد و ساخت منزل خود را به مهندس و معمار نسپرد. این‌گونه بیان تقلید با این رقم دسته‌بندی در ذهن می‌ماند.

۱. نهل: ۴۳.

۲. نهج/البلاغه، خطبه ۱۸۹.

۶. پرسش و پاسخ

یکی از شیوه‌های مهم انتقال مفاهیم، ارائه مباحث با طرح سؤال است که این کار عطش مخاطب را برای فهم درس بیشتر می‌کند. همچنین دانش‌پژوهان با این روش و طرح سؤالات دقیق و سازنده خود در بین مباحث، استاد را در ارائه بحث و روشن نمودن همه زوایای آن کمک می‌کنند.

قرآن کریم به مسئله سؤال و جواب بسیار اشاره کرده است: گاهی با کلمه «هل»، گاهی با کلمه «أ» همزه استفهامی (أ)، گاهی با کلمه «من»، گاهی با کلمه «أنی»، گاهی با کلمه «این»، گاهی با سؤال توییخی و

پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «علم گنجینه است و کلید آن پرسش است. بپرسید تا خدا بر شما رحمت آرد که خدا در کار علم چهار کس را پاداش می‌دهد؛ پرسنده و آموزگار و شنونده و کسی که دوستدار ایشان است.»^۱ امام صادق (ع) فرمودند: «هلاکت و بدبختی مردم برای این است که نمی‌پرسند.»^۲

طرح سؤال فواید بسیاری دارد؛ از جمله کسب معلومات، رشد علمی استاد، شناخت روحیات مخاطبین، تقویت ارتباط با مخاطبین، برطرف شدن خجالت، غرور و تکبر. کسی که چیزی را نمی‌داند ولی سؤال نمی‌کند، یا گرفتار غرور و تکبر است یا گرفتار خجالت ناروا. البته برخی افراد از طرح سؤال، هدف و انگیزه منفی دارند، که معلم باید مراقب باشد؛ مانند به چالش کشیدن، بهانه جویی، خودنمایی و اظهار فضل، تحقیر و تمسخر استاد، ایجاد شک و تردید در دیگران.

امام صادق (ع) فرمود: «سَلْ تَفْقَهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتَبُ؛ برای فهمیدن سؤال کن، نه برای خودنمایی و بهانه جویی.»^۳ کلمه «عنت» به معنای سختی است؛ یعنی هدف شما از سؤال به سختی کشاندن استاد نباشد.

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْعِلْمُ خَزَائِنُ وَمِفْتَاحُهَا السُّؤَالُ، فَاسْأَلُوا يَرْحَمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُجْزِرُ فِيهِ أَرْبَعَةَ، السَّائِلُ وَالْمُعَلِّمُ وَالْمُسْتَمِعُ وَالْمُحِبُّ لَهُ» (نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ﷺ)، ص ۵۸۱).

۲. «إِنَّمَا يَهْلِكُ النَّاسُ لِأَنَّهُمْ لَا يَسْأَلُونَ». (کافی، ج ۱، ص ۴۰).

۳. الکافی، ج ۶، ص ۳۸۱.

درباره اینکه از چه کسی بپرسیم و چه کسی صلاحیت پاسخ‌گویی به سؤالات ما را دارد، قرآن می‌فرماید که از اهل ذکر بپرسید: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱ این آیه یک اصل کلی را که عقل هر بشری می‌پذیرد، مطرح می‌کند و آن مراجعه به اهل علم و کارشناس است. یعنی هر چه را نمی‌دانید از آگاهان و خبرگان سؤال کنید. البته در زمینه مسائل دینی، بهترین مصداق «اهل ذکر» اهل بیت پیامبر ﷺ هستند.^۲ روایات زیادی از طریق شیعه و سنی به این مضمون وارد شده است. طبری، ابن کثیر و آلوسی نیز در تفسیر این آیه، اهل ذکر را اهل بیت پیامبر ﷺ معرفی کرده‌اند.^۳

البته معلم و استاد باید به دانش‌پژوه و مخاطب خود این نکته را بیاموزد که وقتی باید سؤال کنیم که خود نتوانیم به جواب برسیم، نه آنکه هر چه را نمی‌دانیم، بدون فکر و تأمل، فوراً سؤال کنیم. آیه نمی‌فرماید: اگر نمی‌دانید سؤال کنید، بلکه می‌فرماید: ﴿فَسْأَلُوا... إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾، اگر نمی‌توانید بدانید، سؤال کنید.

در خصوص سؤال کننده و سؤال‌شونده نکات و تذکراتی وجود دارد که باید در نظر گرفت؛ این نکات در فصل هشتم و در سایر نکات بیان می‌گردد؛ ان شاء الله تعالی.

۷. ارائه الگوها

یکی از شیوه‌های موفق تدریس، ارائه الگوهاست. الگوها نقش مهمی در تعلیم و تربیت دارند؛

۱. انبیاء: ۷.

۲. یکی از دلایل و فلسفه‌های تقلید از مراجع نیز همین اصل عقلی است که کسانی که نمی‌توانند از قرآن و روایات معتبر احکام دینی را استنباط کنند، باید از فقیه جامع‌الشرايط تقلید کنند. همان گونه که فقیه جامع‌الشرايط در صورت نیاز به درمان، به پزشک حاذق مراجعه می‌کند.

برخی افراد تحصیل کرده، با شنیدن و دیدن و خواندن چند آیه و حدیث و ترجمه آن، گمان می‌کنند راه را یافته‌اند و نیاز به تقلید ندارند؛ در حالی که باید دید این حدیث از چه کسی، در چه زمانی، کجا و به چه دلیل نقل شده است. آیا به طور کامل نقل شده، یا بخشی از آن نقل شده است؟ آیا حدیث معارض دارد یا ندارد؟ آیا واسطه‌هایی که از پیامبر و امام این حدیث را به ما رسانده‌اند، معتبرند؟ آیا این حدیث مخالفتی با آیات قرآن ندارد؟ به خاطر همین مسائل، تقلید از مراجع دینی یک ضرورت است و کسی حق ندارد با نگاه به ترجمه قرآن و حدیث، خودسرانه عمل کند.

۳. حدود شصت روایت در این باره نقل شده است که در برخی از آنها، امامان معصوم فرموده‌اند: «نحن و الله اهل الذکر المسؤولون؛ به خدا قسم، آن اهل ذکر که مردم باید از آنان بپرسند، ما هستیم.» در حدیث می‌خوانیم کسی که بدون علم فتوا دهد، فسادش بیش از اصلاح است: «مَنْ أَفْتَى بِغَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُهُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُهُ.»

زیرا در تربیت و تبلیغ، ارائه نمونه عینی و عملی و الگو لازم است. باید الگوی خوب معرفی کنیم تا مردم به سراغ الگوهای بدلی نروند. قرآن کریم افرادی از مردان و زنان را به عنوان اسوه و الگو مطرح کرده است که با توجه به اهمیت این بحث، به اختصار مواردی را بیان می‌کنیم:

حضرت ابراهیم علیه السلام و پیروان و تربیت‌یافتگان او، یکی از الگوها و اسوه‌هایی هستند که قرآن کریم مطرح نموده است:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾^۱: «همانا برای شما در [روش] ابراهیم و کسانی که با او بودند، سرمشق و الگوی خوبی است.» «أُسْوَةٌ» از «تأسی» به معنای پیروی کردن از الگو و سرمشق قرار دادن اوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز یکی دیگر از اسوه‌هایی است که قرآن کریم معرفی نموده است: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۲: «همانا برای شما در [سیره‌ی] رسول خدا الگو و سرمشقی نیکوست، [البته] برای کسانی که به خدا و روز قیامت امید دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.»^۳

همچنین الگوهای دیگری نیز در قرآن کریم معرفی شده است:

حضرت یوسف علیه السلام در عفت و پاکدامنی، حضر ایوب علیه السلام در صبر (خداوند به او لقب نعم العبد داد) و حضرت سلیمان علیه السلام در حکومتداری (وی بزرگ‌ترین حکومت را داشت) همه از کسانی بودند که دنیا آنها را غافل نکرد. همچنین داوود علیه السلام در شهامت اسوه است؛ چراکه قرآن درباره او می‌فرماید: «این نوجوان در جبهه، یک تنه رهبر کفر را کشت و از خدا سه مدال گرفت: حکومت، حکمت و علم بی‌نهایت.»^۴ علی‌بن ابی طالب علیه السلام نیز در ایثار اسوه است؛ چراکه در شب هجرت در

۱. ممتحنه: ۴.

۲. احزاب: ۲۱.

۳. اگر چه این آیه مربوط به جنگ احزاب است، اما الگو بودن پیامبر اختصاص به جنگ ندارد و پیامبر در همه زمینه‌ها، بهترین الگو برای مؤمنان است.

۴. ﴿وَقُتِلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ﴾ (بقره: ۲۵۱)؛ «و داود [که جوانی کم سن و سال، ولی مؤمن، شجاع و از یاران طالوت بود] جالوت را [که فرمانده سپاه دشمن بود] کشت و خداوند حکومت و حکمت به او عطا نمود و از آنچه می‌خواست به او آموخت.» ای کاش شخص متصفی بود و می‌گفت همان‌گونه که کشتن جالوت سه امتیاز داشت، در جنگ خندق نیز کشتن عمرو بن عبدود به دست حضرت علی علیه السلام سه امتیاز داشت. در آنجا داود به پاس شهامت و شجاعت، حکومت، حکمت و علم دریافت کرد، در خندق نیز باید حضرت

بستر رسول خدا ﷺ خوابید.

همچنین در قرآن کریم به زنان خوب و بد اشاره شده است. در سوره تحریم، قرآن کریم به الگوهای مثبت و منفی زنان اشاره نموده و از هر گروه، دو زن را معرفی کرده است؛ همسر فرعون و حضرت مریم علیها السلام را الگوی مثبت معرفی و همسر نوح و لوط را به عنوان الگوی منفی نام برده است.

در خصوص آسیه، قرآن کریم فرمود: «و خداوند برای کسانی که ایمان آورده‌اند، به همسر فرعون مثل زده است. آن گاه که گفت: پروردگارا! برای من نزد خویش در بهشت خانه‌ای بساز و مرا از فرعون و کردار او نجات بده و مرا از گروه ستمگر رهایی بخش.»^۱ این آیه در خصوص آسیه (همسر فرعون) است؛ هنگامی که آسیه، معجزه حضرت موسی را دید و به او ایمان آورد و فرعون نیز به کیفر این کار، دست و پایش را به زمین میخکوب کرد و او را زیر آفتاب سوزان قرار داد. هنگامی که آسیه آخرین لحظه‌های عمر خود را می‌گذرانید، دعایش این بود: ﴿رَبِّ اِنِّ لِي عِنْدَكَ بَيِّنًا فِي الْجَنَّةِ﴾ آسیه، یکی از الگوهای خوب زنان مؤمن است و در اقدام او درس‌های فراوانی وجود دارد.^۲

علی علیه السلام به پاس شهادت و شجاعت، حکومت، حکمت و علم دریافت کند و بعد از پیامبر، مردم با کسی غیر از او بیعت نکنند و طبق قرآن او را لایق حکومت، حکمت و علم بدانند. آری! بر فرض که آیات غدیر خم هم نبود، ده‌ها آیه دیگر نشانه برتری حضرت علی علیه السلام است.

۱. ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ اِنِّ لِي عِنْدَكَ بَيِّنًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهٖ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ (تحریم: ۱۱).

۲. همسر فرعون محیط زده نبود و شخصیت او را جامعه نساخته بود. او با منطق در برابر رژیم فاسد ایستاد. دنبال زرق و برق نبود و به تمام مظاهر دنیوی پشت کرد و از کاخ و رفاه و مادیات گذشت. فضای سکوت و خفقان را شکست. صبور بود و زیر شکنجه جان داد و به شهادت رسید، ولی از راه و مکتبش دست برنداشت. حامی رهبر معصوم زمان خود، حضرت موسی بود. بلند همت بود و به کمتر از بهشت و قرب خدا قانع نبود. شهادت داشت و تهدیدات فرعون در او اثر نگذاشت. رضای خالق را بر رضای خلق مقدم داشت. منطق و عقل و وحی را بر مسائل خانوادگی ترجیح می‌داد. با نهی از منکر خود که گفت: «لَا تَقْتُلُوهُ»، موسی را در کودکی از مرگ نجات داد. همسر فرعون ثابت کرد بسیاری از شعارهایی که در طول زمان، جزو فرهنگ مردم شده، غلط است و باید آن را عوض کرد و استاد و مربی نباید تابع هر شعار و فرهنگی باشد. مثلاً در فرهنگ ما می‌گویند: «خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو» اما او گفت: من هم‌رنگ جماعت نمی‌شوم و رسوا هم نمی‌شوم. می‌گویند: «یک دست صدا ندارد»، اما او ثابت کرد که یک نفر نیز می‌تواند موج ایجاد کند. می‌گویند: «زن شخصیت مستقل ندارد»، اما او ثابت کرد زن در انتخاب راه مستقل است. می‌گویند: «با مشت نمی‌شود به جنگ درفش رفت»، اما او ثابت کرد حق ماندنی است و اگر مشت روی آهن اثر ندارد، روی افکار عمومی در تاریخ اثر دارد. می‌گویند: «با یک گل بهار نمی‌شود»،

همچنین قرآن به پیامبرش دستور می‌دهد که یادآور مریم باشد: ﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ﴾^۱. تنها زنی که نامش در قرآن آمده، حضرت مریم علیها السلام است. نام ایشان ۳۱ مرتبه در ۱۲ سوره آمده که ۱۲ بار آن در قالب «عیسی بن مریم» است و یک سوره قرآن، به نام اوست. خداوند متعال در آیه‌ای می‌فرماید:

﴿وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا الظُّلُمَاتُ﴾^۲: «و خداوند به مریم دختر عمران [نیز مثل زده است] زنی که دامن خویش را [از گناه] حفظ کرد، پس ما از روح خود در او دمیدیم [تا عیسی در دامن او متولد شد] و کلمات پروردگارش و کتب آسمانی را تصدیق کرد و از اطاعت‌پیشگان بود.» در این آیه چهار کمال برای حضرت مریم بیان شده است: پاکدامنی، نفخه روح، تصدیق پیامبران و کتب آسمانی و اطاعت محض در برابر خدا.

همچنین در معرفی زنان منفی اشاره به زن لوط و زن نوح شده است که در خانه پیامبر خدا زندگی می‌کردند؛ اما راه فسق و فجور و خیانت را پیش گرفتند.^۳

۸. فیش‌برداری و ارائه نکات ناب

زبان و قلم وسیله نقل و انتقال است؛ ولی، ارزش انسان به «قلم» است؛ چون نطق را حیوان‌ها هم دارند. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿عَلَّمْنَا مَطْطَقَ الطَّيْرِ﴾^۴. بنابراین پرنده‌ها هم نطق دارند؛ ولی قلم ندارد. قلم‌ها و نوشته‌ها حافظ علوم‌اند. خداوندی که هرگز هیچ چیز را فراموش نمی‌کند هم امور را ثبت می‌کند: ﴿وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ﴾^۵ و لوح محفوظ دارد؛ یعنی سندی

اما او ثابت کرد اگر خدا بخواهد با یک گل بهار می‌شود. می‌گویند: «فلانی نمک خورد و نمک گیر شد»، همسر فرعون نان و نمک فرعون را خورد، ولی از عقیده او متنفر بود و از خدا می‌خواست: ﴿نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ﴾ خدایا! مرا از فرعون نجات بده.

۱. مریم: ۱۶.

۲. تحریم: ۱۲.

۳. ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتِ نُوْحٍ وَامْرَأَتِ لُوطَ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا﴾؛ (تحریم: ۱۰)؛ «خداوند برای کسانی که کفر ورزیدند، زن لوط و زن نوح را مثال آورده که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند، ولی به آنها خیانت کردند.»

۴. نمل: ۱۶.

۵. یس: ۱۲.

که از هر جهت حفاظت می‌شود: ﴿فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ﴾^۱ قرآن کریم به «قلم»^۲ قسم یاد نموده و در کنار آن به سطرها اشاره کرده است: ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾^۳ «سطر» به معنای «تنظیم نوشته» است.

در حدیث می‌خوانیم که علم را با نوشتن تثبیت کنید: «قیدوا العلم بالكتابة»^۴ و امام صادق (ع) همیشه قلم به همراه داشت و گاهی قلم را پشت گوش خود می‌نهاد.

یکی از شیوه‌های غنابخشی به کلاس و بالا بردن جذبه کلاس و سخنرانی، صید نکته‌های ناب در حین مطالعه یا شنیدن سخنرانی‌های افراد موفق و گزینش و یادداشت مطالب مهم است. فیش‌برداری مطالب ناب و نکته‌های مهم در حال مطالعه یا استماع سخنرانی می‌تواند یک ذخیره علمی مناسب برای تدریس و سخنرانی‌های ما باشد. هرکجا به تحصیل علم سفارش شده، بر نوشتن و یادداشت‌برداری نیز تأکید شده است؛ زیرا تحصیل علم و قلم از هم جدا نمی‌شوند و نباید به حافظه خود تکیه کرد.

ضمناً باید نوشتن با قلم خوب انجام شود و کلمات مفهوم باشند؛ به گونه‌ای که اگر در آینده خود نویسند یا دوستانش با هر شرایطی - حتی کسی که مشکل چشم دارد - به آن نوشته مراجعه کردند، از مطالعه آن محروم نشود.^۵ همچنین به گونه‌ای خوش خط و با فاصله مناسب باشد که دیگران نیز بتوانند از آن استفاده کنند و اگر کسی آن یادداشت‌ها را خواست، بتواند از آن بهره‌برد. زیبا نوشتن، خوانا نوشتن، مستند نوشتن، منظم نوشتن، خلاصه نوشتن، اسراف نکردن و احترام گذاشتن به قلم و کاغذ از آداب نوشتن است.

فیش‌برداری، برکاتی دارد که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. بروج: ۲۲.

۲. نقش قلم از نقش زبان، شمشیر، درهم و دینار، شهرت و فرزند بیشتر است؛ زیرا قلم تجربه نسل‌های مختلف را به هم منتقل می‌کند و فرهنگ را رشد می‌دهد. افراد را با قلم می‌توان خواب یا بیدار کرد. ملتی را می‌توان با قلم، عزیز یا ذلیل کرد. قلم یک فریاد ساکت است. قلم، سند رسمی است. قلم گزارشگر تاریخ است. سوگند به قلم، نشانه فرهنگ و تمدن است. تکیه بر قلم، تکیه بر سند و استدلال است.

۳. قلم: ۱.

۴. بحار/الانوار، ج ۲، ص ۵۲.

۵. عالمی را سراغ دارم که از علمای درجه یک بود و یادداشت‌های بسیار زیادی داشت؛ ولی چون به خاطر صرفه‌جویی، کلمات را ریز و کنار هم می‌نوشت، امکان استفاده از آن یادداشت‌ها فراهم نشد.

تدریس و سخنرانی را مستند می‌کند و در پذیرش مخاطب تأثیر بیشتری دارد.

سندها قابل بازنگری و تکمیل می‌شوند.^۱

فیش قابل ارائه به دیگران است.

اگر شاگرد بداند استاد او حساب‌شده، بامطالعه و همراه با نوشته و تنظیم مطالب سخن می‌گوید، این روحیه و خصلت به دیگران نیز تزریق می‌شود.

از فراموش شدن مطالب و تخصیص وقت مجدد برای آماده کردن بحث جلوگیری می‌کند.

امروز می‌توان از طریق فلش‌های کامپیوتری مکتوبات را در چند منبع ذخیره کرد تا اگر در اثر سوختن یا سرقت و یا ویروس و یا هر دلیل دیگر از بین رفت، قابل بازیافت باشد.

۹. داشتن طرح درس و ارائه از روی یادداشت

مطالبی که استاد ارائه می‌کند، باید علاوه بر متکی بودن بر مطالعه قبلی، از روی یک طرح درسی باشد. طرح درس، نقشه راه کلاس است و باعث می‌شود که معلم بداند درس از کجا شروع و در کجا تمام می‌گردد. در طرح درس، استاد باید مطالب را به گونه‌ای ترتیب دهد و بچیند که هر کدام، چون پازلی سر جای خود قرار گیرند و جای مقدمه، بدنه و نتیجه به صورت دقیق مشخص شوند و امکان جابجایی وجود نداشته باشد.

چه بسا معلمان و مبلغانی که برای کلاس یا سخنرانی وقت قابل توجهی می‌گذارند و مطالعه و حتی فیش‌برداری می‌کنند، اما به علت وقت نگذاشتن برای شیوه ارائه و نریختن مطالب در قالب طرح درسی، در تدریس دچار مشکل می‌شوند. مطالعه و فیش‌برداری مرحله «گزینش» و تأمل در ارائه و دقت در نحوه سیر مباحث «چینش» است. یکی از شروط مهم کلاس‌داری و سخنرانی موفق، «گزینش خوب» و «چینش دقیق» مطالب است.

یادآوری این نکته ضروری است که «طرح درس» باید به صورت مکتوب همراه استاد باشد تا علاوه بر استفاده در حین تدریس، برای بهره‌گیری از آن و ارائه در مکان‌های دیگر نیز در بایگانی قرار گیرد.

۱. در حدیث می‌خوانیم: «اعلم الناس من جمع علم الناس الى علمه». (من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۴).

همچنین استاد باید برای روشن شدن چشم‌انداز بحث و درس، عناوین اصلی را روی تخته بنویسد؛ مثلاً اگر درباره «سفر» برنامه‌ای دارد، عناوین آن را این گونه مطرح کند:

۱. برکات سفر
۲. انواع سفر (علمی و تجربی، تفریحی، تجاری)
۳. اهداف سفر
۴. آداب سفر
۵. آفات سفر
۶. سفرهای مذموم و خطرناک
۷. سفرهای بی‌اثر یا پریرکت

۱۰. تناسب محتوا با قالب‌ها و حرکات

هر محتوا و مطلبی در ظرفی خاص جلوه دارد. محتوا، مانند غذاست؛ هر غذایی ظرف خاص خود را می‌طلبد. در دعا‌های وارده، خدای تعالی را با وصف و نامی می‌خوانیم که مناسب با دعا و خواسته ما باشد؛ مثلاً:

- آنجا که از خدا رزق می‌خواهیم، می‌گوییم: «یا خیر الرازقین».
- آنجا که از خدا نصرت می‌خواهیم، می‌گوییم: «یا خیر الناصرین».
- آنجا که از خدا پیروزی می‌خواهیم، می‌گوییم: «یا خیر الفاتحین».
- آنجا که رحمت می‌خواهیم، می‌گوییم: «یا ارحم الراحمین».

در اکثر دعاها این زیبایی قالب‌ها به چشم می‌خورد.

در کلاس و سخنرانی هم تناسب محتوا با قالب سخن امری ضروری است. محتوای سیاسی، موعظه‌ای، خطابی و... هر کدام باید در قالب خودش ارائه شود. سخنرانی و کلاس‌داری دو گونه اجر و لحن خاص خودشان را می‌طلبند. بشارت و انداز، دو نوع بیان و دو قالب متفاوت را اقتضا می‌کند که باید آن را مراعات نمود. همچنین باید نکات و مطالب شاد را با نشاط و مطالب اندازی و غمبار را با چهره متأثر بیان کرد.

تناسب حرکات دست با محتوا از عوامل جذابیت کلاس و سخنرانی است. اینکه معلم و

سخنران باید در برنامه‌اش از حرکات دست استفاده کند، شکی نیست؛ چراکه این کار توجه دانش‌پژوهان و مخاطبان را بیشتر جلب می‌نماید؛ اما به غیر از تکان دادن دست، تناسب در حرکات هم لازم است. به عنوان مثال، اگر سخن از به چاه افتادن یوسف است، باید دست خود را به سمت زمین و اگر سخن از معراج پیامبر ﷺ است، باید دست خود را به آسمان بلند کرد.

۱۱. تناسب جمله‌ها و ریتم واژه‌ها

اگرچه بیان عادی و ساده در بسیاری از موارد مناسب و مؤثر است، اما در برخی موارد مباحث، ریتم واژه‌ها و چینش کلمات و رعایت سجع می‌تواند مؤثرتر باشد؛ به ویژه در شروع کلاس و مطلع سخن.

معارف قرآن کریم، در برخی موارد با بیان آهنگین و مسجع ادا شده است؛ مثلاً سوره حمد دارای ریتم خاصی است. آخر کلمات سوره حمد با کلمات «رحیم»، «عالمین»، «یوم الدین»، «نستعین»، «مستقیم»، «ضالین» و آخر سوره توحید، با کلمات «احد»، «صمد»، «یلد» و «یولد» دارای ریتم است. در سراسر قرآن کریم، این هنرمندی، دیده می‌شود.

در دعای جوشن کبیر - که هزار نام از اسمای حسناى خداوند متعال در آن است - همین که به اوصافی از خداوند می‌رسیم که آخر آن حرف «ب» است، می‌گوییم: «یا حبیب»، «یا طیب»، «یا قریب»، «یا رقیب»، «یا حسیب»، «یا مهیب»، «یا مثیب».

و همین که به حرف «ل» می‌رسیم، قالب‌ها را حرف «ل» تعیین می‌کند: «یا مسهل»، «یا مفصل»، «یا مبدل»، «یا مدلل»، «یا منزل»، «یا منول»، «یا مفضل»، «یا مجزل» و همچنین حروف دیگر.

یاد آوری این نکته ضروری است که منظور از مسجع بودن، توجه صرف به آهنگ الفاظ نیست؛ بلکه در کنار ریتم واژه‌ها، معنا نیز باید مد نظر باشد و در برخی از شرایط خاص، خوب است که مطالب به صورت آهنگین و با ریتم ادا شود.

۱۲. رعایت تناسب مکان‌ها و زمان‌ها

زمان و مکان، دو عنصر مؤثر در آموزش و تربیت است. اینکه در چه زمانی، چه کلاسی و چه موعظه‌ای داشته باشیم و در چه مکانی، چه حرفی و چه پیامی بدهیم، مسئله مهمی است. اسلام

عزیز در برنامه‌های خود به این دو عنصر توجه نموده است. در قرآن کریم در خصوص عنصر زمان و روز و شب آمده است ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا﴾^۱؛ «و شب را پوششی ساختیم.» ﴿وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا﴾^۲؛ «و روز را وقت تلاش و معاش قرار دادیم.»

تا پیامبر اکرم ﷺ در مکه بود، رو به بیت‌المقدس نماز می‌خواند، اما بعد از هجرت، همین که سوژه دست یهود آمد،^۳ قبله عوض شد. همچنین امامان معصوم علیهم‌السلام به فراخور شرایط زمانی و مکانی، تقیه یا صلح می‌کردند و در بعضی شرایط به جهاد برمی‌خاستند. در تربیت فرزندان نیز پیامبر گرامی اسلام ﷺ از جهت زمانی مراحل را تعریف نموده‌اند.^۴

همچنین در داستان حضرت یوسف علیه‌السلام می‌خوانیم که آن بزرگوار، همین که در زندان متوجه شد به تعبیر خواب او نیاز دارند، فرصت را غنیمت شمرد و این چنین تبلیغ کرد ﴿يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَأَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾^۵؛ «ای دو یار زندانی من! آیا خدایان متعدد و گوناگون بهتر است یا خداوند یکتای مقتدر؟»

قرآن کریم نیز برای اثبات معاد از تذکر بهار و سرسبزی زمین استفاده کرده است: ﴿وَأَيُّ لَهِمُ الْأَرْضِ الْمَيْتَةِ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ﴾^۶؛ «و زمین مرده که ما آن را زنده

۱. نیا: ۱۰.

۲. نیا: ۱۱.

۳. پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان، سیزده سالی را که بعد از بعثت در مکه بودند، به سوی کعبه نماز نمی‌خواندند، اما بعد از هجرت به مدینه چند ماهی نگذشته بود که یهودیان زبان به اعتراض گشودند و مسلمانان را تحقیر کردند و گفتند: «شما رو به قبله ما، بیت‌المقدس، نماز می‌خوانید، بنابراین پیرو و دنباله رو ما هستید و از خود استقلال ندارید.» پیامبر اکرم ﷺ از این اهانت ناراحت شد و هنگام دعا به آسمان نگاه می‌کرد، گویا منتظر نزول وحی بود تا آنکه دستور تغییر قبله صادر شد. پیامبر دو رکعت نماز ظهر را به سوی بیت‌المقدس خوانده بود که جبرئیل مأمور شد بازوی پیامبر را بگیرد و روی او را به سوی کعبه بگرداند. در نتیجه پیامبر ﷺ یک نماز را به دو قبله خواند و اکنون نیز در مدینه آن محل به «مسجد قبلتین» معروف است. (تفسیر نورالتقلین، ج ۱ ص ۱۳۶).

۴. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أُولَئِكَ سَيِّدٌ سَبْعٌ سِنِينَ وَ عَبْدٌ سَبْعٌ سِنِينَ فَإِنْ رَضِيتَ خَلَاتِقَهُ لَأَخَذِي وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ إِلَّا ضَرْبَ عَلَى جَنْبَيْهِ فَقَدْ أَغْذَرْتُ إِلَى اللَّهِ؛ فرزند تا هفت سال سید و آقا است (آزاد است) و هفت سال بنده است (و تحت تربیت و بایدها و نبایدها) و هفت سال وزیر است (و مورد مشورت و بهره است). اگر در بیست و یک سالگی اخلاقش مورد رضایت بود (چه بهتر) و الا بر دو پهلویش یزن (و او را به خود واگذار کن) که در پیشگاه خداوند معذوری. (مکارم/الاخلاق، ص ۲۲۲).

۵. یوسف: ۳۹.

۶. یس: ۳۳.

کردیم و دانه‌ای از آن خارج ساختیم که از آن می‌خورند، برای آنان نشانه‌ای است [بر امکان معاد]» همچنین در حدیث می‌خوانیم که یکی از برکات بهار آن است که سبز شدن گیاهان، پذیرش معاد را برای ما آسان می‌کند. رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّيِّعَ فَاکْثَرُوا ذِكْرَ النَّشُورِ؛ هرگاه فصل بهار را مشاهده کردید، قیامت و زنده شدن بعد از مرگ را بسیار یاد کنید.»

معلم باید به دو عنصر زمان و مکان توجه نماید؛ از هر مناسبتی، از جمله ریزش برگ درختان یا سبز شدن آنها یا نزول باران یا تولد انسان یا پیروزی در جنگ‌ها یا شکست‌ها، استفاده کند و حرف مناسب را بزند؛ یعنی از فضا و محیط در راستای هدف خود کمک بگیرد. همچنین در زمان و مکانی که اقتضای شادی می‌کند، بانشاط باشد و حرف‌های شاد بگوید و در زمان و مکانی که اقتضای حرف غمگین یا عادی دارد، رفتار مناسب داشته باشد.

۱۳. مستندسازی محتوای دروس

هر چه مستندات درس و محتوا بیشتر و قوی‌تر و از منابع دست اول باشد، جایگاه سخن و نفوذ آن بیشتر خواهد بود. در قرآن کریم می‌خوانیم: «آن راه و روش و شریعتی که برای شما گفتیم، همان راه و روشی است که حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ﷺ آن را توصیه می‌کردند.»^۱ و در جای دیگر قرآن کریم می‌فرماید که آنچه به تو نازل کردیم، همان چیزی است که در نامه‌های حضرت ابراهیم و موسی ﷺ نازل کردیم: ﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾^۲؛ «این سخن در کتب آسمانی پیشین نیز آمده است، کتاب‌های ابراهیم و موسی.» اینکه در قرآن کریم بارها کلمه «مصدق» به کار رفته، به خاطر آن است که پیامبر

۱. ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ (شوری: ۱۳)؛ «از دین آنچه را به نوح سفارش کرد، برای شما نیز مقرر داشت و آنچه به سوی تو وحی کردیم و آنچه ابراهیم و موسی و عیسی را بدان سفارش نمودیم آن بود که دین را به پا دارید و در آن دچار تفرقه نشوید. آنچه مردم را بدان دعوت می‌کنی بر مشرکان سنگین است. خداوند هر که را بخواهد به سوی خویش بر می‌گزیند و هر که را به درگاه او رو آورد به سوی خویش هدایت می‌کند.» در این آیه، نام هر پنج پیامبر اولوا العزم آمده است: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی ﷺ و پیامبر اسلام ﷺ. محور دعوت انبیاء ﷺ یکی بوده است و همه آن بزرگواران مردم را به توحید و معاد، تقوی و عدالت، نماز و روزه، احسان به والدین و رسیدگی به محرومان دعوت می‌کردند.

اسلام ﷺ بگوید: من با انبیای قبل و دستورات آنها هماهنگ‌ام.

در این کتاب آسمانی می‌خوانیم که هم کتب آسمانی پیامبران پیشین به آمدن پیامبر اسلام ﷺ بشارت داده‌اند و هم پیامبر اسلام محتوای تحریف نشده کتب آسمانی را قبول دارد و همان‌گونه که قرآن را نور می‌داند، تورات و انجیل تحریف‌نشده را هم نور می‌داند: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ﴾^۱

گاهی یک حدیث عادی، به خاطر آنکه علما و مراجع به آن عمل کرده و بر اساس آن فتوا داده‌اند و «شهرت عملی» دارد، به منزله یک حدیث قوی تلقی می‌شود و جایگاه یک حدیث قوی و مستند را پیدا می‌کند.

بیان مستند مطالب توسط معلمین و اساتید محترم، سبب جلب اعتماد مخاطبان می‌شود و از جهت دیگر، معلم و استاد را مقید می‌کند که حرفی بدون علم نزنند؛ چون انجام هر کاری و تحریم هر چیزی، یا دلیل شرعی می‌خواهد یا عقلی؛ لذا تحریم حلال‌ها و تحلیل حرام‌ها، افتراء بر خداست.

۱۴. معرفی منابع

معرفی منابع مرتبط با بحث، یکی از الزامات تدریس موفق است. یکی از شیوه‌های اساتید موفق است. استاد خوب کسی است که علاوه بر انتقال علم و تجربه خود، به منابع محتوای خود نیز اشاره و آنها را معرفی کند. در ارجاع به منابع برکاتی است؛ ازجمله: زحمات دیگران فراموش نمی‌شود، نسل نو با نسل قدیم آشنا می‌شود و محتوا دقیق‌تر می‌شود؛ زیرا گاهی بر اثر مراجعه به منابع، تفاوت‌هایی میان آنچه ما گفته‌ایم و آنچه در منابع است، کشف می‌شود و دقت را بالا می‌برد.

گاهی بر اثر مراجعه به منابع، انسان به مطالب جدیدی (علاوه بر آنچه به سراغش رفته بود) می‌رسد. شما اگر مسئله‌ای را از امام جماعت بپرسید، همان را جواب می‌دهد، اما اگر برای فهم آن به رساله مراجعه کنید، غیر از پاسخ سؤال خود، به نکات دیگری نیز اشراف پیدا می‌کنید. معرفی منابع درس و منابع جدید برای مطالعه و تحقیق بیشتر، روش پسندیده‌ای است که

دانش‌پژوهان را به مطالعه بیشتر و کسب اطلاعات کامل‌تر ترغیب می‌کند.

۱۵. تغافل

یکی از کارهای مهمی که در موفقیت معلم نقش دارد، بهره‌گیری از «تغافل» است. گاهی خطا و خلاف را باید ندیده گرفت و گاهی باید آنها را به رخ کشید.^۱ البته تغافل در مورد خلاف‌های شخصی، جزئی و فردی است؛ وگرنه در مسائل مهم نمی‌توان تغافل کرد. دشمنان و کفار که برای براندازی نظام اسلامی نقشه می‌کشند، آرزو دارند که مسلمانان از آنان غافل شوند: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ﴾.^۲

یکی از زمینه‌های انجام خلاف آن است که انسان احساس کند در جامعه آبرو و کرامت ندارد، عذرش پذیرفته نمی‌شود و کسی به سخن او اعتنا نمی‌کند. در این صورت احساس حقارت و بی‌آبرویی او را به هر گناهی می‌کشاند. اسلام می‌فرماید: گاهی باید انسان خود را به غفلت بزند و تظاهر کند که من متوجه خلاف دیگران نشدم تا از این طریق کرامت و شخصیت افراد شکسته نشود. برادران یوسف وقتی پس از ده‌ها سال او را دیدند و نشناختند، به او گفتند: «ما قبلاً برادری داشتیم به نام یوسف که دزد بود». حضرت یوسف علیه السلام خود را به تغافل زد و هیچ نگفت که آن برادر من هستم و چرا به من نسبت دزدی می‌دهید.^۳

از شیوه‌های مهم در تعلیم و تربیت، بهره‌گیری از اصل تغافل است. علمای بزرگ از این شیوه بهره برده و در مواقعی که اقتضا می‌کرده، این اصل را رعایت نموده‌اند؛ به عنوان نمونه:

آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمته الله، یکی از مراجع بزرگ تقلید، نسبت به خانواده‌های بی‌بضاعت خیلی حساس بود و به هر یک از آنان که صاحب فرزند می‌شد، یک‌صد تومان می‌داد. کسی پیش خود گفت که آقا سنّش زیاد شده و هوش و حواس درستی ندارد، در شلوغی اعیاد

۱ - «و آن گاه که پیامبر به بعضی از همسرانش سخنی را به راز گفت، پس چون آن زن، راز را (به دیگری) خبر داد و خداوند، (افشای) آن را بر پیامبر ظاهر ساخت، و پیامبر بعضی (از افشاگری‌های آن زن را به او) اعلام و از بیان برخی اعراض نمود. پس چون به آن زن خبر داد، (زن) گفت: چه کسی تو را از این خبردار کرد؟ پیامبر فرمود: خداوند دانای خبیر به من خبر داد.» (تحریم/۳)

۲. نساء: ۱۰۲.

۳. ﴿فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ﴾. (یوسف: ۷۷)

مذهبی خدمت آقا می‌رسید و می‌گفت: «دیشب خداوند بچه‌ای به ما داده است»، آقا هم صد تومان به او می‌داد. به دوستانش گفت: «نگفتم آقا توجه ندارد!» دوستانش گفتند: «آقا توجه دارد، ولی برای حفظ آبروی تو تغافل می‌کند». بالاخره وقتی برای بار هشتم خدمت آقا رسید، آقا پول را به او داد و آهسته کنار گوشش فرمود: «قدر خانمت را داشته باش که در یک سال هشت بار برایت زایمان کرده است!!»^۱

۱۶. استفاده از احساسات و عواطف

یکی از راه‌های تأثیرگذاری در مخاطبان، حُسن استفاده از احساسات و عواطف آنان است. قرآن کریم در موارد متعددی از این شیوه بهره برده است؛ مثلاً در این کتاب آسمانی آمده است: «کسی غیبت دیگری را نکند؛ زیرا دیگری هم برادر توست و آبروی او، محترم است. او که حضور ندارد تا از خود دفاع کند. آیا کسی دوست دارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ غیبت همچون خوردن گوشت برادر است؛ آن هم برادری که از دنیا رفته است.»^۲ در واقع، قرآن کریم، با این تشبیه به نوعی احساس و عواطف فرد را مورد خطاب قرار داده است.^۳

در جای دیگری از قرآن کریم می‌خوانیم: «آنچه به فقیر می‌دهید، چیزی نباشد که اگر

۱. در این خصوص این خاطره نیز خواندنی است: شخصی مبلغی به یکی از مراجع بزرگ (آیت الله گلپایگانی) داد تا برای نماز و روزه‌های قضا شده شخص از دنیا رفته‌ای اجیر بگیرد. ایشان پول را به شخصی داد تا نماز و روزه‌های قضای آن فرد را به جا آورد. مدت‌ها گذشت. روزی آیت‌الله گلپایگانی رحمه‌الله در کوچه‌ای می‌رفت که آن فرد اجیر شده نیز در حال راه رفتن بود و سیگار می‌کشید. سیگار که تمام شد، ته آن را به زمین انداخت و در همان موقع آقا را دید؛ خدمت آقا سلام کرد و گفت: «تمام نماز و روزه قضای فلانی را انجام دادم و امروز آخرین روزه قضای آن مرحوم است.» ایشان بدون اینکه به روی خود آورد که من سیگار کشیدن تو را دیدم و تو روزه نیستی، تصمیم گرفت تمام نماز و روزه‌هایی که اجیر کرده بود، شخصاً به جا آورد تا هم مدیون آن مرحوم نشود و هم آن اجیر خلافتکار را رسوا نکند.

۲. ﴿وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا يُجِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ﴾ (حجرات: ۱۲)؛ «و بعضی از شما دیگری را غیبت نکند، آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ بلکه آن را ناپسند می‌دانید و از خدا پروا کنید، همانا خداوند بسیار توبه‌پذیر مهربان است.»

۳. در این تشبیه نکاتی نهفته است: الف) گوشت بدن یک دفعه پدید نمی‌آید؛ بلکه به مرور زمان پیدا می‌شود. آبرو نیز این چنین است که به مرور زمان به دست می‌آید و کسی که غیبت می‌کند، آبرویی که محصول عمر انسان است را از بین می‌برد. ب) مرده چون روح ندارد نمی‌تواند از خود دفاع کند و کسی که غیبت می‌شود نیز چون حضور ندارد، نمی‌تواند از خودش دفاع کند. ج) اگر از زنده‌ای گوشتی جدا شود، ممکن است ترمیم شود؛ ولی از مرده هرگز. غیبت چون ریختن آبرو است؛ آبروی ریخته ترمیم نمی‌شود.

خودتان فقیر بودید آن را نمی‌گرفتید؛ بلکه چیزی را در راه خدا بدهید که مرغوب و دل‌پسند باشد.^۱ همچنین قرآن برای اینکه احساسات مردم را برای کمک به فقرا تحریک کند می‌فرماید: ﴿يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ﴾^۲؛ یعنی آن یتیمی که با تو فامیل است، ﴿أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ﴾^۳؛ یا فقیری که روی خاک نشسته است. توجه دادن مردم به یتیم بودن فامیل و روی خاک نشستن او، برای تحریک احساسات است.

پیامبر اسلام ﷺ با بیعت، ایجاد اخوت و برادری، نقل داستان وفاداری پیروان سایر انبیا، مشورت با مردم، عیادت از بیماران غیرمسلمان، محبت کردن به افرادی که به او دشنام می‌دادند، آزاد کردن اهل مکه در روز فتح مکه، اعلام عفو عمومی و سعه صدر و دعا به کسانی که آنان را نمی‌دید، در واقع از تمام عواطف مردم برای دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر استفاده می‌فرمود.

ما نیز باید در امور آموزشی و فرهنگی از این شیوه بهره ببریم؛ مثلاً باید به جوانی که با نگاه بد به دختری می‌نگرد گفت: «آیا اجازه می‌دهی جوان دیگری به خواهر تو نگاه بد کند؟» یا به خانم و دختری که آرایش کرده است و بد حجاب خود را به دیگران عرضه می‌کند، باید این‌گونه بگوییم: «آیا حاضری پدر یا شوهر شما به خانم دیگری علاقه‌مند شود؟» حتماً خواهد گفت: نه. بعد به او بگوییم: «اگر شما راضی نیستی که دل شوهر و پدر شما به غیر کانون خانواده متوجه شود، شما هم با این نحو آرایش، دل دیگران را از خانواده‌شان به سوی خود جلب نکن!»

۱۷. تشویق و توبیخ

تشویق و توبیخ، دو اهرم مهم در عرصه تبلیغ و تعلیم و تربیت است. حضرت علی علیه السلام بر استفاده از تشویق تأکید می‌فرماید؛ آنجا که به مالک اشتر می‌نویسد: «ای مالک! نیکوکار و بدکار

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا مِنْ طَبَائِعِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ (بقره: ۲۶۷)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از پاکیزه‌ترین چیزهایی که بدست آورده‌اید و از آنچه ما برای شما از زمین رویانیده‌ایم، اتفاق کنید و برای اتفاق به سراغ قسمت‌های ناپاک [وپست] نروید، در حالی که خود شما هم حاضر نیستید آنها را بپذیرید، مگر از روی اغماض [وناچاری] و بدانید که خداوند بی‌نیاز و ستوده است.»

۲. بلد: ۱۵.

۳. بلد: ۱۶.

نزد تو یکسان نباشد که سبب بی‌رغبت شدن نیکوکار به انجام کارهای نیک و وادار نمودن بدکار به بدی است.^۱

خداوند متعال از بندگان می‌خواهد که به یاد او باشند تا او نیز به یادشان باشد و چه تشویقی بالاتر از اینکه ولی نعمت انسان به یاد او باشد: ﴿فَاذْكُرُونِي اذْكُرْكُمْ﴾^۲. خداوند بر آنان که صبح و شام به یاد او هستند و تسبیحش می‌کنند درود می‌فرستد: ﴿هُوَ الَّذِي يَصْلِي عَلَيْكُمْ وَمَلَأَكُمْ مَلَأَكُمْ﴾^۳. همچنین خداوند متعال از رسول گرامی‌اش می‌خواهد که بر زکات‌دهندگان - که کار نسبتاً دشواری را انجام می‌دهند - درود فرستد.^۴ آری! خداوند متعال شاکر است و با تشکر از انسان‌های خوب آنان را تشویق می‌کند: ﴿إِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ﴾^۵.

رسول گرامی ﷺ نیز افراد شایسته را تشویق می‌نمود:

- به جعفر طیار، بنیانگذار اسلام در آفریقا که دوازده سال زجر کشید، نماز جعفر هدیه نمود؛

- اسامه هیجده ساله را فرمانده نظامی کرد؛

- عمامه مبارک خود را بر سر حضرت علی علیه السلام قرار داد؛^۶

- به خواهر رضاعی خود احترام بیشتری می‌گذاشت؛ زیرا به پدر و مادرش بیشتر نیکی

می‌کرد.^۷

موارد متعددی از تشویق نیز در سیره معصومین علیهم السلام دیده می‌شود که در روایات و تاریخ آمده

است.^۸

۱ - وَ لَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةِ سَوَاءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَرْهِيْدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَ تَذْرِيبًا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ. نهج البلاغه (للصّبحي صالح)، ص: ۴۳۰

۲. بقره: ۱۵۲.

۳. احزاب: ۴۳.

۴. ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (توبه: ۱۰۳)، «از اموالشان صدقه (زکات) بگیر تا بدین وسیله آنان را [از بخل و دنیاپرستی] پاک‌سازی و رشدشان دهی و بر آنان درود فرست [و دعا کن]. زیرا دعای تو، مایه آرامش آنان است و خداوند شنوا و داناست.»

۵. بقره: ۱۵۸.

۶. بحار/الانوار، چاپ بیروت (مؤسسه الوفاء)، ج ۱۶، ص ۲۵۰ و ۲۵۱.

۷. اعلام النساء، عمر رضا کخاله، ج ۲، ص ۳۱۷.

۸. امام حسین علیه السلام هزار درهم به معلم فرزندش جایزه داد. (کودک فلسفی، ج ۲، ص ۱۸۸) امام رضا علیه السلام پیراهن خود و سی هزار درهم به دَعْبِل شاعر داد. (منتهی الامال، ذکر اصحاب امام رضا علیه السلام). امام کاظم علیه السلام قسمتی از کفن

تشویق نه تنها سبب رشد افراد خوب و ترغیب دیگران به خوب بودن می‌شود، بلکه شکنجه‌ای برای انسان‌های فاسد نیز هست. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «از جر المسی بثواب المحسن»^۱ با خوبی کردن به نیکوکار، انسان بد را زجر بده.

همچنین لازمه تربیت، سؤال و توبیخ است: ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۲؛ «پس به پروردگارت سوگند، ما از همه آنان [در قیامت] بازخواست خواهیم کرد.» و ضروری است که در کنار تشویق، تنبیه هم بیاید. البته باید تشویق و پاداش را بر تهدید و توبیخ مقدم داشت؛ آن گونه که در کتاب الهی آمده است: ﴿فَإِنْ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾^۳؛ «پس اگر اطاعت کنید [و دعوت را قبول کنید] خداوند پاداشی نیک به شما خواهد داد و اگر سرپیچی کنید، همان گونه که پیش از این نافرمانی کردید، شما را به عذابی دردناک عذاب خواهد کرد.» روشن است که عبارت «أَجْرًا حَسَنًا» قبل از «عَذَابًا أَلِيمًا» آمده است. همچنین خوب است که بر خلاف تشویق - که هر چه صریح‌تر باشد، بهتر است - تا جایی که امکان دارد، به ویژه در مرحله اول، توبیخ به صورت کنایی باشد؛ چراکه با توجه به قرآن کریم، یکی از شیوه‌های تربیت، توبیخ غیرمستقیم است.^۴ البته تشویق و توبیخ اصولی دارد که در فصل هشتم بیان می‌گردد؛ ان شاء الله تعالی.

۱۸. دقت در عناوین و تیترها

از شیوه‌های خوب در جذب دانش‌پژوه و مخاطب، دقت در انتخاب تیترو عنوان درس و تیتروهای فرعی است. تیترو جذاب، مخاطب را تشنه و جذب می‌کند؛ لذا معلمان موفق باید برای

خود و چهل درهم برای شطیطه، پیرزن با تقوای نیشابوری فرستاد. (منتهی الامال، در معجزات امام کاظم (ع)) امام صادق (ع) هشام هفده ساله را بر پیرمردها مقدم می‌داشت و وقتی که وارد می‌شد او را در صدر مجلس می‌نشاند و می‌فرمود: «هذا ناصرنا بقلبه و لسانه و یده». (بحارلأنوار، چاپ بیروت (مؤسسة الوفاء، ج ۱۰، ص ۲۹۵).

۱. نهج‌البلاغه، صبحی صالح، کلمه قصار، ۱۷۷.

۲. حجر: ۹۲.

۳. فتح: ۱۶.

۴. ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لُنَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (حشر: ۲۱)؛ «اگر این قرآن را بر کوهی نازل کرده بودیم، بی‌شک آن کوه را از خشیت خداوند، خاشع و فرو پاشیده می‌دید. ما این مثال‌ها را برای مردم می‌زنیم، شاید بیندیشند.»

درس، تیتیر به روز انتخاب نمایند. در این خصوص خوب است تا با دقت در محتوای درس، تیتیری که با مسائل و مشکلات و نیازهای جامعه و مخاطب ارتباط بیشتری دارد، انتخاب شود. وقتی تیتیر و عنوان درسی خوب انتخاب گردد، به مخاطب این احساس دست می‌دهد که نکات و مطالب درس، همسو با نیازهای فعلی او و جامعه است.

همچنین این دقت را داشته باشیم که اگر می‌خواهیم مطالبی را بیان کنیم که چه بسا مخاطب از آن گریزان است یا چندان مشتاق شنیدن آن نیست، آن را در قالب تیتیرها و عناوین پوششی و استتاری مخفی نموده و مخاطب را گام به گام به آن مطلب اصلی هدایت نماییم. مثلاً اگر خواستیم راجع به کفن سخن بگوییم، از بحث لباس شروع کنیم؛ لباس نوزاد، لباس عروس، هدیه کردن لباس به دیگران، لباس احرام، لباس شهرت، لباس دادن به برهنه، لباس غصبی و بعد از توضیح هر یک از آنان به سراغ آخرین لباس که کفن است برویم؛ ولی اگر آغاز سخن خود را با کفن شروع کنیم، ممکن است مورد قهر و بی‌مهری شنونده قرار بگیریم.

۱۹. آسان‌گویی

آسان‌گویی یکی از مهارت‌های مهمی است که معلم باید تلاش کند با آن آشنا شود و آن را به کار گیرد. قرآن کریم خودش را آسان معرفی می‌کند: ﴿يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ﴾^۱؛ اما در جایی دیگر می‌فرماید که کتاب محکمی هستیم: ﴿كِتَابُ احْكَمَتِ آيَاتِهِ﴾^۲؛ یعنی ساده است، ولی سست نیست؛ بلکه سخنان محکم و استوار است. وظیفه هدایتگران و معلمان این است که در کنار آسان‌گویی، متین و محکم تدریس کنند. حرف مستدل و آسان مثل میوه‌های رسیده‌ای است که در عین نرم بودن، پوسیده نیست.

زیر بنای حرف معلم باید علمی باشد. قرآن بارها از سخنی که بر مبنای علم نیست، انتقاد کرده است: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾^۳ و دستور داده است که سخن غیرعلمی را پیگیری

۱. ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ﴾ (قمر: ۱۷)؛ «و همانا ما قرآن را برای تذکر و پندپذیری، آسان ساختیم، پس آیا پندپذیری هست؟»

۲. ﴿الرَّكِتَابُ احْكَمَتِ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾ (هود: ۱)؛ «الف لام را، [قرآن] کتابی است که آیات آن استوار گشته، آنگاه از جانب حکیمی آگاه شرح و تفصیل داده شده است.»

۳. ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ (اسراء: ۲۶)؛ «و از آنچه به

نکنیم، اما در عین حال سفارش کرده است که روان بگوییم. بنابراین بهترین استاد کسی است که حرف او را عوام به خاطر روانی بفهمند و خواص به خاطر منطقی بودن بپسندند.

حضرت موسی علیه السلام از خدا خواست بیان روانی داشته باشد تا همه مردم حرف او را بفهمند: ﴿وَاَحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي * يَقْفَهُوا قَوْلِي﴾^۱؛ «و گر از زبانم باز نما. تا آنها سخنان مرا خوب بفهمند.»

قرآن کریم درباره نحوه سخن گفتن با مردم دستورهایی دارد؛ از جمله اینکه با آنان سخنی نرم، ملایم، آسان، استوار، معروف و رسا گفته شود: ﴿قَوْلًا مَّيْسُورًا﴾^۲، ﴿قَوْلًا لَّيِّنًا﴾^۳، ﴿قَوْلًا كَرِيمًا﴾^۴، ﴿قَوْلًا سَدِيدًا﴾^۵، ﴿قَوْلًا مَّعْرُوفًا﴾^۶، ﴿قَوْلًا بَلِيغًا﴾^۷.

به یاد دارم یک جمله را دو شخصیت مهم به من سفارش کردند؛ یکی آیت‌الله حاج آقا مرتضی حائری رحمته الله و دیگری آیت‌الله شهید دکتر بهشتی رحمته الله، که فرمودند: «قرائتی! نگو من معلم بچه‌ها هستم تا سست و آبکی صحبت کنی. آسان بگو، ولی سست نگو! به شکلی این نسل را بساز و برای آنها سخن بگو که اگر دیگران آمدند، بتوانند بقیه راه را ادامه دهند و آنها را بسازند.»

۲۰. توجه به شادی

انسان نیاز به شادی و خنده دارد و این از حکمت‌های الهی است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَاَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَابْكِي﴾^۸؛ یعنی این خداست که هم می‌خنداند و هم می‌گریاند.

بسیاری از اساتید و مربیان به خاطر مدرک یا سن یا احساس بزرگی، همه مطالب خود را در قالب‌های جدی و گاهی عبوسانه به مخاطب القا می‌کنند و بعضی اگر مشاهده کنند که

آن علم‌نداری پیروی مکن، چون گوش و چشم و دل، همه اینها مورد بازخواست قرار خواهد گرفت.»

۱. طه: ۲۸ و ۲۷.

۲. اسراء: ۲۸.

۳. طه: ۴۴.

۴. اسراء: ۲۳.

۵. نساء: ۹.

۶. نساء: ۸.

۷. نساء: ۶۳.

۸. نجم: ۴۳.

شاگردشان لبخندی دارند، چه بسا عصبانی می‌شوند؛ در حالی که شادی از نیازهای جدی انسان است و ما می‌توانیم بسیاری از مفاهیم را همراه با شادی به دیگران منتقل کنیم.

همان‌گونه که قرن‌ها در قالب جلسات روضه و عزاداری، اطلاعات و آموزش‌هایی به مردم داده شد، می‌توان در جلسات شادی نیز اموری را منتقل کرد. حتی در مساجد باید خنده‌های حلال مطرح باشد و نباید مساجد را غمگده کرد. اگر مسئولین آموزش، هنر خندانیدن داشته باشند، کلاس‌های آنها نیاز به حضور و غیاب ندارد و چه بسا تدریس آنها نیاز به امتحان هم نداشته باشد؛ چون چیزی را که انسان با خنده بیامورد، در ذهنش می‌ماند.

البته شادی هم اصولی دارد:

- در شادی‌ها فرد یا گروه یا قومی تحقیر نشوند،
- شادی افراد را به بدمستی و غفلت نکشاند،
- رنگ شادی بیش از رنگ آموزش نباشد؛ به گونه‌ای که بعد از پایان جلسه قسمت‌های شادی در ذهن بماند، ولی محتوایی که هدف اصلی بود در ذهن نباشد،
- زمان شادی نباید طولانی باشد،
- شادی‌ها باید حلال و حکیمانه باشد،
- از راه دروغ و مسخره و تهمت و ترساندن افراد، شادی ایجاد نکنیم،
- استاد نباید به قدری شادی را توسعه دهد که مخاطب او را به عنوان یک دل‌لق ببیند،
- شادی‌ها باید بی‌هزینه و طبیعی باشد تا همه بتوانند در هر منطقه‌ای از آن بهره بگیرند؛ شادی‌هایی که نیاز به جمعیت و رفت و آمد و پذیرایی و بودجه‌های سنگینی برای دکور و لباس و امثال آن دارد، فقط نصیب مناطق مرفه و ثروتمندان می‌شود،
- در شادی‌ها باید از مردم کمک بگیریم؛ برای بسیاری از مردم خاطرات جالبی که همراه با شادی است، اتفاق افتاده که نقل کردن یا به تصویر کشیدن آن صحنه‌ها، ساده، بی‌هزینه، عمومی و همه‌جایی است.

۲۱. ارائه متوازن مباحث

استاد و مربی باید توازن را بین امر و نهی حفظ کند و همیشه نقش بازدارنده و ترمز نداشته

باشد و اگر دری را می‌بندد، دری را هم باز کند.

خداوند به حضرت آدم و همسرش علیهم‌السلام دستور بهره‌گیری از همه چیز را داد و سپس او را از خوردن غذای خاصی نهی کرد: ﴿وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾^۱؛ و از [هر کجای] آن هر چه می‌خواهید به فراوانی و گوارایی بخورید، اما به این درخت نزدیک نشوید که از ستمگران خواهید شد.

همچنین حضرت لوط علیه‌السلام به افرادی که برای گناه (لواط با مهمانان حضرت) در خانه او جمع شده بودند، در آغاز فرمود: «من دخترانی دارم که به ازدواج شما در می‌آورم و شما از راه حلال تأمین می‌شوید: ﴿هُؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ﴾»^۲؛ سپس فرمود: «مرا نزد مهمانانم شرم‌منده نکنید».

در روایات می‌خوانیم: «هر که بچه دارد، باید خودش نیز بچه شود و با بچه خود هم‌بازی شود»^۳؛ زیرا بچه هم‌بازی می‌خواهد که اگر این نیاز توسط والدین تأمین نشود، ممکن است این کمبود را از راه غلط تأمین کند.

نوجوان و جوان نیاز به ورزش و بازی دارد و این نیاز به قدری مهم است که برادران یوسف به بهانه بازی پدر را برای بردن یوسف راضی کردند و به او گفتند: «یوسف را با ما بفرست تا ورزش کنیم». نیاز نوجوان به بازی و ورزش، حضرت یعقوب علیه‌السلام را آرام کرد و یوسف علیه‌السلام را همراه برادران فرستاد. گرچه آنها خیانت کردند، ولی از راه منطقی وارد شدند.

اسلام که روزه گرفتن را واجب کرده، سحری خوردن را مستحب دانسته است تا با کمک سحری توان برای روزه گرفتن باشد. در اسلام سفارش شده است که عبادت خدا را بر بندگان

۱. بقره: ۳۵.

۲. ﴿وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمَنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ﴾ (هود: ۷۸)؛ «و قوم لوط، که سابقه کارهای بد داشتند، به سرعت به سراغ او آمدند. [حضرت لوط برای جلوگیری از تعرض مردم به فرشتگان، با اشاره به دختران خود به آنان] گفت: ای قوم من! اینها دختران من‌اند [که می‌توانید با آنان ازدواج کنید. اگر قصدی دارید] آنها برای شما پاک‌ترند، پس از خدا پروا کنید و دست به گناه زنید و مرا در پیش میهمانانم رسوا مسازید، آیا در میان شما یک نفر رشید (جوانمرد) وجود ندارد؟ [که بجای گناه ازدواج را بپذیرد؟]»

۳. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ كَانَ لَهُ صَبِي فَلْيَتَصَابَ لَهُ.» (عوالی اللثالی، ج ۳، ص ۳۱۱).

تحمیل نکنید و در آموزش عبادات به واجبات قناعت کنید!

۲۲. بهره‌گیری از داستان

«قصص» هم به معنای داستان و هم به معنای نقل داستان است. قصه و داستان در تربیت انسان سهم بسزایی دارد؛ زیرا داستان، تجسم عینی زندگی یک امت و تجربه عملی یک ملت است. تاریخ آئینه ملت‌هاست و وقتی با تاریخ و سرگذشت پیشینیان آشنا شویم، گویا به اندازه عمر آن مردم زندگی کرده‌ایم. حضرت علی علیه السلام در نامه سی و یکم نهج/البلاغه خطاب به فرزندش امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «فرزندم! من در سرگذشت گذشتگان چنان مطالعه کرده‌ام و به آنها آگاه‌ام، که گویا با آنان زیسته‌ام و به اندازه آنان عمر کرده‌ام».

شاید یکی از دلایل اثرگذاری قصه و داستان بر روی انسان، تمایل قلبی او به داستان باشد. معمولاً کتاب‌های تاریخی و آثار داستانی در طول تاریخ فرهنگ بشری رونق خاصی داشته و قابل فهم و درک برای اکثر مردم بوده است، در حالی که مباحث استدلالی و عقلانی را گروه اندکی پیگیری می‌کرده‌اند.

داستان، تاریخ دور را برای انسان نزدیک می‌کند، محال‌ها را نزد انسان ممکن می‌سازد و تئوری‌ها را نزد انسان به تصویر می‌کشد؛ لکن مهم آن است که داستان، واقعی، فشرده، عبرت‌آموز، بدون بدآموزی و متناسب با سن مخاطب باشد.

انسان به شنیدن داستان علاقه‌مند است؛ اگر استاد بتواند به مناسبت‌های مختلف از داستان‌های کوتاه و مرتبط استفاده کند، جاذبه کلاس و تدریس او بیشتر می‌شود. استفاده از داستان مانند تمثیل، تعبیرهای عامیانه و معیارهای طبیعی، درس‌های سنگین را رقیق، ساده و روان می‌کند.

در بین داستان‌ها، داستان‌های قرآنی - که بیش از ۲۶ داستان است - بهترین داستان‌هاست و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این داستان‌ها، سلمان و ابوذر تربیت کرد. در روایات، به کل قرآن «احسن القصص» اطلاق شده است و این منافاتی ندارد که در میان کتب آسمانی، قرآن «احسن القصص» باشد و در میان سوره‌های قرآن، سوره یوسف «احسن القصص» باشد.^۱

۱. تفسیر کنز/الدقائق. در قرآن داستان یوسف «احسن القصص» معرفی شده است. در این داستان بیش از ۱۳۰۰ نکته

داستان‌های قرآن با سایر داستان‌ها تفاوت‌هایی دارد؛ از جمله:

- قصه‌گو خداوند است: ﴿نَحْنُ نُقْصُ﴾^۱؛
- هدفدار است: ﴿نُقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ﴾^۲؛
- حق است، نه خیال: ﴿نَحْنُ نُقْصُ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ﴾^۳؛
- بر اساس علم است، نه گمان: ﴿فَلَنَقْصُصَ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ﴾^۴؛
- وسیله تفکر است، نه تخدیر: ﴿فَأَقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۵؛
- وسیله عبرت است، نه تفریح و سرگرمی: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ﴾^۶؛

همچنین حکایت‌ها و داستان‌های روایی که در کتب معتبر آمده، از بهترین منابع برای نقل می‌باشند.

معلم‌ان نباید از گفتن داستان خجالت بکشند؛ چرا که خداوند متعال می‌فرماید که ما خود قصه می‌گوییم: ﴿نَحْنُ نُقْصُ﴾^۷. همچنین نباید این تصور و خیال را داشته باشند که تأثیر مطالب علمی و سنگین، بهتر و بیشتر از داستان‌هاست؛ بلکه راه صحیح، بیان داستان‌های مناسب در کنار مطالب و نکات علمی و استدلالی دیگر است. ضمن آنکه برای موفقیت باید در مطالعه و تلخیص و چینش داستان دقت نمود تا بتوان پس از اندکی ممارست، به صورت زیبایی از هنر قصه‌گویی

نهفته شده است. از چند جهت می‌توان گفت که داستان حضرت یوسف «احسن القصص» است؛ زیرا: الف) معتبرترین داستان‌ها است. ﴿بِمَا أَوْحَيْنَا﴾ (ب) در این داستان، جهاد با نفس که بزرگ‌ترین جهاد است، مطرح می‌شود. ج) قهرمان داستان، نوجوانی است که تمام کمالات انسانی را در خود دارد: صبر، ایمان، تقوا، عفاف، امانت، حکمت، عفو و احسان. د) تمام چهره‌های داستان، خوش‌عاقبت می‌شوند؛ مثلاً یوسف به حکومت می‌رسد، برادران توبه می‌کنند، پدر بینایی خود را به‌دست می‌آورد، کشور قحطی‌زده نجات می‌یابد و دل‌تنگی‌ها و حسادت‌ها به وصال و محبت تبدیل می‌شود. ه) در این داستان انواع متضادها به بهترین سبک آمده است: «محبت یوسف و حسادت برادران»، «نابینایی یعقوب و بینا شدنش»، «قحطی و فراوانی»، «تهمت و تبرئه»، «غرور و تواضع»، «بردگی و حکومت»، «چاه و کاخ»، «دعوت به خلاف، فرار از خلاف»، «قفل کردن درها و باز شدن درها».

۱. یوسف: ۳.

۲. هود: ۱۲۰.

۳. کهف: ۱.

۴. اعراف: ۷.

۵. اعراف: ۱۷۶.

۶. یوسف: ۱۱۱.

۷. یوسف: ۷.

برخوردار شد.

۲۳. خواندن از روی نوشته

ذیل عنوان «طرح درس» توضیح دادیم که استاد باید مطالب خود را در قالب طرحی مکتوب، تنظیم و بر اساس آن ارائه نماید؛ در اینجا به این نکته مهم اشاره می‌نماییم که طرح درس، نمای کلی بحث و در حقیقت عناوین مهم و عصاره درس است و معلم و استاد باید در کنار آن، فیش‌ها و یادداشت‌هایی داشته باشد که به عنوان ضمائیم استفاده کند؛ زیرا معلم وقتی برخی از سرفصل‌ها را روی تابلو و تخته می‌نویسد، برای توضیح نیاز به خواندن از روی نوشته دارد. به همین جهت، باید ضمائیم طرح درس را - که همان فیش‌ها و یادداشت‌های مفصل‌تر است - داشته باشد و هیچ‌گاه خواندن از روی نوشته را برای خود سبک نداند.

بسیار بجاست که استاد در برخی مواقع مانند موقع نقل آیه یا حدیث یا متن تاریخی یا کلام مهمی از بزرگان و... حرف خود را مستند کند و از روی نوشته معتبر بخواند تا کلام خود را تقویت و اعتماد شنونده را جلب کند و از هرگونه احتمال خطا در نقل به دور باشد. همچنین خواندن از روی نوشته، هم آرامش برای گوینده است و هم آرامشی برای شنونده.

برخی از علماء سعی می‌کردند که مطالب را از روی نوشته بخوانند و چه بسا این کار پیامی برای شاگردانشان داشت تا آنان نیز از این شیوه خوب تبعیت نمایند.

۲۴. آموزش غیرمستقیم

لازم نیست که استاد همیشه حرف‌های خود را به طور مستقیم بگوید؛ بلکه از شیوه‌های مفید آن است که انسان گاهی غیرمستقیم مطالب خود را ارائه دهد. مثلاً در معرفی خدا هم می‌توان از عظمت آفریده‌های او سخن گفت و هم از ضعف دیگران در خلق کوچک‌ترین مخلوقات. قرآن کریم گاهی از خالقیت خدا صحبت کرده است و گاهی از بی‌عرضگی دیگران؛ با این بیان که اگر همه جمع شوند، نمی‌توانند مگسی بیافرینند و اگر مگس چیزی از آنان برباید، نمی‌توانند پس بگیرند.^۱

۱. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمْ

در بحث انفاق گاهی می‌فرماید: «انفاق پادشاه‌های زیادی دارد و خداوند کمبودهایی را که بر اثر انفاق پیدا می‌شود، جبران می‌کند»^۱ و گاه می‌فرماید: باغ جمعی که بخل ورزیدند و مال خود را انفاق نکردند، سوخت»^۲.

گاهی از عزت خدا سخن می‌گوید^۳ و گاه بیان می‌کند که شرک و پرستش غیر خدا انسان را خوار و ذلیل می‌کند.^۴

امام علی (علیه السلام) بیان می‌کنند که خلافاً را غیرمستقیم تنبیه کنید و می‌فرمایند: «از جر المسیء بثواب المحسن؛ با خوبی کردن به نیکوکار، انسان بد را زجر بده»^۵.

خداوند برای رد عقائد تحریف شده مسیحیت، حضرت مسیح را مخاطب قرار می‌دهد و می‌فرماید که: ﴿أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۶؛ «آیا تو به مردم گفتی

الذُّبَابُ شَيْئاً لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ﴾ (حج: ۷۳)؛ «ای مردم! مثلی زده شده است، پس به آن گوش فرا دهید، همانا کسانی که به جای خدای یکتا می‌خوانید هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هرچند برای این کار اجتماع کنند، و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید، نمی‌توانند از او بازستانند. طالب و مطلوب هر دو ناتوان‌اند».

۱. ﴿قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ (سبأ: ۳۹)؛ «بگو: بدون شک، پروردگارم برای هر کس از بندگان که بخواهد روزی را گشایش می‌دهد یا برای او تنگ [و محدود] می‌گرداند و هر چه را [در راه او] انفاق کردید پس او [عوضش را] جایگزین می‌کند و او بهترین روزی‌دهندگان است.» شخصی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: «اگر خداوند جای آنچه را انفاق شده پر می‌کند، پس چرا من هر چه انفاق می‌کنم جایگزینش نمی‌رسد؟! حضرت فرمود: «اگر مال حلال باشد و برای مصرف حلال انفاق شود حتماً جبران می‌شود» (کافی، ج ۲، ص ۴۸۶) علاوه بر این ممکن است جبران آن در آخرت باشد یا از طریق دفع بلا یا رسیدن عوض آن به نسل بعدی در همین دنیا یا از طریق غیرمال جبران شود.

۲. «مرد باغداری که هر سال از میوه‌های باغش به فقرا انفاق می‌کرد، از دنیا رفت. وارثان تصمیم گرفتند فقرا را محروم نمایند. تنها یکی از وارثان مخالف بود؛ ولی اکثر آنان بخل ورزیدند و برای محروم کردن فقرا تصمیم گرفتند که سحرگاهان به باغ روند و میوه‌ها را بچینند. به باغ رفتند اما آن را یک تخته خاکستر دیدند. گفتند: «ما راه را گم کرده‌ایم، این باغ ما نیست.» اما دیگری گفت: «ما از راه درست پدر منحرف شدیم و تصمیم گرفتیم فقرا را محروم کنیم؛ لذا خودمان محروم شدیم.» آن فرزندی که از روز اول با بخل مخالف بود، گفت: «آیا به شما نگفتم این فکر غلط است؟» به هر حال آنان قهر الهی را دیدند و متنبه شدند و یکدیگر را ملامت کردند.» قرآن کریم در آیات ۱۷ تا ۳۳ سوره قلم به این داستان پرداخته است.

۳. ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً﴾ (فاطر: ۱۰)؛ «هر کس خواهان عزت است، پس عزت همه از آن اوست [و] به هر که بخواهد می‌دهد».

۴. ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً﴾ (اسراء: ۲۲)؛ «با خداوند معبود دیگری قرار مده که نکوهیده و سرافکنده خواهی نشست».

۵. نهج/البلاغه، (صبحی صالح)، حکمت ۱۷۷، ص ۵۰۱.

۶. مائده: ۱۱۶.

که تو و مادرت را در کنار خدا قرار دهند؟! آیا این عقیده باطل از جانب تو به مسیحیان القاء شده؟!» در حقیقت با خطاب به کسی که بی‌گناه است، به افراد خاطی هشدار می‌دهد. در زبان فارسی، به این نوع کلام در قالب ضرب‌المثل می‌گویند: به در بگو که دیوار بشنود!

۲۵. آموزش تدریجی (اصل تدریج)

یکی از شیوه‌های موفق در آموزش و تربیت، بهره‌گیری از اصل تدریج است. استاد در کلاس خود باید مطالب را به تدریج بگوید و مخاطب را گام به گام و قدم به قدم به جلو هدایت کند: ﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾؛ «و قرآنی که آن را بخش بخش کردیم تا آن را با تائی و درنگ بر مردم بخوانی و آن را آن‌گونه که باید به تدریج نازل کردیم.» خداوند متعال خوردن شراب را یک‌باره خوردن شراب را حرام نفرمود؛ بلکه این کار، مرحله به مرحله و با ایجاد زمینه و آمادگی اجتماعی صورت گرفت. به این ترتیب که اول آن را یک نوشیدنی غیرنیکو معرفی کرد و از مسلمانان خواست که از درختان خرما و انگور، رزق حلال، نیکو به دست آورند: ﴿وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۱؛ «[و برای شما مؤمنان] در میوه‌های درخت خرما و انگور که از آن مایع مست‌کننده و رزق نیکو بدست می‌آورید، آیاتی برای خردمندان است.» و بدین وسیله به ما می‌فهماند که مایه مستی، رزق نیکو نیست.

در مرحله بعد که زمینه تا حدودی فراهم شده بود، از آنان خواست که در حال مستی به نماز نزدیک نشوند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾^۲؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می‌گویید.»

پس از این مرحله، فایده‌های شراب را با ضررهایش مقایسه نمود و بیان کرد، که زیان‌های آن بیشتر است: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾^۳؛ «درباره شراب و قمار از تو سؤال می‌کنند، بگو: در آنها گناه بزرگی است و منافعی [از

۱. نحل: ۶۷.

۲. نساء: ۴۳.

۳. بقره: ۲۱۹.

نظر مادی] برای مردم در بردارند، ولی گناه آنها از نفعشان بیشتر است.»

و در مرحله آخر که زمینه به طور کامل آماده شد، از خوردن آن قاطعانه و با روشنی تمام نهی فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شراب و قمار و بت‌ها و ازالام (که یک نوع بخت آزمایی بوده) پلید و از عمل شیطان‌اند. از آنها دوری کنید تا رستگار شوید.»

ربا نیز این‌گونه به تدریج تحریم شد.^۲

بنابراین، در آموزش و تربیت نباید تمام ابعاد یک مسئله یک‌جا بیان شود یا تمام مسائل دینی در یک قسمت از کتاب آورده شود. هم آموزش و محتوا باید در حد مخاطب و فراگیری او و زمان آموزش باشد و هم تغییر رفتار همیشه به تدریج و با گذر زمان شکل می‌گیرد؛ لذا برخورد حریصانه در انتقال مفاهیم و انتظار تحول و تغییر رفتار مخاطب در زمان کوتاه (جز با دخالت معصومین و اولیای الهی) انتظاری نابجاست.

۲۶. آموزش مستمر (اصل استمرار)

از دیگر شیوه‌های موفق، استمرار در تعلیم و تربیت است. ممکن است شاگرد با یکی دو بار بیان، مسئله را فراگیرد؛ ولی اگر بخواهیم شاگرد با آن حرف‌ها خو بگیرد و مطالب در روح او نهادینه شود، باید مسائل مهم را تکرار کنیم.

قرآن کریم در این زمینه آیات متعددی دارد؛ ازجمله:

– گاهی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^۳؛ یعنی کلمات را به هم

۱. مائده: ۹۰.

۲. در مرحله اول، حکم اخلاقی آن را بیان می‌کند که آن رشد و سودی که نزد مردم سود است، نزد خدا سود نیست: ﴿وَمَا آتَيْنَا مِنْ رِبَا لِيَرْبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ﴾ (روم: ۳۹)؛ «و آن سودی که شما به‌عنوان ربا دادید که بر اموال مردم رباخوار بیفزاید، نزد خدا افزایش نیست.» در مرحله بعد آن را از عادات زشت و ممنوع یهودیان دانسته است: ﴿وَ اخْذْهُمُ الرِّبَا وَ قَدْ نَهَوْا عَنْهُ﴾ (نساء: ۱۶۱)؛ «[ما پاکیزه‌ها را بر آنان حرام کردیم] به خاطر ربا گرفتنشان درحالی‌که از آن نهی شده بودند.» و در مرحله بعد از ربای سنگین و زیاد، نهی کرده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً﴾ (آل عمران: ۱۳۰)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! ربا [بهره بول] را با افزودن‌های مکرر نخورید.» و در آخرین مرحله رباگرفتن را دشمنی با خدا معرفی کرده است: ﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ﴾ (بقره: ۲۷۹)؛ «[اگر از رباخواری دست نکشید] با خدا و رسولش به جنگ پرداخته‌اید.»

۳. قصص: ۵۱.

پیوسته گفتیم.

- گاهی می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾^۱؛ یعنی پیامبران را پی در پی فرستادیم.
- گاهی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ﴾^۲؛ یعنی آیات را با الفاظ مختلف بیان کردیم.
- از زبان حضرت نوح می‌خوانیم: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا﴾^۳؛ «من شبانه روز آنها را دعوت کردم».

و تعابیر متعدد و فراوانی که بیانگر اصل استمرار در آموزش و تربیت و اهمیت آن است.^۴ اسلام حتی بعضی دعاها را در هر شبانه روز واجب دانسته (مثل «اهدنا الصراط المستقیم») و بعضی دعاها را مستحب دانسته است. گاهی نسبت به بعضی اعمال اصرار و تأکید ورزیده است؛ نظیر سفارش به یاد امام حسین علیه السلام و زیارت او در هر شب جمعه، شب قدر، شب عید، روز عید، روز عرفه، شب نیمه شعبان، شب نیمه رجب، زیارت از راه دور و نزدیک حتی با احساس خطر، ذکر یاد او به هنگام نوشیدن آب گوارا و امثال آن. پیام همه آنها این است که تربیت و تعلیم زمانی نهادینه می‌شود که انسان روی آن مقاومت کند و استمرار داشته باشد.

۲۷. بهره‌گیری از هنر نمایش

ایجاد صحنه و تصویرسازی و بهره‌گیری از نمایش، شیوه‌ای جذاب برای جلب توجه مخاطب بوده و باعث تأثیر و ماندگاری بیشتر بر او می‌شود. مخالفان گاهی از راه هنر افرادی را گمراه

۱. مؤمنون: ۴۴.

۲. احقاف: ۲۷.

۳. نوح: ۵.

۴. گاهی می‌فرماید: ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ﴾؛ یعنی خدا با تو تودیع نداشته و دائماً به تو وحی کرده است.
 گاهی می‌فرماید: ﴿وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾؛ یعنی بعد از اینکه فرزندان را به نماز امر کردی بر آن تکرار و پافشاری کن.
 گاهی می‌فرماید: ﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ﴾؛ یعنی تو باید طبق مأموریت مقاومت کنی.
 گاهی می‌گوید: ﴿زِدْنِي عِلْمًا﴾؛ یعنی تو باید همیشه به فکر علم افزایی باشی.
 گاهی می‌فرماید: ﴿زَادَهُمْ هُدًى﴾؛ یعنی به یک نوع هدایت قانع نباش.
 گاهی می‌فرماید: ﴿سِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾؛ به علوم منطقه خود قناعت نکن.
 گاهی از مهاجرین ستایش می‌کند؛ گاهی از آنهايي که هجرت نکرده‌اند انتقاد می‌کند؛ گاهی از هجرت انبیا و ذوالقرنین برای ما پیام‌هایی دارد؛ گاهی از تصدیق انبیا توسط یکدیگر سخن می‌گوید.

می‌کند؛ مانند سامری به خاطر هنر مجسمه‌سازی جمعی را به گوساله‌پرستی وا داشت. گاهی می‌توان پاسخ سؤال را با هنر و نمایش و مثال بیان کرد. در تفاسیر آمده است: حضرت ابراهیم علیه السلام از کنار دریایی می‌گذشت. مرداری را دید که در کنار دریا افتاده، قسمتی از آن در آب و قسمتی دیگر در خشکی است. پرندگان و حیوانات دریایی و صحرایی، هر کدام از یک سو آن را طعمه خود قرار داده‌اند. آن حضرت با خود گفت: «اگر این اتفاق برای انسان رخ دهد و ذرات بدن انسان در بین جانداران دیگر پخش شود، آنها چگونه در قیامت یک‌جا جمع و زنده می‌شوند؟» لذا از خداوند درخواست کرد که نحوه زنده شدن مردگان را مشاهده کند. خداوند دستور داد که چهار پرنده را ذبح و گوشت آنها را مخلوط کند و آنها را بر سر چند کوه قرار دهد. سپس تک‌تک آنان را نام برد. ذرات پخش شده این چهار پرنده جمع شد و به صورت قبلی در آمد. خداوند با این تصویرسازی، ابراهیم علیه السلام را به نور یقین و اطمینان رهسپار نمود.

در سیره معصومین علیهم السلام استفاده از این شیوه به صورت متعدد دیده می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اینکه اهل بیت خود علیهم السلام را مشخص کند و جلوی سوء استفاده عده‌ای را بگیرد تا مبادا هر کسی خودش را جز اهل بیت معرفی کند؛ پنج نفر را زیر عبا جمع کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي». در این مورد پیامبر می‌توانست، بدون این صحنه، نام پنج نفر را ببرد و بفرماید: اینان اهل بیت من هستند؛ اما کشیدن عبا روی سر و وارد کردن حضرت علی، زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام زیر عبا و جواب منفی دادن به کسانی که می‌خواستند زیر عبا بیایند، ایجاد یک خاطره به یاد ماندنی و یک علامت و نشانه بود.

همچنین هنگامی که عقیل، برادر علی علیه السلام از آن حضرت تقاضای کمک اضافی از بیت المال کرد، آن حضرت آهن تفتیده و سوزانی را نزدیک دست برادرش برد و وقتی فریاد عقیل برخاست، علی علیه السلام به او فرمود: «تو از شعله آتش کوچکی که بسان بازیچه در دست انسانی است فریاد می‌کنی و فرار می‌کنی، اما برادرت را به سوی آتشی می‌کشانی که شعله قهر و غضب پروردگار آن را افروخته است!»

نمونه دیگر، شخصی به نام سهل بن حسن خراسانی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و پرسید:

۱. «دَعَا رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي». مسند/حمد، ص ۱۸۵.

«چرا با داشتن صد هزار شیعه مجاهد در منطقه خراسان قیام نمی‌کنید و حق خود را از حکومت جور نمی‌گیرید؟» حضرت با اشاره به تنور روشن به او فرمود: «وارد این تنور شو.» او ترسید و نرفت. در این بین شخصی به نام هارون مکی وارد شد. امام به او فرمود: «بدون کفش وارد تنور شو.» او این کار را کرد. امام از مرد خراسانی پرسید: «از این شیعیانی که می‌گویی، چند نفر این‌گونه مطیع‌اند؟» گفت: «حتی یک نفر هم نیست!» امام فرمود: «ما زمان قیام خود را می‌شناسیم.»^۱

همچنین از امام (ع) سؤال شد که پنیر خوردن حرام است یا حلال؟ حضرت به جای پاسخ به غلام پول دادند و گفتند: «پنیر بخر» و سپس همراه با سؤال‌کننده آن را خوردند.^۲ بهره‌گیری از حرکات دست و چشم و ابرو و ارائه مفاهیمی که قابلیت تبلور در حرکات نمایشی را دارد یا ارائه برخی مفاهیم با عکس، فیلم و یا انجام عملی، خیلی در جذب مخاطب و تنوع کلاس مؤثر است. یاد دادن عملی وضو^۳، تیمم و برخی معارف که قابلیت اجرای عملی دارد، از شیوه‌های مؤثر در یادگیری می‌باشد.

۲۸. بیان شیوا و رسا

فصاحت یعنی شیوایی بیان و بلاغت، یعنی رسایی و مؤثر بودن آن. در عین حال که ساده بودن سخن مورد تأکید است، شیوایی و رسایی کلام نیز لازم است. چنانکه فصاحت و بلاغت قرآن کریم مورد قبول دوست و دشمن بوده و یکی از ابعاد اعجاز قرآن به شمار می‌آید. بیان شیوا و روان کمال است و ساده‌ترین، ارزان‌ترین، راحت‌ترین، عمومی‌ترین و دائمی‌ترین ابزار انتقال علم می‌باشد. بیان، نعمت ویژه خداست که به بشر داده شده است: ﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^۴.

۱. بحار، ج ۴۷، ص ۱۲۳. مشابه این ماجرا را در حدیث دیگری می‌خوانیم که به امام معصوم گفتند: «چرا قیام نمی‌کنی؟» به جای جواب فرمود: «به صحرا برویم.» در آنجا گله گوسفندی را دیدند. امام فرمود: «گوسفندها را بشمار.» هفده رأس بودند. امام فرمود: «اگر به تعداد این گله گوسفند یار باوفا داشتیم، قیام می‌کردیم» (کافی، ج ۲، ص ۲۴۳).

۲. بحار/الانوار، ج ۶۵، ص ۱۵۲.

۳. یک روز از امام باقر (ع) پرسیدند: «پیامبر چگونه وضو می‌گرفت؟» حضرت فرمودند: «تشت بیاورید» و بعد هم وضو گرفت. سپس فرمود: «وضوی پیغمبر (ص) این گونه بود.»

۴. رحمن: ۴.

قرآن در وصف خود می‌فرماید: ﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ﴾.^۱

بر اساس آیات قرآن کریم «بیان شیوا» به قدری ارزش دارد که حضرت موسی (علیه السلام) همین که مأمور هدایت فرعون شد، از خدا «بیان شیوا» خواست: ﴿وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَتَفَقَّهُوا قَوْلِي﴾^۲؛ «و گر از زبانم باز نما. تا آنها سخنان مرا خوب بفهمند.» و این می‌رساند که بیان شیوا و فصیح آن قدر اهمیت دارد که یا باید انسان افراد صاحب‌بیان را بر خود مقدم بدارد یا در کنار خود قرار دهد: ﴿وَ أَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ﴾.^۳

رسا و بلیغ بودن پیام نیز از اهمیت بالایی برخوردار است. بر اساس آیات قرآن کریم سخن باید رسا و شفاف باشد. ﴿قَوْلًا بَلِيغًا﴾^۴ و مبلغان الهی باید ابلاغشان رسا و روشن باشند: ﴿فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾^۵؛ «پس مگر جز ابلاغ روشن، وظیفه دیگری بر پیامبران است؟» و تبلیغ دین و رسالت باید روشن و رسا باشد: ﴿رَسُولٌ مُبِينٌ﴾.^۶

بیان رسا اگر از انسان وارسته صادر شود، می‌تواند انسان را قبض روح کند. حضرت علی (علیه السلام) برای شخصی به نام «همام» صفات متقین را بیان فرمود، او فریاد زد و از دنیا رفت. حضرت فرمود: «هكذا تصنع المواعظ البالغة باهلها»^۷ اندرزهای بلیغ و رسا اینگونه در اهلش اثر می‌گذارد. رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز که الگوی مبلغان است، در فصاحت و بلاغت چنان بود که مردم می‌گفتند: «ای رسول خدا! ما کسی را فصیح‌تر از تو نیافتیم» و حضرت در پاسخ می‌فرمودند: «چه چیزی مرا از این گونه سخن گفتن باز دارد، در حالی که قرآن، فصیح‌ترین کلام‌ها، بر زبان من جاری شده است.»^۸

همچنین پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جانب خداوند مأمور بود که با مردم با سخنی رسا و مؤثر سخن بگوید:

۱. آل عمران: ۱۳۸.

۲. طه: ۲۷-۲۸.

۳. قصص: ۳۴.

۴. نساء: ۶۳.

۵. نحل: ۳۵.

۶. زخرف: ۲۹.

۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴.

۸. «...فقالوا، یا رسول الله ما افصحک؟ و ما راینا الذی هو افصح منک فقال: و ما یمنعنی من ذلک و بلسانی نزل القرآن بلسان عربی مبین». (بحار/الانوار، ج ۱۷، ص ۱۵۶).

﴿قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾.^۱

۲۹. رعایت اختصار

از شیوه‌های با جاذبه در حوزهٔ تعلیم و آموزش، بهره‌گیری معلمان و اساتید، از مهارت موجزگویی و پرهیز از اطاله کلام است؛ البته اختصاری که عصاره مطالب مفید باشد و معلم نکات ناب را با حوصله و علاقه از بین مطالب فراوان گلچین و سپس تقدیم مخاطبان خود نماید. اختصار نباید به اندازه‌ای باشد که به اصل مطلب ضرر برساند. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «خیر الکلام ما لایمّل و لایقلّ»^۲؛ بهترین سخن آن است که نه کم باشد و نه ملال‌آور. لذا باید دقت کافی صورت گیرد تا زواید کلام حذف شود.

همچنین امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «من محاطائف حکمته بفضول کلامه فکانما اعان هواه علی هدم عقله»^۳؛ هر کس با زواید سخن خود، شیرینی و زیبایی حکمت را محو کند، گویا بر نابودی عقل خود اقدام کرده است.

کم گوی و گزیده گوی چون درّ کز اندک تو جهان شود پر

از صفات اهل ایمان، دوری از لغو است: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾.^۴

استاد باید بداند که مخاطب او در اول بحث دل می‌دهد؛ همین که خسته شد، به جای دل دادن، گوش می‌دهد، و همین که جلسه طولانی شد، نه دل می‌دهد و نه گوش؛ بلکه فقط نگاه می‌کند و احساس و عطش و گیرندگی خود را به تدریج از دست می‌دهد. گاهی با مقدمات طولانی، بهترین وقت شاگردان را بدون دلیل می‌گیریم؛ در حالی که اگر بدون مقدمه به اصل مطلب برسیم، اثرش بیش‌تر خواهد بود.

تجربه نشان داده است که مختصر و مفید بودن سبب جذب افراد، به ویژه مخاطبان کم‌حوصله امروزی می‌گردد.^۵ بسیاری از علمای ما همین که کتابی را می‌نوشتند، به فکر کم

۱. نساء: ۶۳.

۲ - غرالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل ۲۹، حدیث ۲۳.

۳ - اصول کافی / ج ۱ / ص ۱۷.

۴. مؤمنون: ۳.

۵. آمار شنوندگان خلاصه اخبار، بیش از مشروح اخبار است، خوانندگان تیترو روزنامه‌ها، بیش از خوانندگان مقاله‌ها

حوصله‌های جامعه می‌افتادند و خودشان کتاب خودشان را خلاصه می‌کردند.^۱ لذا اگر دانشمندان دلسوز، نهضتی به نام «نهضت تلخیص» به وجود بیاورند و کتب مفید اما طولانی را خلاصه کنند، خدمتی به جامعه بشری کرده‌اند، نمونه آنچه که در مورد کتاب *الغدير* می‌بینیم که یازده جلد در یک جلد خلاصه شده است.

کوتاه سخن آنکه باید برای نشر علم از همه راه‌های معقول و ممکن استفاده کرد و از قلم و بیان و هنر و تاریخ و قصه و تفسیر و مسافرت و پرسش و پاسخ و تشویق و تسهیلات و راهنمایی و امثال آن بهره گرفت. در بین این راه‌ها، مختصر و مفیدگویی نقش مؤثری دارد. یکی از دلایل محروم شدن افراد بسیاری از تحصیلات، علاوه بر پرخرج بودن، در دسترس نبودن امکانات و...، طولانی بودن دوره تحصیل است. راه‌های کوتاه همیشه آسان و در دسترس است. هم «مختصر» گفتن و هم «مفید» ارائه کردن، هر دو نیاز به زحمت، تلاش، سلیقه، حوصله و وقت گذاشتن دارد. در خصوص «مفید» بودن، در فصل ششم و در بحث محتوا، نکاتی را بیان می‌نماییم.

۳۰. ثن صدای مناسب

همان‌طور که بیان کرده‌ایم، انسان تنوع‌طلب است؛ لذا جهان بر اساس تنوع است. مزه‌ها، شکل‌ها، رنگ‌ها، غذاها، نوشیدنی‌ها، نباتات و گل‌ها، برگ‌ها، حیوانات و انسان‌ها، قیافه‌ها، ژست‌ها و حتی زمان‌ها متنوع و متغیر است. اگر شب و روز یک‌جور بود، خسته‌کننده می‌شد. از آیات خداوند این است که: ﴿يُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ﴾.^۲ گاهی شب را طولانی می‌کند، گاهی روز را طولانی می‌کند، گاهی هوا گرم است، گاهی هوا سرد است؛ تمام این تنوع‌ها بیانگر تنوع‌طلبی انسان‌هاست.

و گزارش‌های مفصل آن است، مصرف زیاد آب‌میوه و ساندویچ و تعداد زیاد عرضه‌کنندگان این نوع غذاها، نشان آن است که مردم یا همت پختن در خانه را ندارند یا وقت آن را یا آشپزی بلد نیستند! با این مردم بی‌حوصله یا کم‌حوصله نباید جلسات علمی طولانی و مفصل برگزار کرد.

۱. مثلاً فیض کاشانی کتاب تفسیری به نام *صافی* نوشت، بعد کتاب دیگری به نام *مصفی* و *اصفی* نوشت. در کنار کتاب مطول، کتاب مختصر نوشته و در کنار تفسیر ۲۷ جلدی، نمونه خلاصه آن در ۵ جلد ارائه می‌شود. اینجانب نیز چکیده ۱۰ جلد تفسیر نور را در ۱ جلد آورده‌ام.

یکی از چیزهایی که رعایت آن لازم است، دقت و توجه به تَن صدا و ضرورت تنوع در آن است؛ چراکه روشن است که انسان از یک‌نواختی خسته می‌شود؛ لذا جاده‌های پیچ در پیچ، بهتر از اتوبان‌های صاف و مستقیم است و انسان در جاده‌های منحنی و پیچ در پیچ، خواب‌آلود نمی‌گردد. معلم و سخنران باید علاوه بر رعایت تنوع محتوایی، در تَن صدا هم تنوع ایجاد کنند. تنوع در صوت‌ها یکی از راههای زدودن خستگی و یک‌نواختی است. یک قاری خوب، هر چه هم خوب بخواند، اگر لحن و آهنگ او تکراری باشد، انسان را خسته می‌کند؛ اما اگر کسی که قرائت می‌کند، هر چند دقیقه تَن صدا را عوض کند، گوش مستمعان آرامش پیدا می‌یابد. معلمان محترم نباید از این مهارت غافل شوند. تغییر تَن صدا به صورت آهسته، میانه و بلند- با توجه به محتوا و متناسب با آن- یکی از ساده‌ترین کارهایی است که نمی‌گذارد مخاطب خسته شود. البته صدای بلند باید متناسب با محتوا و برخاسته از عشق و دلسوزی باشد؛ وگرنه اثر مطلوب را نخواهد داشت. حضرت علی علیه السلام برای ترغیب مردم به جهاد با صدای بلند سخن گفته‌اند: «تَمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: الْجِهَادُ، الْجِهَادُ عِبَادَ اللَّهِ»^۱.

۳۱. هیجان بجا

سخن و کلام عادی در مواردی، مؤثر و کارساز نیست و مخاطب نیاز به یک هیجان دارد که باید استاد آن را تأمین کند. حضرت علی علیه السلام هنگامی که می‌خواستند از شهیدان سخن بگویند، دستشان را به صورت مبارک می‌زدند و بسیار می‌گریستند.^۲ این کار را حضرت در مقابل مخاطبانی انجام می‌داد که نیاز به هیجان داشتند تا وجدانشان بیدار شود. این حدیث می‌آموزد که اگر یاد شهید همراه با گریه بلند و طولانی باشد، در شنونده اثر می‌گذارد.

در حدیث می‌خوانیم دلیل آنکه عبارات ابتدایی اذان، چهار بار، ولی عبارات دیگر دو بار تکرار می‌شود این است که در آغاز اذان، مردم بی‌خبرند و نیاز به یک نوع شوک و هیجان دارند؛ لذا هم با صدای بلند و هم با صدای خوب چهار بار باید «الله اکبر» گفت. ولی بعد از شنیدن چهار بار «الله اکبر» مردم در جریان ورود وقت شرعی قرار می‌گیرند؛ لذا اسلام به دوبار قناعت کرده است.

۱. نهج البلاغة (للصالحی صالح)، خطبه ۱۸۲، ص ۲۶۴.

۲. «تَمَّ ضَرْبُ بَيِّدَةٍ عَلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ فَأَطَالَ الْبُكَاءَ». (همان)

۳۲. تلقین

روش دیگر در تربیت انسان‌ها «تلقین» است. کارهای دشوار، نیاز به تشویق، ترغیب و تلقین دارند. هر کجا نگرانی زیاده‌تر باشد، تأیید و تأکید بیشتری نیاز است. تلقین، عامل تقویت روحیه است. خداوند متعال در جریان مبارزه ساحران با موسی علیه السلام وقتی که دید موسی در دل خود احساس ترس کرده است که مبادا مردم فریب بخورند، به او فرمود: ﴿قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَى﴾^۱؛ «ما به موسی گفتیم: نترس! همانا تو خودت برتری.»

ما هر روز در نماز می‌خوانیم: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ درخواست راه مستقیم و راه نعمت‌یافتگان، در حقیقت، تعیین و تلقین خط فکری و عملی صحیح در زندگی است تا جهت‌گیری عملی و اجتماعی ما در راستای «حق» باشد؛ نه آمیخته به هوس‌ها و نه آلوده به فسادها و نه دلبسته به طاغوت‌ها! ما هر روز با تکرار، این حقیقت را به خودمان تلقین می‌کنیم.

تلقین گاهی با لفظ است و گاهی با عمل؛ مثلاً در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: «إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ»^۲ اگر بردبار نیستی، خود را به بردباری وادار و آن را به خود تلقین کن». وقتی فرزندان یعقوب علیه السلام از او خواستند تا یوسف را برای بازی با آنها بفرستد، به فرزندانش گفت: ﴿أَنْتَ إِخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّنْبُ﴾: «من می‌ترسم که یوسف را گرگ بخورد». امام صادق علیه السلام فرمودند: «یعقوب علت را به ذهنشان نزدیک کرد که آنان در خصوص یوسف، همان را بهانه کردند»^۳ درحقیقت، این حدیث به نوعی بیانگر تأثیر «تلقین» است.

یکی از آثار مهم ذکر خدا، تلقین صفات و بزرگی اوست. یکی از برکات گذاشتن نام نیک روی فرزندان، تلقین کمال به فرزند است.

اسلام با سفارش به گفتن اذان و اقامه در گوش نوزاد، به مسئله تلقین توجه دارد و تا زمانی که انسان را بعد از مرگ او را در گور می‌گذارند، باز هم سفارش به تلقین کرده است. تلقین به

۱. طه: ۶۸.

۲. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، حکمت ۲۰۷، ص ۵۰۶.

۳. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنْ بَنِي يَعْقُوبَ لَمَّا سَأَلُوا أَبَاهُمْ يَعْقُوبَ أَنْ يَأْذَنَ لِيُوسُفَ فِي الْخُرُوجِ مَعَهُمْ قَالَ لَهُمْ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّنْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَرَّبَ يَعْقُوبُ لَهُمُ الْعِلَّةَ اعْتَلَوْا بِهَا فِي يَوْسُفَ علیه السلام» (علل الشرائع، ج ۲، ص: ۶۰۰).

حق، افراد را به حق گرایش می‌دهد و تلقینات باطل و یأس‌آور، انسان را به سوی باطل می‌کشاند! تلقین «ضعف و عجز» از ابزار استعمارگران است که به علت‌های ضعیف بگویند: شما نمی‌دانید و نمی‌توانید؛ لذا باید بر خلاف دشمنان مستکبر^۱ به مردم تلقین نمود که اگر مؤمن باشند، برترند: ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۲. فلسفه روضه‌خوانی، تلقین شهامت و شهادت است و رجزخوانی در جبهه و تکبیر گفتن هنگام هجوم به دشمن، تلقین پیروزی است.

در بسیاری از داستان‌های قرآن، انواع تلقین‌ها در قالب داستان، تاریخ، تجلیل از افراد یا صفات یا تمثیل نهفته است.

معلمان محترم، چه در ارتقای سطح آموزش و چه در تقویت امور تربیتی مخاطبان، نباید از شیوه مهم «تلقین» غافل باشند.

۳۳. بیان نعمت‌ها و بیان فرض مخالف

توجه دادن به نعمت‌ها و بیان فرض مخالف، یکی از راه‌ها و شیوه‌های مهم در تعلیم و تربیت است؛ چراکه تفکر در نعمت‌ها و تصور و فرض تغییر و تحول آنها، زمینه‌ی خداشناسی و رمز رستگاری است: ﴿فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۳؛ «پس نعمت‌های خدا را به یادآورید، باشد که رستگار شوید.»^۴؛ زیرا یاد نعمت‌ها، عشق و محبت می‌آورد؛ محبت، اطاعت در پی دارد و اطاعت نیز رستگاری به دنبال دارد.

لذا قرآن کریم که کتاب تعلیم و تربیت است، برای توجه مردم به ارزش نعمت‌ها، هم نعمت‌ها را معرفی کرده و هم در آیات متعددی مردم را به تصور فرض خلاف، توجه داده است؛ بدین معنا

۱ - عوامل تبلیغاتی دشمن و برخی از مردمان ساده اندیش و ترسو، به رزمندگان و مجاهدان تلقین و نصیحت می‌کنند که دشمن قوی است و کسی نمی‌تواند حریف آنان بشود، پس بهتر است درگیر جنگ نشوید. اما مسلمانان واقعی، بدون هیچ ترس و هراسی، با آرامش خاطر و با توکل به خداوند، به آنان پاسخ می‌گویند.

۲ - «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» و اگر مؤمن هستید، سستی نکنید و غمگین مباشید که شما برترید. (آل عمران / ۱۳۹)

۳ - اعراف: ۶۹.

۴ - کلمه «آلاء» جامع‌تر از نعمت می‌باشد و شامل هر نعمت ظاهری و باطنی، مادی یا معنوی می‌شود؛ چنانکه در سوره الرحمن مکرر آمده است و حتی شامل عقاب و جهنم که لازمه عدل الهی است نیز می‌شود. (التحقیق فی کلمات القرآن) امام صادق (ع) در مورد ﴿فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ﴾ فرمودند: «آلاء الهی بزرگ‌ترین نعمت خداوند بر خلقش می‌باشد که همان ولایت ما اهل بیت (ع) است.»

که ما در اطراف خود با واقعیت‌های زیادی مواجه هستیم، اکنون زمان و مکانی را تصور کنیم که این واقعیت‌ها وجود نداشته باشد، در آن صورت چه چیزی اتفاق می‌افتد و ما باید چه کنیم؟ تصور فرض مخالف، چشم افراد را به دیدن نعمت‌ها بازتر و توجه مخاطب را بیشتر جلب می‌کند و به همه افراد، به ویژه افراد غافل، تلنگر می‌زند.

ما در اینجا، به برخی از مصادیق یادآوری نعمت‌ها و فرض خلاف آن اشاره می‌کنیم:

(الف) یادآوری نعمت‌ها: با توجه به اهمیت این مسئله و توجه به نعمت‌های ظاهری و باطنی، خدای تعالی به صورت مکرر به نعمت‌هایش، به صورت کلی یا مصداقی، اشاره کرده است:

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾؛ «آیا ندیدید که خداوند آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است برای شما مسخر کرده و نعمت‌های ظاهری و باطنی خود را بر شما سرازیر کرده است.» «اسباغ» به معنای گسترانیدن و توسعه دادن است. در این آیه به دو گونه نعمت اشاره شده است؛ نعمت ظاهری، مانند: سلامتی، روزی، زیبایی و امثال اینها و نعمت باطنی، مانند: ایمان، معرفت، اطمینان، حسن خلق، امداد غیبی، علم، فطرت، ولایت و ...

همچنین به صورت موردی از نعمت‌های متعددی یاد فرموده است؛ به عنوان نمونه:

- ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا* وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا* وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا* وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا* وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا* وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا﴾؛ «آیا زمین را بستر قرار ندادیم؟ و کوه‌ها را همچون میخ‌ها؟ و شما را جفت آفریدیم و خواب را مایه آرامش شما قرار دادیم و شب را پوششی ساختیم و روز را وقت تلاش و معاش قرار دادیم.»

- ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ* وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ* وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾؛ «آیا برای او دو چشم قرار ندادیم و یک زبان و دو لب؟ و دو راه [خیر و شر] را به او نمایانندیم؟»

﴿وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا﴾؛ و در آن کوه‌هایی استوار و بلند قرار دادیم و آبی گوارا به شما نوشاندیم.»

۱. لقمان: ۲۰.

۲. بلد: ۸-۱۰.

۳. مرسلات: ۲۷.

از دیگر نعمت‌هایی که با آن سر و کار داریم می‌توان به همه رنگ‌ها، شکل‌ها، لهجه‌ها، تنوع میوه‌ها و تنظیم‌های بسیار مهمی که در آفرینش است اشاره کرد، از تنظیم اعضای بدن تا جریان خون و تبادل اکسیژن به کربن در انسان و تبادل کربن به اکسیژن در گیاهان و تناسب تولد دختران و پسران که اگر نبود، زندگی فلج می‌شد.

ب) بیان فرض خلاف: قرآن کریم به صورت متعدد از شیوه «فرض خلاف» استفاده کرده است؛ مثلاً:

- اگر درختان سبز نشوند: ﴿لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا﴾^۱،
- اگر آب‌ها تلخ و شور شوند: ﴿لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا﴾^۲،
- اگر آب‌ها به زمین فرو روند: ﴿إِنْ أَصْبَحَ مَأْوَكُمْ غُورًا﴾^۳،
- اگر شب یا روز همیشگی باشند: ﴿إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا... إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا﴾^۴،

- اگر چشم و گوش و عقل انسان از کار بیفتد: ﴿إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ...﴾^۵،
- هم اکنون زمین در زیر پای انسان، مانند گهواره‌ای آرام است: ﴿وَالْأَرْضُ فَرْشًا فَنَعْمَ الْمَاهِدُونَ﴾^۶، حال اگر با شدت در حال حرکت بود، آیا افراد می‌توانستند بر روی آن راه بروند و زندگی کنند؟ ﴿لَوْ نَشَاءُ نَخِثُفَ بِهِمُ الْاَرْضَ﴾^۷،

و ده‌ها و صدها فرض خلافی که می‌توانیم تصور کنیم:

- اگر اشک ما شیرین بود، چشم ما که از پیه ساخته شده، در آب شیرین فاسد می‌شد،

- اگر آب دهان ما تلخ بود، زندگی ما مساوی با شکنجه می‌شد،

۱. واقعه: ۶۵.

۲. واقعه ۷۰. در حدیث می‌خوانیم: هرگاه رسول خدا ﷺ آب می‌نوشید، می‌فرمود: «الحمد لله الذي سقاني عذبا فراتا برحمته و لم يجعله ملحا اجاجا بذنوبي؛ خدا را شکر که به واسطه رحمتش به ما آب گوارا نوشاند و به خاطر گناهان ما، آن را شور قرار نداد.» (وسائل، ج ۲۵، ص ۲۵۷).

۳. ملک: ۳۰.

۴. قصص: ۷۱-۷۲.

۵. انعام: ۴۶.

۶. ذاریات: ۴۹.

۷. سبأ: ۹.

- اگر خورشید به ما نزدیک‌تر یا دورتر بود، امکان زندگی نبود،
- اگر...

آری! زندگی یک‌نواخت و در رفاه، انسان را غافل می‌کند و قدر نعمت‌ها را از ذهن می‌برد. قرآن انسان غافل را از چهارپا بدتر می‌داند: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۱. یکی از راه‌های زدودن غفلت، یادآوری و بیان نعمت‌ها و تبیین فرض خلاف است که این شیوه، ارزش نعمت‌ها را برجسته می‌کند. زمانی که نعمت‌ها نزد انسان ارزش پیدا کرد، نسبت به خدا شاکر و آماده بندگی او می‌شود؛ چرا که توجه به نعمت‌ها، سبب می‌شود که انسان با خدا رفیق‌تر شود، از نعمت‌ها بهتر و بیشتر استفاده کند، از هدر رفتن آنها جلوگیری نماید و بداند که فرصت‌ها مثل ابرها عبور می‌کنند و انسانی که از آنها استفاده نکند، در دنیا و آخرت حسرت می‌خورد. توجه به نعمت‌ها در دعوت به توحید و نماز و بندگی خدا نقش مهمی دارد؛ لذا در قرآن کریم روی آن بسیار تکیه شده است و معلمان و اساتید محترم نباید از این شیوه که یکی از مهم‌ترین شیوه‌ها در دعوت است، غافل شوند.

۳۴. بهره‌گیری از بیان جامع و مطلوب

برخی از ویژگی‌های کلام و سخن را در لابه‌لای مباحث ذکر نموده‌ایم؛ اما بیان مطلوب، بیان جامعی است که از ویژگی‌های مناسب و متعدد برخوردار باشد که البته هر چه بیشتر جامع ویژگی‌های مثبت باشد، مؤثرتر است. معلم موفق با بهره‌گیری از بیان جامع و مطلوب، تأثیر گذاری خود را بر شاگردان بهتر و بیشتر می‌کند.

قرآن کریم برای تبیین شیوه بیان دستوراتی داده است که تجمیع آن ویژگی‌ها می‌تواند «بیان

جامع و مطلوب» را ترسیم کند؛ از جمله:

- مستدل و محکم باشد: ﴿قَوْلًا سَدِيدًا﴾^۲،

- پسندیده و به اندازه باشد: ﴿قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾^۳،

۱. اعراف: ۱۷۹.

۲. نساء: ۹.

۳. بقره: ۲۳۵.

- نرم و مهربانانه باشد: ﴿قَوْلًا لَّيِّنًا﴾^۱،
- کریمانه و بزرگووارانه باشد: ﴿قَوْلًا كَرِيمًا﴾^۲،
- زیبا، نیکو و مطلوب باشد: ﴿قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾^۳،
- بهترین‌ها گفته شود: ﴿يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۴، حتی مجادلات و گفتگوهای انتقادی به
- بهترین وجه باشد: ﴿جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۵،
- بلیغ و رسا باشد: ﴿قَوْلًا بَلِيغًا﴾^۶،
- شیوا، با فصاحت، واضح و روشن باشد: ﴿وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾^۷؛ «این قرآن به زبان عربی روشن است»، ﴿وَ أَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا﴾^۸؛ «و برادرم هارون را که در بیان از من شیواتر است.» ﴿فَلَمَّا كَلَمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ﴾^۹؛ «پس چون با او گفتگو نمود، به او گفت: همانا تو امروز نزد ما دارای منزلتی بزرگ و فردی امین هستی.»

۳۵. توجه به عواطف

در تبلیغ و برخورد‌ها، تنها برخورد قانونی کافی نیست؛ بلکه اخلاق و عاطفه نیز لازم است؛ همان‌گونه که در احکام الهی، در کنار قانون، به اخلاق و عاطفه نیز توجه شده است: ﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾^{۱۰}؛ «سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا» قانون است و «عفا و أصلح» عاطفه و اخلاق است. همچنین برای دعوت مردم خوب است از ابزار عاطفه استفاده کرد. در تعبیر متعددی آمده

۱. طه: ۴۴.

۲. اسراء: ۲۳.

۳. بقره: ۸۳.

۴. اسراء: ۵۳.

۵. نحل: ۱۲۵.

۶. نساء: ۶۳.

۷. نحل: ۱۰۳.

۸. قصص: ۳۴.

۹. یوسف: ۵۴.

۱۰. «و جزای بدی بدی‌ای مانند آن است، پس هر که عفو کند و اصلاح نماید پس پاداش او بر خداست، همانا او ستمکاران را دوست ندارد.» (شوری: ۴۰).

است که پیامبران علیهم‌السلام مردم خود را با «یا قَوْم» و «یا قَوْمَنَا» صدا می‌زدند و بر پیوندهای اجتماعی تکیه می‌نمودند. یا چنانکه حضرت یوسف علیه‌السلام برای دعوت هم‌بندی‌های خود به توحید، آنان را چنین خطاب کرده است: ﴿يَا صَاحِبِي السَّجْنِ﴾^۱؛ «ای دو یار زندانی من!»

قرآن کریم بر اصل «عاطفه» تکیه دارد. خدای متعال پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم را ابتدا از زاویه عاطفه خطاب می‌کند و می‌فرماید: ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى﴾^۲؛ آیا تو را یتیم نیافت، پس پناه داد و سامانت بخشید؟»

و سپس از بعد فکری و فرهنگی: ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾^۳؛ «و تو را سرگشته یافت، پس هدایت کرد.»

و سپس از بعد اقتصادی: ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾^۴ و بعد از بُعد سیاسی و اجتماعی: ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾^۵؛ «ای پیامبر! آیا به تو شرح صدر عطا نکردیم؟»

توجه به عاطفه و محبت، اکسیری است که می‌تواند مسیر زندگی افراد را عوض کند. اول محبت کنیم و بعد اطاعت را بخواهیم؛ چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ﴾^۶؛ «پس باید پروردگار این خانه را پرستش کنند.» و بعد می‌فرماید: ﴿الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾^۷؛ «همان که آنان را از گرسنگی [و قحطی نجات داد و] سیرشان کرد و از ترس [دشمن] امانشان داد.»

آری! عاطفه بیش از استدلال زور دارد؛ بنابراین نباید از نفوذ از دریچه عواطف غافل شویم. حدیثی دیدم با این مضمون که کسانی که با اخلاق مسلمان شده‌اند، بیشتر از کسانی بوده‌اند که با استدلال مسلمان شده‌اند.

۱. یوسف: ۳۹.

۲. ضحی: ۶.

۳. ضحی: ۷.

۴. ضحی: ۸.

۵. شرح: ۱.

۶. قریش: ۳.

۷. قریش: ۴.

فصل ششم:

محتوا

بیان قوی، رعایت همه باید و نبایدها، داشتن همه مهارت‌ها و تسلط بر همه شیوه‌ها برای انتقال بهتر مفاهیم و محتواست. همه مطالب و حرف‌هایی که بیان شد و در فصول آینده بیان می‌گردد، برای انتقال بهتر محتواست. «محتوا» روح درس و کلاس است و ضعف و قوت آن، تأثیر چشمگیری در تعلیم و تربیت دارد.

محتوا باید خصوصياتی داشته باشد :

- باید حیات‌بخش باشد: ﴿إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۱؛ «به چیزی که حیات‌بخش شماست دعوت می‌کند.»

- تزکیه‌بخش باشد: ﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾^۲؛ «و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد و [از مفاسد فکری، اخلاقی و عملی] پاکیزه‌شان نماید.»

- خارج کننده از ظلمات به نور باشد: ﴿لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۳،

- رشددهنده باشد: ﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ﴾^۴؛ «به سوی رشد هدایت می‌کند.»

- نباید از روی هوا باشد: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^۵،

- نباید انحرافی در آن باشد: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا﴾^۶؛

ستایش مخصوص خدایی است که کتاب [آسمانی قرآن را] بر بنده خود نازل کرد و برای آن هیچ گونه انحرافی قرار نداد.»

۱. انفال: ۲۴.

۲. بقره: ۱۲۹.

۳. ابراهیم: ۱.

۴. جن: ۲.

۵. نجم: ۳.

۶. کهف: ۱.

چون محتوا غذای روح است، باید مناسب با مخاطب و مورد نیاز او باشد و گرهی از زندگی او بگشاید. انتخاب محتوا حساس‌ترین، مهم‌ترین و دقیق‌ترین کار یک معلم است. ما در این فصل به برخی از نکات درباره محتوا اشاره می‌کنیم.

۱. ارائه علوم مفید

علوم در دسترس بشر سه گونه است: علوم مفید، علوم مضر و علوم که نه مفیدند، نه مضر. علم مفید، علمی رشدآور است؛ همان علمی که موسی علیه السلام را به دنبال خضر علیه السلام کشاند؛ علمی که هر چه در انسان بیشتر شود، اخلاق، ادب، تواضع، عبودیت، مسئولیت‌پذیری و فایده‌بخشی انسان را بیشتر می‌کند.^۱

اولین وظیفه معلم در انتخاب محتوا، بهره‌گیری از محتوای سازنده و علم مفید است. چه مدارس زیبا و با امکانات و تجهیزات و چه هزینه‌های سنگین و ظاهرسازی‌های غلط‌اندازی که از محتوای مفید تهی است. معلمان با هدف و دلسوز که به رشد خود و رشد مخاطبان خود فکر می‌کنند، موظف به شناخت علم مفیدند و راه شناخت آن، این است که بدانیم ثمره علم مفید، بندگی خداست: «ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْعِبَادَةُ»^۲؛ نه استثمار و استعمار دیگران، و نه توقع نابجا و استکبار، و نه رفاه و تن‌پروری.

در قرآن کریم فرمان «قرائت» و «اقرأ» در کنار «باسم رب» آمده است تا بگوید ثمره قرائت توجه به خداست و جالب اینکه اولین آیه سوره علق، دستور به خواندن و آخرین آیه‌اش، دستور به

۱. در باره علوم که مضر هستند، قرآن می‌فرماید: ﴿وَيَعْلَمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ﴾ (بقره/ ۱۰۲)؛ «برخی از مردم اموری را می‌آموزند که مایه ضرر و زیان است و هیچ نفعی نمی‌رساند.» چنان‌که بعضی سراغ سحر و جادو می‌روند تا میان همسران جدایی افکنند. آری! آموزش هر چیزی که برای فرد و جامعه، جسم و جان، دنیا و آخرت، نسل امروز و فردا، به هر نحو مضر باشد، علم مضر است. در دعاها می‌خوانیم: «أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ» به خدا پناه می‌برم از علمی که مفید نیست.» (مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۶۹) بنابراین تعلیم و تعلم هر علمی ارزش ندارد. اما علمی که نه مفید است نه مضر، همانند اطلاع از برخی آمارها و اطلاعات عمومی که تنها ذهن را پر می‌کند و هیچ فایده‌ای برای انسان ندارد؛ چنان‌که قرآن از کسانی که درباره تعداد اصحاب کهف مجادله می‌کردند، انتقاد کرده و خطاب به پیامبر می‌فرماید: «در این امور با آنان سخن مگو.» (کهف: ۲۲) آنچه درباره اصحاب کهف مهم است، آن است که گروهی جوانمرد برای حفظ عقیده و فکر و راه خود، از رفاه در شهر دست شسته و حاضر به زندگی در غار شدند.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۲۶.

سجده و قرب به خداست. این مسئله نشان می‌دهد که باید جهت‌گیری علم، رضا و بندگی خدا باشد و با بهره‌گیری از علم مفید، انسان در مقابل خدا و اولیای خدا و نسبت به پیش‌کسوتان و ایثارگران و اساتید و والدین، ادب و تواضع بیشتری پیدا می‌کند.

علم مفید قلب را رقیق می‌کند. قرآن می‌فرماید: اشک افراد بر اساس شناخت و معرفتشان جاری می‌شود: ﴿تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا﴾^۱ عالمی که از علم مفید بهره می‌گیرد، در مقابل مردمش و اجتماعش، سخت‌دل و بی‌مسئولیت نیست. همچنین گول دنیا را نمی‌خورد؛ آن گونه که اهل علم به دل‌باختگان به قارون و اموال او می‌گفتند: ﴿وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ﴾^۲.

عالم به کارهای سطحی دلخوش نمی‌کند؛ بلکه به کارهای کلیدی و زیرساخت‌ها می‌پردازد؛ به گونه‌ای که نبود او در جامعه ایجاد خلأ می‌کند؛ آن گونه که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «وَإِذَا مَاتَ الْعَالِمُ ثَلَمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۳ زمانی که عالمی بمیرد، رخنه‌ای و شکافی در اسلام پدید می‌آید که تا روز قیامت جبران نمی‌شود.

۲. بهره‌گیری از قرآن کریم

قرآن کریم برای همه دردهای جامعه شفاست. جامعه پر است از کلاس‌ها و سخنرانی‌های کم‌محتوا و شعارگونه و تحلیل سیاسی و جناح‌بندی‌ها و علوم بی‌فایده و غیر مفید. هر کس در هر رشته‌ای باشد، باید از منبع نورانی و وحیانی قرآن کریم بهره ببرد. قرآن تنها کتابی است که از نظر محتوا: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۴؛ «هیچ گونه باطلی از پیش رو و از پشت سر در آن راه ندارد و از طرف خداوند فرزانه و ستوده نازل شده است.»

۱. ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾؛ (مائده: ۸۳)؛ «و [آن مسیحیان] هرگاه آیاتی را که بر پیامبر نازل شده می‌شنوند، می‌بینی که چشمانشان از این که حق را شناخته‌اند از اشک لبریز می‌شود و می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان آوردیم، پس نام ما را در زمره گواهی‌دهندگان به حق بنویس.»

۲. ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ﴾؛ و (قصص: ۸۰)؛ «کسانی که علم و آگاهی [واقعی] به آنان داده شده بود، گفتند: وای بر شما! پاداش الهی برای کسانی که ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند، [از این مال و ثروت] بهتر است، و جز صابران، آن [پاداش] را دریافت نخواهند کرد.»

۳. المحاسن، ج ۱، ص ۲۳۳.

۴. فصلت: ۴۲.

قرآن کریم ربانی شدن را از طریق تعلیم و تدریس کتاب آسمانی ممکن می‌داند: ﴿وَلِكِنْ كُونُوا رَبَّائِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾^۱؛ «بنابراین [شما دانشمندان اهل کتاب به طریق اولی چنین حقی ندارید، بلکه باید] به خاطر سابقه آموزش کتاب و تدریسی که دارید، ربانی باشید.» اگر تعلیم و تعلّم و درس، انسان را ربانی نکند، در واقع آن علم، علم نبوده است.

قرآن شفای هر دردی است. درمان دردها را باید از مکتب قرآن گرفت؛ نه مکاتب شرق و غرب: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مُوعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۲؛ «ای مردم! همانا از سوی پروردگارتان پند و اندرزی برای شما آمد که مایه شفاست برای آنچه در سینه‌های شماست و هدایت و رحمتی برای مؤمنان است.» «شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ» یعنی مایه پاک‌ی روح و قلب از آفات روحی است؛ زیرا امراض روحی سخت‌تر از امراض جسمی است و هنر قرآن نیز در همین شفا بخشی به امراض روحی است.^۳

در تهاجم فتنه‌ها، قرآن پاس‌خگوست؛ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «اِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَالْإِلِّ الْمُظْلَمِ فَلْيَكُم بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مَشْفَعٌ...»^۴ زمانی که فتنه‌ها چون شب تاریک و ظلمانی بر شما مشتبه شد، بر شما باد به قرآن که شفاعت‌کننده‌ای است که شفاعتش پذیرفته شده است.

به تعبیر امام صادق (ع) قرآن برای تمام امراض روحی و شبهات و افکار شفاست.^۵ متولیان آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها نباید از این نکته غفلت کنند که تا آنجا که امکان دارد، متون درسی را از آیات قرآن کریم غنی سازی نموده و از منبع متقن و وحیانی بهره ببرند.

۱. آل عمران: ۷۹.

۲. یونس: ۵۷.

۳. گویا آیه اشاره به مراحل چهارگانه تربیت و تکامل دارد، یعنی:

الف: مرحله موعظه، نسبت به کارهای ظاهری: «مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»

ب: مرحله پاکسازی روح از رذایل: «شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ»

ج: مرحله راهیابی به سوی مقصود: «هُدًى»

د: مرحله دریافت رحمت الهی: «رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»

۴. بحار، ج ۹۲، ص ۱۷.

۵. «شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ مِنَ الْأَمْرَاضِ الْخَوَاطِرِ وَ مَشَبِّهَاتِ الْأُمُورِ». (تفسیر نورالتقلین)

معلمان و اساتیدی که از این کتاب آسمانی بیشتر بهره می‌برند و از تفاسیر معتبر و متقن استفاده می‌کنند، آموزش آنان رشدآور بوده و در تربیت متعلمان موفق‌ترند. این گونه نباشد که در کشورهای پیشرفته از منابع وحیانی ما استفاده و از آن، اصول علمی استخراج کند و ما از این منابع غافل باشیم.

نکته مهم این است که معلمان محترم باید در بهره‌گیری از قرآن کریم، از تفاسیر معتبر و مطرح بهره گیرند و با توجه به اینکه تفسیر یکی از علومی است که نیاز به سال‌ها تحصیل و ممارست دارد، از هر گونه تفسیر به رأی و برداشت‌های شخصی تأیید نشده پرهیز نمایند و اگر برداشت نویی دارند، ابتدا آن را با صاحب‌نظران در حوزه تفسیر مطرح کنند و پس از تأیید جهت طرح آن اقدام نمایند.

۳. بهره‌گیری از روایات

از منابع قابل استفاده در تبیین معارف دینی، روایات می‌باشند. با توجه به اینکه استفاده از کتب روایی، نیاز به آشنایی با علوم حدیثی کتب رجال دارد و روایات در کتب متعددی بیان شده و لازمه برداشت از یک روایت، دیدن روایات مشابه و هم‌موضوع و تشکیل خانواده حدیثی است، لذا ضمن سفارش به بهره‌گیری از روایات، متذکر می‌شویم که در این خصوص باید از کتب معتبر - که عالمان بزرگ و مطرح تدوین نموده‌اند - استفاده کرد یا با توجه به پژوهش‌های حدیثی که در برخی مؤسسات معتبر، مانند دار الحدیث صورت گرفته است، می‌توان از آثار این مؤسسه، مانند کتاب *میزان/الحکمه* و مانند آن استفاده نمود.^۱

معلمان محترم از نقل احادیث ضعیف یا برداشت‌های غیرعلمی و غیرتحقیقی پرهیز و سعی کنند که از میان روایات معتبر نیز روایاتی را انتخاب و گزینش نمایند. که در حد مخاطب و شرایط علمی و سنی اوست؛ انتخاب و در این کار، نهایت حساسیت و ظرافت را به کار برند. چه خوب است که همه معلمان و اساتید محترم، در همه رشته‌ها، کلاس خود را با یک حدیث

۱. این کتاب تألیف آیت الله ری‌شهری است. از این عالم بزرگوار کتب روایی متعددی چاپ شده که عموماً ترجمه شده و قابل استفاده برای معلمان است. ضمن اینکه مؤسسه دارالحدیث تألیفات حدیثی قابل استفاده دیگری هم دارد که اساتید و معلمان می‌توانند از آن بهره ببرند.

آغاز کنند و با کمک مراکز معتبر، روایاتی در خصوص سبک زندگی و مبنای دینی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و... ارائه نمایند، تا دانش‌پژوهان ما با گنجینه غنی روایات آشنا شوند و از محاسن کلام معصومین (علیهم‌السلام) بهره ببرند.

۴. تکیه بر علوم قطعی، نه حدس و گمان

تکیه‌گاه انسان باید علم و دانش باشد، نه حدس و گمان. استاد و معلم و مربی باید چیزی را القا کنند که ثابت شده باشد. این وظیفه تمام کسانی است که در عرصه‌های آموزشی و فرهنگی کار و تلاش می‌کنند.

بارها قرآن از افکار و عقائد حدسی انتقاد کرده است:

- ﴿وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾^۱؛ یعنی عقاید و افکار آنان بر اساس ظن و گمان است نه علم.

- ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾^۲؛ و از آنچه به آن علم نداری پیروی مکن!
 - ﴿وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ لِيُضِلُّوكُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾^۳؛ «و اگر از بیشتر افراد روی زمین اطاعت کنی، تو را از راه خداوند منحرف و گمراه می‌کنند؛ زیرا آنان جز از گمان پیروی نمی‌کنند و آنان جز به حدس و گمان نمی‌پردازند.»

انسان نباید خیال کند که اگر کتاب یا مقاله‌ای چاپ شد، حتماً صحیح است. بخشی از عمر علما در حوزه‌ها صرف شناسایی راویان می‌شود تا بفهمند کدام‌یک از آنان دروغگو هستند و

۱. ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ (جاثیه: ۲۴)؛ «و گفتند: جز همین زندگی دنیایی، زندگی دیگری نیست، می‌میریم و زنده می‌شویم (یک گروه می‌رویم و یک گروه می‌آییم) و ما را چیزی جز طبیعت و روزگار نابود نمی‌کند، در حالی که هیچ گونه علمی بر این ادعا ندارند. آنان جز گروهی خیالباف نیستند.»

۲. (اسراء: ۳۶). امامان معصوم (علیهم‌السلام) اصحاب خود را از شنیدن و گفتن هر سخنی باز می‌داشتند و به آنان توصیه می‌کردند که دربان دل و گوش خود باشند. و در این امر، به این آیه «لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» استناد می‌کردند. چنانکه امام صادق (علیه‌السلام) برای متنبه کردن شخصی که هنگام رفتن به دستشویی، توقف خود را در آنجا طول می‌داد تا صدای ساز و آواز همسایه را بشنود، این آیه را تلاوت کرد و فرمود: «گوش از شنیده‌ها، چشم از دیده‌ها و دل از خاطرات مؤاخذه می‌شود.» امام سجاد (علیه‌السلام) نیز فرمود: «انسان حق ندارد هر چه می‌خواهد بگوید.» (تفسیر نورالقلین) ۳. انعام: ۱۱۶.

کدام یک راستگو و کدام یک مورد وثوق هستند و کدام یک ضعیف و غیرقابل اعتماد. لذا ضروری است که از نویسندگان موثق و متون معتبری که حرف‌های آنان مستند است، نقل نماییم و بدانیم که محتوای مسموم، غلط، حدسی و حرف‌های ضعیف و بی‌پایه، به جای آنکه رشدآور باشند، سبب انحراف و گمراهی می‌شوند.

اعتماد مخاطب، سرمایه بزرگی است که با سخنان غیرعلمی و بی‌پایه و نادرست از دست می‌رود در حدیث می‌خوانیم: «لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ فَتُتَّهَمَ فِي إِبْرَارِكَ بِمَا تَعْلَمُ»^۱ آنچه را نمی‌دانی نگو؛ زیرا در این صورت گفتارهای درست تو نیز مورد تهمت قرار می‌گیرد و مردم نسبت به همه سخنان با دیده تردید می‌نگرند.»

۵. تسلط بر محتوا

استاد باید نسبت به محتوایی که ارائه می‌دهد، هم تسلط داشته باشد و هم بصیرت: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾^۲؛ «[ای پیامبر! تو نیز] بگو: این راه من است. من و هر کس پیروی‌ام کرد، با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم.»

هر محتوایی قبل از ارائه باید مورد مذاقه قرار گیرد و معلم و استاد باید به محتوای درس یا سخنرانی خود احاطه داشته باشند. برخی افراد با مطالعه مختصر و بدون مراجعه به منابع اصلی یا بدون تحقیق جامع و تحقیق در فروعات موضوع، بحثی را ارائه می‌کنند که چه بسا ناقص و بدون توجه به همه اضلاع بحث باشد. لذا لازم است که قبل از طرح موضوع، همه جوانب بحث در نظر گرفته شود تا اگر در کلاس، در خصوص زوایای موضوع بحث، سؤالی شد، آمادگی پاسخگویی وجود داشته باشد.

البته به غیر از تحصیل و مطالعه و تحقیق، ممارست و تجربه نیز یکی از راه‌های تسلط بر محتواست. تسلط بر محتوا، فرد را در ارائه مطالب موفق نشان داده و سبب جذب مخاطب می‌گردد.

۱. غررالحکم و دررالکلم، ص ۷۶۵.

۲. یوسف: ۱۰۸.

۶. بهره‌گیری از استدلال

قرآن کریم علاوه بر موعظه بودن، کتاب استدلال است و انبیای الهی در کنار معجزه، از استدلال‌های محکم و قوی بهره می‌بردند. استدلال و منطق، شیوه انبیاست؛ خدای تعالی می‌فرماید: ﴿أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ﴾^۱؛ «همانا ما پیامبرانمان را با معجزات و دلایل آشکار فرستادیم.» و ﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾^۲؛ «همانا از طرف پروردگارتان [معجزه و] دلیلی روشن برایتان آمده است.»

حضرت ابراهیم علیه السلام آن گونه استدلال کرد که دشمن مبهور شد. در روایات تاریخی آمده است که نمرود، از پادشاهان بابل بود و حکومت مقتدرانه‌ای داشت؛ او با حضرت ابراهیم علیه السلام درباره‌ی خداوند مباحثه و مجادله کرد. وقتی حضرت ابراهیم گفت: «پروردگار من آن است که زنده می‌کند و می‌میراند»، او گفت: «من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم.» سپس دستور داد دو زندانی را حاضر کنند که یکی از آنها را آزاد نمود و دیگری را دستور داد بکشند.

وقتی ابراهیم علیه السلام این سفسطه و مغالطه را مشاهده کرد، فرمود: «خداوند، طلوع خورشید را از مشرق قرار داده است؛ اگر تو ادعا می‌کنی که بر جهان هستی حکومت داری و همه چیز در اختیار و تحت قدرت توست، خورشید را از مغرب بیرون بیاور!» آن موقع بود که نمرود مبهور ماند و پاسخی جز سکوت نداشت.^۳

حضرت ابراهیم علیه السلام در خطاب به عمویش آزر نیز از منطق و استدلال بهره برده است.^۴

۱. حدید: ۲۵.

۲. اعراف: ۸۵.

۳. ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (بقره: ۲۵۸)؛ «آیا آن کس (نمرود) را که خداوند به او پادشاهی داده بود، ندیدی که با ابراهیم درباره پروردگارش مجادله و گفتگو می‌کرد؟ زمانی که ابراهیم گفت: خدای من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند، او گفت: من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق می‌آورد، پس تو [که می‌گویی حاکم بر جهان هستی] خورشید را از مغرب بیاور. [در اینجا بود که] آن مرد کافر مبهور و وامانده شد. و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.»

از پیام‌های آیه شریفه این است که حق اگر منطقی و مستدل ارائه شود، بر باطل پیروز و حاکم می‌شود و دیگر آنکه در مباحثه‌ها از استدلال‌های فطری، عقلی و عمومی استفاده کنید، تا مخالف لجوج مقهور و مبهور شود.

۴. ﴿قَالَ هَلْ يُسْمِعُكُمُ إِذْ تَدْعُونَ ۖ أَوْ يَنْفَعُكُمْ ۖ أَوْ يُضُرُّكُمْ ۖ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾ (شعراء: ۷۲ -

همچنین در خصوص موسی و هارون علیهم السلام قرآن می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾؛ «سپس موسی و برادرش هارون را با معجزات و دلیلی روشن فرستادیم» کلمه «سُلْطَان» مرادف حجت است؛ زیرا انسان با داشتن منطق، استدلال و حجت علمی و عقلی، بر قلوب مردم مسلط و پیروز می‌شود. عقاید دینی باید همراه با برهان و استدلال باشد و خداوند متعال، مشرکان را به خاطر حرف بی‌دلیل مذمت می‌کند: ﴿إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ﴾؛ «هیچ دلیلی نزد شما بر این گفتار نیست».

یوسف علیه السلام نیز در دعوت کفار استدلال کرد: ﴿أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾؛ «آیا صاحبان متعدد و پراکنده بهترند یا خدای یگانه و قدرتمند؟!»

برخی افراد پیدا می‌شوند که در تعلیم و آموزش، به جای دلیل عقلی و وحی و روایات قطعی، به خواب و شعر و عرفان‌های کاذب استناد می‌نمایند و با بهره‌گیری از سایت و رسانه‌های غیرمعتبر و شایعات و امثال آن، مباحث خود را ارائه می‌دهند؛ در حالی که باید تکیه انسان به عقل یا وحی باشد.

۷. بالا بردن قدرت تشخیص و بیان معیارها

از ویژگی‌های محتوای مناسب این است که باید به مخاطب قدرت تشخیص بدهد. بیان معیارها و ضوابط و ضرورت پیروی از آنها، وظیفه یک معلم بیدار است. اگر مخاطبان با مبانی دینی و توحیدی و راه حق آشنا گردند، می‌توانند از قدرت تشخیص بالاتری برخوردار شوند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «حق با مردان [و شخصیت‌ها] شناخته نمی‌شود؛ حق را بشناس، اهلش را خواهی شناخت».^۳

۷۴؛ «ابراهیم گفت: آیا هر گاه آنها را می‌خوانید [یا دعا می‌کنید] سخن شما را می‌شنوند؟ یا به شما سود و زبانی می‌رسانند؟ بت‌پرستان گفتند: [نه] بلکه پدرانمان را یافتیم که این گونه [پرستش] می‌کردند».

۱. ﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَوْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (یونس: ۶۸)؛ «[مشرکان] گفتند: خداوند فرزندی گرفته است؛ او منزّه است، او بی‌نیاز است. آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست. هیچ دلیلی نزد شما بر این گفتار نیست. آیا آنچه را نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟»

۲. یوسف: ۳۹.

۳. در جنگ جمل، یک‌طرف حضرت علی علیه السلام و در طرف مقابل، طلحه و زبیر بودند. شخصی با دیدن این صحنه

وسیله و معیار شناخت حق از باطل متعدد است؛ از جمله:

- کتاب آسمانی؛ که با عرضه امور به آن می‌توان حق را از باطل تشخیص داد.
- انبیا و اولیای الهی؛ چنانکه پیامبر ﷺ را فاروق نامیده‌اند^۱ یا در حدیث می‌خوانیم: «مَنْ فارق علياً فقد فارق الله»^۲ هر کس علی (ع) را رها کند، خدا را رها کرده است.
- تقوا؛ زیرا طوفان غرائز و حبّ و بغض‌های همراه با بی‌تقوایی، مانع درک حقایق است.
- عقل و خرد؛ که بدون آن نمی‌توان حتی به سراغ وحی رفت.
- البته فرقان و قدرت تشخیص حق از باطل، حکمت و بینشی خدادادی است که به اهل تقوا داده می‌شود و به علم و سواد و معلومات وابسته نیست؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾^۳؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر تقوای الهی پیشه کنید، خداوند برایتان فرقانی (قوه شناخت حق از باطلی) قرار می‌دهد.»

راه نجات از تضادها و ناهماهنگی‌ها، بالابردن قدرت تشخیص است؛ مثلاً تفکر توحیدی و خدامحوری، یکی از کلیدی‌ترین معیارهای زندگی است. قرآن کریم معتقد است که نسل نو باید به حدی از قدرت تشخیص و رشد برسد که در میان تضادها بتواند حرف بهتر را بپذیرد؛ لذا مکرر فرموده که اگر والدین، فرزند خود را به غیر خدا دعوت کنند، فرزند نباید از آنان اطاعت کند. گرچه احسان به والدین در هر حال لازم است، ولی اطاعت در مواردی که بین خدا و غیر خدا تضاد است، جایز نیست. قرآن با کلمه «فلا تطعهما»^۴ فرزندان را به حق‌گرایی و دوری از اطاعت از والدین دعوت کرده است.

متحیر شد و با خود گفت: «هر دو طرف از اصحاب پیامبرند، به راستی حق با کدام است؟» حضرت علی (ع) همچون همیشه با بیان خود، چراغی را برای تاریخ روشن کرد تا از آن پس احدی متحیر نشود. آن چراغ این کلام بود: «الحق لا يعرف بالرجال، اعرف الحق تعرف أهله. روضة الواعظین، ج ۱، ص ۳۱.

۱. تفسیر فرقان.

۲. ملحقات احقاق الحق، ج ۴، ص ۲۶.

۳. انفال: ۲۹.

۴. ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفٌ وَأَتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (لقمان: ۱۵)؛ «و اگر آن دو (پدر و مادر) تلاش کردند چیزی را که بدان علم نداری، شریک من سازی، از آنان فرمان مبر، ولی با آنان در دنیا به نیکی رفتار کن، و راه کسی را پیروی کن که به سوی من باز آمده است، پس بازگشت شما به سوی من است، من شما را به آنچه عمل می‌کردید آگاه خواهم ساخت.»

بنابراین چاره این همه تضاد بین امور مثبت و منفی، بالا بردن قدرت تشخیص و بصیرت نسل نو است؛ به گونه‌ای که به راحتی دوست و دشمن را بشناسند. مثلاً با خود بگویند: اگر غرب ما را دوست دارد، چرا اطلاعات علمی خود را از طریق ماهواره به ما منتقل نمی‌کند؛ ولی فیلم‌های هوس‌انگیز را در اختیار ما قرار می‌دهد؟ اگر غرب ما را دوست دارد، چرا از پیشرفت‌های ما ناراحت است؟ اگر غرب ما را دوست دارد، چرا دشمنان ما را یاری می‌کند؟ اگر غرب ما را دوست دارد، چرا در هر حرکتی علیه ما شریک است؟ و ...

امام حسن مجتبی‌(ع) پسر سیزده ساله‌ای به نام قاسم(ع) داشت که به همراه عموی خود به کربلا رفت و شهید شد. همین که امام حسین(ع) از او پرسید: «شهادت را چگونه می‌بینی؟» گفت: «از غسل شیرین‌تر!» این معنای رشد سیاسی است که یک پسر سیزده ساله به قدری رشد سیاسی داشته باشد که بگوید: اگر رهبری و رژیم در دست ناهل باشد، مرگ از غسل شیرین‌تر است و امروز رئیس سازمان ملل پول می‌گیرد و حق را نمی‌گوید و می‌گوید: متأسفم که آنان مرا با پول خریدند و لبم را با پول بستند.^۱ یکی می‌گوید: «اگر باطل حاکم است، مرگ از غسل شیرین‌تر است»، دیگری می‌گوید: «به من دلار بدهید، مردم کشورم را بکشید و من هیچ اعتراضی نمی‌کنم.»

مشکل امروز، نبود قدرت تشخیص است که سبب مرگ عاطفه و وجدان و عقل می‌شود و این خلأها را با پایان‌نامه‌های علمی دانشگاه نمی‌توان پر کرد.

۸. بیان سخن پاک و طیب

محتوا باید پاک و دل‌پسند باشد؛ چراکه راه خدا، راه پاکی‌هاست و آنها که به راه خدا هدایت شده‌اند، جزء سخن پاک نمی‌گویند. قرآن کریم، دربارهٔ بهشتیان می‌فرماید که آنان به کلام طیب هدایت می‌شوند: ﴿وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ﴾^۲ و این سخن پاک است که مورد رضایت خداوند واقع می‌شود و به سوی او بالا می‌رود: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾^۳

۱- اشاره به خیانت بان کی مون، رئیس سازمان ملل که در برابر دلارهای آل سعود، چشم بر جنایات هولناک آنان، بر مردم مظلوم یمن بست؛ و در بیان حقایق لال شد.

۲. حج: ۲۴.

۳. فاطر: ۱۰.

سخن انسان همچون بذر می‌روید و به درخت تبدیل می‌شود، اما به تعبیر قرآن کریم، دو گونه:

درختی پاکیزه می‌گردد که ریشه‌ای محکم دارد و شاخه‌های آن سر به آسمان می‌کشد و در هر زمان به اذن خدا ثمر می‌دهد: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾^۱

شجره طیبه^۲ و درخت پاک ویژگی‌هایی دارد؛ مانند: رشد داشتن، پرمیوه بودن، سایه داشتن، پایدار بودن و در همه وقت ثمر دادن. انسان موحد نیز هرگز راکد نیست و آثار ایمانش دائماً در گفتار و اعمالش آشکار است. اعتقادش دائمی است، نه موسمی و همواره دیگران را به ایمان و معروف دعوت می‌کند.

- یا درختی بی‌ریشه می‌شود که همچون علف هرزه از روی زمین می‌روید و هیچ قراری ندارد: ﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ﴾^۳؛ «و مثل سخن [و اعتقاد] پلید همچون درختی پلید [و بی‌ریشه] است که از روی زمین برآمده و هیچ ثباتی ندارد.»

عقاید و کلمات و انسان‌های آلوده و منحرف، نه ریشه دارد، نه میوه، نه گل، نه زیبایی و عطر، نه پایداری، نه سایه و نه رشد، بلکه خاری بر سر راه دیگران است.

سخن طیب بر محور توحید است و به دل‌ها رشد می‌دهد. محتوا هر چه بیشتر دل‌پسند و پاک باشد، بر ذهن و دل مخاطب تاثیرگذارتر است.

محتوای طیب، کلامی نرم، مستدل، رشددهنده، نجات‌بخش، هدایت‌گر، روشن‌گر حق از باطل، غفلت‌زدا و هشدار دهنده، همراه با حکمت و موعظه حسنه و جدال احسن (بدون ناسزا)، کلامی

۱. ابراهیم: ۲۴ - ۲۵.

۲. در روایات و تفاسیر از چند چیز به عنوان مصداق کلمه طیب یاد شده است: توحید، ایمان، عقاید صحیح، رهبران آسمانی و یاران آنان. آری! توحید، اصل ثابتی است که در فطرت و عمق جان مردم جای دارد: «أَصْلُهَا ثَابِتٌ» و در تمام اعمال و گفتار و افکار انسان اثر می‌گذارد: «فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» و در همه وقت و در هر فراز و نشیبی می‌توان از میوه ایمان بهره‌مند شد. درخت توحید ریشه‌ای ثابت دارد و تهدیدها و توطئه‌ها و نیش‌ها و نوش‌ها و طاغوت‌ها آن را از پای در نمی‌آورد. اگر در روایات این درخت به پیامبر و اهل بیت او علیهم‌السلام تفسیر شده، به خاطر همین است که دین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و راه اهل بیتش علیهم‌السلام در برابر آن همه دشمن، رو به گسترش است و روزی جهانگیر خواهد شد.

۳. ابراهیم: ۲۶.

معروف و کریمانه (قولا معروفاً / قولا کریماً)، رسا (قولا بلیغاً)، نرم (قولا لیناً)، برای گروه مخالف بهت‌آور (فیبهت الذی کفر)، بدون اعوجاج (غیر ذی عوج)، برای خودی‌ها امیدبخش و برای دشمن مأیوس‌کننده، جامع، مبارک، صریح و قاطع، دور از هوس، بر اساس مقتضای حال، عاقلانه و متناسب نیاز مردم است.

البته در دل‌پسند بودن کلام، علاوه بر محتوا، شیوه سخن، الفاظ و صوت نیز مؤثر است.

۹. سنجیده‌گویی

محتوا باید با اقتضائات و شرائط مخاطب همسویی داشته باشد و بیان آن به مصلحت بوده و مشکل‌ساز نباشد. نباید مطالب ثابت‌نشده را گفت، بلکه فراتر از آن، گاهی نباید همه آنچه که بدان علم داریم را بیان نماییم؛ زیرا افراد مختلف‌اند و بعضی ظرفیت شنیدن همه مطالب را ندارند. باید مطالب طبقه‌بندی شود و به فراخور جنسیت، سن، سواد، حوصله و علاقه مخاطب گزینش و بیان گردد. چه بسا مطلبی که مناسب مخاطبان مرد است؛ اما مناسب مخاطبان زن نیست و بالعکس. یا مطلبی مناسب گروه سنی خاصی مثل افراد میانسال است؛ اما همان مطلب، مناسب گروه سنی دیگری نیست و...

قرآن سفارش کرده است از چیزهایی که اگر بدانید برایتان سبب ناراحتی خواهد شد، سؤال نکنید. استاد هم نباید به همه سؤال‌ها جواب دهد و همه حرف‌ها را بزند؛ چراکه نه هر سؤالی بجااست و نه هر جوابی لازم است و نه هر دانستنی مفید است و نه هر کتمان‌ی عیب دارد و نه نشر هر حقیقتی واجب است.

حتی در برخی موارد که ضرورت اقتضا می‌کند مطالبی بیان شود، لازم نیست همه آنها را بیان کنیم؛ مثلاً اگر در تشویق شاگرد و دانشجوی فاضل و پرتلاش، جملاتی به کار می‌بریم، باید به صورت حساب‌شده و سنجیده باشد تا احساسات دیگران تحریک نشود و تبدیل به دشمنی نگردد. کتمان فضایل به خاطر جلوگیری از حسادت‌ها، کاری بایسته است؛ لذا حضرت یعقوب علیه السلام به فرزندش یوسف علیه السلام سفارش می‌کند: ﴿قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾؛ (یعقوب) گفت: ای پسر کوچکم! خوابت را برای برادرانت

بازگو مکن که برایت نقشه‌ای [خطرناک] می‌کشند. همانا شیطان، برای انسان دشمنی آشکار است.»

در سرزنش کردن هم نباید برخی از سخنان را بگوییم پیامبر ﷺ به یکی از همسرانش مطالبی فرمود و دستور داد به کسی نگوید، ولی او گفت. پیامبر به آن همسر بعضی از کلمات، نه همه آنها را گوشزد کرده و از بعضی دیگر صرف نظر کرد. همسرش پرسید: «از کجا دانستی که راز تو را گفته‌ام؟» ایشان فرمودند: «خداوند حکیم به من فرمود که تو رازداری نکرده‌ای.» توجه به این آیه به ما می‌فهماند که اگر لازم شد تا انسان چیزی را مطرح کند، باید سنجیده رفتار نماید و گوشه‌ای از آن سخنان را مطرح نماید نه همه آنها را: «عَرَفَ بَعْضَهُ»^۱

معلم موفق، گفتن‌ها و نگفتن‌هایش، حساب‌شده و سنجیده است و در بیان مطالب، به جوانب سخن می‌نگرد و محتوای سخنانش، تحریک‌کننده، تحقیر کننده، آزاردهنده و... نبوده و بیان آن به مصلحت مخاطبانش می‌باشد.

۱۰. محوریت بخشی به نماز

نماز محور تربیت و کارخانه آدم‌سازی است. استاد موفق کسی است که درس زندگی را به همراه درس بندگی، و رشد علمی را به همراه رشد معنوی و اخلاقی به مخاطب بیاموزد. در آیات و روایات به صورت جدی و فراوان از نماز یاد شده است. این عمل مهم در منابع و حیانی ما از جایگاه ممتازی برخوردار است؛ لذا باید در تبیین این عمل برجسته تلاش نماییم و بخشی از متون آموزشی را به این عمل عبادی - که در تربیت نقش چشمگیری دارد - اختصاص دهیم.

با توجه به مباحث فراوان و متعددی که درباره نماز وجود دارد و می‌توان از زوایای گوناگونی به این عمل نگریست، در اینجا برای تبیین گوشه‌ای از آن، نکاتی را بیان می‌نماییم.

۱. «وَ إِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَاكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ» (تحریم: ۳)؛ «و آن گاه که پیامبر به بعضی از همسرانش سخنی را به راز گفت، پس چون آن زن راز را [به دیگری] خبر داد و خداوند، [افشای] آن را بر پیامبر ظاهر ساخت، و پیامبر بعضی [از افشاگری‌های] آن زن را به او [اعلام و از بیان برخی اعراض نمود. پس چون به آن زن خبر داد، [زن] گفت: چه کسی تو را از این خبردار کرد؟ پیامبر فرمود: خداوند دانای خبیر به من خبر داد.»

نوزاد نیاز به انواع ویتامین‌ها دارد و خداوند حکیم همه آنها را در شیر مادر تعبیه کرده است. بدن به آب، چربی، قند، کلسیم و فسفر نیاز دارد و خداوند آنها را در شیر قرار داده است و نوشیدن شیر یعنی تأمین همه نیازهای جسمی!

نماز برای انسان مثل شیر مادر است؛ یعنی همه آنچه در رشد انسان اثر دارد، به نحوی در نماز جاسازی شده است. به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم:

- غفلت زدایی، که از آثار اذان است.

- حضور در صحنه؛ که در مسجد و نماز جماعت دیده می‌شود.

- انتخابات آزاد؛ که در انتخاب مسجد و امام جماعت به چشم می‌خورد.

- توجه به عدالت؛ که در پیشنماز شرط است.

- توجه به قرآن کریم؛ که در نماز محور است.

- توجه به مسواک و شانه و عطر؛ که پاداش نماز را بالا می‌برد.

- توجه به حق الناس؛ که در حلال بودن مکان و لباس نمازگذار جلوه می‌کند.

- توجه به لقمه حلال و رسیدگی به نیازمندان؛ که شرط قبولی نماز است.

- توجه به رنگ؛ که لباس سفید سفارش شده است.

- تذکر معاد در «مالک يوم الدين» و تذکر انبياء (علیهم السلام) در «صراط الذين انعمت علیهم» و تذکر

توحید در «اشهد ان لا اله الا الله» و ارتباط با پیغمبر و بندگان صالح که در سلام به چشم می‌خورد.

- توجه به معیارها؛ که در نماز جماعت دیده می‌شود و باید افرادی که از علم و تقوا و کمال

برخوردار هستند، در صف اول بایستند.

- رابطه با طبیعت؛ از جمله خورشید که در شناسایی وقت نمازها به کار می‌آید، توجه به

ستارگان در شناسایی قبله، رابطه با آب در وضو و غسل، رابط با خاک در سجده و تیمم و ...

- رابطه با شهدا در تربت کربلا.

- توجه به زینت در سفارش به پوشیدن بهترین لباس و امثال آن...

در کدام نقشه مهندسی می‌توان این همه آثار را درج کرد؟ آن هم گاهی با تکرار؛ چون انسان

موجودی است که غافل می‌شود و نیاز به دعا و رابطه با خدا دارد و در میان همه دعاها باید هر

روز بارها از خدا بخواهد: «اهدنا الصراط المستقیم» تا از خط مستقیم خارج نشود. آنچه امروز به یقین می‌توان گفت آن است که بیش از ۹۵ درصد جوانانی که برای دفاع از کشور به جبهه رفته‌اند، و حدود ۹۰ درصد مجرمین و زندانی‌ها افراد تارک‌الصلاة هستند. نماز حتی در مسئله ازدواج نقش دارد؛ زیرا سفارش شده است که از افراد مسجیدی همسر انتخاب کنید. با اینکه نماز یک مسئله عرفانی است، اما ثواب نماز کسی که ازدواج کرده است، هفتاد برابر کسی است که ازدواج نکرده است. بنابراین، هر استادی که خود را مسئول تربیت نسل نو می‌داند، باید هم از نظر علمی و هم در تبیین محتوا و معارف مربوط به نماز، به این عمل پردازد و پرچمدار نماز باشد؛ آن هم نماز با جماعت و حضور قلب و اول وقت و در مسجد!

۱۱. تعلیم قانون‌گرایی و رعایت مقررات

یکی از علت‌های عقب‌افتادگی برخی از جوامع، قانون‌گریزی است و یکی از نکاتی که باید در محتوا مد نظر باشد، تشویق به قانون‌گرایی و بیان فواید آن است؛ آن هم قانون کشور اسلامی که با توجه به منابع وحیانی و با نظارت فقهای عظام تدوین شده است. باید قانون‌گرایی را در همه برنامه‌های آموزشی نسل نو نهادینه کرد. البته قانون‌گرایی زمانی ارزش دارد که بر اساس احترام به قانون و مردم و برای رضای خدا باشد و گرنه اجرای قانون از روی ترس یا اجبار ارزش چندانی ندارد. لذا باید نسل نو را جوری تربیت کرد که بدون ترس و ارباب قانون‌گرا باشند.

قرآن کریم یکی از ویژگی‌های مؤمنان را حفظ قوانین الهی دانسته: ﴿وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ﴾^۱ و شکستن قانون الهی و قانون‌گریزی را ظلم دانسته و از آن انتقاد کرده است: ﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۲.

قرآن داستانی را از بنی‌اسرائیل نقل می‌کند که به آنان دستور داده شد در روز شنبه ماهی صید نکنند؛ ولی آنان قانون را شکستند و نام آن‌ها به عنوان متجاوز در قرآن مطرح شد: ﴿اعْتَدُوا

۱. توبه: ۱۱۲.

۲. بقره: ۲۲۹.

مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ^۱ در این آیه از قانون‌گریزان با عنوان «معتدین» یاد شده است.

مؤمن واقعی نه از دستورات صریح و معتبر قدمی اضافه برمی‌دارد و نه نسبت به آن کوتاهی می‌کند؛ چراکه تخلف از قوانین الهی ممنوع است: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾^۲؛ «و هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارند هنگامی که خدا و رسولش امری را مقرر کنند، از سوی خود امر دیگری را اختیار کنند و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی نماید، پس بدون شک به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.»

با توجه به این آیه شریفه،^۳ در نظام حکومت دینی، «قانون» قانون خداست و خدامحوری بر دموکراسی و مردم‌سالاری حاکم است؛ زیرا نظر مردم مادامی ارزش دارد که مخالف حکم خدا نباشد و آزادی انسان در چارچوب قوانین الهی است. عقل باید تابع وحی، و سلیقه باید تابع وظیفه باشد.

اینکه آیه شریفه می‌فرماید: «انسان در برابر فرمان خدا و رسول اختیاری ندارد»، نباید برای کسی مایه تعجب باشد؛ زیرا این کار، درست مانند این است که پزشک با قاطعیت به بیمار خود بگوید: تو حق نداری غیر از آنچه من دستور داده‌ام غذا یا دارو مصرف کنی. خداوند نیز ما را از انتخاب آزاد و طبق میل شخصی در برابر فرامین الهی منع کرده است؛ زیرا او راه سعادت ما را بهتر از ما می‌داند.

در روایت می‌خوانیم که رسول خدا ﷺ فرمود: «یا عباد الله انتم کالمرضى و رب العالمین کالطبيب... الا فسلموا لله امره تکنونوا من الفائزين»^۴ ای بندگان خدا! شما همچون بیمار و خدا مانند طبیب است. مصلحت مریض در نسخه طبیب است، نه آنچه بیمار تمایل دارد. پس تسلیم

۱. بره: ۶۵.

۲. احزاب: ۳۶.

۳. از این آیه می‌فهمیم که نشانه ایمان، تعبد در برابر خدا و رسول است و سن و سواد و نژاد و قدرت و ثروت و شهرت و قبيله و طرفدار و سازمان‌های بین‌المللی، هیچ‌کدام سبب ایجاد حق در برابر قانون الهی نمی‌شود و در تسلیم و تعبد، زن و مرد تفاوتی ندارند. همچنین، خدا و رسول بر امور مردم ولایت کامل دارند و دستورات پیامبر اکرم ﷺ، همچون دستورات خداوند واجب‌الاجراء است. هر کس در برابر قانون خدا و سنت پیامبر، قانونی بیاورد، در ایمان خود شک کند و بداند که اجتهاد در برابر نص ممنوع است و آنجا که حکم الهی روشن است، هیچ‌کس حق اظهار نظر ندارد: «مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ». هر انتخاب و نظریه‌ای که مخالف قانون و قضاوت خدا و رسول باشد، معصیت و انحراف آشکار است: «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ... ضَلَالًا مُبِينًا».

۴. میزان الحکمه، ج ۴، ص ۵۴۵.

امر خدا باشید تا رستگار شوید.»

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در سفارش آخر خود، در کنار تقوا به نظم در امور سفارش نموده است: «أَوْصِيكُمَا وَجَمِيعَ وَلَدِي وَأَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ»^۱. تبعیت از قانون کشور اسلامی، رمز پیشرفت است و آشنا کردن مخاطبان و دانش‌پژوهان با قوانین، به ویژه قوانین اجتماعی مهم و سرنوشت ساز، گامی مهمی در رشد جامعه دینی می‌باشد.

۱۲. توجه به شبهات

شبهه‌پراکنی یکی از شیوه‌های رایج کفار و دشمنان است و در کنار آنان، مذاهبی دست‌ساخته استعمار، مانند وهابیت نیز در صدد القای شبهه در بین نسل نو می‌باشند. یکی از وظایف متولیان آموزشی این است که هم معلمان و اساتید و هم دانش‌پژوهان را از این شبهات مصون نگه دارند. بخشی از محتوای متون آموزشی باید در صدد پاسخگویی به این القاءات باشد و کتاب‌های دینی نسل نو پاسخگوی شبهاتی باشد که به نسل نو القاء می‌شود. معلمان و اساتید محترم نیز باید با مطالعات جانبی، قدرت پاسخگویی خود را بالا ببرند و سعی نمایند تا نیم‌نگاهی به شبهات رایج داشته باشند و بتوانند در کنار سایر مطالب، هر از چند گاه به صورت لطیفی به شبهات پاسخ بگویند.

۱۳. تناسب محتوا با نیازها

محتوا باید مورد نیاز مخاطب باشد و گاهی از مشکلات زندگی او را بگشاید. چه بسا یک محتوا از جهت علمی مناسب و مفید باشد، اما نیازی از مخاطب را برآورده نکند. مخاطبان ما تشنه محتوایی هستند که کاربردی و در ارتباط با نیازهای او باشد؛ لذا در مواردی که استاد و معلم سرفصل‌های خود را با دغدغه مخاطبان و نیازهای ضروری آنان تنظیم و تدوین نمایند، مورد اقبال دانش‌پژوهان قرار می‌گیرد.

معجزات انبیای الهی همسو با مسائل عصرشان بود و رعایت سنخیت و تناسب معجزه، در توجه مردم و اقبال آنان نقش داشت. در زمان حضرت موسی (علیه السلام) که سحر و جادو زیاد بود - معجزه آن

۱. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، نامه ۴۶، ص ۴۲۱.

حضرت این بود که عصای او اژدها بشود و ابزار سحر و جادو را ببلعد تا همه باور کنند که حساب معجزه از سحر و جادو جداست. همچنین، در زمان حضرت عیسی علیه السلام که مسئله طبابت و پزشکی رونق داشت آن حضرت به اذن خداوند مرده را زنده می کرد. تا اهل زمان تفاوت را درک کنند. در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که ادبیات عرب رونق خاصی پیدا کرده بود - قرآن نازل شد.^۱

و شاید معجزه امام زمان علیه السلام چیزی باشد که همه مخترعین و مکتشفین و مبتکرین، عظمت علمی آن را درک کنند. در روایات می خوانیم تمام علوم کشف شده تا زمان امام زمان علیه السلام دو قسم از بیست و هفت قسم علم است و به دست مبارک آن حضرت بیست و پنج قسمت دیگر کشف می شود.^۲

۱۴. بهره گیری از تاریخ

تاریخ و تجربه گذشتگان بهترین درس است. با تاریخ، عمر کوتاه به نوعی طولانی می شود. قرآن کریم، درس های تاریخ را به صورت متعدد و در فرازهای گوناگون بیان می کند. گاهی سفارش می کند که از فلان شخص و گروه یاد بگیرید و گاهی سفارش می کند مثل فلان فرد یا گروه نباشید؛ چون افراد و تجربه ها مجسمه علوم ما هستند و ما باید از آنها درس بگیریم. اینکه قرآن کریم بارها می فرماید: ﴿سَيُرَوُّ فِي الْأَرْضِ﴾ و بارها از کسانی که در زمین سیر نمی کنند، انتقاد می کند ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا﴾ به خاطر آن است که ما باید از تاریخ و مراکز عبرت درس بیاموزیم. در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که وقایع تاریخی را بیان می کند و به وسیله آن، به ما درس می دهد؛ عنوان نمونه برخی پیام های تاریخی قرآن را مرور می کنیم:

- شیوه کفار مانند شیوه فرعونیان است؛ فرعون و آل فرعون که نماد قدرت و زور بودند، لحظه ای نتوانستند در برابر قهر خداوند مقاومت کنند، شما نیز به مال و قدرت اندک خود ننازید.^۳

۱. رک: بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۰۱.

۲. امام صادق علیه السلام فرمودند: «الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَ عَشْرُونَ حَرْفًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَالْعَشْرِينَ حَرْفًا فَبَيَّنَّا فِي النَّاسِ وَ ضَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ»؛ علم ۲۷ جزء است. تمام آنچه را که انبیای قبل صلی الله علیه و آله آورده اند، دو حرف بیش تر نیست و مردم تا امروز جز این دو حرف را نمی شناسند. همین که حضرت مهدی علیه السلام قیام کند، به دست مبارکش ۲۵ حرف دیگر استخراج می شود و آن را در

میان مردم گسترش می دهد و آن دو حرف قبلی را هم به آنها ضمیمه می کند. (بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۶).

۳. «كَذَّابَ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (آل عمران: ۱۱)؛ [کفار] مانند روش فرعونیان و کسانی است که پیش از آنها بودند، آیات ما را تکذیب کردند، پس خداوند آنها را به

- از تاریخ تلخ اختلافات پیشینیان درس بگیرید. اختلاف و تفرقه، نه تنها قدرت شما را در دنیا می‌شکند، بلکه شما را در قیامت نیز گرفتار عذاب جهنم می‌سازد.^۱

- تاریخ انبیا همواره همراه با مبارزه بوده است. با نگاه به زندگی اولیای خدا در طول تاریخ و مقاومت آنان درس بگیرید و بدانید که جنگ و جهادی حق است که زیر نظر رهبر الهی باشد.^۲

- داستان بلعم باعورا نشان می‌دهد که علم به تنهایی نجات‌بخش نیست؛ زیرا دانشمند دنیاپرست، اسیر شیطان می‌شود. همچنین، انسان هر چه بالا رود، نباید مغرور شود؛ چون احتمال سقوط وجود دارد و عاقبت کار مهم است. جایگاه هر کس بالاتر باشد، خطر سقوط برای او بیشتر است و آنکه از خدا جدا شود، طعمه شیطان می‌گردد. شیطان وسوسه می‌کند و در کمین است که هر گاه در کسی زمینه‌ای ببیند، او را دنبال کند. البته شیطان حریف عالم رنّانی نمی‌شود و تا بلعم از آیات دست نکشیده بود، شیطان بر او تسلط نداشت: ﴿فَأَنسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ﴾.^۳

همچنین، گاهی طاغوت‌ها علما را هم فریب می‌دهند. سرنوشت دانشمندی همچون بلعم باعورا باید برای تاریخ درس عبرت باشد.

در بیان تاریخ، آنچه مهم است عوامل عزّت و سقوط است؛ نه نام افراد و قبایل و مناطق و... . تاریخ صحیح می‌تواند یکی از منابع مهم محتوایی باشد که ارائه می‌دهیم.

[کیفر] گناهانشان بگرفت و خدا سخت کیفر است.»

۱. ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (آل عمران: ۱۰۵)؛ «و مانند کسانی نباشید که بعد از آنکه دلایل روشن برایشان آمد، باز هم اختلاف کرده و پراکنده شدند و برای آنان عذابی بزرگ است.»

۲. ﴿وَكَايْنٌ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۶)؛ «و چه بسیار پیامبرانی که همراه آنان خداپرستان بسیاری جنگیدند، پس برای آنچه در راه خدا به آنان رسید، نه سستی کردند و نه ناتوان شدند و تن به ذلت ندادند و خداوند صابران را دوست دارد.»

۳. ﴿وَأَنزَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ (اعراف: ۱۷۵)؛ «و بر آنان، داستان آن کس [بلعم باعورا] را بخوان که آیات خود [از علم به معارف و اجابت دعا و صدور برخی کرامات] را به او داده بودیم، پس او [ناسپاسانه] خود را از آن آیات جدا ساخت، پس شیطان او را در پی خویش کشید تا از گمراهان شد.»

فصل، مقسم:

مخاطب

مخاطب یکی از ارکان اصلی در تعلیم و تربیت است. توجه به مخاطب و شناخت و ارتباط مناسب با او می‌تواند در موفقیت معلم نقش ایفا کند.

۱. شناخت مخاطب

پزشک، زمانی می‌تواند نسخه‌ای درست بدهد که علاوه بر تحصیلات قبلی، انواع اطلاعات را از قبیل سابقه بیماری، وراثتی بودن بیماری، واگیر بودن بیماری و پاسخ آزمایش‌های متعدد مانند قند و اوره و چربی و کلیه و قلب و ریه و امثال آن داشته باشد.

استاد نیز زمانی می‌تواند شاگرد خود را خوب تعلیم و تربیت کند که از تمام فضا و اتفاقات پیرامونی و عوامل مثبت و منفی که روی شاگرد اثر می‌گذارد مطلع باشد.

اگر معلم بداند که شاگرد او با چه کسی رفت و آمد دارد، چه می‌بیند، چه می‌شنود، چگونه فکر می‌کند، پدر و مادر به او چه القا می‌کنند. رابطه او با دین و مراکز مذهبی چقدر است و ... آن زمان می‌تواند مرهم روی درد باشد؛ وگرنه مثال او مثال آمپول‌زنی است که سمت راست را پنبه الکلی می‌مالید، ولی آمپول را سمت چپ می‌زد!

استاد موفق باید مخاطب‌شناس باشد و افراد و روحیات را در نظر بگیرد. مخاطبین از نظر علمی و حوصله و نیاز و خانواده و محیط و مشکلات، متفاوت هستند:

- بعضی بی‌حوصله، بعضی کم‌حوصله و بعضی پرحوصله‌اند؛
- بعضی مغرور هستند و با سختی مطالب را می‌پذیرند؛
- بعضی عاشق هستند و با علاقه به درس گوش می‌دهند؛
- بعضی بی‌تفاوت‌اند و هیچ احساسی ندارند؛
- بعضی فراری هستند و منتظر تعطیل شدن درس و مدرسه و دانشگاه و تمام شدن برنامه‌ها

هستند؛

- بعضی خسته‌اند، بعضی بسته‌اند، و بعضی در فکر مشکلاتی هستند که در خود و خانواده یا دیگران دیده‌اند.

۲. توجه به سطح فکر و اندیشه مخاطب

توجه به سطح فکر و عقل مخاطب، از ضروریات آموزش و تربیت است؛ امیرالمؤمنین علیه السلام در بیانی زیبا فرمودند: «العقل مرکب العلم؛^۱ عقل، مرکب علم است.» این تعبیر کوتاه، کنایی و پرمعنا ضمن بیان جایگاه و محل علم می‌رساند که باید در پذیرش علوم به توان عقل و پذیرش او توجه داشت؛ آن گونه که معلمان آسمانی به این حقیقت توجه دارند. از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است: «أَمْرُنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَنْ نَخَاطِبَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ؛^۲ ما جماعت پیامبران، به اندازه عقل‌های مردم با آنان سخن می‌گوییم.»

عقل مردم را از راه‌های متعددی می‌توان شناخت: چه هدف و آرزویی دارند؟ برای خود چه شخصی را الگو قرار داده‌اند؟ با چه افرادی دوست هستند؟ چه کتاب‌هایی مطالعه می‌کنند؟ چه دعایی می‌خوانند؟ حب و بغض آنها در چه راهی است؟ چه رئیس جمهوری، چه وزیری، چه مسکنی، چه رشته علمی، چه لباسی، برای آنها در اولویت است؟ از نداشتن چه چیز، متأثر و به داشتن چه چیزی افتخار می‌کنند؟ چه اشعاری حفظ هستند؟ در گفتگوهای خود چگونه سخن می‌گویند و از چه اصطلاحاتی استفاده می‌کنند؟

از نگرش و گرایش و سلیقه افراد به خوبی می‌توان به سطح فکر آنان پی برد.^۳

۱. غررالحکم، ص ۵۳.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۵، ص ۳۸۴.

۳. «شخصی نزد من آمد و گفت: «امسال ماه رمضان در مکه بودم و مزه دین را چشیدم؛ زیرا در اول غروب حدود یک میلیون انسان در مسجدالحرام در یک لحظه افطار می‌کنند و بعد به نماز مغرب می‌ایستند. دیگر اینکه در نماز تراویح آنان شرکت می‌کردم و با خواندن سوره‌های طولانی بعد از حمد حال خوشی به ما دست می‌داد و گاهی گریه می‌کردیم.» به او گفتم: «اما افطار شما قبل از وقت بوده؛ زیرا افطار اهل سنت غروب است و افطار شیعه، مغرب! و بین غروب و مغرب دقایقی است که به فتوای بعضی باید مراعات شود بنابراین از افطار خود خوشحال نباش! اما نماز تراویح به عقیده شیعه حرام است و بنابراین شما بدون آگاهی کار خلافی کرده‌اید.»

شخص دیگری نیز به من گفت: «سالنی برای عروسی جوانان فقیر در نظر گرفته‌ام و شرط کرده‌ام که آشپز آنها حتماً با وضو غذا بپزد و مواد غذایی را از تاجری بخرد که حتماً خمس می‌دهد. به او گفتم: «هیچ آیه و حدیث و فتوایی نیامده است که آشپز با وضو باشد و در خرید مواد غذایی هیچ کس اجازه تجسس به ما نداده است.» از این نمونه

در بعضی روایات می‌خوانیم که قرب مردم به خدا به میزان عقل آنهاست و مردم در قیامت درجات مختلفی دارند که بر اساس عقل آنهاست.^۱ در حدیث دیگری می‌خوانیم که حساب و کتاب آنان نیز به مقدار عقل آنان است.^۲

۳. توجه به آمادگی روحی مخاطب

یکی از اصولی که در تدریس و تعلیم مهم است، توجه به آمادگی مخاطب است. اگر سنگی را به دیواری که سیمان تر دارد بچسبانیم، محکم می‌شود؛ ولی اگر سیمان خشک باشد، هرچه سنگ را بغل آن قرار دهیم، به زمین می‌افتد.

آمادگی روحی، شرط توفیق در بسیاری از امور است. در حدیث می‌خوانیم که قلب و روح انسان گاهی گرایش دارد و گاهی تنفر؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «برای قلب‌ها پذیرش و پشت کردنی است. از طرف میل و اقبال قلب‌ها وارد شوید؛ چراکه زمانی که به قلب اکراه شود، نابینا می‌گردد.»^۳ حتی در عبادت، وظیفه ما آن است که آن لحظه که روح گرایش دارد، مستحبات و نوافل را انجام دهیم و آن لحظه که روح راغب نیست به واجبات عمل کنیم و مستحبات را به آن تحمیل نکنیم.^۴

استاد باید بداند که شاگرد نشاط دارد یا ندارد؟ قبل از او سخنانی را شنیده یا نشنیده و اگر شنیده چه مدت مشغول بوده است؟ گرسنه است یا سیر؟ در رفاه است یا در سختی؟ بحث برای او تازگی دارد یا تکراری است؟ توجه به این امور سبب می‌شود که استاد از نشاط و مقدار آن در شاگرد آگاه شود و تدریس خود را براساس گرایش یا تنفر او تنظیم کند.

دیندارانی که بر اساس خیال دینداری می‌کنند، کم نیستند.

۱. وَ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّمَا يَرْتَفِعُ الْعِبَادُ عَدَا فِي الدَّرَجَاتِ وَ يَنَالُونَ الرَّؤْفَى مِنْ رَبِّهِمْ عَلَى قَدَرِ عُقُولِهِمْ.» (بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۶، ص ۱۵۶)

۲. عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَام: «أَنَّ التَّوَابَ عَلَى قَدَرِ الْعَقْلِ.» (الكافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۲)

۳. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَ إِقْبَالَ وَ إِدْبَاراً فَاتَوْهَا مِنْ قَبْلِ شَهْوَتِهَا وَ إِقْبَالِهَا فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ غَمِيَ.» (نهج البلاغه، حکمت ۱۹۳)

۴. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَ وَ إِدْبَاراً فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَتَنَّفَلُوا وَ إِذَا أَدْبَرَتْ فَعَلَيْكُمْ بِالْفَرِيضَةِ.» (الكافی، ج ۳، ص ۴۵۴)

۴. بررسی ذائقه مخاطب

به غیر از دروس رسمی که سرفصل‌های مشخصی دارد و بر اساس نیاز مخاطبان آماده و در طول سال تدریس می‌شود، در برخی از موارد که استاد در انتخاب موضوع آزادی دارد، به ویژه در سخنرانی‌ها و کلاس‌های خانگی و محفلی، نباید از ذائقه روحی مخاطب غافل بود؛ بلکه باید بررسی کرد که بحث مورد نظر مطابق با نیاز او هست یا نیست و نسبت به آن بحث، اطلاعاتی دارد یا هیچ اطلاعی ندارد. گاهی استاد باید چند موضوع را طرح کند و آنچه بیشتر مورد نیاز مخاطب است، بیان نماید.

چه بسا افرادی که بر اساس کم‌اطلاعی، به موضوعات کم‌اهمیت میل و گرایش دارند. در این گونه موارد، استاد و معلم باید به اصلاح ذوق و ذائقه او بپردازند و او را نسبت به نیازهای روحی و قلبی خود توجیه و در او ایجاد عطش کنند و با بیان شیرین و باتسلط خود، مفاهیم موردنیاز مخاطبان را به آنان آموزش دهند.

۵. تکریم مخاطب

اسلام برای تکریم همه مردم، به خصوص کسانی که تحت تعلیم و تربیت انسان هستند، سفارش ویژه‌ای کرده است. برخورد انبیا علیهم‌السلام با مردم، برادرانه بود. تعبیر «اخوانم»^۱ و «یا قوم»^۲ که در قرآن کریم نقل شده، نشان‌دهنده رابطه با محبت و کرامت میان انبیا و مردم است.

قرآن کریم به پیامبر می‌فرماید: ﴿وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛^۳ «و برای مؤمنانی که از تو پیروی کرده‌اند، بال خود را بگستر [و متواضع باش].» همچنین در آیه ۵۴ سوره انعام به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دستور می‌دهد قبل از آنکه مؤمنین به تو سلام کنند، تو به آنان سلام کن.

﴿إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾.^۴

قرآن برای مخاطبانش عناوین کریمانه به کار برده است؛ مثلاً به مؤمنین می‌فرماید: «یا ایها

۱. ﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴾ (شعراء: ۱۰۶)؛ ﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴾ (شعراء: ۱۲۴)؛ ﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴾ (شعراء: ۱۴۲)؛ ﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴾ (شعراء: ۱۶۱).

۲. ﴿وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ...﴾ (بقره: ۵۴)؛ ﴿قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ ...﴾ (انعام: ۱۳۵).

۳. شعراء: ۲۱۵.

۴. انعام: ۵۴.

الذین آمنوا»، یا به اهل کتاب می‌فرماید: «یا اهل الکتاب». حتی اسلام کرامت بردگان را رعایت کرده و کلمه «فتی» (جوانمرد) را در مورد آنان به کار برده است. پیامبر اسلام به کودکان سلام می‌کرد و اسم آنان را با کنیه می‌برد.

در سوره حجرات سفارش شده است که لقب بد به یکدیگر ندهید! پیامبر گاهی اسم‌هایی را که در آن نوعی تحقیر بود، تغییر می‌داد. ایشان که خود عقل کل بود، مأمور بود که با مردم مشورت کند و ناگفته پیداست که این مشورت، نوعی احترام و تکریم مردم است.

اسلام هرگونه توهین، تحقیر، مسخره کردن، زخم زبان زدن، غیبت کردن، فحاشی و امثال آن را که به آبرو و شخصیت افراد لطمه می‌زند، حرام شمرده است. تکریم، قلب مخاطب را به سوی معلم جذب و برای رشد، نرم و آماده می‌کند.

۶. نظرخواهی از مخاطب

مشورت با شاگردان و مخاطبان، یکی از راه‌های شخصیت دادن به آنان است. این عمل، هم علامت تواضع و رشد مشورت‌کننده و هم، سبب رشد مخاطبان است؛ چون ضمن احترام گذاشتن و به حساب آوردنشان، آنان را به فکر وادار می‌کنیم و به صورت غیر مستقیم آموزش می‌دهیم تا به مشورت کردن با دیگران اهمیت دهند.

گاهی یک دانش‌آموز و دانشجو چیزی می‌فهمد که معلم و استاد هم متوجه آن نمی‌شوند؛ چراکه سلسله مراتبی در فکر نیست. وقتی شهید مطهری رحمه‌الله سخنرانی می‌کرد، با اینکه ما شاگرد ایشان هم حساب نمی‌شدیم. اما سؤال می‌کرد: «آقای قرائتی نمرهٔ منبر من چند بود؟ به نظر شما این بحث خوب بود؟»

در باید‌های معلمی بیان کردیم که حتی اگر عاقل‌ترین و عادل‌ترین افراد هستیم، از مشورت بی‌نیاز نیستیم؛ چراکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مأمور به مشورت بود: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾^۱ و متذکر شدیم که فرمان مشورت در مورد کارهای مردمی است، نه کارهایی که در مورد آن، فرمان صریح از طرف خدا و پیامبر آمده است.

در روایات می‌خوانیم که امام رضا علیه‌السلام با غلامان خود مشورت می‌کرد و چون آنان شرم‌منده

می‌شدند، می‌فرمود: «آیا اشکال دارد خداوند چیزی را به ذهن شما بیندازد که برای من حرف تازه‌ای است؟»

۷. تفکیک مخاطبین

اگرچه در مراکز آموزشی، افراد بر اساس سن و سال تفکیک می‌شوند، اما متأسفانه هنوز در برخی مراکز علمی، به ویژه دانشگاه‌ها، به تفکیک جنسیتی پرداخته نشده و این در حالی است که در سنین بالا، تفکیک جنسیتی برای آموزش بهتر و رعایت مسائل شرعی، ضروری است.

در غیر مراکز آموزشی، مانند مساجد نیز در بسیاری از مواقع تفکیک مخاطبان از جهت سنی یا معلوماتی ضروری است و اگرچه، تفکیک مخاطبان از این جهات، قدری زحمت دارد- و چه بسا امری عادی و عرفی نباشد- اما می‌تواند، بهره‌دهی جلسات مذهبی را بالا ببرد و به افراد کمک کند که بر اساس نیازها و معلومات خود، بخشی از مسائل دینی را فرا بگیرند.

به عنوان نمونه، در مسجدی که امام جماعت آنجا بودم، جمعیت انبوهی در شب قدر جمع می‌شد. با خود فکر کردم که هر گروه از آنان، علاوه بر مراسم دعا و قرآن به سر گرفتن، نیازهای خاصی دارند؛ از این‌رو کودکان را در گوشه‌ای جمع کردم تا برای آنان در قالب قصه مطالبی بگویم؛ جوانان را در گوشه‌ای دیگر فراخواندم و شبیهاتی را جواب دادم و با جمعی دیگر، در گوشه‌ای دیگر به اصلاح قرائت نماز پرداختم؛ این کار، در ظاهر عظمت مجلس را به هم زد، ولی در واقع مفید بود.

اگر با تدبیر و هماهنگی مسئولین، نیازهای مختلف افراد بررسی و برای هر کدام تدبیری اندیشیده شود، کاربرد تبلیغ و تدریس بهتر و بیشتر خواهد شد. البته در صورتی که به هر دلیل، با جمع متنوعی مواجه هستیم که شرایط تفکیک سنی و علمی آنان وجود ندارد، باید سعی کنیم بحث را به گونه‌ای ارائه دهیم که مورد استفاده همگان قرار گیرد.

۸. به دنبال مخاطب رفتن

در حدیث می‌خوانیم: همان گونه که از جاهل سؤال می‌شود که چرا یاد نگرفتی، از عالم هم سؤال می‌شود که چرا یاد ندادی؟

در آیات قرآن می‌خوانیم که پیامبران به سراغ مردم می‌رفتند: ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ﴾^۱ همچنین آمده است که طرفداران حق باید به سراغ مردم بروند: ﴿جَاءَهُمُ الْحَقُّ﴾^۲. حضرت علی (علیه السلام) در توصیف پیامبر ﷺ می‌فرماید: «طیب دوار بطبه؛^۳ طیبی قبود که به سراغ مردم می‌رفت.»

قرآن کریم با لحن توبیخی فرموده است که چرا گروهی برای فقیه شدن کوچ نمی‌کنند تا بعد از فقیه شدن به سوی قوم خود برگردند؟^۴ از منظر قرآن، علما باید به سراغ مردم بروند و منتظر دعوت آنان نباشند. بنابراین دو هجرت سفارش شده است: یکی کوچ کردن برای فقیه شدن، وی دیگری، به وطن برگشتن برای هشدار و آگاهی‌بخشی.

۹. گوش دادن به حرف‌های مخاطب

قرآن کریم در ستایش پیامبر ﷺ می‌فرماید که آن حضرت حرف مردم را می‌شنید؛ به گونه‌ای که می‌گفتند پیامبر ﷺ سراسر گوش است: ﴿وَيَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ﴾^۵.

۱. ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَفَقَيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ (بقره: ۸۷)؛ «و همانا ما به موسی کتاب (تورات) دادیم و از پس او پیامبرانی پشت سر یکدیگر فرستادیم و به عیسی بن مریم [معجزات و] دلایل روشن بخشیدیم و او را با روح القدس تأیید و یاری نمودیم. پس چرا هرگاه پیامبری چیزی [از احکام و دستورات] بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر ورزیدید. [و به جای ایمان آوردن به او] جمعی را تکذیب و جمعی را به قتل رساندید؟!»

۲. ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ﴾ (یونس: ۷۶)؛ «پس هنگامی که از جانب ما حق به سراغشان آمد، گفتند: قطعاً این یک جادوی آشکار است.»

۳. نهج/البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۴. ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (توبه: ۱۲۲)؛ «سزاوار نیست که همه‌ی مؤمنان [به جهاد] رهسپار شوند، پس چرا از هر گروهی از ایشان دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین فقیه شوند و هنگامی که به سوی قوم خویش باز گشتند، آنان را بیم دهند تا شاید آنان [از گناه و طغیان] حذر کنند.»

۵. ﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ قُلْ أَذُنٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (توبه: ۶۱)؛ «برخی از منافقان، پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: او سراپا گوش است [و به سخن هر کس گوش می‌دهد] بگو: گوش دادن او به نفع شماست، او به خداوند ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند و برای هر کس از شما که ایمان آورد، مایه رحمت است و آنان که رسول خدا را اذیت و آزار می‌کنند، عذابی دردناک دارند.»

همان گونه که استاد و معلم توقع بجا دارند که در حین درس، چشم و گوش دانشجو با آنان باشد، خود آنان نیز باید در موقع سخن گفتن دانش آموز و دانشجو به او نگاه کنند و به حرف های او خوب گوش دهند؛ نه اینکه صدایی به گوش آنها بخورد و صدایی بشنوند و به تعبیر قرآن کریم: «يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ» باشد نه «يَسْمَعُونَ».

در گوش دادن برکات زیادی است؛ از جمله:

– شناخت افراد و روحیه ها و نیازها و کمبودها و خصلت های آنان. به قول شاعر:

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد.

قرآن می فرماید: همین که پادشاه مصر سخنان یوسف را شنید قدرت را در اختیار او گذاشت:

﴿فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ﴾^۱.

– شناخت مقدار اثرپذیری شاگرد و مقدار اخلاق و ادب و محبت او نسبت به استاد.

– احترام گذاشتن به شاگرد.

– تخلیه شاگرد؛ زیرا همین که انسان حرف کسی را گوش دهد، او احساس آرامش می کند و بسیار اتفاق افتاده که افراد پرناله ای با بعضی افراد گفتگو کرده اند و آن افراد گفته اند ما نمی توانیم مشکل تو را حل کنیم؛ ولی افراد ناله دار در جواب گفته اند: همین که حرف ما را گوش دادی و ما را به حساب آوردی و ناله ما را شنیدی از شما متشکریم.

– استادی که سخن شاگردش را بشنود، در تدریس و تربیت خود می تواند بهترین مطلب یا بهترین عبارت یا بهترین راه را ارائه دهد؛ زیرا با شنیدن سخنان آنان، خلأها و دردها و کمبودهایشان را درک می کند و بهتر از دیگران می تواند آنان را راهنمایی کند.

گاهی باید برای «افراد ویژه» برنامه ویژه داشت؛ همان گونه که در بیمارستان، پزشک برای هر بیماری غذای خاصی را توصیه می کند، معلم نیز باید برای افرادی که مشکل روحی یا خانوادگی یا اعتقادی یا اخلاقی دارند، وقت خصوصی بگذارد و حتی اگر می تواند واسطه گری کند و شاگرد خودش را با متخصصین آشنا و راهنمایی کند.

۱۰. کم کردن فاصله خود با مخاطب

هر چه استاد فاصله خودش را با مخاطب کم کند، کلامش نافذتر می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها مأمور می‌شد که به مردم بگوید:

- ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾^۱؛ «من بشری مثل شما هستم.»

- ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا﴾^۲؛ «من مالک نفع و ضرر خویش نیستم.»

- ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِيَ خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ أَنِّي مَلِكٌ﴾^۳؛ «من به شما نمی‌گویم که گنج‌های خدا نزد من است و نه آنکه از غیب آگاه‌ام و نمی‌گویم که من فرشته‌ام.»

یکی از چیزهایی که بین معلم و دانشجو فاصله می‌اندازد، بزرگ جلوه دادن خود و بیان تعابیری است که مخاطب را از او دور می‌کند؛ لذا نه معلم باید دچار غلو گردد و نه غلو دیگران در باره خود را بپذیرد. در خصوص غلو و خطر آن در بحث پرهیزها، نکاتی را بیان نموده‌ایم.

۱۱. توجه دادن به مقام انسانیت

تأکید بر ارزش مقام انسان و توجه دادن مخاطب به قیمت وجودی‌اش، تأثیری مناسبی بر رفتار او دارد. قرآن کریم مکرر انسان را به مقام رفیعش توجه می‌دهد؛ مانند:

- تو خلیفه خدا هستی: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۴.

- هر چه در زمین و آسمان است برای توست: ﴿سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۵.

- تو حامل امانت الهی هستی: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...﴾^۶؛ «همانا ما امانت [الهی] را بر آسمان‌ها و زمین و

۱. کهف: ۱۱۰.

۲. اعراف: ۱۸۸.

۳. انعام: ۵۰.

۴. بقره: ۳۰.

۵. لقمان: ۲۰.

۶. احزاب: ۷۲.

کوه‌ها عرضه کردیم، پس از حمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند، ولی انسان آن را بر دوش گرفت...»

- در تو از روح خدا دمیده شده است: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۱.
 - تو بهترین مخلوق خدا در آفرینشی: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۲.
 - ما تو را گرامی داشتیم: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾^۳.
 - ما تو را فضیلت دادیم: ﴿فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا؛ ما تو را فضیلت دادیم﴾^۴.
- و تعابیر دیگر.^۵

روایات نیز به شخصیت دادن انسان توجه کرده و به انسان تفهیم نموده است که حیف است خود را و عمرش را به ناچیز بفروشد. روایات همواره شخصیت و عظمت روح انسان را یادآور می‌شوند؛ به عنوان نمونه، امام علی علیه السلام در تعابیر متعددی فرمودند:

- «انه ليس لانفسكم ثمن الا الجنة فلا تتبعوها الا بها؛^۶ بدانید که وجود شما جز بهشت بهایی ندارد، آن را با کمتر از بهشت نفروشید.»
- «وَتَحْسَبُ أَنَّكَ جِزْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ»^۷
- آیا تو گمان می‌کنی که موجود کوچکی هستی، بلکه در وجود تو جهان بزرگ نهفته است.»
- «هلك امرؤ لم يعرف قدره؛^۸ آن کس که قدر خود را نشناخت، هلاک شد.»

۱. حجر: ۲۹.

۲. مؤمنون: ۱۴.

۳. اسراء: ۷۰.

۴. اسراء: ۷۰.

۵. توجه به مقام انسانیت:

- ﴿مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ﴾ (نازعات: ۳۳).

- ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ (تین: ۴).

- ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ (بقره: ۳۴).

- ﴿أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ﴾ (توبه: ۳۸).

۶. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶.

۷. دیوان امیر المؤمنین علیه السلام، ص ۱۷۵.

۸. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۹.

- «العالم من عرف قدره و كفى بالمرء جهلاً الا يعرف قدره؛^۱ دانا کسی است که قدر خود را بشناسد و برای نادانی و جهالت انسان همین بس که قدر خود را نشناسد.»

- «نعم العبد ان يعرف قدره و لا يتجاوز حده؛^۲ نیکو بنده‌ای است آن کس که ارزش خود را بشناسد و از مرز شخصیت خود پا فرا نهد.»

۱۲. صبوری در برخوردهای غلط

در برابر کسانی که مردم را به‌سوی خدا دعوت می‌کنند، افراد بی‌تفاوت و نااهل و بدرفتاری پیدا می‌شوند که اگر مبلغ دین با اخلاق خوش و سعه صدر با آنان برخورد نکند، توفیقی حاصل نمی‌شود. یکی از راه‌های دعوت الی الله آن است که تنش‌زدایی نماییم و بدی دیگران را با نیکی دفع کنیم. پیامبر اکرم ﷺ تحت تربیت خداوند، مأمور به برخورد با بهترین شیوه در مقابل بدی‌های دشمنان بود:

- ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ﴾^۳؛ «[ای پیامبر!] بدی را به بهترین روش دفع کن [و در مقام انتقام و مقابله به مثل مباش] ما به آنچه مخالفان توصیف می‌کنند آگاه‌تریم [ومی‌دانیم که مشرکان مرا به گرفتن فرزند و شریک و تو را به سحر و جادو توصیف می‌کنند].»

- ﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾^۴؛ «و نیکی با بدی یکسان نیست؛ [بدی دیگران را] با شیوه بهتر [که نیکی است] دفع کن، که این هنگام آن کس که میان تو و او دشمنی است همچون دوست گرم می‌شود [و عداوتش نسبت به تو تمام می‌شود].»

در این آیات به پیامبر ﷺ سفارش شده است که بدی‌ها را با خوبی پاسخ بدهد و اهل انتقام نباشد؛ همان‌گونه که در دعای مکارم الاخلاق، امام زین العابدین (علیه السلام) از خداوند می‌خواهد که به او توفیق دهد تا در برابر غیبت مردم از او، نیکی مردم را بگوید و از بدی آنان بگذرد و هر کس با

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳ و خطبه ۱۶

۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۷۷۷.

۳. مؤمنون: ۹۶.

۴. فصلت: ۳۴.

او قطع رابطه کرد با او معاشرت کند. در سیره پیامبر اکرم و اهل بیت معصوم آن حضرت ﷺ نمونه‌هایی از این برخوردها را می‌خوانیم که سرسخت‌ترین مخالفان را به طرفدار آنان تبدیل کرده است.

اساساً مردم چند دسته‌اند: کسی که دوست خود را حفظ می‌کند؛ کسی که دوست خود را نسبت به خود بی‌تفاوت می‌کند؛ کسی که دوست خود را به دشمن تبدیل می‌کند؛ کسی که دشمن را به دوست تبدیل می‌کند.

مخالفان نیز به چند دسته تقسیم می‌شوند که باید با هر کدام به نحوی عمل کرد.^۱

۱. از جمله کسانی که به مخالفت برمی‌خیزند: گاهی افرادی به خاطر جهل و نادانی در برابر حق قرار می‌گیرند و دشمنی می‌کنند که در آیات دستور محبت و برخورد احسن با آنها داده شده است. در آیات دیگر نیز در این باره آمده است: «و هنگامی که نادانان ایشان را [به سخنی ناروا] مخاطب سازند، سخنی مسالمت‌آمیز یا سلام گویند: ﴿وَاِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ (فرقان: ۶۳) یا «و چون بر بیهوده و ناپسند بگذرند، با بزرگواری بگذرند: ﴿وَ اِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾ (فرقان: ۷۲)

– گاهی مخالفت افراد بر اساس شک و تردید است که باید با آنان از طریق استدلال و برطرف کردن شبهات برخورد کرد؛ مثلاً شک در مورد خداوند: ﴿اَفِی اللّٰهِ شَکٌّ﴾ ... (ابراهیم: ۱۰) یا شک و تردید در مورد قیامت و رستاخیز: ﴿اِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ﴾ (حج: ۵) یا تردید در مورد نزول وحی و کتب آسمانی: ﴿اِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عَبْدِنَا﴾ (بقره: ۲۳)

– گاهی مخالفت بر اساس حسادت است که باید با اغماض برخورد کرد. برادران یوسف اعتراف به حسادت و خطای خود کردند و با وعده آمرزش حضرت یوسف روبرو شدند ﴿اِنَّا کُنَّا خَاطِئِیْنَ... لَا تُتْرَیْبُ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ﴾ (یوسف: ۹۱)– ۹۲. هابیل نیز در مقابل حسادت برادرش قابیل گفت: «اگر تو قصد کشتن من را داری، من (هرگز) دست به چنین کاری نمی‌زنم.» ﴿لَئِنْ بَسَطْتَ اِلَیَّ یَدَکَ لِتَقْتُلَنِیْ مَا اَنَا بِبَاسِطٍ یَدَیْ اِلَیْکَ لِأَقْتُلَکَ﴾ (مائده: ۲۸).

– گاهی مخالفت به خاطر حفظ موقعیت و رفاه و کامیابی‌های مادی است. در این موارد اتمام حجت کافی است. آیات حاوی «ذَرُّهُمْ» (آنان را به حال خود واگذار؛ انعام: ۹۱ و حجر: ۳) و «فَاعْرِضْ عَنْهُمْ» (ازآنان رویگردان و دوری کن؛ مائده: ۴۲ و نساء: ۶۳ و ۸۱) به این دسته اشاره دارند.

– گاهی مخالفت در قالب کارشکنی و هجو و تضعیف ایمان مردم است که برخورد با این گروه را آیات ذیل در قالب برخورد شدید و قطع رابطه و دستگیری و گاهی اعدام مشخص می‌کند: ﴿وَ اَغْلَظْ عَلَیْهِمْ﴾ (توبه: ۷۳)؛ «با سختی و شدت با کفار برخورد کن.» ﴿اِذَا سَمِعْتُمْ اٰیٰتِ اللّٰهِ یُکْفَرُ بِهَا وَ یُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتّٰی یَخْرُجُوا فِی حَدِیْثٍ غَیْرِهِ﴾ (نساء: ۱۴۰)؛ «و چون بشنود که به آیات خدا کفر می‌ورزند و آنان را به مسخره می‌گیرند، نباید با آنان بشنید تا به گفتاری دیگر بپردازند؛ ﴿لَا تَتَّخِذُوا الْیَھُودَ وَ النَّصَارَیْ اَوْلِیَآءَ﴾ (مائده: ۵۱)؛ «یهود و نصاری را دوست و سرپرست خود نسازید؛ ﴿اُخْذُوا وَ قَتَلُوا تَقْتِیْلًا﴾ (احزاب: ۶۱)؛ «کفار را بگیرد و به شدت به قتل رسانید.»

– گاهی دشمنی با دست بردن به اسلحه و مبارزه مسلحانه است که قرآن می‌فرماید: ﴿فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدٰی عَلَیْکُمْ﴾ (بقره: ۱۹۴)؛ «همان گونه که آنان بر شما تعدی کردند، باید با آنان مقابله به مثل کنید.»

بعضی در تفسیر آیه ۴۰ سوره شوری: ﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا﴾، گفته‌اند: «مراد این است که اگر بدی کسی را با بدی پاسخ دهی، شما هم مثل او هستی، چنانکه در آیه ۴۳ همان سوره آمده است: ﴿وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾؛ «کسی که تحمل بدی مردم را داشته باشد و از آنان بگذرد، این از تصمیمات شایسته است.»

فصل هشتم:

سایر نکات

در این فصل برخی نکات تکمیلی را بیان می‌نماییم؛ نکاتی مستقل یا مرتبط با برخی از مطالب گذشته که می‌تواند مفید باشد؛ ان شاء الله تعالی.

۱. اصولی در مورد تشویق و توبیخ

در فصل پنجم (شیوه‌ها و مهارتها) تشویق و توبیخ را یکی از شیوه‌های تعلیم و تربیت دانستیم؛ با این توضیح که تشویق همیشه مقدم بر توبیخ است و فقط در شرایط خاص، معلم باید به توبیخ رو می‌آورد. با توجه به اهمیت این موضوع، در این قسمت برخی از اصول تشویق و تنبیه را متذکر می‌شویم.

الف) برخی اصول تشویق

- تشویق باید به اندازه باشد تا مخاطب فکر نکند که به آخرین درجه کمال رسیده است. تشویق بیش از اندازه نشانه چاپلوسی است.

- تشویق نباید فقط جنبه مادی داشته باشد؛ خداوند تعالی به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «پرداخت‌کنندگان زکات را با دعا و صلوات خود آرامش بده»؛ ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾^۱

- لازم نیست که تشویق شوند از هر جهت بی‌عیب باشد؛ ممکن است از جهتی تشویق شود، اما از بعضی جهات هم نقص داشته باشد. به پیامبر گفتند: «بلال حرف شین را خوب نمی‌گوید و اشهد» را «اسهد» ادا می‌کند؛ حضرت فرمود: «کمالات بلال، جبران این را می‌کند.»

۱. ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (توبه: ۱۰۳)؛ «از اموالشان صدقه (زکات) بگیر تا بدین وسیله آنان را [از یخل و دنیاپرستی] پاک‌سازی و رشدشان دهی و بر آنان درود فرست [و دعا کن]؛ زیرا دعای تو، مایه آرامش آنان است و خداوند شنوا و داناست.»

- گاهی تشویق فرد به خاطر جلوگیری از تهاجم بدخواهان است. مثلاً کسی را در جایی به رگبار انتقاد می‌بندند، به گونه‌ای که آن طرف کاملاً تحقیر می‌شود؛ در اینجا باید برای جلوگیری از بی‌انصافی‌ها، نقاط قوت و مثبت آن فرد را بیان کرد؛ نه به خاطر تشویق، بلکه به خاطر جلوگیری از آن همه تهاجم.

- جهت و علت تشویق باید روشن شود تا جلوی حسادت گرفته شود. قرآن در آیات متعدد می‌فرماید: این عنایت و پاداش به خاطر مقاومت آنان بود (لما صبروا)^۱ یا به خاطر عملکرد آنان بود (بما كانوا يعملون)^۲ و بیان می‌فرماید که اگر به داود حکومت و حکمت و علم دادیم، به خاطر رشادت او در جبهه بود؛ زیرا داود که جوانی کم سن و سال، ولی مؤمن، شجاع و از یاران طالوت بود، جالوت را - که فرمانده سپاه دشمن بود - کشت و خداوند حکومت و حکمت به او عطا نمود و از آنچه می‌خواست به او آموخت: ﴿وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ﴾

(ب) برخی اصول توبیخ

۱. توبیخ نباید در حدی باشد که توبیخ شونده به یأس کشیده شود. قرآن کریم همین که سخنی از مجرمان نقل می‌کند، می‌فرماید: «الا الذين تابوا...» و با این کلمه راه را برای توبه باز می‌گذارد.

۲. توبیخ مربوط به فعل افراد باشد، نه شخصیت آنها. قرآن کریم می‌فرماید که لوط علیه السلام به قومش گفت: «من از عمل شما بیزارم، نه از خود شما»؛ ﴿قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ﴾^۳.

۱. ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لِمَا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ (سجده: ۲۴)؛ «و از میان بنی اسرائیل پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت کنند؛ چون آنان هم صبر کردند و هم به آیات ما یقین داشتند.»
 ۲. ﴿لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (انعام: ۱۲۷)؛ «سرای سلامت نزد پروردگارشان، تنها برای آنان است و او به پاداش اعمالی که انجام می‌دادند، سرپرست و پشتیبان و دوست آنان است.»
 همچنین: ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قَرَّةٍ أَعْيَنَ جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (سجده: ۱۶-۱۷)؛ «[مؤمنان، به هنگام شب] پهلویانشان از بسترها دور می‌ماند و پروردگارشان را از روی بیم و امید می‌خوانند، و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند. هیچ کس نمی‌داند چه پاداش مهمی که مایه روشنی چشم‌هاست برای آنان نهفته است، این پاداش کارهایی است که انجام می‌دادند.»

۳. اگر توبیخ شونده کمالاتی دارد، آن کمالات فراموش نشود: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا﴾^۱؛ «از تو درباره شراب و قمار می پرسند، بگو: در آن دو گناهی بزرگ است و منافعی (مادی) نیز برای مردم دارند، ولی گناه آن دو از سود آنها بزرگ تر است.»

۴. توبیخ علنی نباشد. در حدیثی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) می خوانیم: «الْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ»^۲ مؤمن برای مؤمن آینه است.» یکی از خصوصیات آینه آن است که بی سر و صدا عیب را می گوید.^۳
۵. در توبیخ به حداقل اکتفاء شود. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به همسرش فرمود: «سخنانی که نزد تو امانت بود، به دیگری گفتم.» سپس بخشی را نقل کرد و از بخشی صرف نظر کرد: ﴿عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ﴾.

۶. توبیخ تکرار نشود: «وَالْإِفْرَاطُ فِي الْمَلَامَةِ يَشُبُّ نِيرَانَ اللَّجَاجِ؛ زیاده روی در سرزنش، سبب شعله ور شدن آتش لجاجت می شود، اثر معکوس دارد.»

۷. برای اثبات لغزش و علت توبیخ از سندهای معتبر و کهن استفاده کنید. قرآن برای توبیخ رباخواران می فرماید که حتی یهود از رباخواری نهی شده بودند: ﴿وَأَخَذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ﴾^۴.
۸. لحن توبیخ خالی از عاطفه نباشد. انبیاء (علیهم السلام) در مقابل کفار هم از کلمات محبت آمیز استفاده می کردند: ﴿يَا بَنِي إِزْكَبْ مَعَنَا﴾، یا ﴿قوم﴾، یا ﴿ابت﴾.

۹. توبیخ متناسب با جرم، و تنبیه افراد، متناسب با نقش آنان در تخلف باشد. کسی که نقش محوری و اصلی را داشته است، قطعاً مجازات بیشتری خواهد داشت: ﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ

۱. بقره: ۲۱۹.

۲. تحف العقول، ص ۱۷۳.

۳. اگر در این حدیث کوتاه دقت کنیم، وجوه تشابه لطیفی دیگری نیز وجود دارد؛ از جمله: آئینه از روی صفا عیب را می گوید، نه از روی انتقام و غرض. آئینه زمانی عیب را نشان می دهد که خودش گرد و غبار زده نباشد. آئینه مراعات مقام و مدال را نمی کند. آئینه عیب را بزرگتر از آنچه هست، نشان نمی دهد. آئینه همراه با نشان دادن عیب، نقاط قوت را نیز نشان می دهد. آئینه عیب را روبه رو می گوید نه پشت سر. آئینه را اگر شکستی و خرده های آن را برداشتی، باز همان خرده ها زشت و زیبایی را نشان می دهد. مؤمن را اگر تحقیر کردی و او را شکستی، باز دست از حرفش بر نمی دارد. آئینه عیب را در دل خود نگه نمی دارد و همین که از کنارش رد شدی، عیب از صفحه او پاک می شود. اگر آئینه عیب مرا گفت، باید خودم را اصلاح کنم؛ نه آنکه آئینه را بشکنم.

۴. نساء: ۱۶۱.

عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱﴾؛ «و برای کسی که بخش بزرگ آن را انجام داده، عذاب بزرگی است.»

۱۰. توبیخ از فرد به فامیل و همشهری او سرایت نکند. قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ

أُخْرَى﴾ «و هیچ کس بار (گناه) دیگری را بر دوش نمی‌کشد.»

۱۱. از وجدان فرد کمک بگیریم. قرآن برای انتقاد و توبیخ از غیبت می‌فرماید: «آیا وجدان

یکی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟» ﴿يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ

أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾^۲.

۱۲. اگر فرد از کار خود دست برداشت به خاطر کارهای گذشته ملامتش نکنیم. خدا در قرآن

می‌فرماید: «من توبه‌کنندگان را دوست دارم و مبادا به خاطر خلاف‌های قبلی احساس کنید که

دیگر محبوب نیستید»؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ﴾^۳.

۱۳. در توبیخ شرایط خلافکار را در نظر بگیریم. زلیخا یوسف علیه السلام را به زنان مصر نشان داد و

آنان با یک نگاه، دست از میوه کشیدند و بهت‌زده به یوسف نگاه کردند. زلیخا با این عمل به آنان

گفت: شرایط مرا درک کنید که این جوان زیبا مدت‌ها در خانه من بود، پس چگونه عاشق او

نشوم: ﴿فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ﴾^۴.

۱۴. اگر خلافکار اقرار کرد، او را ملامت نکنیم. همین که برادران یوسف علیهم السلام گفتند ما

خطاکاریم، پدر گفت: من برای شما استغفار می‌کنم: ﴿إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ

رَبِّي ﴿۵﴾. بنابراین ملامت نباید مانع محبت باشد. حضرت یونس علیه السلام با اینکه ملامت و تنبیه شد،

ولی باز هم مورد عنایات ویژه خداوند قرار گرفت: ﴿فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ * وَأَنْبَثْنَاهُ عَلَيْهِ شَجَرَةً

مِنْ يَقْطِينٍ﴾ * وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ﴿۶﴾؛ «پس او را در حالی که بیمار بود به زمین

خشکی افکندیم و بر او بته‌ای از کدو رویاندیم و او را [پس از بهبودی] به سوی یکصد هزار نفر یا

بیشتر فرستادیم.»

۱. نور: ۱۱.

۲. حجرات: ۱۲.

۳. بقره: ۲۲۲.

۴. یوسف: ۳۲.

۵. یوسف: ۹۷ و ۹۸.

۶. صافات: ۱۴۵-۱۴۷.

۱۵. توبیخ در مورد مسائل اساسی و مهم باشد؛ مثلاً توبیخات قرآنی مربوط به کفران نعمت، شرک، اطاعت از طاغوت، تکیه به ستمگران، دنیاگرایی بیش از حد و امثال آن است.
۱۶. توبیخ بعد از اتمام حجت باشد. قرآن کریم می‌فرماید: ما کسی را عذاب نمی‌کنیم، مگر اینکه برایشان پیامبری را مبعوث کرده باشیم: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى تَبْعَثَ رَسُولًا﴾.^۱ اگر دزد در دادگاه بگوید من آیه سرقت و قطع دست سارق را نشنیده‌ام و راست بگوید، دست او را قطع نمی‌کند.
۱۷. هنگام توبیخ دوستان باید مواظب بود که دشمن از آن سوء استفاده نکند. حضرت هارون علیه السلام به برادرش موسی علیه السلام گفت: آنگونه با من برخورد نکن که دشمنان مرا ملامت کنند: ﴿فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ﴾.^۲
۱۸. انگیزه توبیخ نباید مسائل شخصی باشد. قرآن کریم می‌فرماید: بعضی درباره تقسیم زکات به پیامبر عیب می‌گرفتند؛ اما اگر از همان زکات به آنها داده می‌شد، راضی می‌شدند. در حقیقت، انتقاد آنان براساس محرومیت خودشان بود و جنبه شخصی داشت: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ﴾.^۳
۱۹. گاهی توبیخ باید غیرمستقیم باشد؛ در حدیث می‌خوانیم: «اَزْجُرِ الْمُسِيءَ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ»؛^۴ با پاداشی که به نیکوکار می‌دهید، خلافکار را توبیخ کنید.

۲. نکاتی در خصوص سؤال‌کننده و سؤال‌شونده

در خصوص سؤال‌کننده و سؤال‌شونده نکات و تذکراتی وجود دارد که باید در نظر گرفت:

۱. به هر سؤال‌ی جواب ندهیم؛ زیرا:
- گاهی در قالب سؤال انگیزه‌های فتنه انگیزی نهفته است.

۱. سراء: ۱۵.

۲. اعراف: ۱۵۰.

۳. «و بعضی از منافقان در صدقات (تقسیم زکات) به تو عیب می‌گیرند. پس اگر چیزی از آن [اموال] به آنان داده شود، راضی می‌شوند [و تو را عادل می‌شمارند]، ولی اگر چیزی به آنان داده نشود، به ناگاه آنان خشمگین می‌شوند [و تو را به بی‌عدالتی متهم می‌کنند].» (توبه: ۵۸)

۴. نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، حکمت ۱۷۷، ص ۵۰۱.

- گاهی سؤال‌ها جنبه آزمایشی دارند؛ یعنی سؤال‌کننده جواب را می‌داند و هدفش از سؤال آزمایش کردن افراد است.

- گاهی انگیزه سؤال ایجاد تضاد بین افراد مختلف است، تا جواب‌های گوناگون را بشنود و آن را دستاویز قرار دهد.

- گاهی فرد سؤال پیچیده‌ای می‌کند تا طرف را تحقیر و ذلیل کند.

- گاهی سؤالی می‌شود که دانستن پاسخ آن، اثری ندارد؛ مثل اینکه پرسیدند: اصحاب کهف چند نفر بودند.

- گاهی طرح سؤال برای آن است که فکر جواب‌دهنده را از مسائل اصلی به مسائل فرعی بکشاند.

- گاهی سؤال برای اظهار فضل و خودنمایی است.

۲. در پاسخگویی باید به سؤالات اصلی و اعتقادی نسل نو توجه شود.

۳. باید به سؤالی جواب بدهیم که مشکلی را از فرد یا جامعه حل کند و دانستن آن مطلب، واجب یا مستحب باشد.

۴. پاسخ باید در همان زمان طرح سؤال داده شود؛ اگر سؤالی را در جلسه‌ای پرسیدند، پاسخش را در همان جلسه بدهیم تا مبدا این سؤال در ذهن کسی شک ایجاد کند یا در جلسه بعد، فرد سؤال‌کننده حضور نداشته باشد.

۵. گاهی باید به جای پاسخ سؤال، جواب دیگری داد. مثلاً از پیغمبر پرسیدند: «چه چیزی انفاق کنیم؟» (یسئلونک ماذا ینفقون) پیامبر به جای اینکه بگوید چه چیزی یا چه مقداری را انفاق کنید فرمود: «هر انفاقی می‌کنید، اول به والدین و بستگانتان باشد.» یعنی جواب آنها را نمی‌دهد، بلکه آنچه باعث هدایت است مطرح می‌کند.

۶. همان‌گونه که در گذشته درباره شهادت استاد گفتیم، استاد باید هر کجا چیزی را نمی‌داند، با کمال شهادت بگوید: نمی‌دانم. (قل إن ادری)

۷. سؤال باید جنبه عمومی داشته باشد. نباید دامنه سؤالاتی که برای فرد یا شخصی در منطقه‌ای مطرح است، به کلاس و درس و مسجد کشیده نشود؛ بلکه به سؤالی جواب دهیم که پاسخ آن مورد نیاز همه باشد.

۸. به برخی از سؤالات نباید پاسخ داد؛ بارها از پیامبر ﷺ می‌پرسیدند: «زمان قیامت چه وقت است؟» حضرت جواب نمی‌داد و می‌گفت: «علم آن مخصوص به خداست.»^۱
۹. گاهی باید جواب را از وجدان طرف بخواهیم. (و انتم تعلمون)^۲
۱۰. افرادی که از ما سؤال می‌کنند، به گردن ما حق دارند؛ چون باعث می‌شوند که ما بیشتر مطالعه کنیم.

۳. بسیج عمومی برای دعوت به مشترکات

گرچه رشته‌های علوم بسیارند و هر استادی باید در رشته تخصص خود تدریس کند، اما نسبت به برخی موضوعات باید همه اساتید حساس باشند.

مسئله ایمان، بهداشت، خدمت، اخلاق، حفظ بیت‌المال، عزت، دقت، بندگی خدا، احترام و تکریم ارزش‌ها و از مشترکاتی است که همه باید به آن توجه کنند. تدریس‌های خصوصی و تخصصی توجیه‌کننده بی‌تفاوتی نسبت به مشترکات نیست.

قرآن کریم می‌فرماید که انبیاء یکدیگر را تصدیق می‌کردند. قرآن از یهود و نصاری خواسته است که در دعوت به مشترکات همکاری کنند.^۳

۱. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً يَسْتَلُونَكَا كَأنَّكَ حَفِيفٌ عَلَيْنَهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (اعراف: ۱۸۷)؛ «از تو درباره قیامت می‌پرسند که چه وقت به پا می‌شود؟ بگو: علم آن تنها نزد پروردگار من است، جز او کسی نمی‌تواند زمان آن را آشکار سازد. [فرا رسیدن قیامت] در آسمان‌ها و زمین سنگین است، جز به صورت ناگهانی پیش نمی‌آید. از تو چنان می‌پرسند که گویا از [زمان] آن آگاهی کامل داری! بگو: علم آن تنها نزد خداوند است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

۲. در موارد متعددی قرآن کریم وجدان‌ها را مورد سؤال قرار داده است؛ مانند: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ (بقره: ۲۲)؛ «آن [خداوندی]، که زمین را برای شما فرشی [گسترده] و آسمان را بنایی [افراشته] قرار داد و از آسمان، آبی فرو فرستاد و به آن از میوه‌ها روزی برای شما بیرون آورد، پس برای خداوند شریک و همتایی قرار ندهید با آنکه خودتان می‌دانید [که هیچ یک از شرکا و بت‌ها نه شما را آفریده‌اند و نه روزی می‌دهند و اینها فقط کار خداست]»، همچنین: «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ (بقره: ۴۲)؛ «و حق را با باطل نپوشانید و حقیقت را با این‌که می‌دانید، کتمان نکنید.»

۳. «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (آل عمران: ۶۴)؛ «بگو: ای اهل کتاب! به سوی سخنی بیایید که میان ما و شما مشترک است. جز آنکه خداوند را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما

اگر دین و اخلاق را به استاد معارف دینی و مسئولین تربیتی واگذار کنیم و آن را «فوق برنامه» بپنداریم و نگاه ما به این مباحث، نگاه اصلی نباشد، فارغ التحصیلان ما سکولار تربیت می‌شوند و اخلاق و دین را یک مسئله شخصی و جزئی و فردی و جنبی می‌پندارد و رضای خدا و بندگی او و اطاعت از او و اولیایش را مسئله‌ای خواهند انگاشت که این بالاترین انحراف است.

۴. بیان خاطرات ناب و تجلیل از پیشکسوتان

در فصل پنجم بیان کردیم که یکی از شیوه‌های موفق در تعلیم و تربیت، ارائه الگوهای موفق است. در اینجا به این نکته مهم اشاره می‌کنیم که چه خوب است که در کتب درسی تربیت معلم و دانشگاه فرهنگیان، به طور فشرده، گوشه‌هایی از خاطرات ناب معلمان پیشکسوت بیاید تا هم تجلیلی از پیشکسوتان عرصه تعلیم و تربیت باشد و هم این خاطرات ناب، سبب تغییر یا تکامل رویکرد معلمان و تلاش مضاعف آنان گردد.

چه خوب است که معلمان محترم، خاطرات اساتید و معلمان و عالمان موفق را مرور، و ضمن سرمشق‌گیری، این نمونه‌های تلاش و کوشش را به نسل نو نیز معرفی کنند. در آموزش و پرورش و دانشگاه و حوزه، نمونه‌های استثنایی و شنیدنی بسیار است که در هیچ کشوری شاید مشابه نداشته باشد و بهترین درس اخلاق و تربیت، آشنایی با این خاطرات است. در اینجا، به عنوان نمونه، برخی از این خاطرات ناب را مرور می‌کنیم:

۱. در درس آخوند خراسانی رحمته‌الله هزار و دویست نفر شرکت می‌کردند که پانصد نفر آنان مجتهد بودند. در مقابل چنین استادی، آیت‌الله بروجردی رحمته‌الله که در سنین جوانی بود، طرح اشکال کرد. مرحوم آخوند گفت: «یک بار دیگر بگو»، آقای بروجردی حرف خویش را تکرار کرد. آخوند فهمید راست می‌گوید. گفت: «الحمد لله نمردم و از شاگرد خود استفاده کردم.»^۱

۲. آیت‌الله حسن‌زاده آملی حفظه‌الله تعالی می‌فرمود: «روزی برف زیاد باریده بود، تردید داشتم که درس هست یا تعطیل است. بالاخره به مدرسه رفتم؛ دیدم استاد زودتر از ما آمده است. گفتم:

بعضی دیگر را به جای خدا ارباب نگیرد. پس اگر [از این پیشنهاد] سرباز زدند، بگوئید: گواه باشید که ما مسلمان و تسلیم خدائیم.»

۱. حماسه حسینی، مطهری رحمته‌الله، ج ۱، ص ۲۹۸.

چطور شما در این برف تشریف آورده‌اید؟ فرمود: مگر بقال‌ها در روز برفی کار خود را تعطیل می‌کنند که ما تعطیل کنیم؟!»

۳. استاد محمود شهابی می‌گوید: «روزی در محضر آیت الله بروجردی رحمته الله علیه بودم. اصحاب استفتاء هم تشریف داشتند. نامه‌ای فقهی آمد که در آن سؤالی فقهی مطرح شده بود. همه نظر دادند. آقا از من هم نظر خواست؛ اما نظر من با همه حاضران و خود آقا مخالف بود. نظرم را با دلیل بیان کردم و در پایان خداحافظی کرده و به تهران آمدم. پس از چند روز شخصی تقدیرنامه‌ای از آیت الله بروجردی رحمته الله علیه برایم آورد که گفته بودند شما موجب شدید ما به کتب فقهی مراجعه کنیم و بالاخره فهمیدیم حرف شما درست است، لذا دیدیم خلاف انصاف است که به اطلاع شما نرسانیم.»^۱

۴. حضرت آیت‌الله مروارید قدس سره نقل می‌کردند که خدمت حاج شیخ عباس قمی قدس سره در باغی در حوالی مشهد مهمان بودیم. حاج شیخ عباس بعد از سلام و احوال‌پرسی شروع به نوشتن کرد. گفتند: آقا امروز روز تفریح است. فرمود: من از سهم امام بخورم و کار نکنم؟! صاحب باغ گفت: آقا غذاها و میوه‌ها سهم امام نیست، مال شخصی من است، شما استراحت کنید. فرمود: یعنی می‌گویید یک روز هم که از سهم امام زمان علیه السلام استفاده نمی‌کنم، برای مولایم کار نکنم؟!

۵. صاحب جوهر رحمته الله علیه هنگام تدریس از نوشته‌های شیخ انصاری رحمته الله علیه استفاده می‌کرد؛ درحالی‌که شیخ انصاری رحمته الله علیه با شاگردان خود در درس صاحب جوهر رحمته الله علیه حاضر می‌شد و هیچ کدام ابایی نداشتند.^۲

علاوه بر اینها، حکایات و نکات متعددی وجود دارد که بسیار درس‌آموز است.^۳

۱. کیهان فرهنگی، ش ۴.

۲. مجله حوزه، شماره ۶.

۳. چند نمونه دیگر: حاج ملاهادی سبزواری رحمته الله علیه به هنگام شنیدن نام شیخ انصاری رحمته الله علیه از جا بلند می‌شد و با تعبیر «منه السلام و الیه السلام و علیه السلام» از او احترام می‌کرد. (مجله حوزه، شماره ۶). آیت الله کوه‌کمره‌ای رحمته الله علیه از مشاهیر زمان خود، وقتی دید شیخ انصاری رحمته الله علیه به خاطر عدم شهرتش دو سه نفر شاگرد بیشتر ندارد، درسش را تعطیل کرد و شاگردانش به پای درس شیخ رفت. (گفتارهای معنوی، ص ۳۹ و مجله حوزه، شماره ۶). خلیل قزوینی رحمته الله علیه بعد از مباحثات علمی با فیض کاشانی رحمته الله علیه وقتی متوجه اشتباه خود شد، بی‌درنگ جهت عذرخواهی از قزوین راهی کاشان شد، وقتی به درب خانه فیض رسید، گفت: «يَا مُحْسِنُ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ» و بلافاصله برگشت که در اخلاصش خللی وارد نشود. (مجله حوزه، شماره ۶) ابوریحان بیرونی در مرض موت بود که فقیهی به بالینش آمد.

۵. چند سفارش به محققین و نویسندگان

برخی از استادان و معلمان به درس رسمی و تحقیقات اجباری اکتفاء نکرده، بلکه خود اهل تحقیق و تألیف هستند و با قلم سروکار دارند. خوب است که این عده به نکاتی توجه داشته باشند:

۱. امانت‌دار باشند؛ یعنی مطالب دیگران را به اسم خودش ثبت نکند و در نقل مطالب دیگران تصرف نکند.

۲. سخن مخالفین را هم نقل کنند.

۳. به حدث و گمان و استحسان تکیه نکنند.

۴. حب و بغض نداشته باشند.

۵. از گزافه و تحقیر دوری کنند.

۶. پژوهشگر محدود به کتابخانه نباشد.

۷. پژوهش خود را در اختیار دیگران بگذارند.

۸. راه پژوهش را به دیگران بیاموزند.

۹. قدرت تشخیص احسن را داشته باشند.

۱۰. به قول بنگرند، نه قائل: ﴿يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ﴾^۱ از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است: «بنگر

که چه چیزی گفته و نگر که چه کسی گفته است».^۲

۱۱. رکود در پژوهش نداشته باشند که رکود، در اسلام ممنوع است.^۳

ابوریحان مسئله‌ای در ارث از فقیه پرسید. او گفت: «حالا چه وقت مسئله پرسیدن است؟» ابوریحان گفت: من اگر بمیرم و بدانم بهتر از آن است که بمیرم و ندانم. «(تعلیم و تربیت، ص ۲۰۰).

۱. ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ * الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ (زمر: ۱۷-۱۸)؛ «بس بندگان مرا بشارت ده* آنان که سخن را با دقت می‌شنوند و بهترین آن را پیروی می‌کنند، آنان‌اند که خداوند هدایتشان نموده و آنان‌اند همان خردمندان.»

۲. فقد روی عن أمير المؤمنين (عليه السلام)، انه قال: «انظر الى ما قال و لا تنظر الى من قال.» (السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی (و المستطرفات)، ج ۳، ص ۲۹۹)

۳. رکود طبیعت: در حدیث می‌خوانیم که هر کس آب و خاک دارد ولی باز فقیر است، خدا او را از لطف خود منع می‌کند؛ چراکه طبیعت را راکد گذاشته است و دست به کشاورزی نمی‌زند: «من وجد ماء و ترابا...».

رکود ثروت: قرآن به کنزاندوزان هشدار داده است که در قیامت با همان اموال شکنجه می‌شوند: ﴿هذا ما كنزتم لانفسکم﴾

۶. استقبال از مشارکت در کار

اسلام برای رونق دادن به کار سفارش‌هایی کرده که یکی از آنها، شریک گرفتن در کارهای خیر است؛ لذا دستور داده است: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ﴾؛ «و در انجام نیکی‌ها و دوری از ناپاکی‌ها یکدیگر را یاری دهید».

در آیات قرآن کریم مصادیقی از این مشارکت‌ها بیان شده است؛ مثلاً:

۱. ذوالقرنین برای ساختن سد به مردم گفت: ساخت و تدبیر از من؛ نیروی انسانی و مواد و مصالح لازم از شما: ﴿فَاعِينُونِي بِزُبُرِ الْحَدِيدِ﴾.^۲
۲. همین که خدای تعالی به موسی علیه السلام فرمود که به سراغ فرعون برو، او از خداوند درخواست کرد که برادرش را شریک و پشتیبان او قرار دهد: ﴿وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي﴾.^۳
۳. خداوند متعال به حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام فرمود که با هم مسجدالحرام را تطهیر کنند: ﴿أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ﴾.^۴

در روایات نیز به این گونه مشارکت‌ها اشاره شده است:

– بارها سفارش شده که دعای دسته‌جمعی به استجابات نزدیک‌تر است.

رکود علم: تمام آیات کتمان به معنای رکود علمی است: ﴿يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾. رکود جسم: افرادی که هجرت نمی‌کنند، جسم خود را راکد قرار داده اند: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا﴾. «لولا نفر من كل فرقه». آیات متعددی بر سیر و سیاحت تأکید و از کسانی که اهل سیاحت نیستند، انتقاد کرده‌اند: ﴿اولم يسيرا﴾.

۱. مانده: ۲.

۲. ﴿قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا﴾ * اتونی زُبُرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا﴾ (کهف: ۹۵-۹۶)؛ «[ذوالقرنین در پاسخ] گفت: آنچه پروردگارم در آن به من قدرت داده، [از کمک مالی شما] بهتر است. پس مرا با نیرویی کمک کنید تا میان شما و آنان سدّی محکم بسازم.» پاره‌های آهن برای من بیاورید، آنگاه که میان دو کوه [با انباشتن پاره‌های آهن] برابر شد، گفت: بدمید؛ تا وقتی که آن را [مانند] آتشی گرداند، گفت: مس گذاشته و آب شده بیاورید تا روی آهن‌ها بریزم.»
۳. ﴿وَاجْعَلْ لِي وِزِيرًا مِّنْ أَهْلِي﴾ * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي * و از خاندانم [یاور و] وزیری برابم قرار بده. برادرم هارون را. [و این گونه] پشت مرا با او استوار ساز. و او را در کارم شریک گردان.»
۴. ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ (بقره: ۱۲۵)؛ «[و به یادآور] هنگامی که خانه (کعبه) را محل رجوع و اجتماع و مرکز امن مردم قرار دادیم [و گفتیم]: از مقام ابراهیم جایگاهی برای نماز انتخاب کنید و به ابراهیم و اسماعیل تکلیف کردیم که خانه مرا برای طواف‌کنندگان و معتکفان و راکعان و ساجدان پاک و پاکیزه کنید.»

- برای قربانی در عید قربان، سفارش شده است که اگر امکان مالی ندارید، چند نفر شریک شوید و با هم حیوانی را ذبح کنید.

- مشارکت می‌تواند در هر امر اجتماعی و کار خیر معجزه‌آفرینی کند.^۱

در زمینه تعلیم و تربیت، مشارکت سبب هم‌افزایی تجارب و رشد توان‌ها و قوت‌ها شده و می‌تواند تأثیر چشمگیری بگذارد. چه خوب است که به‌جای رقابت‌های ناسالم بین دو کلاس یا دو مدرسه یا دو مسجد یا دو هیئت، با هم‌فکری و تشریک مساعی متولیان آموزشی و فرهنگی و مذهبی، از امکانات و تجارب و انرژی‌های دانش‌پژوهان و مخاطبان استفاده بهتر شود و به‌جای رقابت ناسالم که سبب اختلاف، از بین رفتن توان‌ها، درگیری ذهن‌ها و کاهش بهره‌وری می‌شود، تجربه کارهای جمعی را به مخاطبان آموزش دهند و با هم‌دلی و تجمیع امکانات، نتیجه بهتری بگیرند.

از مسائل مورد ابتلا این است که امام جماعت برخی از مساجد سالمند هستند. چه خوب است که این ائمه جماعات مسن، طلبه‌ای جوان و فاضل و خوش سلیقه را شریک و همکار خود کنند تا سبب رونق مساجد بشوند؛ در این صورت، اقامه جماعت با امام جماعت سالمند، ولی عیادت بیماران محله و منطقه، تفقد از فراموش شده‌ها، برگزاری کلاس‌ها و ارتباط با نسل نو و برخی از کارهای آموزشی و فرهنگی که نیاز به انرژی و تحرک دارد، توسط طلبه جوان انجام می‌شود.

۷. اصالت دادن به تعلیم و تربیت

اساس کار معلم، تعلیم و تربیت است. معلم موفق به همه چیز از این منظر می‌نگرد و تمام

۱. ممکن است ثروتمندی فرزندی نداشته باشد، ولی افراد بی‌بضاعتی فرزندان متعدد و باهوشی داشته باشند. یک برنامه مشارکتی بین نیروی انسانی بی‌بضاعت و ثروت یک ثروتمند می‌تواند پس از چند سال افرادی نخبه و فرهیخته به جامعه تحویل دهد.

اگر در بازار مشارکتی صورت گیرد و همه بسیج شوند برای پرداخت دین یک بدهکار، دیگر هیچ بازاری به خاطر بدهی در تنگنا و اضطراب قرار نمی‌گیرد. اگر ساکنین مناطق گرمسیر در تابستان به مناطق سردسیر هجرت کنند و ساکنین مناطق سردسیر در زمستان از مناطق خود به مناطق گرمسیر مسافرت کنند، می‌توان از اتلاف عمرها جلوگیری کرد. البته ممکن است این کار مشکلاتی داشته باشد، ولی تا آنجا که می‌شود می‌توان صرفه‌جویی کرد. گاهی در یک منطقه کوچک ادارات و سازمان‌ها هر کدام برای خود سالن اجتماعاتی دارند؛ در حالی که در سال چند نوبت از آن استفاده نمی‌شود. اگر بهره‌برداری از این سالن‌ها نوبتی و مشارکتی باشد، بسیار صرفه‌جویی خواهد شد.

رفتار و گفتار و پوشش و لبخند و اخم و گفتن و سکوت و... خود را بر اساس این اصل تنظیم می‌کند.

برخی از معلمان به چیزهای بی‌اصل و اساسی توجه می‌کنند و برای خود قالب‌هایی می‌سازند و اصولی را ترسیم می‌کنند که نباید ذهن و زندگی یک معلم را درگیر نماید؛ به عنوان مثال: اصالة العلمیه: افرادی هستند که فکر می‌کنند باید همه مسائل فطری را نیز با مسائل علمی مطرح کنند و حتی به مسائل ساده رنگ فلسفی می‌دهند. درحالی که مهم فهم مخاطب است؛ نه به رخ کشیدن اصطلاحات علمی و پز دادن.

اصالة العنوان: بعضی به خاطر مدرک یا تحصیلات و مطالعات خاصی که دارند، سعی می‌کنند با برخی از رفتارها و گفتارها خود را و عنوان خود را مهم جلوه دهند و برای آنها مهم نیست که این رفتار و گفتار برای متعلمین فایده‌ای ندارد؛ بلکه ضرر هم دارد.

اصالة القیافه: بعضی قیافه خود را اصل می‌دانند و به خاطر حفظ رسم و رسوم و شئونات و قیافه حاضر نیستند که برای فهم بهتر و بیشتر مردم از قالب رسمی خود خارج شوند. داشتن پوشش مناسب، پسندیده است؛ اما اصالت دادن به مسائل ظاهری و توجه بیش از حد به خود، کار غلطی است که بر خلاف آموزش و تربیت صحیح است.

هیچ یک از این اصول و مانند آن، اصل نیست؛ بلکه اصل، فهمیدن و فهماندن بهتر و بیشتر در راستای تربیت صحیح است. اگر معلمی وظیفه خود را تعلیم و تربیت بدانند، هیچ گاه گرفتار مسئله‌ای نمی‌شود که به این اصل اساسی ضربه بزند؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا﴾؛ «همانا خداوند از اینکه به پشه‌ای [یا فروتر] یا بالاتر از آن مثال بزند شرم ندارد.» و این کار منافاتی با شأنیت خدای متعال ندارد یا خضر علیهم السلام برای آموزش موسی علیهم السلام مجانی کارگری کرد و دیواری را که در حال خراب شدن بود، تعمیر

۱. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾ (بقره: ۲۶)؛ «همانا خداوند از اینکه به پشه‌ای [یا فروتر] یا بالاتر از آن مثال بزند شرم ندارد، پس آنهایی که ایمان دارند می‌دانند که آن [مثال] از طرف پروردگارشان به حق است، ولی کسانی که کفر ورزیدند گویند: خداوند از این مثل چه منظوری داشته است؟ [آری] خداوند بسیاری را بدان [مثال] گمراه و بسیاری را بدان هدایت می‌فرماید. [اما آگاه باشید که] خداوند جز افراد فاسق را بدان گمراه نمی‌کند.»

نمود.^۱

آری! گاهی باید از عنوان، پرستیژ و بعضی چیزها گذشت تا به وظیفه مهم تعلیم و تربیت رسید. یکی از مدیران سابق آموزش و پرورش تهران می‌فرمود: «بی‌خبر به یکی از مناطق برای بازدید رفتم. در مدرسه‌ای عده‌ای را دیدم که گویی رنگ‌کار و نقاش بودند و من از آنها تشکر کردم. بعد متوجه شدم که اینها مدیر و ناظم و معلم مدرسه بودند.»

۸. نگاه معلمی به همه چیز و در همه جا

معلم موفق، همیشه شاگرد است و نگاهش، نگاهی آموزشی و تعلیمی است؛ لذا در هر کجا، هر چیزی را ببیند که قابلیت استفاده آموزشی دارد، از آن بهره می‌گیرد. کسی که معلم است، باید همیشه قلم و کاغذی داشته باشد تا اگر در لابه‌لای کارهای معمولی و روزانه خود، به تابلوها و صحنه‌ها و خاطراتی برخورد که بتوان از آن در کلاس استفاده کرد، یادداشت نماید و از آن استفاده لازم را ببرد. گاهی یک جمله ناب و کلیدی، اگر در شرایط مناسب بیان شود، می‌تواند در زندگی مخاطبان تغییر اساسی به وجود بیاورد. همین ایامی که این سطور را می‌نویسم به تابلویی در خیابان برخورد کردم که روی آن از قول یک جوان شهید هفده ساله نوشته بود:

«جسمم را به خاک، روحم را به خدا و راهم را به شما می‌سپارم.» این وصیت‌نامه از یک شهید هفده‌ساله، می‌تواند مثل بمبی دل‌هایی را بلرزاند، غافلانی را هوشیار کند، جاهلانی را تعلیم دهد و افکاری را از مسائل جزئی به اوج برساند.

۹. کارهای ویژه در زمان و مکان ویژه

دقت در زمان‌ها و مکان‌ها و انجام کارهای ویژه در شرایط خاص، تأثیر ویژه‌ای دارد. اگر فقری در ورودی تالار عروسی بایستد و تقاضای کمک کند، چه بسا پول خوبی دریافت کند؛ ولی

۱. ﴿فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَبَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوْجَدًا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً﴾ (کهف: ۷۷)؛ «پس آن دو به راه خود ادامه دادند تا به اهل یک آبادی رسیدند، از اهل آنجا غذا خواستند، آنان از مهمان کردن آن دو سرباز زدند. پس آن دو در آنجا دیواری را یافتند که در حال ریزش بود. خضر دیوار را برپا کرد. [موسی با تعجب] گفت: اگر می‌خواستی برای این کار مزد می‌گرفتی!»

اگر همین فقیر، کنار دفتر طلاق از مردم کمک بخواند، چون در آنجا نشاطی نیست، چه بسا کسی به او کمکی نکند. زمان‌شناسی و مکان‌شناسی در بسیاری از شغل‌ها وجود دارد.^۱

در اسلام برای ایام خاص، برنامه‌های خاص در نظر گرفته شده است، آن هم با نوعی لطافت؛ مثلاً در نماز عید قربان و عید فطر - که انسان از جان و مالش گذشته - پنج قنوت و درخواست وارد شده؛ زیرا روز جایزه و عیدی گرفتن و سؤال کردن است؛ ولی در نماز آیات - که مربوط به مسائل خوفناک و ترس‌آور است - به جای پنج قنوت، پنج رکوع آمده که نشانه ذلت و تسلیم و بندگی است.

قرآن کریم دو بار به استغفار در سحر - که کار ویژه در وقت ویژه‌ای است - اشاره کرده است. همچنین از حضرت زکریا علیه السلام که در یک شرایط خاصی دعا کرد، نام برده است: ﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ﴾^۲.

اگر می‌بینیم قرآن وصیت را برای لحظه مرگ مطرح کرده: ﴿إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ﴾^۳، به خاطر آن نیست که وقت وصیت، فقط در زمان مرگ است؛ بلکه به خاطر آن است که در آن زمان خاص، وصیت‌ها اثر خاص دارد.

در روایات نیز توجه به کارهای ویژه در زمان‌ها و مکان‌های ویژه شده است؛ مثلاً امام باقر علیه السلام وصیت کردند ده سال در سرزمین منا - که همه مسلمین یک جا جمع هستند - برای ایشان عزاداری شود. در روایات، یکی از نشانه‌های شیعه، درک زیارت کربلا در روز اربعین شمرده شده است. همچنین سفارش شده است که به هنگام سفر و جدایی از همسر، او را به تقوا سفارش کنید و این، به خاطر حالات روانی خاصی است که وقت جدایی مسافر از خانواده ایجاد می‌شود. یا اگر خلافت‌کاری به مسجد الحرام پناه برد، به احترام مکه نباید بر او حد جاری شود و اگر کسی، انسانی را در ماه‌های حرام بکشد، دیه او بیشتر خواهد شد.

۱. اگرچه در طول فصل مدرسه، لوازم‌التحریر فروشی‌ها، دفتر و قلم و... عرضه می‌کنند، اما در آستانه ماه مهر، فروشندگان اقلام متنوع و بیشتری را در زمان کار بیشتری عرضه می‌کنند یا اینکه بسیاری افراد که شغل آنها واکس زدن کفش است و محل کار خود را کنار حمام عمومی قرار می‌دهند که تا صاحب کفش وارد حمام می‌شود و بر می‌گردد، کفشش آماده باشد.

۲. آل عمران: ۳۸.

۳. بقره: ۱۸۰.

معلمان و مربیان محترم نیز باید به ویژگی‌های زمانی و مکانی توجه داشته باشند و برای تأثیرگذاری بیشتر در کمین شرایط ویژه باشند و بدانند که شاگرد در چه روزی و در چه شرایطی آمادگی بیشتری دارد. اگر معلم هنگام تصحیح اوراق شاگرد، نمره خوب و بحق به شاگرد بدهد و در کنارش کلمه‌ای پندآموز بنویسد، این پند اثر خواهد کرد یا اگر در سال‌روز تولد شاگرد توجهی به او نکند، می‌تواند با نکته‌ای در او تأثیر بگذارد یا اگر در پادگان غذای مطلوبی به سربازان ندهیم و سربازان از تغذیه ناراحت باشند، ولی آنان را به صف کنیم و به کلاس عقیدتی ببریم، در این حالت، سرباز عصبانی، آمادگی پذیرش هیچ مسئله‌ای را ندارد.

توجه به ویژگی‌ها و شرایط زمانی و مکانی در بسیاری از امور کارگشاست؛ مثلاً اگر شبی که پدر برای دختر گوشواره یا برای پسر دوچرخه می‌خرد، او را نصیحت کند، اثر ویژه‌ای خواهد داشت.

بالا بردن دست همچون سائل، ریختن اشک همچون ذلیل و تکرار کلمه «یا الله» و «یا رب» به دعا رنگ بیشتری می‌دهد؛ همان‌گونه که در برابر دشمن، حماسه‌سرایی‌ها، تهدیدها، کلمات و آهنگ‌ها باید مناسب جنگ باشد.

دلیل اینکه جامعه نیاز به فقیه زنده دارد، همین است که همیشه مردم در فهم دین و عمل به آن نیازمند اسلام‌شناسان عادل و بصیر هستند.

کوتاه سخن آنکه مکان‌های خاص، زمان‌های خاص، شرایط خاص و شیوه‌های خاص، هر کدام حکم ویژه‌ای دارند.

۱۰. توجه به مسائل جانبی تحصیل

اگر چه از جهت اداری، معلم در خارج از وقت مدرسه یا درباره مسائل بیرون از مراکز آموزشی مسئولیتی ندارد، اما از منظر وجدان و دین، معلم باید تا جایی که در توان دارد، مسئولیت‌پذیر باشد و در کنار وظایف رسمی آموزشی، نیم‌نگاهی هم به مسائل جانبی تدریس داشته باشد.

گاهی استاد زحمت خود را می‌کشد و در بهترین شرایط، افرادی را تربیت می‌کند، اما شرایط و فضای بعد از مدرسه، زحمات او را از بین می‌برد. پیروان حضرت موسی علیه السلام بعد از گذشتن از رود نیل و با اینکه با چشم خود غرق شدن فرعون را دیده بودند، همین که به منطقه‌ای رسیدند

که مردم آن، بت پرست بودند، تحت تأثیر قرار گرفتند و از حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام درخواست بت کردند: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾^۱ در این ماجرا محیط بت پرستی زحمات موسی عَلَيْهِ السَّلَام را بر باد داد.

لذا خوب است که مربیان محترم با محبت و دلسوزی و بدون اینکه قصد دخالت یا سرک کشیدن در زندگی افراد را داشته باشند، به صورت پدرا نه و دوستانه در هدایت متربیان و متعلمان خود کوشش کنند و سعی نمایند تا به هر نوعی که شده، با شاگردان خود، در بیرون از مدرسه و دانشگاه هم ارتباط داشته باشند.

۱۱. فراهم کردن آرامش برای تحصیل

خداوند تعالی در قرآن کریم به پیامبرش می فرماید: ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾^۲؛ «بر مردم درود بفرست [بر ایشان دعا کن]؛ زیرا دعای تو مایه آرامش آنان است.» در اسلام سفارش شده که اگر کفش قاضی تنگ است یا اگر نیاز به رفتن به دستشویی دارد، قضاوت نکند؛ زیرا فشار ادرار یا فشار کفش به آرامش او در قضاوت لطمه می زند. در روایات می خوانیم که روزی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حضرت زهرا عَلِیْهَا السَّلَام فرمود پرده ای که رو به قبله آویخته و روی آن، عکس گل است، حواس ایشان را در نماز پرت می کند و حضرت زهرا عَلِیْهَا السَّلَام هم پرده را عوض کرد.

اگر امنیت در عبادت و قضاوت برای پیامبر و قاضی لازم است، آرامش در تحصیل برای نسل نو لازم تر است. همان طور که ما نسبت به امنیت شاگرد از سرما و گرما و بیماری و امراض واگیردار توجه می کنیم، امنیت روحی و فکری و ایمانی او را نیز باید در نظر بگیریم. اگر فضای تحصیل با آرایش دختران و بی بندوباری آنان و چشم چرانی پسران آلوده شد، تمرکز فکر را از آنان خواهد گرفت و این به تحصیل آنان لطمه می زند.

۱. ﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ (اعراف: ۱۳۸)؛ «و بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم، تا به قومی برخوردند که بر پرستش بت های خویش پایبند بودند، [با دیدن این صحنه] گفتند: ای موسی! برای ما خدایی قرار بده، همان گونه که برای اینان معبودها [و بت هایی] است. موسی گفت: به راستی، شما گروهی نادان [و جهالت پیشه] هستید.»

۱۲. توجه به هزینه‌های آموزشی و فرهنگی

هم در محیط خانواده و هم در محیط اجتماع، امور آموزشی و فرهنگی، امور زیربنایی است؛ اما متأسفانه هم در بیشتر خانواده‌ها و هم در بسیاری از محیط‌های اجتماعی، امر فرهنگی و آموزشی و هزینه‌های آنها بعد از سایر هزینه‌هاست و چه بسا برخی تصور می‌کنند که امور آموزشی و فرهنگی نیاز چندانی به هزینه ندارد؛ این در حالی است که تأمین امکانات و تسهیلات و رفاهیات، مقدمه‌ای برای دعوت به حق است. قرآن کریم در سوره قریش می‌فرماید که چون خدا مسئله امنیت و تغذیه شما را حل نمود، پس به شکرانه آن او را عبادت کنید: ﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾^۱.

همچنین قرآن کریم می‌فرماید که اقامه نماز - که یک کار مهم تربیتی - فرهنگی است - نیاز به داشتن امکانات دارد: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾^۲.

خانواده موفق و جامعه موفق، خانواده و جامعه‌ای است که اگر در هزینه هر کاری کم بگذارد، هیچ‌گاه از بودجه آموزشی و فرهنگی کم نمی‌کند. چه خوب است که خانواده‌ها و متولیان و مدیران سازمان‌های بودجه، در کنار بودجه‌ای که برای سلامت جسم افراد در نظر می‌گیرند، بودجه مناسبی را نیز برای سلامت روح در نظر بگیرند. با مقایسه بودجه‌ها متوجه این حقیقت می‌شویم که بودجه‌های آموزشی و فرهنگی در چه سطح پایینی قرار دارند؛ در حالی که هزینه‌های آموزشی و فرهنگی، در حقیقت، هزینه نیستند؛ بلکه سرمایه‌گذاری هستند.

۱۳. استفاده از تعطیلات

متأسفانه تعطیلات حوزه و دانشگاه و مدارس زیاد است. قرآن که در روز جمعه دستور تعطیلی بازار را می‌دهد، فقط برای شرکت در نماز جمعه است؛ و گرنه برای بعد از اتمام نماز جمعه، باز دستور کار و تلاش داده است.^۳

۱. قریش: ۳ و ۴.

۲. حج: ۴۱.

۳. ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (جمعه: ۱۰)؛ «پس هنگامی که نماز پایان یافت، در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید.»

بسیاری از افراد برجسته با استفاده دقیق از عمر و کار در تعطیلات، به جایی رسیده‌اند.^۱ حضرت آیت‌الله احمدی میانجی رحمته‌الله از استاد بزرگوارش علامه طباطبائی رحمته‌الله نقل می‌کرد که آن بزرگوار می‌فرمود: «دوازده سال نجف بودم و در این سال‌ها تنها دوازده روز درس را تعطیل کردم؛ یعنی سالی یک روز. در طول سال هیچ روزی را تعطیل نمی‌کردم، جز روز عاشورا. یک سال روز عاشورا را تعطیل نکردم، چشم درد شدیدی گرفتم؛ طوری که نزدیک بود کور شوم. از عظمت امام حسین علیه‌السلام ترسیدم و تصمیم گرفتم هر سال روز عاشورا را تعطیل کنم.»^۲

مدارس و دانشگاه‌ها و حوزه‌های ما نباید به بهانه گرما سه ماه تعطیل شوند؛ بلکه می‌توان در تابستان، ساعات درس را به گونه‌ای تغییر داد که تعطیلات به حداقل برسد یا در آن ایام، مهارت‌هایی را که نیاز به فکر بیشتر ندارد، به نسل نو تعلیم داد. ما باید در ایام تعطیلات تمام کمبودهای فردی و اجتماعی خودمان را جبران کنیم؛ هم به جسم خود برسیم و هم به روح خود. آموزش‌های مهمی را که در ایام کار و تحصیل فرصت آموختن آن را نداریم، در زمان تعطیلی فراگیریم. از هنر یا حرف‌هایی که در آینده سبب نجات ما از فقر و بیکاری می‌شود، غافل نشویم؛ به خصوص از هنرهایی که بازدهی اقتصادی دارند، مثل انواع بافندگی، دوزندگی و صنایع دستی. اگر هر فارغ‌التحصیل آموزش و پرورش، مهارتی که مورد علاقه اوست، فراگیرد، کشور ما گرفتار این همه مشکل اشتغال نمی‌شود. امروزه فارغ‌التحصیل‌ها زیادند، ولی چون مهارت ندارند، بیکارند و هیچ دولتی نمی‌تواند این مشکل را حل کند.

۱۴. امید همیشگی به تحول و اصلاح

همان‌گونه که در اصول توبیخ گفتیم، باید از عمل بد انتقاد کرد، نه از فرد. در روایات

۱. وقتی فهمیدم آیت‌الله العظمی مکارم (دام‌ظله) به فکر یک تفسیر فارسی است، خدمتشان رسیدم. فرمود: «نوشته داری؟» من دفترم را که بحث‌های تفسیر در آن نوشته بودم، خدمت ایشان دادم و ایشان گفت: «شما به ما ملحق شوید.» و ما در کنار ایشان در تعطیلات «تفسیر نمونه» را نوشتیم. این عبرتی است برای طلبه‌ها که ما می‌توانیم از تعطیلات هم استفاده کنیم. حوزه قم پنج‌شنبه و جمعه‌ها تعطیل بود و ما چهارشنبه شب که حوزه تعطیل می‌شد، بعد از نماز مغرب و عشاء یا پنج‌شنبه‌ها صبح یا تابستان‌ها مشغول به کار بودیم و هر جا که ایشان می‌رفت، شیفته می‌رفتیم؛ حتی به مهاباد، وقتی که ایشان در زمان شاه به آنجا تبعید شد. یعنی ۲۷ جلد تفسیر نمونه را - که حدود شصت بار چاپ شده و به چند زبان دنیا ترجمه شده است - ما در تعطیلات نوشتیم.

۲. خاطرات فقیه اخلاقی آیت‌الله احمدی میانجی، ص ۱۴۶.

می‌خوانیم که خداوند برخی از افراد را دوست دارد، ولی عملشان را دوست ندارد و بالعکس. معلمان و مربیان محترم باید بدانند که رفتار بد، گاهی یک مسئله عارضی است نه ذاتی؛ جرقه است نه جریان؛ موسمی است نه دائمی؛ سهوی است نه عمدی. ما نباید به خاطر سرزدن یک خلاف از یک فرد، او را خلافکار حرفه‌ای بنامیم و نقص ظاهر او را نشانه نقص باطن به حساب آوریم. بسیاری افرادی که به سرعت تغییر می‌کنند. البته تغییرپذیری افراد به فراخور اختلاف روحیاتی که دارند، متغیر است؛ برخی زود و برخی با اندکی تأخیر یا زمان قابل‌توجهی تغییر می‌کنند. رفتار و گفتار معلم نباید به گونه‌ای باشد که فرد از خود ناامید شود.

ساحرانی که برای رسوا کردن حضرت موسی علیه السلام به دعوت فرعون جمع شده بودند و به پیروزی خود و جایزه فرعون چشم داشتند، بعد از آنکه معجزه موسی علیه السلام را دیدند، به ایمان و یقینی رسیدند که تمام تهدیدات فرعون برایشان هیچ شد.^۱

بنابراین نباید به خاطر یک کار جزئی به طور کلی فردی را منحرف دانست و محکوم کرد و با رفتار و گفتار خود او را از اصلاح محروم نمود. مردان خدا از اصلاح دیگران ناامید نمی‌شوند و امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمی‌کنند: ﴿وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾^۲؛ «و [به یاد آور] زمانی که گروهی از آنان [به گروه دیگر که نهی از منکر می‌کردند] گفتند: چرا شما قومی را موعظه می‌کنید که خدا هلاک‌کننده ایشان است یا عذاب‌کننده آنان بر عذابی سخت است؟ گفتند: برای آنکه عذری باشد نزد پروردگارتان و شاید آنها نیز تقوا پیشه کنند.»

۱۵. ارائه مطالعات و پژوهش‌ها

پذیرفتنی نیست که امروز در دنیا زباله‌ها را بازیافت و از آنها اشیائی جدید تولید می‌کنند و ما از عصاره عمر و تحقیقات خود بدون تولید و بازیافت به سادگی عبور می‌کنیم. چه معلمان پرتلاشی که سالیان سال در برخی موضوعات تحقیق کرده‌اند؛ اما حاصل پژوهش‌های آنان در

۱. ﴿فَالْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ﴾ * قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ ﴿ شعراء: ۴۶-۴۸﴾؛ «آنگاه ساحران

بی‌اختیار به سجده درافتادند و گفتند: ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و هارون.»

۲. اعراف: ۱۶۴.

دسترس عموم نیست. رها کردن یادداشت‌ها، هدر دادن عمر و علم است. چه خوب است که این یادداشت‌ها و نوشته‌ها، پس از تنقیح و تکمیل، چاپ گردد.

البته نباید نگران ضعف آنها باشیم؛ زیرا ضعف‌ها در چاپ‌های بعد جبران می‌شود. اگر انسان به فکر این باشد که کتاب کامل و بی‌عیب بنویسد، هیچ وقت نمی‌تواند دست به قلم ببرد. لکن آنچه در کتاب نوشتن مهم است، آن است که:

- مشکلی از مشکلات جامعه را حل کند.

- به بصیرت انسان‌ها بیفزاید.

- به افراد، ایمان و جسارت و وحدت و بلندنظری هدیه کند.

- تکرار مکررات نباشد؛ لذا باید قبل از چاپ کتاب بررسی شود که آیا مشابه آن چاپ شده

است یا خیر. اگر به کتابی برخوردیم که مشابه کتاب خودمان است، از آن نام ببریم و اگر آن کتاب بهتر از کتاب ماست، از چاپ کتاب خود صرف‌نظر کنیم.

- طولانی نباشد.

- کاربردی باشد. گاهی در کتاب‌ها و مجلات، بحث‌های طولانی علمی مطرح می‌شود، در

حالی که هیچ یک از آنها در زمان ما کاربردی نیستند.

- از اصطلاحات فنی و پیچیده دور باشد.

- در چاپ کتاب دقت شود که پرهزینه و برای طبقه ثروتمند نباشد و اگر کتابی پرهزینه چاپ

شد، همان کتاب را با کاغذ و جلد ارزان‌تری برای طبقه غیرثروتمند چاپ کنیم.

- اگر کتابی طولانی و برای افراد پرحوصله است، چکیده آن برای افراد کم‌حوصله یا

بی‌حوصله در قالب جزوه‌ای چاپ شود تا تمام اقشار جامعه از آن بهره‌مند شوند.

- سالم باشد؛ یعنی در آن، مطالبی که سبب تضعیف مکتب، رهبر و امت می‌شود نباشد و اگر

شبهه‌ای را القا کرد، جواب مستند و روشن و قاطع در کنار آن بیاید.

- روان باشد تا مخاطبین بیشتری از آن استفاده کنند؛ یعنی ساده باشد؛ اما سست نباشد.

- سودمند باشد؛ یعنی مطالعه آن کتاب چیزی بر انسان بیفزاید، یا به علم او، یا به ایمان او، یا

به اخلاق او، یا به امید او، یا به انصاف او، یا به دوستان او، یا به عزت او، یا به دین او، یا به ادب

و تواضع او، یا به مقاومت و صبر و تحمل او.

- کتابی ارزش دارد که هم انسان را داغ کند و هم پخته؛ کتاب‌ها و اشعار حماسی گاهی انسان را داغ می‌کنند، ولی پخته نمی‌کنند. تفاوت پخته و داغ آن است که هر داغی سرد می‌شود؛ ولی هیچ پخته‌ای خام نمی‌شود.

۱۶. بیان تجارب خود و دیگران

تجربه، اهمیت فراوانی دارد و در روایات سفارش‌های متعددی در خصوص تجارب آمده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد اهمیت و لزوم کسب تجربه فرموده است:

- «کارها به تجربه سامان می‌گیرد.»^۱
- «روزگار تجربه‌ها می‌دهد.»^۲
- «هر کس تجربه‌اش بیشتر باشد، فریب خوردنش کمتر است.»^۳
- «در هر تجربه‌ای موعظه‌ای است.»^۴
- «هر کس تجارب را حفظ کند، در کارهایش موفق می‌شود.»^۵
- «سرچشمه عقل و اندیشه، حفظ تجربه‌هاست.»^۶
- «عاقل کسی است که تجربه‌ها به او پند بدهد.»^۷
- «در تجربه‌ها علم جدید به دست می‌آید.»^۸
- «تجربه زمان مصرف ندارد و برکات آن دائمی است.»^۹

در خصوص تجربه روایات متعددی وارد شده است؛ مثلاً: تجربه انتخاب انسان را بهتر می‌کند و از غرور می‌کاهد؛ کاری که با تجربه‌های محکم انجام بگیرد، انسان را از توبیخ این و آن

۱. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): «الأمور بالتجربة.» (غررالحکم، ص ۴۴۴)

۲. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): «الایام تفید التجارب.» (همان)

۳. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): «من کثرت تجربته قلت غرته.» (همان)

۴. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): «فی کل تجربة موعظة.» (همان)

۵. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): «من حفظ التجارب أصابت أفعاله.» (همان)

۶. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): «حفظ التجارب رأس العقل.» (همان)

۷. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): «العاقل من وعظته التجارب.» (من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۸)

۸. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): «فی التجارب علمٌ مُستأنف.» (کافی، ج ۸، ص ۲۲).

۹. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): «التجارب لا تنقضی و العاقل منها فی زیادة.» (غررالحکم، ص ۴۴۴)

می‌رهاند؛ ارزش رأی مردم به مقدار تجربه‌های آنان است؛ کسی که خود را از تجربه دیگران بی‌نیاز بداند، نسبت به عواقب کارش نابیناست؛ عاقل آن است که تجربیات دیگران را در نظر داشته باشد.

استفاده از تجارب، کار مناسبی است که هر عاقلی از آن بهره می‌گیرد؛ اما انتقال تجارب، کاری است که کمتر صورت می‌گیرد و این در حالی است که هر استادی از خود یا اساتید قبل از خود، نکات و تجاربی سراغ دارد که بازگو کردن آن برای دیگران مفید است.^۱ چه زیباست که هر استادی در اواخر عمر، چکیده تجربیات خودش را در چند صفحه بنویسد و با امکاناتی که امروز در دسترس است، از طریق سی‌دی و فیلم و فضای مجازی و سایت‌ها به دیگران منتقل کند.

با هم‌افزایی تجارب، بسیاری از کسانی که در ابتدای راه یا میانه راه هستند، می‌توانند با پختگی بیشتری کار مهم تعلیم و تربیت را ادامه دهند و موفق‌تر شوند. حضرت علی علیه السلام در نامه سی‌ویکم نهج‌البلاغه خطاب به فرزندش امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «فرزندم! من در سرگذشت گذشتگان چنان مطالعه کرده‌ام و به آنها آگاه‌ام که گویا با آنان زیسته‌ام و به اندازه آنها عمر کرده‌ام.»

۱۷. آزادمنشی و آزاداندیشی

اگر استاد و مربی، آزادمنش، آزاداندیش و باانصاف باشند و هر کلام حقی را از هر کس که بود فراگیرند و نقل کنند، به رشد خود و مخاطبین خود کمک کرده‌اند.

با کمال تأسف بعضی در نظریه خود استبداد دارند و مثل فرعون می‌گویند: نظر فقط نظریه من است: ﴿مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى﴾^۲؛ «من جز آنچه را که تشخیص می‌دهم، به شما ارائه

۱. در جلسه عقدی، من و یک روحانی دیگر بنا بود وکیل عروس و داماد شویم و خطبه عقد را بخوانیم. آن شخص که تجربه زیادی داشت، از تمام افراد فامیل تک تک اجازه گرفت تا خطبه را جاری کند. من به او گفتم: «در خواندن صیغه غیر از عروس و داماد فقط باید پدر عروس (اگر عروس باکره باشد) اجازه دهد. چرا شما از همه افراد جلسه اجازه می‌گیرید؟» او گفت: «شرعاً اجازه پدر عروس کافی است، ولی اجازه من از تک تک افراد باعث می‌شود که آنها احساس کنند با اجازه ما عقد خوانده شد و هر کدام هدیه‌ای برای عروس بیاورند و جهیزیه عروس درست شود.» گفتم: «این در کتاب‌ها نیست، این تجربه شماست.»

نمی‌دهم.» یا در افکار نیاکان غرق‌اند و مثل بت‌پرستان می‌گویند: ﴿وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ﴾^۱؛ «ما پدرانمان را بر پرستش آنها یافته‌ایم!» و راه گذشتگان را ادامه می‌دهند.

امروزه بعضی از افراد خودباخته، علم را فقط نظریه دانشمندان شرقی یا غربی می‌پندارند که اگر چیزی از آنها صادر شد، علم است و گرنه علم نیست. این جمود و تعصب نابجا، دیروز در میان بت‌پرستان و امروز در میان بعضی از روشنفکران وجود دارد و جوانانی که به این عده جذب می‌شوند، هویت و استقلال خود را از دست می‌دهند و از آنها کور کورانه تقلید می‌کنند. به عنوان نمونه، وجود گوسفند و مرغ را در خانه، غیر بهداشتی می‌دانند، ولی وجود سگ را آن هم در کنار خود و در محیط منزل، به راحتی می‌پذیرند؛ چون در غرب سگ را در آغوش می‌گیرند و به همراه خود همه‌جا می‌برند. این افراد حتی برای یک دقیقه فکر نمی‌کنند که ادرار و مدفوع سگ، به مراتب بیش از ادرار و مدفوع گوسفند و مرغ کثیف است و حاضر نیستند حتی برای یک بار آنها را به آزمایشگاه بدهند تا بفهمند زندگی آنها چقدر آلوده است. از این گونه تقلیدهای جاهلانه فراوان است.^۲ این به خاطر آن است که رشد صنعتی را دلیل بر رشد انسانی می‌پندارند و فکر می‌کنند پیشرفت صنعتی دلیل بر رشد علمی و اخلاقی و اجتماعی آنان است.

ما باید بدانیم که تقلید مثبت و بهره‌گیری از دانش و تجارب، چه از غرب و چه از شرق، مانعی ندارد و اسلام مخالف علم نیست. در آموزش و رشد علمی، ما باید هم شرقی باشیم و هم غربی باشیم و هم بومی. مراد از شعار «نه شرقی و نه غربی»؛ این است که نه خودباخته شرق و نه خودباخته غرب باشیم، نه اینکه از شرق و غرب استفاده علمی نکنیم؛ نظیر اینکه می‌گوییم یخ‌زدگی و گرم‌زدگی آفت است؛ ولی استفاده از یخ و گرما جایز است. آری! شرق‌زدگی و غرب‌زدگی آفت است؛ اما استفاده علمی از شرق و غرب کمال است.

۱. انبیاء: ۵۳.

۲. بعضی از آنان در اصلاح سر و صورت خود، از خود اراده‌ای ندارند و حتی فکر نمی‌کنند که چه نوع اصلاحی به زیبایی آنها می‌افزاید و چه نوع اصلاحی آنها را زشت می‌کند؛ بلکه کافی است در جامعه یا فضای مجازی یک طرح اصلاحی را ببینند و بدون توجه به زشت و زیبایی و منطق، آن را دنبال کنند. یا اگر لباس بلند را به عرب‌ها نسبت بدهند آن را تحقیر و اگر بلندتر از این لباس از غرب باشد آن را می‌پذیرند. یا حتی در تغذیه کاری به مزه و ترکیب غذا ندارند؛ همین که بگویند این شیرینی یا بستنی یا غذا سبک فلان کشور است، آن را بهترین می‌دانند.

قرآن در دهها آیه به ما می‌آموزد که از سخنان خوب دیگران استفاده کنیم؛ حتی خداوندی که خالق است، توصیه‌های اخلاقی لقمان به فرزندش را برای بشر بازگو می‌کند. پیامبر اسلام ﷺ همین که متوجه شدند مردم منطقه‌ای با شیوه خاصی می‌جنگند، ده نفر را به آن منطقه فرستادند تا آن شیوه را بیاموزند و به مسلمانان یاد بدهند. یا در صدر اسلام هرگاه مسلمانان در جنگ پیروز می‌شدند و اسیر می‌گرفتند، آن حضرت می‌فرمود که اگر یک اسیر با سواد چند مسلمان بی‌سواد را آموزش دهد، او را آزاد می‌کنیم. پیغمبر اسلام ﷺ سخنان انبیای قبل و خاطرات بزرگان تاریخ را برای عبرت دیگران، بازگو می‌کردند.

۱۸. سنجش خود با ترازوی قرآن کریم

چه خوب است آنهایی که در عرصه تعلیم و تربیت تلاش می‌کنند، گاهی خود را به آیات الهی عرضه کنند و خویش را بسنجند؛ چراکه بالاترین و بهترین راه شناخت آن است که انسان خود را به قرآن عرضه کند و فاصله خود را با آن بسنجد؛ اینکه آیا نمازش با خشوع است؟ آیا حق فقرا را می‌دهد؟ آیا ایثار دارد؟ آیا کارهای او خالصانه است؟ ترسو یا شجاع است؟ عاشق کار است یا از کار فراری است؟ تسلیم حق است یا لجوج؟ به هنگام شهوت و غضب بر خود کنترل دارد یا خیر؟ از معصوم و فقیه عادل پیروی می‌کند یا از مفسدین و مسرفین و ظالمین؟ از تلاش‌های او چه افرادی بهره می‌برند؟ آیا در راه «تعاونوا علی البر» است یا «تعاونوا علی الاثم و العداون»؟ اگر حفظ و هدایت خدا نباشد، همه می‌لنگند و به ضعف عقل و دین خود پی می‌برند. عرضه به قرآن، بهترین راه است؛ همان‌گونه که وظیفه داریم روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) را به قرآن عرضه کنیم، اگر ضد قرآن بود، بر دیوار بزنیم، چراکه روایتی جعلی است، ولی اگر طبق قرآن بود، با آغوش باز آن را بپذیریم.

۱۹. توجه به آفات علم و پرهیز از آن

علم آفاتی دارد که در روایات به آن اشاره شده است. این بحث از مباحث بسیار مهم و مورد ابتلاست که در قسمت پایانی کتاب، به صورت ویژه به بررسی آن خواهیم پرداخت. مسئله «آفت‌شناسی» در علوم طبیعی، علم مهمی و در علوم اخلاقی، علم مهم‌تری است. هر

خوبی آفتی دارد: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ * مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ﴾^۱؛ «بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده دم. از شرّ آفریده‌هایش.» باید از شر هر چه آفریده شده، به خداوند پناه ببریم؛ چرا که هر چه خدا آفریده ممکن است در کنارش شری باشد. خوبی‌ها هم آفت و شرّ دارند که باید مراقب آن بود و در مقابل آن، از خداوند استمداد طلبید. هنر آفت شناسی در علوم اخلاقی را خدا به انسان می‌دهد. روایت داریم که خدا هر کسی را دوست ندارد، او را به عیوب نفسش بینا می‌کند: «وَبَصَرُهُ عَلَىٰ عُيُوبِ نَفْسِهِ»^۲. یعنی چشم‌هایش را باز می‌کند که عیوبش چیست. چون گاهی آدم نمی‌داند عیب خود چیست.

امام سجاده علیه السلام در کنار هر طلب خیری، از آفتش نیز هراسان است؛ آن بزرگوار از خدای کریم می‌خواهد:

– به او عزت بدهد، ولی به تکبر گرفتار نشود؛

– به او توفیق عبادت بدهد، ولی گرفتار عُجب نشود؛

– توفیق خدمت به مردم بدهد، ولی بر مردم منت ننهد؛

– اخلاق عالی داشته باشد، ولی گرفتار افتخار و پز نشود.

کار علمی نیز آفاتی دارد؛ لذا اگر دقت نکنیم همچنین علمی که نور است، می‌تواند حجاب شود. مثل لامپی که شب هنگام در حیاط روشن می‌شود و با اینکه نور است، اما مانع دیدن ستاره‌ها می‌شود و اگر آن را خاموش کنیم، ستاره‌ها را بهتر می‌بینیم.

در روایات به برخی از آفت‌های علم اشاره شده است که با توجه به اهمیت آنها، به دقت و به صورت ویژه به برخی از آنها می‌پردازیم:

۱. نسیان و فراموشی

یکی از آفات علم که در روایات اشاره شده، نسیان و فراموشی است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَفَقَةُ الْعِلْمِ النِّسْيَانُ». هر استاد و معلمی می‌تواند علاوه بر ممارست بر مطالعه و تدریس، با یادداشت‌برداری و فیش‌نویسی با این آفت مبارزه کند.

با توجه به اهمیت این کار، هم برای حفظ علوم و هم برای انتقال آن و هم برای امکان مرور

۱. فلق: ۱-۲.

۲. إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۱.

آن، به ما سفارش شده است که علوم را بنویسیم. از پیامبر اکرم ﷺ روایت است که فرمودند: «علم را به بند بکشید!» گفته شد: «به بند کشیدن علم چگونه است؟» فرمودند: «به نوشتن آن.»^۱ در خصوص فیش برداری و یادداشت کردن نکاتی را پیش از این بیان کرده ایم و در اینجا از تکرار مطالب پرهیز می نماییم.

۲. ترک عمل

یکی دیگر از آفات علم، این است که شخص به دانش خود عمل نکند. در صفات معلم و ذیل عنوان «اهل هدایت و عمل باشد» نکاتی را بیان کرده ایم و به عنوان تکمیل و اهتمام به این بحث بیان می کنیم که در قرآن کریم آمده است:

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾^۲؛ «آیا مردم را به نیکی دعوت کرده و خودتان را فراموش می کنید؟» امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روایتی، آفت علم را ترک عمل دانسته است: «أَفَقَدْ أَلِمْ تَزْكُ الْعَمَلِ بِهِ»^۳ کثرت روایات و نکات وارده در این موضوع، از اهمیت این آفت و خطر و ضرر آن حکایت می کند؛ لذا رسول گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «از علم بی فایده به خدا پناه می برم و آن علمی است که در تضاد با عمل باشد.»^۴

– در روایات آمده است: «دانشمندی که دیگران را به بهشت دعوت کند، ولی خودش اهل جهنم باشد، بزرگ ترین و سخت ترین حسرت ها را خواهد داشت.»^۵

– امام صادق (علیه السلام) فرمود: «كونوا دعاة الناس باعمالکم و لا تكونوا دعاة بالسنتکم»^۶ با اعمال خودتان مردم را دعوت کنید، نه تنها با گفتار.

– از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز نقل شده است: «سوگند که من شما را به کاری دعوت نمی کنم، مگر آنکه خودم پیشگام باشم و از کاری نهی نمی کنم، مگر آنکه خودم قبل از شما آن

۱. روی عن النبي ﷺ أنه قال: «قيدوا العلم» قيل: و ما تقييده؟ قال: «كتابته». (بحار/انوار، ج ۲، ص ۱۵۱)

۲. بقره: ۴۴.

۳. غرر الحکم، ص ۴۵.

۴. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي يُضَادُّ الْعَمَلَ». (مصباح الشريعة، ص ۱۳)

۵. بحار، ج ۲، ص ۳۷.

۶. نورالتقلین، ج ۱، ص ۵۷.

را ترک کرده باشیم.»^۱ آن حضرت علیه السلام فرمود: «هر کس خود را امام دیگران قرار داد، ابتدا باید به تعلیم خود بپردازد.»^۲ و نیز فرمودند: «علم مقرون به عمل است؛ هر کس دانست، به علم خود عمل کرد. علم، عمل را صدا می‌زند، پس اگر جوابش داد با او می‌ماند، و الا از عرصه وجودش کوچ می‌کند.»^۳

– امام کاظم علیه السلام نیز فرموده‌اند: «طوبی للعلماء بالفعل و ویل للعلماء بالقول»^۴ درود بر عالمانی که به گفته خود عمل می‌کنند و وای بر عالمانی که فقط حرف می‌زنند.»

عالم بی‌عمل در قرآن کریم به الاغی تشبیه شده است که بار کتاب حمل می‌کند، ولی خود از آن بهره‌ای نمی‌برد.^۵ در روایات هم تشبیه‌های متعددی صورت گرفته است؛^۶ از جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «عالم بی‌عمل مثل چراغی است که خودش می‌سوزد، ولی نورش به مردم می‌رسد.»

۳. حسد

از آفات دیگر عرصه علم، «حسد» است. حسد غیر از «غبطه» است؛ غبطه، امری مثبت و حسادت، امری منفی است. در غبطه، فرد خواهان مال و کمال است که دیگری دارد؛ ولی در حسد، فرد دوست دارد تا نعمت طرف مقابل از بین برود؛ لذا غبطه خوردن، کمال، ولی حسد ورزیدن، نقص است.

۱. نهج/البلاغه، خطبه ۱۷۵.

۲. نهج/البلاغه، حکمت ۷۳.

۳. و قَالَ صَلَّى «الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عِلِمَ عَمِلَ وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ». (نهج/البلاغه، ص ۵۳۹)

۴. بحار، ج ۷۸، ص ۲۹۹.

۵. جمعه: ۵.

۶. به عنوان مثال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عالم بی‌عمل چون تیرانداز بدون کمان است.» (بحار، ج ۱۰، ص ۱۰۰)؛ عیسی علیه السلام فرمود: «عالم بی‌عمل، مثل چراغی است بر پشت بام که اتاق‌ها تاریک‌اند.» (بحار، ج ۱۴، ص ۳۰۹)؛ علی علیه السلام فرمود: «عالم بی‌عمل چون درخت بی‌ثمر و گنجی است که انفاق نشود. (غررالحکم)؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «موعظه عالم بی‌عمل چون باران بر روی سنگ است که در دل‌ها نفوذ نمی‌کند.» (بحار، ج ۲، ص ۳۹) همچنین در کلام دانشمندان نیز عالم بی‌عمل به چیزهایی تشبیه شده است: گرسنه‌ای که روی گنج خوابیده، تشنه‌ای بر کنار آب و دریا، طبیبی که خود از درد می‌نالد، بیماری که دائماً نسخه درمان را می‌خواند، ولی عمل نمی‌کند، منافقی که سخن و عملش یکی نیست، پیکری بی‌روح.

زکریا علیه السلام با دیدن مقام مریم علیها السلام به حال اول غبطه خورد و دست به دعا برداشت: ﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ﴾^۱. اما حسد ابلیس، چشم حقیقت بین او را بست؛ خاک و گل بودن آدم را دید و گفت: «آیا آدمی که از خاک خلق شده را سجده کنم؟» ﴿قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتُ طِينًا﴾^۲. روح الهی او را ندید: ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي﴾^۳ و گفت: ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۴؛ «من از او بهترم، مرا از آتش و او را از گل آفریدی.»

در خطر حسادت همین بس که گاهی حسد مایه کفر است. بنی اسرائیل آرزو داشتند تا پیامبر موعود از نژاد آنان باشد و چون به آرزوی خود نرسیدند، حسادت ورزیده و کافر شدند. در روایت آمده است: «ریشه کفر سه چیز است: حرص، حسد و تکبر»^۵. امام صادق علیه السلام فرمودند: «حسد نیکی ها را نابود می کند، همان گونه که آتش هیزم را می سوزاند»^۶.

متأسفانه از رذائلی که شیوع بیشتری در عرصه علم دارد، «حسادت» است. به گفته روایات «حسد» میان دانشمندان بیشتر است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «وَأَفَّاهُ الْعِلْمُ الْحَسَدَ»^۷. علامات حسد، یا نفی کمالات مردم است، یا بیان کمالات خود. اگر جلوی انسان حسود، تعریف رفیق او را نکنند، او یا رد می کند یا اگر ریاکار باشد، سکوت می کند یا می گوید من اطلاعی ندارم یا به طور کلی انکار می کند که تعریف کننده خود به خود به بطلان حرف خود پی ببرد.

در بین اهل علم نمونه های متعددی پیش آمده است که می تواند درس عبرتی باشد. شهید

۱. ﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿آل عمران: ۳۷-۳۸﴾؛ «پس پروردگارش او را به پذیرشی نیکو پذیرفت و به رویشی نیکو رویاند و سرپرستی او را به زکریا سپرد. هرگاه زکریا در محراب عبادت بر مریم وارد می شد، خوراکی [شگفت آوری] نزد او می یافت. می پرسید: ای مریم این [غذا و خوراک تو] از کجاست؟! مریم در پاسخ می گفت: آن از نزد خداست. همانا خداوند به هرکس که بخواهد بی شمار روزی می دهد. در این هنگام زکریا [که این همه کرامت و مائده آسمانی را دید] پروردگارش را خواند و گفت: پروردگارا! از جانب خود نسلی پاک و پسندیده به من عطا کن که همانا تو شنونده دعائی.»

۲. اسراء: ۶۱.

۳. حجر: ۲۹.

۴. اعراف: ۱۲.

۵. کافی، ج ۲، باب اصول الکفر.

۶. «ان الحسد يأكل الايمان كما تأكل النار الحطب.» (کافی، ج ۲، ص ۳۰۶).

۷. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۳.

اول از علمای برجسته قرن هشتم بود و مریدان بسیاری داشت. یکی از دانشمندان نامی شافعی‌مذهب که قاضی القضاة بود (یعنی رئیس دادگستری، رئیس دیوان کشور و مدعی‌العموم دیوان کشور بود و پست‌های حساس ارتش وقت را نیز داشت) با همه درجات و مقامات خود به شهید اول حسد برد. رساله‌ای که بعضی مطالبش خلاف اسلام بود نوشت و به شهید نسبت داد و شواهدی نیز گرفت و او را به زندان انداخت. در زندان، شهید را خیلی شکنجه دادند؛ ولی حتی به این مقدار اکتفا نکردند، بلکه جلسه‌ای تشکیل دادند و با حکم ارتداد، او را شهید ساختند.^۱

همچنین شخصی به نام «سلمغانی». چون مورد احترام شیعیان بود، توقع داشت که بعد از محمد بن عثمان، نایب خاص امام زمان علیه السلام شود، ولی متوجه شد که حسین بن روح نایب امام شده است. آن قدر بر حسین بن روح حسد بُرد. تا منحرف شد؛ حکم بر جواز ازدواج با محارم داد، وجوب عبادات را منکر شد، عده‌ای را گمراه کرد و به مریدان خود گفت: حاضرم با حسین بن روح مباحله کنم. خلاصه بعد از چند روز او را گرفتند و به دار آویختند و جسدش را آتش زدند. در آخرت هم آتش نصیبش است: ﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾.^۲ ای کاش به جای حسد بر حسین، دنبال تهذیب نفس خود بود.

باید بدانیم که حسد با پذیرش حکمت خدا منافات دارد. حسادت سبب غیبت و تهمت و از بین رفتن گناهان محسود و افتادن آن گناهان به دوش محسود می‌شود؛ بنابراین چیزی از محسود کم نمی‌شود، جز بار گناهش! خدای تعالی به هر کسی نعمت‌ها و امتیازاتی داده است؛ هر کسی نعمتی دارد که چه بسا دیگری ندارد. با نگاه توحیدی، حسادت در انسان از بین می‌رود. اگر کسی بداند که نداشتن حسادت، چقدر سبب محبوبیت و رشد او می‌شود؛^۳ به فکر پیشگیری یا درمان این

۱. داستان به صورت مفصل در کتاب حسد، ص ۹۰ آمده است.

۲. حج: ۱۱.

۳. غزالی گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله با عده‌ای در مسجد بودند. فرمود: «الان کسی از اهل بهشت وارد خواهد شد.» مردم متوجه در شدند. مردی از انصار وارد شد. روز بعد باز حضرت در مسجد به مردم چنین فرمودند، باز دیدند همان مرد انصاری است. روز سوم همین طور، خیلی تعجب کردند. عبدالله بن عمرو نزد مرد انصاری رفت و به بهانه‌ای از او خواست که سه شب مهمانش باشد. مرد پذیرفت. عبدالله بن عمرو متوجه حالات انصاری بود که چه عباداتی می‌کند که اهل بهشت است؛ اما دید که شب تا صبح را خوابید و فقط دو رکعت نماز خواند. تعجب کرد. شب دوم و سوم هم همان‌گونه گذشت. خیلی تعجب کرد. به او خبر رسول الله صلی الله علیه و آله را داد. مرد جواب داد خبر رسول الله صلی الله علیه و آله برای این است که به احدی حسد ندارم و شاکر نعمت‌های خدا هستم.

رذیله می‌افتد.^۱

۴. عَجَب و تکبر

عُجَب بزرگ شمردن خود است؛ چه با حساب و دلیل، چه بی‌خود و بی‌جهت. اگر فردی مغرور به کمال واقعی یا کمال خیالی باشد و خود را بزرگوار بداند، در صدق عُجَب کافی است؛ حال اگر بر دیگران نیز فخر بفروشد، کِبَر است و اگر فقط پیش خود، خود را بزرگ ببیند، عُجَب است.^۲

یکی از آفات علم، خودپسندی و خودبزرگ‌بینی و تکبر است. رسول گرامی اسلام ﷺ

۱. راه‌های پیش‌گیری و درمان:

– اگر بینش فرد نسبت به جهان و انسان‌ها قرآنی باشد و همه را به تعبیر روایت «عیال الله» بدانند. (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْخُلُقُ عِيَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخُلُقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ وَ أَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُرُورًا. «کافی، ج ۲، ص ۱۶۴») و دیگران را نسبت به خود و خویشان را نسبت به دیگران برادر به شمار آورد، هیچ‌گاه چنین نظری به نعمت‌های آنان ندارد؛ چنانکه پدر و مادر هیچ وقت نسبت به فرزند خود حسادت نمی‌ورزند، چون او را از خود می‌دانند و سعادت وی را خوش‌بختی خود به حساب می‌آورند. بنابراین نسبت به وی کینه‌ای در دل ندارند. قال النبی ﷺ: «لا تحاسدوا و لا تقاطعوا... و کونوا عباد الله اخوانا؛ حسادت نورزید و ارتباط یکدیگر را قطع نکنید... ای بندگان خدا! برادر هم باشید.» جامع/السعادات، ج ۲، ص ۱۵۰.

– ایمان به اینکه متاع دنیا قلیل است و ارزش ندارد تا برای آن غصه بخورد.

– اعتقاد به اینکه خیرها و نعمت‌ها مایه آزمایش‌اند.

– اعتقاد به اینکه خداوند نعمت‌ها را از روی حکمت میان مردم تقسیم فرموده است: ﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ (نساء: ۳۲) امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «الرِّزْقُ مَقْسُومٌ فَمَا ذَا يَنْفَعُ الْحَسَدُ الْحَاسِدَ وَ مَا ذَا يَضُرُّ الْمَحْسُودَ الْحَسَدُ؛ رِزْق از طرف خداوند تقسیم شده است و حسد نفعی برای حسود ندارد و ضرری برای محسود ندارد.» (مصباح/الشریعة، ص ۱۰۴)

– باور داشتن به اینکه هر کس نعمت بیشتری داشته باشد، مسئولیت بیشتری دارد.

– توجه به الطاف الهی نسبت به خود.

– توجه داشتن به اینکه حسادت ورزیدن نقشی در زوال نعمت ندارد؛ چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود: «الحاسد مضر بنفسه قبل أن يضر بالمحسود؛ حسود قبل از اینکه به محسود ضرر بزند، به خودش ضرر می‌زند.» (کشف الریة، ص ۵۳)

– توجه داشتن به مفاسد و شروری که از حسادت ریشه می‌گیرد و انسان را تا دم مرگ رها نمی‌کند. (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إذا حسدت فلا تبغ؛ وقتی دچار حسادت شدی، ظلم نکن!») (تحف/العقول، ص ۵۰)

– تبعیض قائل نشدن میان فرزندان و شاگردان.

– به دیگران بها دادن تا احساس حقارت نکنند و دست به کارهای برخواسته از حسادت نزنند.

– برای کمال دیگران بی‌کمالی را توجیه کردن.

۲. فرق میان کِبَر و عُجَب معلوم شد؛ در کِبَر دو نفر مطرح است، به خلاف عُجَب.

فرمودند: «أَفَهُ الْعِلْمُ الْخَيْلَاءُ»^۱ آفت علم، تکبر است. «این در حالی است که باید یکی از ثمرات علم، تواضع باشد: «التَّوَاضُّعُ نَمَرَةُ الْعِلْمِ»^۲ بعضی به خاطر برخی شرایط علمی یا پژوهشی یا تجربه‌های علمی و... گرفتار آفت عُجب و تکبر و خودبزرگ‌بینی می‌شوند.

در صفات معلم و ذیل عنوان «تواضع» نکاتی گذرا بیان کردیم؛ اما با توجه به ارتباط این بحث با آن صفت، نکته‌ای تکمیلی را اینجا بیان می‌کنیم. با توجه به روایتی از رسول گرامی اسلام ﷺ یکی از مهملکات این است که انسان خود را از دیگران برتر بداند.^۳ حضرت یوسف (ع) بی‌گناه زندان رفت، ولی به دوستان زندانی خود نمی‌گفت من بی‌گناهم و شما گناه‌کارید، بلکه می‌گفت: «یا صاحبی السجن...». همچنین پیامبر اکرم ﷺ در راه حق بود و کفار در راه باطل؛ ولی به هنگام گفتگو می‌فرمود: ﴿إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ﴾^۴ «ما و شما یا درست می‌رویم یا کج!» و هرگز کلامی که نشانه برتری و امتیاز باشد، به کار نمی‌برد.

برای ریشه‌کن کردن تکبر، باید ریشه عُجب را سوزاند. امیرالمؤمنین (ع) در تعبیر متعدد از ردیله عُجب - که منشأ کبر است - منع و نهی نموده است. آن بزرگوار فرموده است:

۱. نشانه‌های عجب:

- روایت داریم که دلیل عجب ضعف عقل است.

- هیچ کس را بهتر از خودش نمی‌داند. می‌گوید من از همه برتر هستم. حدیث داریم هر کس را دیدی بگو این از من بهتر است. اگر شنش کمتر است بگو این گناهش کمتر است، پس از من بهتر است. اگر شنش بیشتر است بگو بهتر از من است، چون شنش و خدماتش بیشتر است. اگر هم‌سن است باز هم بگو او بهتر از من است. چون من از اشتباهاتم خبر دارم اما خبر از اشتباهات ایشان ندارم.

- موعظه نمی‌پذیرد.

- مشورت نمی‌کند.

- از مردم تشکر نمی‌کند. بعضی از آدم‌ها اهل تشکر نیستند: من یک روحانی ریش سفیدی را دیدم، می‌گفت: در طول عمرم هر روز صبح دست خانم را می‌بوسم.

- منت می‌گذارد.

- کار دیگران را کم می‌بیند.

- به رأی خود اصرار دارد. پیغمبر به رأی خودش اصرار نداشت و می‌گفت: ﴿وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (سباء: ۲۴). این آیه در اوج انصاف است.

- توقع دارد که دعایش مستجاب شود.

۲. عیون الحکم و المواعظ (للینی)، ص ۴۲.

۳. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلَاثُ مُهْلِكَاتٍ شَحُّ مَطَاعٍ وَ هَوَىٰ مُتَّبِعٌ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ». (خصال صدوق، ج ۱، ص ۸۴).

۴. سبأ: ۲۴.

«وحشتناک‌ترین تنهایی، عجب است.»^۱، سرچشمه جهل، عجب است.»^۲، «آفت مغز، عجب است.»^۳ و «ثمره و نتیجه عجب، کینه است.»^۴

آن قدر رذیله عجب خطرناک است که امام صادق (ع) فرمودند: «خدا می‌دانست که گناه برای مؤمن بهتر از عجب است و اگر غیر از این بود، مؤمنی به گناه مبتلا نمی‌گردید.»^۵

۵. دنیا گرایی

عالم و معلم از دنیا استفاده می‌کنند، ولی به آن دل نمی‌بندند و منش و روش آنها در زندگی بردنیاگرایی نیست. اگر عالمی که ثمره علمش باید عبودیت شود، بنده دنیا گردد، به جای اینکه چراغ هدایت باشد، نماد غفلت و انحراف است. در قرآن کریم برخی از این گونه افراد معرفی و مذمت شده‌اند.

قارون خود را عالم و کسب ثروت را به واسطه علم خود می‌دانست؛ اما خداوند می‌فرماید که علم حقیقی با مال‌اندوزی سازگار نیست: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ﴾^۶؛ و «کسانی که علم و آگاهی به آنان داده شده بود، گفتند: وای بر شما! پاداش الهی برای کسانی که ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند [از این مال و ثروت]، بهتر است، و البته جز صابران، آن پاداش را دریافت نخواهند کرد.»

خداوند متعال در این آیه شریفه از فرزندان بنی اسرائیل به خاطر برخورد با دلباختگان دنیا ستایش و بیان می‌کند که عالم آگاه، کسی است که زرق و برق دنیا او را مجذوب نسازد و دنیاگرایان را تحقیر کند و مردم را از عشق به دنیا برحذر دارد.

بلعم باعوراء نیز دانشمندی است که دل به دنیا سپرد و گرفتار انحراف و سوء عاقبت شد. در قرآن کریم درباره او آمده است: ﴿وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ

۱. «أَوْحَشُ الْوَحْشَةِ الْعُجْبُ.» (همان، ص ۱۱۱).

۲. «الْعُجْبُ رَأْسُ الْجَهْلِ.» (همان، ص ۳۹).

۳. «أَفَةُ اللَّبِّ الْعُجْبُ.» (همان، ص ۱۸۱).

۴. «ثَمَرَةُ الْعُجْبِ الْبُغْضَاءُ.» (همان، ص ۲۰۸).

۵. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا ابْتُلِيَ مُؤْمِنٌ بِذَنْبٍ أَبَدًا.»

(الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۱۳).

۶. قصص: ۸۰.

فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ^۱؛ «و بر آنان، داستان آن کس (بَلَعَمَ باعورا) را بخوان که آیات خود [از علم به معارف و اجابت دعا و صدور برخی کرامات] را به او داده بودیم، پس او [ناسپاسانه] خود را از آن آیات جدا ساخت، پس شیطان او را در پی خویش کشید تا از گمراهان شد.»

«انسلاخ» به معنای کندن پوست است و در جایی که چیزی به چیزی چسبیده باشد به کار می‌رود. در اینجا کنایه از فاصله گرفتن از علوم الهی است. همچنین جمله «فَأَتْبَعَهُ» بیانگر آن است که آن شخص در مسیر حق به چنان مقامی رسیده بود که شیطان از او قطع امید کرده بود، اما با بروز نشانه‌های انحراف، شیطان به سرعت او را تعقیب کرد و سرانجام او را در صف گمراهان و شقاوت‌مندان قرار داد.^۲

امام رضا (ع) فرمود: «بَلَعَمَ فرزند باعور، اسم اعظم الهی را می‌دانست و دعایش مستجاب می‌شد، ولی به دربار فرعون رفت و با آنکه در ابتدا مبلغ حضرت موسی (ع) بود، ولی سرانجام علیه موسی و یاران او اقدام کرد و بد عاقبت شد.»^۳ آری، زرق و برق دنیا و دربار، عامل سقوط علما و دانشمندان است.

قرآن نام این شخص را نمی‌برد، ولی کارش را بازگو می‌کند تا به فرموده امام باقر (ع) بر هر کس که هوای نفس را بر حق غالب کند، منطبق شود.^۴ چنین کسانی در هر زمانی یافت می‌شوند و اختصاص به زمان و شخص خاصی ندارد. ماجرای بلعم باعورا در تورات کنونی هم آمده است.^۵

عالم شیفته دنیا در احادیث بسیار مذمت شده است؛ از جمله امام صادق (ع) فرمودند: «هرگاه عالمی را دیدید که دوست‌دار و شیفته دنیای خودش است، او را بر دین خودتان متهم بدانید (او را در قول و فعلش متهم بدانید) که هر کس چیزی را دوست ندارد، آنچه را که دوست دارد، حفظ می‌کند.» و فرمود: «ای داود! بین من و خودت عالم شیفته دنیا قرار نده که تو را از را محبت من باز می‌دارد؛ اینان راهزنان بندگان من که خواهان قرب و ثواب هستند می‌باشند. کم‌ترین کاری

۱. اعراف: ۱۷۵.

۲. تفسیر نمونه.

۳. تفاسیر نورالتقلین و کنزالدقائق.

۴. تفسیر نورالتقلین.

۵. تورات، سفر اعداد، باب ۲۲.

که من با آنان می‌کنم این است که شیرینی مناجات را از دل‌هایشان بر می‌کنم.»^۱

۶. مرء و جدال

جدال دو نوع است:

الف) جدال نیکو که سیره انبیاء علیهم‌السلام است و نوعی گفتگو و تلاش برای ارشاد مردم است؛ چنانکه کفار به حضرت نوح علیه‌السلام می‌گفتند: «تو برای ارشاد ما بسیار جدل و تلاش می‌کنی»؛ ﴿يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا﴾.

ب) جدال باطل که به منظور محو یا کم رنگ کردن حق، انواع طرح‌های انحرافی و باطل را به میان می‌آورد: ﴿وَجَادِلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ﴾.^۲ جدال باطل با تحریک شیطان است: ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾.^۳

بحث و مجادله‌ای که برای روشن شدن حق است، باید به نیکوترین شکل و به صورت «جدال احسن» باشد: ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾،^۴ ﴿جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾.^۵

«جدال احسن» به گفتگوی گفته می‌شود که همراه آن، طعنه، استهزا، ناسزا و اهانت نباشد؛ بلکه بر اساس استدلال و محبت و با انگیزه‌های اصلاحی باشد. از کلمه «قُولُوا» بعد از سفارش به جدال احسن استفاده می‌شود که این لحن آیه،^۶ خود نمونه جدال احسن است.^۷

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالِمَ مُحِبًّا لِدُنْيَاهُ فَاتَّهَمُوهُ عَلَىٰ دِينِكُمْ فَإِنَّ كُلَّ مُحِبٍّ لِدُنْيَا يَحُوطُ مَا أَحَبَّ» وَ قَالَ عليه‌السلام: «أَوْحَىٰ اللَّهُ إِلَىٰ دَاوُدَ عليه‌السلام لَا تَجْعَلْ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ عَالِمًا مَّقْتُونًا بِالدُّنْيَا فَيُضِدَّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي فَإِنَّ أَوْلَيْكَ قُطَاعَ طَرِيقِ عِبَادِي الْمُرِيدِينَ إِنْ أَذْنَىٰ مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي عَنْ قُلُوبِهِمْ» (الكافي ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۶.

۲. هود: ۳۲.

۳. کهف: ۵۶.

۴. انعام: ۱۲۱.

۵. عنکبوت: ۴۶.

۶. نحل: ۱۲۵.

۷. ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُم وَ إِلَيْنَا وَ إِلَيْكُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ (عنکبوت: ۴۶)، «و با اهل کتاب جز با بهترین شیوه مجادله نکنید، مگر ستمگران از آنان، و [به آنان] بگویید: ما به آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان داریم، و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم او هستیم.»

۸. نمونه‌ای از جدال نیکو: حضرت ابراهیم علیه‌السلام نمرود را به خدایرستی دعوت کرد و فرمود: «خدایی را پرستش کن

یکی از گناهان زبان که از آفات علم است، مراء و جدال است. «جدال» در لغت به معنای «به هم تائیدن» است. به گفتگوهای دو نفر که با هم درگیری لفظی پیدا می‌کنند تا بر یکدیگر پیروز شوند، جدال می‌گویند که مفاسدی دارد.^۱

جدال و گفتگویی که برای انکار حق باشد، مطرود است و آن اقسامی دارد:

- گاهی پس از روشن شدن حق است: ﴿يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ﴾^۲،

- گاهی از روی علم و آگاهی نیست: ﴿فَلِمَ تَحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ﴾^۳،

- گاهی برای از بین بردن حق است: ﴿وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ﴾^۴.

در روایات از مراء و جدال و جر و بحث بیهوده نهی شده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «المراء بذر الشر»^۵ مراء تخم شر است نه تنها در محیط علمی و طلبگی، بلکه در محیط خانواده و اجتماع نیز جدال بیهوده و جر و بحث بذر شر است؛ چرا که جر و بحث کینه می‌آورد و به دنبال کینه، سوءظن و فحش و غیبت هم ایجاد می‌شود. لذا در روایتی آمده است: «دع المراء وإن كنت محققاً»^۶ اگر هم حق با تو هست، جر و بحث را رها کن. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در روایتی برای تشویق به ترک جدال و مراء فرمودند: «هر کسی که مراء را - اگر چه بر حق باشد - ترک کند، من برای او خانه‌ای در بالاترین نقطه بهشت و خانه‌ای را در وسط بهشت و خانه‌ای در باغ‌های

که مرگ و حیات به دست اوست.» نمرود گفت: «مرگ و حیات در دست من نیز هست. می‌توانم دستور اعدام دهم یا یک اعدامی را آزاد کنم.» ابراهیم فرمود: «خداوند نظام را آن گونه طراحی کرده که طلوع خورشید از مشرق است، تو خورشید را از مغرب ظاهر کن.» نمرود مبهوت شد. (مضمون آیه ۲۵۸ بقره).

۱. برخی از مفاسد جدال عبارت‌اند از:

- سبب گمراهی است: «ما ضل قوم بعد هدی كانوا علیه الا اوتوا الجدل؛ هیچ گروه هدایت شده‌ای منحرف نشدند، مگر به خاطر جدال‌های ناروا.» (نهج الفصاحه، حدیث ۲۶۴۸).

- سبب قهر الهی است: «من جادل فی خصومة بغیر علم لم یزل فی سخط الله حتی ینزع؛ هر کس بدون آگاهی در موارد نزاع به جدل بپردازد، در قهر الهی است، مگر آنکه از جدال دست بردارد.» (همان، حدیث ۲۸۶۵).

- مایه پشیمانی است: «ایاک و اللجاجة فان اولها جهل و آخرها الندامة؛ از لجاجت که زمینه جدال است دوری کن که آغازش نادانی و پایانش پشیمانی است.» (همان، حدیث ۱۰۰۸)

۲. انفال: ۶.

۳. آل عمران: ۶۶.

۴. کهف: ۵۶.

۵. غرر الحکم، ص ۴۶۳.

۶. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۰، ص ۱۳۹.

بهشت ضمانت می‌کنم.»^۱

با توجه به اهمیت گفتگو و مباحثه و جدال احسن، چه خوب است که روش گفتگو و جدال ما نیکو و بر مبنای قرآن کریم باشد.^۲

۲۰. برخی دیگر از آفات علم

در ادامه به برخی دیگر از آفات علم به صورت گذرا اشاره می‌شود:
- قناعت به اطلاعات سطحی؛ لذا قرآن کلمه فقه را به کار برده که به معنای فهم عمیق است.

- اطلاعات عمیق ولی برای غیرخدا؛ یعنی برای مباحثات خودنمایی.

- علم برای کسب معاش.

- علم برای پرکردن وقت.

- علم بی‌هدف.

- علم برای تقویت طاغوت.

- دین‌سازی و دین‌فروشی.

- استحمار مردم.

- شهرت‌طلبی.^۳

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا زَعِيمٌ بَيْنَ فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ وَبَيْنَ فِي وَسْطِ الْجَنَّةِ وَبَيْنَ فِي رِیَاضِ الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كَانَ مُحِقًّا». (توحید صدوق، ص ۴۶۱).

۲. جدال نیکو، احسن از منظر قرآن کریم رعایت نکات ذیل می‌باشد:

- از رقیب، دلیل بخواهد: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾ (بقره: ۱۱۱).

- از اول خود را برتر نبیند: ﴿إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (سباء: ۲۴).

- آنچه را حق است بپذیرد، گرچه به دلیل مصلحت آن را رد کند: ﴿فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ﴾ (بقره: ۲۱۹).

- به رقیب فرصت فکر کردن بدهد: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ﴾ (توبه: ۶).

- ادب و متانت را رعایت کند: ﴿لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا﴾ (انعام: ۱۰۸).

- منصف باشد و همه را به یک چشم نبیند: ﴿فَرِيقٌ مِنْهُمْ﴾ (آل عمران: ۲۳).

- سخن منطقی بگوید: ﴿قَوْلًا سَدِيدًا﴾ (احزاب: ۷۰).

- سخن نرم بگوید: ﴿قَوْلًا لَّيِّنًا﴾ (طه: ۴۴).

۳. وجالب آن است که شهرت‌طلبی به قدری منفور است که حتی پوشیدن لباس شهرت هم حرام است.

- آمارزدگی و تکاثرطلبی.^۱

۲۱. برخی از تذکرات و نکات کوتاه

علاوه بر همه نکاتی که بیان نموده‌ایم، مطالب دیگری وجود دارد که به اختصار متذکر

می‌شویم:

۱. از جوسازی نباید هراسید؛ گاهی برخی از افراد، مفهومی غلط یا برنامه غلطی را القا می‌کنند تا در معلم تردید ایجاد کنند یا او را به راه غیرمناسبی ببرند. در این گونه شرایط، نباید هراسی از جوسازی داشت. داستان برادران یوسف علیه السلام با او، نمونه‌ای از این جوسازی‌هاست که حضرت یعقوب علیه السلام تحت تأثیر گریه دروغین آنان و پیراهن خون‌آلود قرار نگرفت.

۲. یکی از نکاتی که در ارائه مفاهیم دینی باید مدنظر باشد، اعتدال در کلام و پرهیز از افراط و تفریط است. ترساندن محض و امید دادن، هر دو غلط است. مخاطب هم بشارت می‌خواهد و هم انداز؛ هم از عذاب‌ها باید بداند و هم از نعمت‌ها؛ هم از آخرت بداند و هم از دنیا؛ هم مسائل شخصی را احتیاج دارد، هم مباحث سیاسی و اجتماعی و

اسلام دین جامعی است و علاوه بر دستورات اعتقادی، اجتماعی، سیاسی و... برای امور جزئی نیز دستوراتی دارد؛ لذا باید از نگاه یک سویه به مباحث پرهیز کرد و در ارائه مطالب، نگاه همه‌جانبه داشت تا مخاطبان با جامعیت اسلام بیشتر آشنا شوند.

همچنین، نگاه منصفانه به واژه‌ها و دیدن جوانب یک سخن از مصادیق اعتدال در کلام است. در متون دینی «دنیا» هم به آب شور تشبیه شده است^۲ و هم به ماری که سم دارد.^۳ همچنین

۱. تکاثر مصادیق دیگری هم دارد؛ مانند: تکاثر در مال: «جمع مالا و عده»؛ (همزه: ۲) تکاثر در غذا: یهودیان غذاهای مختلفی از حضرت موسی علیه السلام می‌خواستند: «فَنَاقَاها وَ فَوَمَها وَ عَدَسَها وَ بَصَلَها» (بقره: ۶۱)؛ تکاثر در عمر: «يُودِ احَدَهُم لَوْ يَعمُرُ الفَ سَنَه» (بقره: ۹۶)، برخی از یهودیان دوست داشتند هزار سال عمر کنند؛ تکاثر در ساختمان: «أَتُبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ» (شعراء: ۱۲۸)؛ «هود به مردم گفت: آیا بر هر تپه‌ای بنا و قصری بلند از روی هوا و هوس می‌سازید؟»

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ مَاءِ الْبَحْرِ كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ اِزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ؛ امام صادق عليه السلام فرمودند: داستان دنیا، مانند داستان آب (شور) دریا ست که تشنه هر چه از آن بنوشد، تشنگی‌اش بیشتر شود تا آنجا که او را بکشد.» (کافی، ج ۲، ص ۱۳۶).

۳. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه السلام إِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ مَا أَلَيْنَ مَسَّهَا وَ فِي جَوْفِهَا السَّمُ النَّاقِعُ يَحْذَرُهَا الرَّجُلُ الْعَاقِلُ وَ يَهْوِي إِلَيْهَا الصَّيُّ الْجَاهِلُ؛ در کتاب علی عليه السلام آمده است که داستان دنیا مانند داستان ماری

دنیا به خیر، فضل، زینت، 'محل تجارت اولیاء الله' و... توصیف شده است.

۳. تا جایی که شدنی است باید مباحث به صورت دو طرفه ارائه شود؛ به این صورت که موضوعی طرح و سپس نظرخواهی شود و در ادامه معلم آن را جمع‌بندی کند. این کار هم نشاط کلاس را به همراه دارد، هم سبب مشارکت دانش‌پژوهان در بحث و ارتباط جدی با موضوع می‌شود و هم سبب کشف نکات جدیدی می‌گردد. بهتر است در این گونه موارد، از افرادی که نکات تازه بیان می‌کنند؛ به گونه‌ای ولو زبانی، تقدیر و تشکر کرد تا انگیزه مشارکت در بحث بیشتر شود.

۴. از تأثیر غیرمستقیم غافل نباشیم. قرآن کریم در موارد متعدد، به صورت غیرمستقیم، با انسان‌ها صحبت کرده است.^۳ در قرآن کریم آمده که یوسف (ع) از انتساب مستقیم افراد به

است که دست زدن به آن خوشایند است ولی در درون او سم کشنده است؛ مرد عاقل از آن پرهیز می‌کند و کودک نادان به سوی آن می‌رود. «الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۳۶).

۱. در فرهنگ قرآن، مال دنیا فضل الهی است؛ لذا در آیه ۱۰ سوره جمعه می‌فرماید: ﴿وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾؛ بعد از پایان نماز جمعه به سراغ فضل خدا یعنی درآمد و تجارت بروید. «چنانکه در جای دیگر، آن را «خیر» شمرده و می‌فرماید: ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ﴾ (بقره: ۱۸۰) در اینجا مراد از خیر، مال دنیاست. در جای دیگری، دنیا زینت دانسته شد: ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ (کهف: ۴۶) گرچه قرآن کریم، مال دنیا را خیر، فضل و زینت می‌داند و بهره‌مندی از آن را حلال و مجاز می‌شمارد، لیکن دلبستگی شدید به آن را مذمت می‌کند؛ چراکه زندگی دنیا مثل یک غنچه عمری کوتاه دارد و با یک نسیم از بین می‌رود؛ لذا فرمود: ﴿وَلَا تَمْدَنَّ عَيْنُكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفِثَنَّهُمْ فِيهِ وَ رِزْقَ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى﴾ (طه: ۱۳۱)؛ «و هرگز به متاعی که ما به گروهی از آنها داده‌ایم، چشم مدوز که این شکوفه و جلوه زندگی دنیاست [و ما می‌خواهیم] تا آنها را در آن بیازمائیم [به یقین] روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است».

۲. دنیا تجارت‌خانه اولیای الهی است: «الدنيا متجر اولياء الله» (نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱). جالب آنکه حضرت علی (ع) این سخن را به کسی فرمود که از دنیا بدگویی می‌کرد. در تجارت با خداوند، ما سرمایه را از خود او می‌گیریم و با قیمت گزاف به خودش می‌فروشیم.

۳. قرآن بارها مسئله تسبیح موجودات و سجده و نماز آنها را با صراحت بیان کرده و فرموده است: «شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید.» (اسراء: ۴۴) از این آیات به دست می‌آید که علم و شعور مخصوص انسان‌ها نیست. گرچه بعضی مفسران تسبیح موجودات هستی را تسبیح تکوینی و زبان حال آفرینش دانسته‌اند، ولی ظاهر آیات خلاف این مطلب است. خداوند در این آیه چند مرتبه به صورت غیر مستقیم به انسان هشدار داده است.

- موجودات آسمان و زمین و پرندگان در حال تسبیح هستند؛ چرا انسان غافل است؟!

- تسبیح موجودات آگاهانه است؛ چرا انسان در نماز حضور قلب ندارد؟!

- پرندگان هنگام پرواز در هوا در حال تسبیح و نمازند؛ برخی انسان‌ها هنگام پرواز در آسمان در حال غفلت و مستی به سر می‌برند!

در روایات می‌خوانیم که امام صادق (ع) هنگامی که صدای گنجشکی را شنید فرمود: «این پرندۀ مشغول دعا و

انحراف پرهیز داشت و با روش غیرمستقیم تبلیغ می‌کرد. او در خطاب به دو یار زندانی که گرفتار کفر بودند، فرمود: «از کفر دست بکشید»، بلکه فرمود: «من راه کفر را رها کردم»؛ ﴿إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۱.

ما در بسیاری از موارد می‌توانیم از این شیوه بهره بگیریم؛ مثلاً اگر کسی در نماز کاهل است، می‌توان به او پیشنهاد نوشتن مقاله‌ای درباره نماز داد تا با اهمیت و فواید نماز آشنا بشود. این روش در مسائل دیگر مانند حجاب و... نیز می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

۵. بر خلاف مثال معروف که «حرف مرد یکی است»، اقرار به اشتباه خود، نشانه مردانگی و از کارهای مهم و مؤثر در تربیت است. آیه الله العظمی گلپایگانی رحمته روزی در درس فرمودند: «آنچه که دیروز گفتم، امروز ردّ می‌کنم».

۶. اگر جلسات و محافل مذهبی با نکات کلیدی و کاربردی و سخنان کوتاه شروع شود و مباحث به صورت تدریجی و حساب‌شده توسعه بیابد، توفیق بیشتری در استمرار دارند. برخی از معلمان از روخوانی شروع می‌کنند و در ادامه به ترجمه و در نهایت به تفسیر می‌پردازند و این‌گونه با حرکت گام به گام، مخاطبان خود را از دست نمی‌دهند.

۷. اگر مطالب دسته‌بندی شود، بهتر در ذهن مخاطب می‌ماند. مثلاً در بحث ظلم، آن را دسته بندی کنیم و در بیان «انواع ظلم‌ها» بگوییم: گاهی انسان به مکتب ظلم می‌کند، گاهی به رهبر ظلم می‌کند، گاهی به خود ظلم می‌کند، گاهی به مردم ظلم می‌کند.

۸. در همه بحث‌ها باید مربیان را بر مبنای منطق توحیدی تربیت بکنیم؛ توجه دادن به معرفت الهی و توحید، تقویت باورهای اعتقادی و اصلاح ریشه‌هاست که سبب اصلاح اخلاق و رفتار می‌شود.

۹. در مباحث موضوعات کاربردی را بگوییم؛ مثلاً این بحث که چرا از مرگ می‌ترسیم، مورد نیاز است؛ ولی حرام بودن نیش قبر مورد ابتلا نیست.

۱۰. در تعلیم احکام، دستورات دین را آسان جلوه بدهیم؛ به ویژه کارهایی که در نگاه مخاطب قدری سختی دارد. قرآن کریم در کنار دستور روزه به مسلمانان می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

تسبیح است.» (روح البیان).

۱. یوسف: ۳۷.

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ^۱، یعنی فقط شما روزه نمی‌گیرید، بلکه پیش از شما نیز امت‌هایی روزه گرفته‌اند و در ادامه فرموده است: ﴿أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ﴾؛ «چند روز بیشتر نیست» و سپس بیان کرده است: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ...﴾^۲

۱۱. مخاطب را باید میان خوف و رجا نگه داشت. قرآن کریم به پیامبر ﷺ که ظرفیت دارد، می‌فرماید تو بر راه راست قرار داری: ﴿عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۳، ولی نسبت به دیگران با «لعلکم» نکات را بیان می‌کند؛ مثلاً می‌فرماید: ﴿اعْبُدُوا رَبَّكُمْ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۴ یا ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ... لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۵.

۱۲. رابطه صمیمی و برخورد بامحبت با مخاطبان خیلی خوب است؛ چراکه علاقه به شاگردان یکی از شروط نفوذ است.^۶ البته استاد و شاگرد نباید آن قدر خودمانی شوند که اسراری را برای یکدیگر نقل کنند.

۱۳. اگر جلسه با سنین مختلف برگزار می‌شود، نسل نو در اولویت خطاب باشند؛ لذا انتخاب نکات و ارائه مباحث، باید با این نگاه باشد.

۱۴. برای تأثیرگذاری اول خوبی‌ها را بیان کنیم و بعد نقدها را. نقدها باید با بیان نرم و دلسوزانه باشد.

۱. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما مقرر گردید، همان‌گونه که بر کسانی که پیش از شما بودند مقرر شده بود، باشد که پرهیزگار شوید.» (بقره: ۱۸۳)

۲. «چند روزی معدود [روزه بر شما مقرر شده است]، ولی هر کس از شما بیمار یا در سفر باشد، پس [به همان] تعداد از روزهای دیگر [را روزه بگیرد].» (بقره: ۱۸۴)

۳. یس: ۴.

۴. بقره: ۲۱.

۵. مائده: ۱۰۰.

۶. من برای جوان‌ها چهار سال ایدئولوژی تدریس می‌کردم آنها به دیدن یکی از علما به نام آیت‌الله شیخ یحیی انصاری شیرازی رحمته رفتند و وقتی برگشتند، گفتند: «آقا او است.» گفتیم: «خوب حالا شما چه دیدید؟ من چهار سال است برای شما مفت و مجانی کلاس‌داری کردم؛ حالا شما یک ملاقات یک ربی با ایشان داشتید و من هم قبول دارم که آقای خوبی است؛ اما شما در این ملاقات یک ربی چه دیدید؟» گفتند: «وقتی ما خانه ایشان رفتیم، ایشان دید که پشت در آفتاب است. به ما چیزی نگفت، رفت بیرون و برگشت. بعد فهمیدیم یک گونی‌تر کرده است و روی کفش ما انداخته است تا آفتاب به کفش‌ها ننهد.» من چهار سال ایدئولوژی گفتم، ایشان هم یک گونی‌تر کرد. گونی‌تر او ایدئولوژی ما را برداشت!

۱۵. توجه به ناچیزی و ضعف و ذلت سابق، انسان را از خودستایی باز می‌دارد: ﴿إِذْ أَنْتُمْ أَجْنَةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ﴾؛ «و آنگاه که شما در شکم مادرانتان جنین بودید، پس خود را بی‌عیب نشمارید.» در روایات هم به این نکته توجه داده شده است.^۱ انسان باید به گذشته‌اش نیم‌نگاهی داشته باشد: ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى﴾^۲ و به ضعف‌ها و نداری‌هایش توجه بنماید تا رفتارش تنظیم شود.

۱۶. قبل از بیان هر بحثی، حتماً جوانب آن را بررسی کنیم و سپس با نگاه باز و با دید وسیع‌تر وارد بحث بشویم؛ البته منظور بیان همه یافته‌ها نیست؛ بلکه احاطه به موضوع، مورد بحث است.

۱۷. برای پیشبرد کار و رسیدن به هدف، هیچ‌گاه از راه‌های دروغ، اغراق و مبالغه و دیگر راه‌های غیر مشروع استفاده نکنیم؛ چرا که هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. روز وفات ابراهیم، فرزند پیامبر، خورشید گرفت گروهی خیال کردند که این به خاطر مرگ ابراهیم است. پیامبر ﷺ با عجله تمام بالای منبر رفت و به مردم هشدار داد که خورشید و ماه در مجرای که خداوند مقرر فرموده است به کار خود مشغول‌اند و هرگز به خاطر مرگ و حیات کسی تغییر نمی‌یابند و هرگاه خورشید و ماه بگیرد، باید نماز آیات خواند. سپس از منبر پایین آمد.^۳ همچنین امیرالمؤمنین عیسی‌علیه السلام فرمودند: «آیا به من دستور می‌دهید تا من با ظلم به پیروزی برسم؟»^۴ لذا علاوه بر قداست هدف، در وسیله و ابزار هم باید دقت کرد.

۱۸. فکر نکنیم که همه حرف‌ها را دیگران زده‌اند و همه راه‌ها را رفته‌اند؛ بلکه علم بسیار گسترده است و هر کس تلاش کند می‌تواند نوآوری داشته باشد. ذهن هر عالم تلاشگر، روزی خودش را دارد. از علامه طباطبایی رحمه الله نقل شده است باید که هر دو سال تفسیر جدیدی نوشته و حرف‌های نویی عرضه شود.

۱۹. عناوین دست و پای ما را نبندند؛ ممکن است کسی روزی شاگرد ما بوده است و امروز در

۱. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: «عَجِبْتُ لِابْنِ آدَمَ أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ وَ هُوَ قَائِمٌ بَيْنَهُمَا وَعَاءٌ لِلْغَائِطِ ثُمَّ يَتَكَبَّرُ» (وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۳۴).

۲. ضحی: ۶.

۳. محاسن برقی، ص ۳۱۳.

۴. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ». (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶)

جایگاه استادی ما قرار گیرد.

۲۰. در کارها و برنامه‌ها اصل «وظیفه» است نه «نتیجه»؛ اگر هدف خدا باشد، کشته شدن یا کشتن تفاوتی نمی‌کند: ﴿يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾.^۱ امام حسین (ع) در مسیر مکه به کربلا و در دیدار با حر و لشکریانش فرمودند: «أما والله إنني لأرجو أن يكون خيرا ما أراد الله بنا قتلنا أم ظفرنا؛^۲ آگاه باش که به خدا، من امید دارم که آنچه خدا برای ما اراده کرده است خیر باشد؛ کشته شویم یا پیروز گردیم.»

۲۱. محبوبیت یکی از الطاف الهی است. آنکه دل‌ها از اوست، محبت نیز از اوست.^۳ خداوند متعال برای حفظ موسی (ع) به مادرش الهام می‌کند که فرزندش را به دریا بیندازد، به دریا امر می‌کند که صندوق حامل کودک را به ساحل ببرد، به قلب دشمن القاء می‌فرماید که او را بگیرد و محبت کودک را نیز در دل او قرار می‌دهد: ﴿وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي﴾.^۴ امام باقر (ع) فرمود: «خداوند چنان محبتی از موسی در دل مردم انداخت که هر کس موسی (ع) را می‌دید به او علاقه‌مند می‌شد.»^۵

۲۲. توجه به زمینه‌ها و ظرفیت‌ها مهم است. گاهی افراد لجوجی پیدا می‌شوند که اصلاً به دنبال حقیقت نیستند؛ لذا اگر زمینه مساعد و مناسب نباشد، دعوت انبیاء (ع) نیز مؤثر واقع نمی‌شود.^۶

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره‌زار، خَس
قرآن بعد از معرفی ویژگی‌های متقین در اوائل سوره بقره، در معرفی کفار می‌فرماید: ﴿إِنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾.^۷ «همانا کسانی که کفر ورزیده‌اند،

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. وقعة الطف، ص ۱۷۴.

۳. ﴿سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ (مریم: ۹۶)

۴. ﴿فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾ (ابراهیم: ۳۷)

۵. طه: ۳۹.

۶. تفسیر نمونه، ذیل آیه.

۷. البته حساب اتمام حجت، از حساب تأثیرگذاری سخن و تأثیرپذیری مردم جداست. با اینکه در مورد گروهی، احتمال تأثیر نیست، ولی باید پیامبر با آنان اتمام حجت کند و هشدار دهد.

۷. بقره: ۶.

برای آنها یکسان است که هشدارشان دهی یا هشدارشان ندهی. آنها ایمان نخواهند آورد.» کفاری که در گمراهی و کتمان حق چنان سرسخت‌اند که حاضر به پذیرش آیات الهی نیستند و در برابر دعوت پیامبران زبان قال و حالشان این بود: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ﴾^۱؛ «برای ما وعظ و نصیحت تو اثری ندارد، فرقی ندارد که پند دهی یا از نصیحت دهندگان نباشی.»

بر سیه دل چه سود خواندن وعظ نرود میخ آهنین در سنگ
قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَالَّذِي خَبَثَ لَا يُخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا﴾؛ «زمینی که خبیث [و شوره‌زار] است، جز محصولی اندک و بی‌فایده بیرون نمی‌دهد.»

۲۳. وابسته نباشیم و تعلیم و تربیت را منوط به بودجه، امکانات و... نکنیم. به گونه‌ای حرکت کنیم که کسی نتواند ما را عزل کند. معلم خوب حتی با نبود امکانات و خلأ برخی شرایط هم کار می‌کند. برخی مانند «ورامین» می‌باشند؛ اگر «واو» نباشد، «رامین» می‌شود که اسم فرد است؛ اگر «راء» نباشد «امین» می‌شود که وصف است و باز معنا دارد؛ اگر «الف» حذف گردد، «مین» می‌شود که وسیله جنگی است، اگر «میم» حذف شود، «ین» می‌شود که واحد پول است و اگر «یاء» حذف شود، «ن» (نون) می‌شود که اسم خوردنی است! هیچ حذفی «ورامین» را از کار نمی‌اندازد. معلم خوب نیز در همه شرایط از کار نمی‌افتد.

۲۴. تا جایی که امکان دارد، مخاطب را در اداره کلاس شرکت دهیم. مخاطب منفعل و ساکت، کلاس را بی‌نشاط و خواب‌آلوده می‌کند؛ ولی مخاطب فعال که در بحث مشارکت می‌کند، با همراهی‌اش شور و نشاطی به کلاس می‌دهد. مثلاً برخی کلمات معروف از آیه، حدیث، شعر و ضرب‌المثل و... را به صورت ابتر و ناتمام بگوییم و بقیه را از مخاطب بخواهیم یا به آنان اجازه سؤال بدهیم و یا در برخی از مباحث، اگر سؤالی نکردند، آنان را ترغیب به پرسش کنیم. کلاس‌های با نشاط، دوسویه و دو طرفه است؛ البته معلم باتجربه ضمن تدبیر و پرهیز از هدر رفتن وقت کلاس، همه حرف‌ها و سؤالات را در مسیر آموزش موضوع مد نظر قرار می‌دهد.

۲۵. در شیوه‌ها بیان نموده ایم که «کوتاه‌گویی» از شیوه‌های موفق است؛ البته کوتاه‌گویی

نباید به ارائه مفاهیم ضربه بزند. جداً باید از اطناب و کش دادن مباحث پرهیز کنیم که گاهی این کار ضربه شدید به مخاطب می‌زند و چه بسا او را برای همیشه از مجالس دینی دور می‌کند. خداوند متعال وقتی بی‌حوصلگی مردم را می‌بیند، تخفیف می‌دهد: ﴿الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا﴾؛ اکنون خداوند [در امر جهاد] بر شما تخفیف داد و معلوم داشت که در شما ضعف راه یافته است.»

۲۶. از نقل اقوال مختلف پرهیز و به ذکر اقوال مشهور اکتفا کنیم. همچنین از بیان همه مطالبی که مطالعه کردیم و از بیان برخی فروعات غیرلازم پرهیز نماییم. روحانی و معلم موفق مثل مادر است؛ مادر همه غذاها را می‌خورد، ولی شیر را به فرزندش می‌دهد. ما باید عصاره مطالعه خود را در قالبی که ظرفیت مخاطب کشش دارد بریزیم و به او بدهیم.

۲۷. این گونه نباشد که ما در مطالعه کم بگذاریم؛ معلم باید بیش از دانشجویانش برای مطالعه وقت بگذارد. یک ماشین کوچک نمی‌تواند یک کامیون را بکشد. لذا برای آنکه دیگران را به جلو بکشیم باید قدرت علمی ما بیشتر و بهتر باشد.

۲۸. جلسات دینی باید غنی باشد؛ این گونه نباشد که یک آیه یا حدیث بخوانیم و چهل - پنجاه دقیقه خودمان حرف بزنیم. قرآن کریم معارف را به صورت کوتاه بیان و در هر موضوعی به نقطه اصلی بحث اشاره کرده است. مثلاً درباره آئین همسررداری چند جمله کوتاه و کلیدی بیان کرده است؛ مثل آنکه چشم همسر به دو چیز روشن می‌شود؛ نداشتن غم و دیگری رضایت قلبی: ﴿تَقَرَّرَ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَنَّ وَيَرْضَيْنَّ﴾^۱ همچنین فرمود: «با زنان باید خوش‌رفتاری کرد»؛ ﴿عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾^۲ و تعبیری مشابه...

یا اینکه در خصوص شکست مسلمانان در جنگ احد سه تعبیر کوتاه آورده است: ﴿فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأُمْرِ وَعَصَيْتُمْ﴾؛ «سست شدید و در کار [جنگ و تقسیم غنائم] به نزاع پرداختید و از [دستور پیامبر] نافرمانی کردید.»

۲۹. از خنده و مزاح غافل نشویم. شوخی سالم، کلاس را از خشکی در می‌آورد؛ البته مزاح‌هایی که در آن تحقیر قوم یا فردی نباشد و به افراط هم کشیده نشود.

۱. احزاب: ۵۱.

۲. نساء: ۱۹.

۳۰. در عین حال که عمل مبلّغ در هدایت انسان‌ها بسیار مؤثر است، باید توجه داشت که مؤثر واقعی خداست و مبلّغ ابزاری بیش نیست. در کارها آخرین تلاش را به کار ببریم، ولی بدانیم که موفقیت به دست خداوند است: ﴿مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ﴾^۱ همچنین در آیه دیگری می‌خوانیم: [ای پیامبر!] همانا تو نمی‌توانی هر که را دوست داری هدایت کنی [و به مقصد برسانی]، بلکه این خداوند است که هر کس را بخواهد هدایت می‌کند: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾. در این آیه با صراحت بیان شده که توفیق هدایت مردم از آن خداست. یا در سوره بقره، آیه ۲۷۲ آمده است:

﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾؛ «هدایت‌پذیری مردم بر عهده تو نیست و خداوند هر که را بخواهد، هدایت می‌فرماید.»

۳۱. دوری گزیدن از منت و زیاده‌شماری، یکی از شرایط موفقیت مبلّغان است: ﴿وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ﴾^۲؛ و منت مگذار و [کارت را] بزرگ مشمار. معلم و مبلغی که به خاطر خدا کار می‌کند، نباید به‌خاطر زحماتش بر مردم و بلکه بر خدا منت گذارد؛ زیرا: ﴿وَمَنْ جَاهِدْ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^۳؛ «و هر کس تلاش کند پس برای خود می‌کوشد، زیرا خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.»

۳۲. در ارزش تعلیم و تربیت همین بس که ارزش کار بر روی یک نفر، برابر با حیات یک جامعه است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾^۴؛ «و هر که انسانی را زنده کند [و از مرگ یا انحراف نجات دهد] گویا همه مردم را زنده کرده است.» طبق آیات و روایات، هدایت و ارشاد مردم به راه حق، نوعی احیا می‌باشد و گمراه کردن مردم، نوعی قتل است. سوره انفال، آیه ۲۴، دعوت پیامبر را مایه حیات مردم می‌خواند: ﴿دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾. امام صادق (علیه السلام) نیز فرمودند: «مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهَا وَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى الضَّلَالِ فَقَدْ قَتَلَهَا»^۵ هر کس نفس منحرفی را هدایت کند او را زنده کرده و هر کس

۱. هود: ۸۸.

۲. مدثر: ۶.

۳. عنکبوت: ۶.

۴. مائده: ۳۲.

۵. کافی، ج ۲، ص ۲۱۰.

دیگری را منحرف کند او را کشته است.»

۳۳. در مواردی باید با مردم مماشات کرد و همراه شد تا زمینه پذیرش فراهم شود و سپس به طور قاطع اعلام موضع کرد. در زمان ابراهیم علیه السلام ستاره پرستی رایج بود و ستاره را در تدبیر هستی مؤثر می‌پنداشتند. چون یکی از شیوه‌های احتجاج، اظهار همراهی با عقیده باطل و سپس رد کردن آن است، ابراهیم علیه السلام در ابتدا مماشات و سپس منطق آنها را رد کرد: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ﴾^۱؛ «پس چون شب بر او (حضرت ابراهیم) پرده افکند ستاره‌ای دید، گفت: این پروردگار من است. پس چون غروب کرد، گفت: من زوال پذیران را دوست ندارم.»^۲

۳۴. کارهای آموزشی و فرهنگی باید موجب حرکت و قیام جامعه شود، نه رکود و جمود؛ باید ثمره: ﴿أَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ﴾ قیام مردم باشد: ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۳. در سیمای «دین» قیام و حرکت نهفته است. به این آیات نگاه کنید:

- ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾^۴؛ «برخیز و انذار کن.»

- ﴿قِيَامًا لِلنَّاسِ﴾^۵؛ «[خداوند، کعبه‌ی بیت الحرام را] وسیله‌ی سامان بخشی و قوام مردم قرار داده است.»

- ﴿اقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾^۶؛ «نماز را به‌پادارید.»

- ﴿قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ﴾^۷؛ «بر پا دارنده عدالت باشید.»

- ﴿قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾^۸؛ «[خداوند] همواره به عدل و قسط قیام دارد.»

۱. انعام: ۷۶.

۲. سؤال: آیا پیامبر بزرگی همچون حضرت ابراهیم حتی برای یک لحظه می‌تواند ستاره یا ماه یا خورشید را ببرستند؟ پاسخ: مجادله و گفتگوی حضرت ابراهیم با مشرکان از باب مماشات و نشان دادن نرمش در بحث برای رد عقیده طرف است، نه اینکه عقیده قلبی او باشد؛ زیرا شرک با عصمت منافات دارد.

۳. مراد از «میزان» یا همین ترازوی مورد استفاده در داد و ستدهاست که نماد قسط و عدالت است یا قوانین شریعت که معیار سنجش حق از باطل است یا عقل بشر که میزان شناخت نیک از بد است. (تفسیر المیزان)

۴. مدثر: ۲.

۵. مائده: ۹۷.

۶. بقره: ۴۳.

۷. نساء: ۱۳۵.

۸. آل عمران: ۱۸.

- ﴿يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۱؛ «پس خداوند در روز قیامت در بین آنان داوری خواهد نمود».

در همه این آیات مسئله قیام و پایداری نهفته است.

۳۵. هم مطالب خوب و مناسب دیگران را بگوییم و هم منابع سخن را بیان نماییم. خدای خالق از لقمان مخلوق کلامی را نقل می‌کند: ﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ...﴾^۲؛ «و [یاد کن] زمانی که لقمان به پسرش در حال موعظه گفت: ...».

۳۶. کار تعلیم و تربیت استمرار می‌خواهد؛ لذا نیاز به مجاهدت و خستگی‌ناپذیری دارد. قرآن کریم از قول حضرت نوح علیه السلام بیان نموده که آن بزرگوار با طول عمری که داشت، به مدت طولانی و به صورت شبانه‌روزی به تبلیغ دین خدا می‌پرداخت: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا﴾^۳؛ «[نوح] گفت: پروردگارا همانا من قوم خود را شب و روز دعوت کردم.» مرز کار انبیاء علیهم السلام توان و قدرت آنهاست، نه ساعت، روز، ماه و سال؛ آن گونه که قرآن کریم از زبان حضرت شعیب علیه السلام نقل می‌فرماید: ﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ﴾^۴؛ «من به جز اصلاح به مقدار توانم، خواسته‌ی دیگری ندارم.»

۳۷. مشارکت در امور آموزشی و هم‌افزایی تجارب در پیشبرد کارها بسیار مؤثر است. در برخی موارد به ویژه در شرایط سخت، انسان نیاز به همکار و یار دارد. موسی علیه السلام از خداوند درخواست وزیر و همکار و کمک می‌کند تا در کارش مشارکت نماید: ﴿وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي﴾^۵؛ «پشت مرا با او استوار ساز و او را در کارم شریک گردان.» آن گونه که در آیه ۱۴ سوره یس نیز در خصوص اعزام نیروهای تازه نفس، برای تقویت نیروهای قبلی آمده است: ﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ﴾^۶؛ «آن گاه که دو نفر [از پیامبران خود] را به سوی آنان فرستادیم، پس تکذیبشان کردند، سپس با شخص سومی [آن دو را] تأیید کردیم، پس گفتند: همانا ما [از طرف خدا] به سوی شما فرستاده شده‌ایم.»

البته در پیشبرد امور آموزشی و فرهنگی، هر مالی و هر کمکی را نباید پذیرفت. به حضرت علی علیه السلام گفته شد که تا استقرار یافتن حکومت، معاویه را بر امارت ثابت نگهدار و پس از قدرت

۱. بقره: ۱۱۳.

۲. لقمان: ۱۳.

۳. نوح: ۵.

۴. هود: ۸۸.

یافتن، او را کنار بگذار! حضرت در جواب آنان به این کلام الهی استناد جست: ﴿مَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصْدًا﴾^۱؛ «ومن گمراه کنندگان را دستیار خود نمی گیرم.»

۳۸. از نسل نو غافل نشویم که زمینه تحول فکری و گرایش به حق، در نوجوانان بیشتر است؛ چون قلبی پاک دارند و تعلقاتشان به مال و مقام کمتر است: ﴿فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ يَقْتُلَهُمْ﴾^۲؛ «[در آغاز] جز گروهی اندک از فرزندان قوم موسی به او ایمان نیاوردند، در حالی که از فرعون و اشرافیان آنان ترس داشتند، ترس اینکه آنان را شکنجه کنند.»

۴۰. آخرین کلام اینکه ما باید تمام تلاش خود را به کار بگیریم؛ اما به این حقیقت باید باور داشته باشیم که ما مأمور به انجام وظیفه هستیم؛ نه نتیجه. آن کس که باید تیر را به هدف برساند، خدای تعالی است: ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^۳؛ «شما [با نیروی خود]، آنان (کفار) را نکشتید، بلکه خداوند [با امدادهای غیبی] آنها را به قتل رساند. [ای پیامبر!] آنگاه که تیر افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند.»

آن کس که باید کم ما را زیاد نماید و ما را موفق و پیروز کند، اوست: ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^۴؛ «چه بسا گروهی اندک که با اذن خدا بر گروهی بسیار پیروز شدند و خداوند با صابران [و استقامت کنندگان] است.»

و در نهایت اینکه همه توفیقات را از خدا بدانیم و زبان قال و حال ما این کلام حضرت شعیب علیه السلام باشد: ﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ﴾^۵؛ «من به جز اصلاح به مقدار توانم، خواسته دیگری ندارم و جز به لطف خداوند، توفیقی برای من نیست، [از این روی] بر او توکل کرده‌ام و به سوی او بازگشته‌ام.»

الحمد لله اولاً و آخراً

۱. کهف: ۵۱.

۲. یونس: ۸۳.

۳. انفال: ۱۷.

۴. بقره: ۲۴۹.

۵. هود: ۸۸.